به نام خداوند بخشاینده مهربان

خورشید سامرا
حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام)

پیشوایان هدایت

۱۳

خورشید سامرا

حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام)

گروه مؤلفان
(سید منذر حکیم با همکاری عبدالرزاق صالحی)

مترجم: کاظم حاتمی طبری

مجمع جهانی اهل بیت(علیهم السلام)

● **پیشوایان هدایت ـ ۱۳، خورشید سامرا، حضرت امام حسن عسکری**(علیه السلام)
نویسنده: گروه مؤلفان (سید منذر حکیم با همکاری عبدالرزاق صالحی)
مترجم: کاظم حاتمی طبری
تهیه کننده: معاونت فرهنگی، اداره ترجمه
سایر همکاران: ویراستاری وبازنگری: مصطفی اسکندری;
نمونه خوانی و کنترل نهایی: مهدی گلفشان;
غلط گیری و صفحه آرایی: قاسم بغـدادی;
طرح جلد: حسین صمدی
ناشر: مجمع جهانی اهل بیت(علیهم السلام)
نوبت و تاریخ چاپ: اول، ۱۳۸٤ ش. / ۱٤۲٦ ق. / ۲۰۰٥ م.
تعداد: ٥۰۰۰
چاپ: چاپخانه لیلا
نشانی الکترونیکی: E-mail: info@ahl-ul-bait.org
شابك: ISBN: 964-529-023-6

پیش گفتار

در عصر کنونی، که عصر نبرد فرهنگ هاست، هر مکتبی که بتواند با بهره گیری از شیوه های مؤثر تبلیغ، به نشر ایده های خود بپردازد، در این عرصه پیشتاز خواهد بود وبراندیشه جهانیان اثر خواهد گذاشت.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، نگاه جهانیان یك باردیگر به اسلام و فرهنگ تشیع و مکتب اهل بیت(علیهم السلام)**معطوف** شد، دشمنان برای شکستن این قدرت فکری و معنوی و دوستان و هواداران برای الهام گیری و پیروی از الگوهای حرکت انقلابی و فرهنگی، به **ام القرای** این فرهنگ ناب و تاریخ ساز چشم دوختند.

مجمع جهانی اهل بیت(علیهم السلام) با درك ضرورت همبستگی و همفکری و همکاری پیروان خاندان عصمت و در راستای ایجاد رابطه فعّال با شیعیان جهان و بکارگیری نیروی عظیم وکارآمد و خلاق شیعیان و اندیشمندان مذهب جعفری گام در این میدان نهاد، تا از طریق برگزاری همایش ها و نشر کتب و ترجمه آثار و اطلاع رسانی در حوزه تفکّر شیعی به گسترش فرهنگ اهل بیت و اسلام ناب محمّدی بپردازد. خدارا سپاس که با هدایت های ویژه مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه ای (مدظله) در این میدان حسّاس و فرهنگ ساز، گام های مهمّی برداشته شده و امیداست در آینده، این حرکت نورانی و اصیل، هرچه پویاتر وبالنده تر شود و جهان امروز و بشریت تشنه به معارف زلال قرآن و عترت، بیشتر از چشمه سار این معنویت مکتبی **و مکتب عرفانی و اسلام ولایی** بهره مند و سیراب گردد.

براین باوریم که عرضه درست و کارشناسانه و منطقی و استوار فرهنگ اهل بیت(علیهم السلام)، می تواند جلوه های ماندگار میراث خاندان رسالت و پرچمداران بیداری و حرکت و معنویت را در معرض دید جهانیان قراردهد و دنیای خسته از جهالت مدرن، خودکامگی جهانخواران و فرهنگ های ضدّ اخلاق و انسانیت را درآستانه «عصر ظهور»، تشنه حکومت جهانی امام عصر(علیه السلام)بسازد.

از این رو، از آثار تحقیقی و تلاش علمی محققان و نویسندگان در این مسیر استقبال می کنیم و خود را خدمتگزار مؤلفّان و مترجمانی می دانیم که در نشر این فرهنگ متعالی، تلاش می کنند.

* * *

خرسندیم که در نوبتی دیگر، یکی از محصولات پژوهشی مجمع جهانی اهلبیت(علیهم السلام)، با عنوان مجموعه «اعلام الهدایه» که حاصل زحمات محققین ارزشمند این نهاد مقدس می باشد را تقدیم شما عزیزان می نماییم. این جلد از مجموعه مذکور با همت و تلاش و خامه پرتوان استاد کاظم حاتمی طبری به فارسی برگردانده شده است که توفیقات روز افزون مؤلفین محترم و مترجم گرانقدر را از خداوند متعادل خواستاریم.

در همین جا، از همه دوستان عزیز و همکاران صادق در اداره ترجمه که در فراهم آوردن این اثر، کوشش کردند، صمیمانه تقدیر می شود. باشد که این گام کوچك، در میدان جهاد فرهنگی، مورد رضای صاحب ولایت قرارگیرد.

معاونت فرهنگی

مجمع جهانی اهل بیت(علیهم السلام)

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس خدایی را که راه هدایت را به آفریده هایش رهنمون گشت و بر راهنمایان برگزیده اش به ویژه خاتم پیامبران حضرت محمدبن عبدالله(صلی الله علیه وآله وسلم)و خاندان والاتبارش درود بیکران باد.

خدا، انسان را آفرید و به او خِرَد و اندیشه بخشید; با خِرَد، حقیقت را در می یابد و آن را از باطل باز می شناسد و با اراده، مصالح خویش را بر می گزیند و اهدافش را تحقق می بخشد. وی، خِرَد را حجّتِ بر بندگانِ خود قرار داد و از سرچشمه فیض و هدایتش برآنان فرو بارید. به انسان، نادانسته ها را آموخت و او را به راه کمال درخورِ وی و هدف از آفرینش او، آشنا ساخت.

قرآن، ارکان، لوازم و راه های هدایت الهی را روشن ساخت، از سویی به بیان علل آن هاپرداخته و از سوی دیگر، از نتایج و ثمرات آن ها پرده برداشته است، آن جاکه فرمود:

(قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ ا لْهُدَى);[1]

بگو: هدایتِ واقعی همان هدایتِ خداست.

(وَاللَّهُ يَهْدِي مَن يَشَآءُ إِلَى صِرَا ط مُّسْتَقِيم)[2];

و خداوند، هر کس را بخواهد به راه راست هدایت می کند.

(وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ);[3]

و خداوند، سخن حق می گوید و به راه صحیح هدایت می کند.

(ومن يعتصم بالله فقد هُدي إلى صراط مستقيم);[4]

هر کس به خدا تمسك جوید، در حقیقت به راهی راست هدایت شده است.

(قل الله يهدى للحق أفمن يهدي إلى الحق أحق أن يتّبع أمّن لا يهدّي الاّ أن يُهدى فما لكم كيف تحكمون);[5]

بگو: خداوند به حق رهنمون می شود، آیا کسی که به سوی حق هدایت می کند برای پیروی شایسته تر است یاآن کس که خود هدایت نمی شود، مگر آن که هدایتش کنند؟ شما را چه می شود، چگونه داوری می کنید؟.

(ويرى الذين أوتوا العلم الذى أنزل اليك من ربّك هو الحق و يهدى إلى صراط العزيز الحميد);[6]

آنان که از علم و دانش بهره مندند، آگاهی دارند که آنچه از ناحیه پروردگارت بر تو نازل گردیده حق است و او به راه خدای عزیز و حمید، هدایت می کند.

(ومن أضلُّ ممّن اتّبع هواهُ بغير هدىً مِن الله);[7]

چه کسی گمراه تر از فردی است که هدایت الهی را نپذیرفته و از هوای نفس خود پیروی کند:

آری، خداوند بزرگ سرچشمه هدایت حقیقی است، و اوست که بشر را به راه راست و حق هدایت می کند. دانش نیز، این حقیقت را تأیید می کند و دانشیان با تمام وجود،

---

۱. انعام/ ۷۱.
۲. بقره/ ۲۱۳.
۳. احزاب/ ٤.
٤. آل عمران/ ۱۰۱.
٥. یونس/ ۳٥.
٦. سبأ/ ٦.
۷. قصص/ ٥۰.

بدان گردن می نهند. خداوند در سرشت انسان، میل به کمال و زیبایی را به ودیعت نهاد، آن گاه بر او منّت گذارد ونعمتِ شناختِ راه کمال رابه وی ارزانی داشت; از این رو، می فرماید:

(وما خلقتُ الجنّ والإنس إلا ليعبدون);[8]

من جن و انس را فقط برای عبادت و پرستشم آفریدم.

و چون پرستش حقیقی، بی شناخت، صورت نمی بندد، به همین سبب، تنها راه دست یابی به اوج قله کمال، پرستش همراه بینش است.

خداوند،انسان را به دو نیروی خشم وشهوت مجهز نمود تا توانِ حرکت به سوی کمال را داشته باشد و او را از تسلط این دو نیرو و خواهش های نفسانی زاییده شده از آن ـ که همواره همراه انسان هاست ـ ایمن نساخت. به همین دلیل، آدمی افزون بر عقل و دیگر ابزارهای شناخت، به چیزی نیاز دارد که سلامتِ بینش او را ضمانت کند تا حجّت بر او کامل و نعمت هدایت برایش تمام گردد، وهمه عوامل انتخاب آگاهانه راه درست یا بیراهه برای او فراهم آید.

از این رو نتیجه سنت هدایتِ الهی این بود که عقل آدمی از سوی وحی الهی و راهنمایی رهنمایان برگزیده خدا در تمام زوایای زندگی پشتیبانی گردد.

پیامبران ،از آغازِ بردمیدنِ تاریخ و در گذرِ زمان، مشعل هدایت ربانی را بردوش کشیدند تا بندگان خداوند بدون هدایتگر و راهبر نمانند و گفتار وحی ـ که تأییدگر عقل است ـ نیزگویای همین مطلب است که «زمین هیچگاه از حجت الهی خالی نخواهد بود. حجت خدا، همواره ـ قبل و بعد و همراه ـ با خلق است، به گونه ای که اگر در زمین دو کس بیشتر نماند، یکی از آن دو حتماً حجت خداست.» و قرآن نیز بدین مطلب اشاره کرده است:

(انما انت منذر ولكل قوم هاد);[9]

تو فقط بیم دهنده ای، و هر گروهی راهنمایی دارد.

---

۸. ذاریات/ ٥٦.
۹. رعد/ ٧.

پیامبران و جانشینانشان، مسئولیّتِ هدایت مردم را برعهده دارند و وظایف و مسئولیّتِ آن ها بدین شرح است :

۱ . وحی را کامل و دقیق دریافت کنند که چنین امری به آمادگی تمام نیاز دارد. از این رو، خداوند خود فرستادگان الهی را بر می گزیند، و قرآن از آن آشکارا سخن گفته است :

(الله أعلم حیث یجعل رسالتَه);[۱۰]

خدا آگاه تر است رسالت خویش را کجا قرار دهد.

و **(الله یَجتبی مِن رُسلهِ مَن یشاء)**;[۱۱]

خداوند از فرستادگانش هر که را بخواهد بر می گزیند.

۲ . رسالت الهی را به بشر برسانند. ابلاغ چنین رسالتی به داشتن صلاحیّت کامل بستگی دارد، و این شایستگی مبتنی بر آگاهی لازم از جزئیات، اهدافِ رسالت و مصونیّت از اشتباه است :

(کان الناس أمةً واحدةً فَبَعَثَ الله النبیّین مبشّرین ومنذرین وأنزل معهم الکتاب بالحق لیَحکم بین الناس فیما اختلفوا فیه);[۱۲]

مردم در آغاز، یك دسته بودند، خداوند پیامبران را برانگیخت تا مردم را مژده و بیم دهند و کتاب آسمانی را که به سوی حق دعوت می کرد، با آن ها نازل نمود تا در اختلافاتی که بین مردم وجود داشت، میانشان داوری کنند.

۳ . امتی وفادار و پایبند به رسالت الهی به وجود آورند و آنان را برای حمایت از رهبر، آماده سازند. قرآن با کاربرد دو واژه «تربیت» و «تعلیم» این مسئولیّتِ مهم را به شکلی رسا اعلام می دارد:

(یزکّیهم ویعلّمهم الکتاب والحکمة);[۱۳]

آنان را تزکیه می کند و به آن ها کتاب (قرآن) و حکمت می آموزد.

تزکیه، یعنی تربیت به سوی کمالِ در خورآدمی که این تربیت به الگوی شایسته ای نیاز دارد که از تمام عناصر کمال بهره مند باشد:

(لقد کان لکم فی رسول الله أسوةٌ حسنةٌ);[۱٤]

رسول خدا به یقین برای شما الگو و سرمشق نیکویی بود.

---

۱۰. انعام/ ۱۲٤.
۱۱. آل عمران/ ۱۷۹.
۱۲. بقره/ ۲۱۳.
۱۳. جمعه/ ۲.
۱٤. احزاب/ ۲۱.

٤ . رسالت خویش را از انحراف و گمراهی و تحریف پاس دارد. چنین امری به شایستگی علمی و معنوی نیازمند است که از آن به «عصمت» تعبیر می کنند.

٥ . در اجرای اهداف معنوی رسالت و تحکیم ارزش های اخلاقی در جان و روان انسان ها و ارکان جوامع بشری بکوشد و این عمل تنها در چهارچوب دستورات الهی و با اجرای قوانین دینی میسّر است و جز با بنای نهادی سیاسی بر اساس ارزش های الهی تحقق پذیر نیست. اجرای این طرح ها و قوانین، رهبری فرزانه، بسیار شجاع، فوق العاده مقاوم، آگاه به روحیّاتِ طبقاتِ مختلف جامعه و جریان های فکری، سیاسی و اجتماعی و قوانین مربوط به اداره و تربیت و راه و رسم زندگی، می طلبد. موارد یاد شده که می توان آن ها را به صلاحیّت های علمی تعبیر کرد، افزون بر عصمتی است که آن را صلاحیّت معنوی می نامیم.

پیامبران و جانشینان آنان در راه تحقق اهدافی که خداوند برای آنان ترسیم کرده بود، لحظه ای از پا ننشستند و از جان دست شستند و پنجه در پنجه دشواری هاافکندند و از هیچ کوششی نیاسودند. خداوند تلاش پی گیر آنان را با رسالتِ آخرین پیام آور نور، حضرت محمد بن عبدالله (صلی الله علیه وآله وسلم)تکمیل ساخت و امانت و مسئولیّت هدایت بشر را بر عهده آن انسان برجسته نهاد و رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم)در این راستا گام های شگفت انگیزی برداشت و در کوتاه ترین زمان، به بزرگترین نتایج دست یافت که حاصل تلاش های بیست و سه ساله آن حضرت را می توان چنین گزارش داد:

١. عرضه رسالتی کامل به بشر که دربردارنده عناصر دوام وبقاست.

٢. مجهز نمودن آن رسالت به عناصر بازدارنده از کژی و انحراف.

٣. تأسیس و تشکیل امتی مسلمان که اسلام را مکتب، پیامبر را رهبر، و آیین الهی را قانون زندگی می دانست.

٤. ایجاد دولتی اسلامی که آیین الهی را به مرحله اجرا نهاد و پرچم اسلام را به دوش کشید.

٥. ارائه چهره درخشانی از رهبری حکیمانه الهی که خود تجسّم کاملِ آن بود .

تحقق کامل اهداف رسالت، در گرو چند امر بود.

الف) رهبر شایسته ای که بتواند رسالت الهی را اجرا کند و آن را از دست هوسبازان، حفظ نموده و استمرار بخشد;

ب) تربیت صحیحی که متناسب با گذر زمان، برای همگان تداوم یابد و این کار تنها از عهده مربّیانی برخوردار از صلاحیت علمی و معنوی بر می آید; رهبرانی که در منش و رفتار، چونان پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم)برجسته ترین، به شمار آیند.

ازاین رو، خواست خدا چنین بود که نبیّ اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) برگزیدگانی از اهل بیت خویش را درخورِ این کار آماده سازد، و به نامِ مبارك آنان تصریح کند و رشته امور هدایتِ مستمرّ الهی را به دستور خدا به آنان بسپارد تا دین را از تحریف نادانان و فریبکاران حفظ و نسل های بعد را بر اساس ارزش ها بپرورانند و این برنامه ریزی الهی در این سخن رسول گرامی اسلام جلوه گر شد که فرمود :

«إنی تارك فیكم الثقلین ما إن تمسكتم بهما لن تضلّوا، كتاب الله وعترتی وإنهما لن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض»؛

من دو [چیز] گرانسنگ میان شما می نهم، تا زمانی که به آن ها متمسّك و پای بند باشید، هرگز به گمراهی نمی افتید، آن دو، کتاب خدا (قرآن) و عترت منند، و از یکدیگر جدایی ناپذیرند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.

در این مسیر، امامان معصوم (علیهم السلام) همان برجستگانی بودند که پیامبر به فرمان خدا، آنان را برای رهبری امت، پس از خود منصوب کرد. رفتار آنان بیانگر روش واقعی اسلام است و تحقیق و بررسی زندگانی آنان از چهره فراگیر و چند بُعدی حرکت اصیل اسلامی پرده برمی دارد ; حرکتی که راه خود را در ژرفای جان مسلمانان طی می کند. بی تردید توانِ این حرکت پس از رحلت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) رو به کاهش نهاد. از این رو، امامان معصوم(علیهم السلام)بی آن که از مسیر سنّت هستی که بر روش رهبری و امّت حکمفرماست، خارج شوند، به آگاه ساختن مردم پرداختند و در جهت ایجاد و ارتقای آگاهی مکتبی امت و حرکت رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم)وانقلاب شکوهمندش، قدرت آن ها را به تحرك واداشته و شتاب بخشیدند .

زندگی ائمّه نیز در استمرار سیره پیامبر اسلام قرار داشت و مردم به آنان، چونان مشعل های فروزان هدایت رو می آوردند. بدین سان، پیشوایان دین، مردم را به سوی حق و رضای او هدایت کرده و خود، در راه اجرای دستورات الهی، استوار بودند و در دست یابی به کمال مطلوبِ انسانی، بر دیگران پیشی گرفتند. زندگی آن ها سرشار از جهاد، شکیبایی بر دشواری ها و تحمل آزار ستمکاران بود تا آن جا که در این راه، عزّتِ شهادت را بر خواری زندگی با ستمکاران ترجیح دادند و پس از جهاد و مبارزه ای بزرگ و بس با عظمت، به دیدار خدا نایل گشتند.

به یقین، تاریخ نگاران هیچ گاه بر دست یابی به تمامی ابعاد زندگی عطرآگین آن بزرگواران قادر نیستند. ازاین رو، می کوشیم تا با پژوهش و تحقیقی ژرف از آن چه در تاریخ آمده با خوشه چینی از خرمن سیره آنان، اثری سودمند فرا روی خوانندگان قرار دهیم.

پژوهش ما با شرح زندگانى نبىّ اكرم (صلى الله عليه وآله وسلم)آغاز و با بيان زندگى وجود مبارك خاتم اوصيا حضرت ولى عصر امام زمان ـ عجّل الله تعالى فرجه الشريف ـ پايان مى پذيرد، اميد اين كه خداى متعال، گيتى را به نور عدالتش روشن گرداند.

كتاب حاضر به مطالعه زندگى حضرت امام حسن عسكرى (عليه السلام)مى پردازد; او يازدهمين پيشواى معصوم از امامان دوازده گانه اهل بيت(عليهم السلام) مى باشد، همانان كه رسول خدا(صلى الله عليه وآله وسلم)به امر و فرمان حضرت حق برخلافت و پيشوايى شان تصريح كرده و آن بزرگواران را پس از خود امينان بر آيين و شريعت و امتش قرارداده است.

جا دارد از كليه كسانى كه در به ثمر رسيدن اين طرح مبارك تلاش فراوانى مبذول داشته و آن را به جهان نور تقديم كردند به ويژه اعضاى محترم گروه تأليف بالاخص محقق ارجمند حجة الاسلام والمسلمين جناب آقاى سيّد منذر حكيم حفظه الله تعالى، سپاسگزارى كنيم و سر برآستان حق بساييم كه توفيق به انجام رساندن اين دائرة المعارف خجسته را به ما ارزانى داشت ; «**فإنّهُ حَسبُنا و نِعم النصير**».

معاونت فرهنگى

مجمع جهانى اهل بيت (عليهم السلام)

قسمت اوّل

بخش نخست

حضرت امام عسكرى(عليه السلام) در يك نگاه

بخش دوم

برداشت هايى از شخصيت حضرت امام عسكرى(عليه السلام)

بخش سوم

جلوه هایی از شخصیت حضرت امام عسکری(علیه السلام)

بخش نخست

حضرت امام عسکری (علیه السلام) در یك نگاه

امام حسن عسکری(علیه السلام) سیزدهمین معصوم و یازدهمین امام از امامان اهل بیت(علیهم السلام) پس از پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) می باشد.

آن حضرت در سایه پدر بزرگوار خود حضرت امام هادی(علیه السلام) رشد و پرورش یافته و در دانش و زهد و پرهیزگاری سرآمد مردم روزگار خویش گردید. حضرتش مدت بیست و دو یا بیست و سه سال از عمر شریف خود را در کنار پدر به سر برده و در طول این مدت میراث امامت و نبوت را از وی دریافت نمود.

آن حضرت از نظر علم و عمل، رهبری و مجاهدت، و خیرخواهی برای امت جد خود حضرت محمّد(صلی الله علیه وآله) بسان پدران بزرگوار خود بود.

شایستگی حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) برای امامت و پیشوایی مسلمین از زمان حیات پدر بزرگوارش حضرت امام هادی(علیه السلام) در میان مردم به ظهور و بروز رسیده و در نزد اصحاب خاص امام هادی(علیه السلام) و عامه مسلمانان این مسأله به اثبات رسیده بود که آن حضرت پس از پدر بزرگوار خود امام مفترض الطاعه در میان مسلمانان است.

امام حسن عسکری(علیه السلام) پس از شهادت پدر بزرگوار خود مسئولیت امامت و پیشوایی مسلمانان را به عهده گرفت و امامت آن حضرت حدود شش سال به طول انجامید; شش سالی که در طول آن، حضرتش در سخت ترین شرایط و ناگوارترین روزهایی که بر اهل بیت رسالت می گذشت، متحمّل مسئولیت های بزرگی بود. زیرا حاکمان عبّاسی که حریص ترین مردم برای حفظ و نگهداری حکومت و قدرت بودند دیگر می دانستند که مهدی اهل بیت پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) از فرزندان حضرت علی و حضرت امام حسین(علیهما السلام) می باشد. آنان دائماً مترصّد بودند تا آن حضرت را به چنگ آورند. آنان مانند سایر مردم منتظر روزی بودند که او را ببینند; البته نه به این منظور که می خواستند زمام امور حکومت را به دست او بسپارند، بلکه با این هدف که شاید بتوانند این آخرین امید مستضعفان زمین را نابود نمایند.

حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) استاد دانشمندان، الگوی عابدان و رهبر مبارزان سیاسی و عقیدتی زمان خویش بود. آن حضرت به رغم دشمنی هیأت حاکم با اهل بیت پیامبر(علیهم السلام) و تعقیب و پیگرد حکومت نسبت به آنان و پیروانشان همواره مورد توجّه عموم مردم بوده و محبّت و ولایت مردم نسبت به آن بزرگوار روز به روز سرعت بیشتری پیدا می کرد. چنان که در رابطه با پدر و جد بزرگوارش که هر دو به لقب ابن الرّضا(علیهم السلام) معروف بودند نیز همین محبوبیت وجود داشته است.

دستگاه حکومت عبّاسی علاوه بر مجبور کردن آن حضرت به اقامت در شهر سامرّا آن حضرت را مجبور کرده بود که هفته ای دو روز در دارالخلافه عبّاسی حضور به هم رساند.

تاریخ نویسان حضور مردم را در روز رفتن امام حسن عسکری(علیه السلام) به دارالخلافه این چنین شرح کرده اند:

«خیابان پر از جمعیت و ازدحام چارپایان گردیده بود به گونه ای که کسی توانایی راه رفتن نداشت و کسی هم نمی توانست خود را در میان آن جمعیت وارد نماید. هنگامی که امام(علیه السلام) وارد خیابان شدند صداها خوابید و در هنگام ورود و خروج از دارالخلافه مردم برای آن حضرت راه باز کردند»

حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) در تمامی طول زندگی حتی در زمانی که در زندان حکومت عبّاسی قرار داشته دو نفر از افراد شرور مأمور نگهداری از آن حضرت بودند، همواره در عبادت و بندگی خدا سخت کوش بودند، به گونه ای که با رفتار و کردار خود توانستند تغییری اساسی در زندگی و روش آن دو مرد شرور ایجاد کنند; چندان که آن دو تن از نظر عبادت و نماز به درجه بالایی دست یافتند. آن حضرت هنگامی که به آن دو مرد نگاه می کردند اندام آن ها به لرزه می آمد و ترسی در دل آن ها حاصل می شد که توانایی غلبه بر آن را نداشتند.

حکومت عبّاسی حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) را دائماً تحت تعقیب و مراقبت کامل قرار داده، با جاسوسان متعدّد ایشان را محاصره کرده بود. این جاسوسان همه تحرّکات امام حسن عسکری(علیه السلام) را تحت نظر داشتند تا بدین وسیله بتوانند فعالیت های علمی و سیاسی آن حضرت را مختل کرده، آن حضرت را از پرداختن به رهبری در میان طبقات جامعه باز دارند.

به همین سبب بود که حضرت امام حسن عسکری همچون پدران بزرگوار خود(علیهم السلام) همواره به کارهای سری و مخفیانه اهمیت خاصی می دادند. مضافاً بر این که

ایشان در تحکیم سازمان وکلا نیز تلاش می نمودند تا بدین وسیله در چنان شرایط دشواری بتوانند مسئولیت رهبری خود را به شکل کامل ادا نمایند. در نتیجه همین فعالیت ها بود که آن حضرت موفّق شد همه تلاش های دشمنان را در راه نابود کردن نام و راه اهل بیت(علیهم السلام) به شکست و ناکامی بکشاند.

حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) همچون پدران بزرگوار خود(علیهم السلام)برای مقابله با ستم، ترور، بازی با قدرت سیاسی و به بازی گرفتن مقدّرات و مصالح امت اسلام توسط حکومت عباسی، وارد معرکه مبارزه سیاسی گردید. آن حضرت توانست از اصول شریعت و ارزش های رسالت اسلامی به بهترین نحو محافظت کرده و به بهترین وجهی زمینه را برای عصر غیبت که پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)و پیشوایان از اهل بیت آن حضرت(علیهم السلام) خبر از حتمی بودن و ضرورت آن داده بودند، آماده نماید.

مکتب اهل بیت در عصر امام حسن عسکری(علیه السلام) و به همت گروه یاران آن حضرت، ناقلان حدیث و دانشجویان مکتبش آکنده از دانش، دعوت به خط اهل بیت(علیهم السلام) و دفاع از شریعت اسلام بود.

حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) علی رغم سختی شرایط سیاسی زمان خود در فرآیند دفاع از شریعت اسلام، مبارزه با بدعت ها و هدایت گمراهان و تردیدگران و جذب آن ها به سوی دایره دین، با جدیت تمام به فعالیت می پرداختند.

حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) در مدّت امامت بسیار کوتاه خود با معتزّ، مهتدی و معتمد عبّاسی هم عصر بوده، از سوی هر یك از این خلفا متحمّل شدیدترین رنج و فشار و پیگرد و ترور گردید. چنان که بارها و بارها دستگیر و به زندان افتاد.

معتمد عبّاسی که خود در میان امت اسلام محبوبیتی نداشت از این که می دید امت اسلام از شیعه و سنّی یکپارچه بر تعظیم و بزرگداشت و احترام حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) اجماع کرده و آن حضرت را در فضیلت بر همه علویان و عبّاسیان برتر می دانند بسیار خشمگین بود و به همین جهت تصمیم گرفت تا آن حضرت را ترور کرده و به شهادت برساند. این گونه بود که در توطئه ای شوم سمّی به آن حضرت خورانید و آن حضرت در سنّی کمتر از ۳۰ سال به درجه رفیع شهادت نایل آمد.

پس سلام بر او باد روزی که به دنیا آمد و روزی که در راه رسالت پروردگار خود به جهاد پرداخت و روزی که به شهادت رسید و روزی که برانگیخته خواهد شد.

بخش دوم

برداشت هایی از شخصیت حضرت امام عسکری(علیه السلام)

اهل بیت عصمت و طهارت(علیهم السلام) گذشته از روایات بسیاری که از حضرت رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) در ترغیب امت به تمسّك به آنان و گرفتن دین و دانش از آن بزرگواران وارد شده است; به دلیل آراستگی به درجات بالایی از دانایی، فضیلت، تقوی و عبادت، جایگاه بلندی را در دل و جان امت اسلام اشغال نموده اند. چنان که به خوبی نیز می دانیم، قرآن کریم دوستی اهل بیت و ولایت آن ها را به عنوان اجر و پاداش رسالت حضرت رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) دانسته و فرموده است: **(قُل لا أسئَلُكمْ عَلَيْهِ أجْراً إلا الْمَوَدَّةَ في الْقُرْبی)**; بگو: «به ازای آن [رسالت] پاداشی از شما خواستار نیستم، مگر دوستی در باره خویشاوندان».

اما حاکمان و خلفایی که با زور و شمشیر بر گرده امت اسلام سوار شده بودند با وسایل و راه های مختلف سعی در خاموش کردن نورِ هدایتِ ائمّه اطهار(علیهم السلام) و دور کردن امت از آنان داشته و سرانجام، اقدامات خود را با کشتن آن بزرگواران با شمشیر یا سم تکمیل می نمودند.

اما با همه دشمنی هایی که این حاکمان منحرف از خط پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) با اهل بیت عصمت و طهارت انجام دادند، این رفتار خصمانه باعث نمی شد تا ائمّه اطهار(علیهم السلام) از ارشاد این حاکمان، خیر خواهی و حل بسیاری از معضلات که دولت اسلامی بعد از وفات حضرت رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) تا زمان حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) در امتداد تاریخ خود با آن روبرو بوده است خودداری نمایند.

البتّه بسیاری از موضع گیری ها و سیره آن بزرگواران از دید ما پنهان مانده است. این مطلب یا به دلیل ترس مردم از دستگاه حکومتی بوده یا به این دلیل که تاریخ نگارانی که تاریخ اسلام را نوشته اند آن را با ذهنیتی اموی و قلمی عبّاسی نگاشته اند. چرا که این تاریخ نگاران بر سر سفره همان حاکمان مستبدّ زندگی می کرده اند.

حال پاره ای از نظریات معاصران حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) و برداشت های آنان از شخصیت مثال زدنی آن حضرت را که در عصر خود از همه رجال و دانشمندان امت اسلام برتری و تفوّق یافته بود، نقل می نماییم.

۱. معتمد عبّاسی

مقام و منزلت حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) به حدّی در نزد خواصّ و عوام مشهور بوده که حتّی خلفای زمان خویش را نیز به اعتراف به قدر و منزلت والای خود وادار می کردند.

روایت شده که جعفر بن علی فرزند حضرت امام هادی(علیه السلام) و برادر حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) روزی از معتمد عبّاسی خواست که وی را به مقام امامت بگمارد و پس از برادرش حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) مقام آن حضرت را به وی اعطا نماید. معتمد عبّاسی به وی پاسخ داد:

«بدان که مقام و منزلت برادر تو به واسطه نزدیکی به ما و دستگاه سلطنت حاصل نشده است، بلکه فقط به واسطه نزدیکی به خداوند عزّ و جلّ می باشد.

ما بسیار می کوشیم تا قدر و منزلت او را پایین آورده او را از مقام و مرتبه خود باز داریم. اما خداوند متعال اراده فرموده تا رفعت شأن وی را روز به روز افزایش دهد. چرا که وی دارای صیانت نفس، حسن رویّه، دانش و عبادت می باشد. حال اگر تو در نزد پیروان و شیعیان برادرت به چنین درجه ای رسیده ای حاجتی به ما نداری و اگر در نزد آنان به چنین درجه و منزلتی نرسیده ای و آنچه در برادر توست در تو موجود نمی باشد ما نمی توانیم از این جهت تو را بی نیاز کنیم»[۱۵].

۲. شهادت پزشك دربار عبّاسی بر فضیلت امام عسکری(علیه السلام)

بختیشوع، درخشانترین شخصیت طبّی زمان حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) و پزشك خانواده هیأت حاکم بوده است، روزی حضرت امام حسن عسکری به پزشك احتیاج پیدا کردند. پس از بختیشوع خواستند تا یکی از شاگردان خود را به نزد آن حضرت فرستاده و حاجت آن حضرت را برآورده نماید، بختیشوع یکی از شاگردان خود را طلبیده و او را سفارش کرد که امام(علیه السلام)را معالجه نماید. وی قدر و منزلت بلند و

---

۱۵. قطب راوندی، الخرائج و الجرائح ۳ / ۱۱۰۹، بحارالانوار ۵۲ / ۵۰.

جایگاه رفیع امام عسکری(علیه السلام) را به شاگرد خود گوشزد نموده و به او گفت: «ابن الرّضا از من خواسته است تا کسی را به نزد او بفرستم. به نزد او برو و بدان که در روزگار ما او داناترین مردم زیر آسمان است. پس بر حذر باش که در آنچه تو را بدان امر می کند با او مخالفت نمایی»[۱۶].

۳. احمد بن عبید اللّه بن خاقان

وی کارگزار خراج و حاکم روستاهای منطقه قم بوده و پدرش عبید اللّه بن خاقان یکی از بارزترین شخصیت های سیاسی دربار و وزیر معتمد عبّاسی بوده است. احمد بن عبید اللّه بن خاقان دشمن ترین بندگان خدا نسبت به اهل بیت عصمت و طهارت(علیهم السلام) بوده است. وقتی در رابطه با افرادی از آل ابی طالب که ساکن سامرّا می باشند و قدر و منزلت هر کدام از آنان در نزد هیأت حاکم سخن به میان آمد، احمد بن عبید اللّه گفت: «من از میان علویانی که در سامرا زندگی می کنند مردی را به مانند حسن بن علی بن محمّد بن علی الرّضا(علیهم السلام) نه دیده، نه شنیده و نه شناخته ام; کسی که بسان او دارای هدایت، وقار، عفت، تیزهوشی و عقل بوده هم در نزد خاندان خود و هم نزد هیأت حاکم و همه بنی هاشم دارای کرامت باشد; بنی هاشم او را بر پیران و بزرگان و صاحب منصبان خود مقدّم بدارند، و فرماندهان و وزیران و کاتبان و عوام مردم همه به او ارادت داشته باشند».

همین احمد بن عبید اللّه بن خاقان قضیه ای را نقل می کند که خود در مجلس پدرش شاهد آن بوده است. در آن مجلس حاجبان وارد شده و به عبید اللّه بن خاقان گفتند: ابن الرّضا (امام عسکری(علیه السلام)) بر در خانه ایستاده است. عبید اللّه با صدایی بلند گفت: به او اجازه ورود بدهید، احمد گوید: من از آنچه از آنان شنیدم تعجّب کردم که آنان چگونه چنین جسارتی کرده اند که مردی را در حضور پدر من با کنیه نام ببرند. چرا که جز خلیفه یا ولیعهد و یا کسی را که در این رابطه دستوری مستقیم از خلیفه برای او صادر شده باشد به کنیه یاد نمی کردند، ناگاه دیدم که مردی گندمگون، درشت چشم، خوش قامت، زیبا روی، خوش اندام و کم سن و سال وارد شد. هنگامی که نگاه پدرم به او افتاد از جا برخاسته و چند گام به سوی او رفت. من تا آن روز ندیده بودم که پدرم با

---

۱۶. الخرائج ۱ / ۴۲۲ ـ ۴۲۴/ ح ۳ /ب ۱۲ و کلینی، اصول کافی ۱ / ۵۱۲/ح ب ۱۲۴ نزدیک به همین قضیه را مختصراً ذکر نموده است.

احدی از بنی هاشم و حتی فرماندهان و ولیعهدان چنین عملی انجام دهد. هنگامی که او وارد شد پدرم با وی معانقه کرده، او را در آغوش کشیده، صورت و شانه های وی را بوسیده، دستش را گرفت و او را در مصلاّی خود نشانید.

احمد گوید: پس از این ماجرا هنگامی که پدرم بعد از نماز نشست، من به نزد او رفته و در برابرش نشستم. پدرم گفت: ای احمد آیا چیزی از من می خواهی؟ گفتم: آری، ای پدر اگر اجازه بدهی آن را از تو بخواهم. پدرم گفت: اجازه دادم ای فرزند، آنچه می خواهی بگو.

گفتم: ای پدر، این مردی که هنگام ظهر به نزد تو آمد و این گونه با اجلال و اکرام و احترام با او رفتار نموده و خود و پدر و مادرت را فدای او کردی چه کسی بود؟

پدرم در پاسخ من گفت: پسرم، او امام رافضیان بود. او ابن الرّضا بود، سپس لختی سکوت کرده و گفت: پسرم اگر خلافت از خلفای بنی عبّاس زایل گردد هیچ یك از بنی هاشم به جز این مرد شایستگی و استحقاق تصدّی این مقام را ندارد. اما این مرد به خاطر فضیلت، عفاف، هدایت، صیانت نفس، زهد، عبادت، اخلاق والا و صلاحیت همه جانبه ای که دارد مستحق این مقام می باشد اگر پدر او را دیده بودی، هر آینه مردی را می دیدی جلیل، عاقل، خیّر و اهل فضل(١٧).

٤. کاتب معتمد خلیفه عباسی

از ابوجعفر احمد قصیر بصری روایت شده است که گفت: ما در نزد سیّد و مولای خود ابومحمّد(علیه السلام) (امام حسن عسکری(علیه السلام)) بودیم که خادمی از دستگاه حکومت که دارای مقام بالایی بود وارد شد و به امام عسکری(علیه السلام)عرضه داشت: امیرالمؤمنین تو را سلام می فرستد و می گوید: انوش نصرانی به ما نامه ای نوشته و خواسته است تا دو پسر او را تطهیر کنی. وی از ما خواسته تا از تو بخواهیم که سوار بر مرکب شده به خانه وی رفته و برای سلامتی و زنده ماندن پسر او دعا کنی. من نیز دوست می دارم که تو این کار را به انجام برسانی البته ما بدان سبب تو را برای انجام این کار به زحمت انداختیم که انوش گفته است: ما به دعای باز ماندگان خاندان نبوّت و رسالت تبرّك می جوییم.

مولای ما حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) در پاسخ فرمودند:

«الحمد لله الذي جعل النصارى أعرف بحقنا من المسلمين»

---

١٧. اصول کافی ١ / ٥٠٣ ـ ٥٠٤/ ح ١/ ب ٢٤ و کمال الدّین ١ / ٤١ ـ ٤٢.

ستایش خداوندی را که نصاری و مسیحیان را در شناختن حقِّ ما از مسلمانان داناتر و عارفتر قرار داده است.

سپس دستور دادند تا اسب ایشان را زین کنند. آن حضرت بر مرکب سوار شده ما نیز در معیّت ایشان بر انوش نصرانی وارد شدیم. ناگاه دیدیم انوش در حالی که کشیشان و خادمان کلیسا و راهبان اطراف او را گرفته بودند و انجیل بر سینه او بود با سر و پای برهنه به استقبال آن حضرت آمد. او در جلوی در به امام عسکری(علیه السلام) رسیده و به او گفت: ای سرور و مولای ما، من به این کتابی که تو به آن داناتر از ما هستی توسّل می جویم که گناه ما را در به زحمت انداختنت ببخشی، و به حق مسیح عیسی بن مریم و انجیلی که از جانب خداوند متعال آورده است سوگند یاد می کنم که از خلیفه نخواستم که این مطلب را از تو بخواهد مگر به این دلیل که ما در انجیل، شما خاندان را در پیشگاه خداوند مانند مسیح، عیسی بن مریم یافته ایم.

حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) فرمودند: «این پسر تو برای تو باقی می ماند، اما پسر دیگر تو پس از سه روز از تو گرفته خواهد شد. ـ یعنی خواهد مرد ـ و این پسر تو که باقی می ماند اسلام آورده و اسلامش نیکو خواهد بود و از موالیان ما اهل بیت خواهد گردید.»

انوش گفت: ای سرور و مولای من، به خدا سوگند که کلام تو حق است و با دانستن این مطلب که این پسر من مسلمان می شود و در سلك موالیان شما اهل بیت در خواهد آمد مرگ آن دیگری بر من آسان می آید.

یکی از کشیشان به او گفت: در این صورت تو را چه می شود که خود مسلمان نمی شوی؟

انوش پاسخ داد: من مسلمانم و مولای ما این مطلب را می داند.

مولای ما حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) فرمودند: «او راست می گوید، و اگر به خاطر این مطلب نبود که مردم می گفتند ما تو را به وفات پسرت خبر دادیم و آن چنان که ما خبر دادیم نشد هم اکنون از خداوند می خواستم تا او را نیز برای تو نگاه دارد.»

انوش در پاسخ آن حضرت عرض کرد: ای سرور و مولای من، من جز آنچه تو خواسته ای نمی خواهم.

ابوجعفر احمد قصیر بصری، روایت کننده این حدیث، گوید: به خدا سوگند که پس از سه روز آن پسر از دنیا رفت و پس از یك سال پسر دیگر انوش به دین مبین اسلام

درآمد و به همراه ما تا زمان وفات سرور و مولای ما حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) ملازم منزل آن حضرت بود[۱۸].

۵. راهب دیر عاقول

وی از بزرگترین شخصیت های مسیحی و داناترین آن ها به دین مسیحیت بوده است، هنگامی که وی کرامات حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) را شنیده و آنچه را که می بایست از آن حضرت دید، به دست آن حضرت مسلمان شد و لباس نصرانیت از تن بدر کرده، لباس سفید بر تن کرد.

هنگامی که بختیشوع طبیب از وی پرسید که به چه سبب از دین خود دست برداشته است، گفت: من مسیح یا نظیر او را یافتم و به دست او ایمان آوردم. و منظور او از مسیح یا نظیر مسیح حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) بوده است. راهب ادامه داد که: این مرد از لحاظ نشانه ها و براهین نظیر حضرت عیسی بن مریم می باشد. سپس به سمت امام حسن عسکری(علیه السلام) بازگشت و تا هنگام مرگ در خدمت آن حضرت باقی ماند[۱۹].

٦. محمّد بن طلحه شافعی

وی درباره حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) چنین می گوید:

«بدان که بالاترین منقبت و بزرگترین مزیّتی که خداوند متعال به حضرت امام عسکری(علیه السلام) اختصاص داده و زیور منحصر به فردی که بر گردن وی آویخته و صفت جاودانه ای که به وی بخشیده و هیچگاه گذر زمان تازگی آن را کهنه نکند و زبان ها ذکر و یاد آن را فراموش نکنند این است که: «محمّد مهدی» از نسل او به دنیا آمده و پسر اوست که به وی منتسب می شود، و پاره ای است که از وجود وی برگرفته شده است»[۲۰].

۷. ابن صبّاغ مالکی

وی گوید: او، یعنی حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) سرور اهل زمان و امام مردمان روزگار خود بود، گفته هایش همه ثابت و استوار و کردارش پسندیده بود، اگر فضلا و بزرگان هم عصرش را همچون قصیده ای فرض کنیم وی شاه بیت آن قصیده

---

۱۸. مدینة المعاجز/ ۵۸۳، حلیة الأبرار ۲ / ٤۹۸ و به نقل از آن سفینة البحار ۲ / ۲۰۳.

۱۹. الخرائج و الجرائح ۱ / ٤۲۲ ـ ٤۲٤ و به نقل از آن در بحارالانوار ۵۰ / ۲٦۱.

۲۰. مطالب السؤول ۲ / ۱٤۸.

می باشد، و اگر آنان را همچون درجی از جواهرات به شمار آوریم وی همچون درّ شاهوار وسط آن گردن بند در شمار خواهد بود; یکّه تاز میدان دانش که هیچ کس را یارای هماوردی با وی نبوده و آشکارکننده پیچیدگی های مسائل علمی که این کار هرگز خسته و ملولش نمی کرد; کسی که با رأی صائب خود به کشف حقایق پرداخته و پیچیدگی ها و دقایق علوم را با فکر نافذ خود آشکار می گردانید; هم او که در جمع اصحاب سرّ از نهانی های عالم هستی خبر می داد. آن امام همامی که اصل و نسب و نفس و ذاتش آکنده از کرامت بود. خدایش به رحمت واسعه بپوشاند و او را در بهشت پهناور خود ساکن گرداند به حق محمّد(صلی الله علیه وآله) آمین»[۲۱].

۸. علاّمه سبط ابن جوزی

وی در رابطه با حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) چنین گفته است: «وی حسن بن علی بن محمّد بن علی بن موسی الرّضا ابن جعفر بن محمّد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب(علیهم السلام) می باشد. وی دانشمندی راستگو بوده که از پدر و جدش حدیث روایت کرده است»[۲۲].

۹. علاّمه محمّد ابوالهدی افندی

وی در حالی که همه ائمّه(علیهم السلام) را به عنوان رهبران مردم به سوی حضرت قدس و اولیا مردم بعد از پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) دانسته است، در رابطه با آن بزرگواران این گونه داد سخن داده است که: «همه مسلمانان در شرق و غرب عالم می دانند که سران اولیا و پیشوایان اصفیا بعد از حضرت پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) از میان ذرّیه و اولاد طاهر آن حضرت برخاسته و نسل بعد از نسل ادامه یافته اند تا به زمان ما رسیده اند. آنان بدون تردید اولیا خداوند و پیشوایان مردم به سوی حضرت قدس الهی می باشند که مصون از هر گونه پلیدی و عیب است و در رتبه نخستین ایشان ـ پس از طبقه ای که همچون حسن و حسین(علیهما السلام) به شرافت دیدار و مصاحبت با پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) نایل گشته اند ـ بزرگانی چون [حضرت] سجاد، باقر، کاظم، صادق، جواد، هادی، تقی، نقی و عسکری قراردارند[۲۳].

---

۲۱. الفصول المهمّه/ ۲۷۵.
۲۲. تذکرة الخواص/ ۳٦۲.
۲۳. احقاق الحق ۲ / ٦۲۱ به نقل از کتاب ضوء الشّمس تألیف ابوالهدی افندی ۱ / ۱۱۹.

۱۰. علاّمه شبراوی شافعی

وی درباره آن حضرت چنین گفته است: «یازدهم از پیشوایان، «حسن خالص» می باشد که به لقب «عسکری» نیز مشهور شده است... در شرافت او همین بس که امام مهدی منتظر از فرزندان اوست، مرحبا به چنین خاندان با شرافت و نسب متعالی و همین افتخار در بلندی مقدار و مرتبه او کافی است... چه خاندان بلند مرتبه و بزرگی که در والایی و بزرگ منشی و نجابت، همچون دو ستاره فرقد گوی سبقت از ستارگان آسمان ربوده و در صفات کمال چنان مستغرق گشته است که هیچ یك از اهل آن خاندان را نمی توان با ادواتی چون «غیر» و «اما» و «الاّ» و امثال آن استثنا نمود، این امامان آن چنان در مجد و کرامت یکی پس از دیگری آمده اند که انتظام آن ها را می توان به پشت هم آمدن دانه های لؤلؤ در درج و گردن بند تشبیه نمود، و آن چنان در میدان شرافت با یکدیگر جور آمده اند که هرکدام در این میدان از پس دیگری آمده است با بقیه یکسان است ، بسا گروهی که در پایین آوردن آن ها بسیار اما بی فایده کوشیدند اما خداوند اهل این خاندان را بلند گردانید...»[۲۴].

گفتنی ها در رابطه با فضایل و مناقب آن حضرت بسیار زیاد است که فقیهان، تاریخ نویسان و محدّثان از عامه و خاصه به آن مطالب تصریح نموده اند، و این اصلا عجیب نیست; چرا که آن حضرت شاخه ای از درخت تناور حضرت رسول اکرم(صلی الله علیه وآله)، پدر امام منتظر و یازدهمین پیشوا از امامان اهل بیت(علیهم السلام)می باشد. اهل بیتی که خداوند متعال هر گونه رجس و پلیدی را از آنان دور کرده و آنان را پاك و پاکیزه داشته است. خاندانی که مطابق با روایتوارد از حضرت رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) همتایان قرآن و کشتی نجات امت می باشند. پدر بزرگوار آن حضرت، حضرت امام هادی(علیه السلام)، با کلام جاویدان خود این گونه رفعت مقام و بلندی منزلت آن حضرت را توضیح داده است که: پس از من پسرم ابومحمّد، در میان آل محمّد(صلی الله علیه وآله) ذاتاً خیرخواهترین فرد برای امت اسلام، و دارای محکمترین دلایل و براهین است. وی بزرگترین فرزند من است و حلقه های سلسله امامت و احکام آن به او می رسد. از این پس هر چه را تا کنون از من سؤال می کردی از او سؤال کن. چرا که در نزد او آنچه را که به آن احتیاج پیدا شود موجود است[۲۵].

---

۲٤. الاتحاف بحبّ الأشراف/ ۱۷۸.

۲۵. کافی ۱ / ۳۲۷ ـ ۳۲۸/ ۱۱.

بخش سوم
جلوه هایی از شخصیت حضرت امام عسکری (علیه السلام)

حضرت امام ابومحمّد حسن عسکری(علیه السلام) به جهت دارا بودن صفات اخلاقی والا یکی از جلوه های زیبای رسالت اسلام بود. برخورد آن حضرت با دوست و دشمن همواره آمیخته با مکارم اخلاقی و صفات والا بوده است، این پدیده یکی از بارزترین ساختارهای شخصیتی آن بزرگوار بوده که آن را از پدران بزرگوار و جد گرامی خود حضرت رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) به میراث برده بود; پیامبری که مکارم اخلاقی اش همه مردم را در بر گرفته بود، اخلاق بزرگوارانه امام حسن عسکری(علیه السلام)نیز حتّی بر افرادی که با آن حضرت به دشمنی می پرداختند تأثیری مثبت داشته و آن ها را از دشمنی به دوستی و محبّت نسبت به آن حضرت برمی گردانده است[٢٦].

تاریخ نویسان نقل کرده اند که متوکّل که شدت دشمنی او با اهل بیت(علیهم السلام)در نزد خاص و عام شناخته شده و میزان کینه وی نسبت به حضرت علی(علیه السلام)بسیار بارز است دستور داد تا حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) را به زندان انداخته و بر آن حضرت سخت گیری نمایند. اما زمانی که آن حضرت وارد زندان گردید و مسئول زندان بزرگی و اخلاق والا و هدایت و صلاح آن حضرت را دید، به کلی تغییر عقیده داد، به حدّی که برای بزرگداشت و تعظیم آن حضرت هیچگاه خیره خیره به صورت آن حضرت نگاه نمی کرد، و هنگامی که حضرت امام عسکری(علیه السلام) از زندان بیرون آمد همین مسئول زندان یکی از کسانی بود که بیشترین بصیرت را نسبت به مقام والای آن حضرت داشته و در میان مردم نیکوترین سخنان را درباره آن حضرت بیان می داشت[٢٧].

بزرگواری و کرم آن حضرت

تاریخ نویسان نمونه هایی از روش کریمانه حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) نقل نموده اند که پاره ای از آن ها را در اینجا ذکر می کنیم:

---

٢٦. حیاة الامام الحسن العسکری(علیه السلام)/ ٤٢.

٢٧. اصول کافی ١ / ٥٠٨/ ٨ و به نقل از آن ارشاد ٢ / ٣٢٩ ـ ٣٣٠، اعلام الوری ٢ / ١٥٠، و به نقل از ارشاد کشف الغمّه ٣ / ٢٠٢.

۱. شیخ مفید از محمّد بن علی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر(علیه السلام) روایت کرده است که گفت: روزگاری شد که امر معیشت بر ما بسیار سخت گردید. پدرم به من گفت: بیا تا به سوی این مرد - یعنی حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) - برویم. چرا که درباره جود و بخشش او توصیفاتی شده است.

به او گفتم: آیا با وی آشنایی داری؟

پاسخ داد: نه، با او آشنا نیستم و تاکنون او را ندیده ام.

وی گوید: ما به نزد آن حضرت رفتیم. پدرم در راه به من می گفت: چقدر خوب می شد اگر او دستور می داد تا پانصد درهم به ما بدهند تا دویست درهم آن را برای لباس، دویست درهم آن را برای آرد و صد درهم آن را برای سایر مخارج به مصرف برسانیم.

من نیز در دل می گفتم کاش دستور بدهد تا سیصد درهم نیز به من بدهند تا با صد درهم آن چارپایی خریده، صد درهم آن را به سایر مخارج اختصاص داده و صد درهم آن را هم برای لباس اختصاص دهم و بدین ترتیب به منطقه جبل مسافرت نمایم.

محمّد بن علی گوید: هنگامی که به در خانه آن حضرت رسیدیم غلام او خارج شد و گفت: علی بن ابراهیم و پسرش محمّد داخل شوند. هنگامی که ما بر آن حضرت داخل شده و سلام کردیم، آن حضرت به پدرم فرمودند: «ای علی، چه چیز باعث شده است که تاکنون به دیدار ما نیایی؟» پدرم عرضه داشت: ای سرور و مولای من، من شرم داشتم از این که شما را به این حال ببینم، هنگامی که از نزد او خارج شدیم غلام آن حضرت به نزد ما آمد و کیسه ای پول به پدرم داد و گفت: این پانصد درهم است. دویست درهم برای لباس، دویست درهم برای آرد و صد درهم برای سایر مخارج. همچنین کیسه ای به من داد و گفت: این سیصد درهم است. صد درهم آن را هزینه خرید چارپا نما و صد درهم را به لباس اختصاص داده، صد درهم باقی مانده را برای سایر مخارج مصرف نما. اما به سمت منطقه جبل مسافرت نکن بلکه به منطقه سوار مسافرت کن.

شیخ مفید گوید: محمّد بن علی به منطقه سوار رفت و با زنی از آن منطقه ازدواج کرد و کار او آنقدر بالا گرفت که درآمد روزانه او هزار دینار شد. اما با همه این تفاصیل باز معتقد به وقف در امامت بوده و به امامت حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) معتقد نگردید[۲۸].

۲. اسحاق بن محمّد نخعی روایت می کند که: ابوهاشم جعفری گفت: به حضرت امام ابومحمّد حسن عسکری(علیه السلام) نامه ای نوشته و در آن از تنگنای زندان و شدت

---

۲۸. اصول کافی ۱ / ۵۰٦/ ۳ ب ۱۲٤ و به نقل از آن ارشاد ۲ / ۳۲٦ - ۳۲۷ و به نقل از آن کشف الغمّه ۳/ ۲۰۰.

غل و زنجیر شکایت نمودم. آن حضرت در پاسخ من نامه ای نوشته و در آن مرقوم فرمودند: تو امروز ظهر در منزل خود نماز می خوانی. من در همان روز و در وقت ظهر از زندان آزاد شدم و نماز را در خانه خود خواندم. من از نظر مالی نیز در تنگنا قرار داشتم و می خواستم از آن حضرت در همان نامه که برایش نوشته بودم کمك بخواهم، اما شرم کردم. هنگامی که به منزل خود رسیدم دیدم آن حضرت مبلغ صد دینار برای من فرستاده و به همراه آن نامه ای نوشتند که در آن آمده بود: «هر وقت حاجتی داشتی شرم نکن و از من رودربایستی نداشته باش و حاجت خود را از من بخواه که ان شاءاللّه به آنچه دوست داری خواهی رسید»[۲۹].

۳. و از اسماعیل بن محمّد علی بن اسماعیل بن علی بن عبداللّه بن عبّاس روایت شده است که گفت: بر سر راه حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام)در پشت جادّه نشستم. هنگامی که آن حضرت از جلوی من عبور کرد به نزد آن حضرت رفته، از فقر و نداری شکایت کرده و قسم یاد کردم که من حتّی یك درهم نیز نداشته، حتی برای خوردن شام هیچ غذایی ندارم.

اسماعیل بن محمّد گوید: امام حسن عسکری به من فرمود: «تو به خداوند قسم دروغ یاد می کنی; چرا که دویست دینار در مکانی دفن کرده ای، اما این سخن من برای این نیست که چیزی به تو عطا نکنم. ای غلام آنچه داری به او بده» غلام آن حضرت صد دینار به من داد. سپس آن حضرت رو به من کرده فرمودند: «در وقتی که به شدت به آن دویست دینار که دفن کرده ای احتیاج پیدا کردی از دست یابی به آن محروم خواهی شد» اسماعیل گوید: به راستی که کلام آن حضرت به حقیقت پیوست; بدین گونه که من صد دیناری را که آن حضرت به من داده بود به مصرف رسانده، دوباره شدیداً به پول نیازمند شدم و درهای روزی نیز بر من بسته شد. در این وقت بود که به سراغ محل دفن دینارها رفته، آنجا را نبش نمودم، اما دینارها را در آنجا نیافتم. بعداً متوجّه شدم که پسرم جای دینارها را فهمیده و آن ها را گرفته و فرار کرده است، من نتوانستم به چیزی از آن دینارها دست پیدا کنم[۳۰].

پارسایی و عبادت آن حضرت

---

۲۹. اصول کافی ۱ / ۵۰۸/ ۱۰ و به نقل از آن ارشاد ۲ / ۳۳۰ و اعلام الوری ۲ / ۱٤۰ و به نقل از ارشاد کشف الغمّه ۳ / ۲۰۲.

۳۰. اصول کافی ۱ / ۵۰۹/ ۱٤ و به نقل از آن ارشاد ۲ / ۳۲۲ و اعلام الوری ۲ / ۱۳۷ و به نقل از ارشاد در کشف الغمّه ۳ / ۲۰۳، باید تذکر دهیم که این شخص خود از عبّاسیان بوده است و شاید از کسانی بوده که مورد غضب بنی عبّاس واقع شده و به همین جهت بوده که آنان از نظر مالی به وی رسیدگی نمی کردند.

حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) در زمان خود به بسیاری عبادت، پاکدامنی و سراپا از جهان بریدن و به خداوند متعال روی آوردن، شهره آفاق بود، و این مطلب در میان خواصّ و عوامّ مورد قبول همگان بود، تا آنجا که وقتی امام در زندان علیّ بن نارمش - که یکی از دشمن ترین مردم با آل ابی طالب بود - زندانی بود، رفتار علیّ بن نارمش در برابر آن حضرت بدین گونه بود که در برابر آن حضرت گونه بر خاك می نهاد و از روی بزرگداشت و احترام هیچگاه خیره به صورت آن حضرت نمی نگریست و هنگامی که آن حضرت از زندان وی بیرون آمدند بیشترین بصیرت را درباره آن حضرت داشته و در میان مردم بهترین سخنان را درباره آن حضرت بر زبان می آورد[۳۱].

و هنگامی که معتمد عبّاسی آن حضرت را به زندان انداخت همواره از مسئول زندان که علی بن جرین نام داشت از احوال و اخبار حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) سؤال می کرد. علی بن جرین نیز به او این گونه پاسخ می داد که: آن حضرت روزها روزه دار بوده و شب ها به نماز و عبادت مشغول است[۳۲].

از علی بن محمّد، از محمّد بن اسماعیل بن ابراهیم بن موسی بن جعفر بن محمّد بن علی بن عبدالغفّار روایت شده است که گفت: در آن هنگام که حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) به حبس افتاد، عبّاسیان و صالح بن علی و غیر از او از دیگرانی که از خط مستقیم امامت منحرف بودند بر صالح بن وصیف داخل شدند.

صالح به آنان گفت: من دیگر چه کاری می توانم انجام دهم؟ در حالی که دو نفر از بدترین کسانی که توانستم مأمور مراقبت از او نمودم. اما آن دو نفر در اثر مصاحبت با او از نظر عبادت و نماز و روزه به درجه بالایی رسیده اند. من به آن ها گفتم: مگر در این مرد چه دیده اید؟ آنان به من پاسخ دادند: چه می گویی درباره مردی که روزها را روزه می گیرد و تمام شب را به قیام و نماز و عبادت به درگاه خداوند مشغول است؟ هیچگاه سخن نمی گوید و هیچ چیزی او را از ذکر و یاد خداوند غافل نمی کند. او کسی است که چون به او نگاه می کنیم همه اندام ما به لرزه درمی آید و ترسی به دل و جان ما می افتد که قادر به کنترل خود نیستیم، هنگامی که عبّاسیان این سخن را از صالح بن وصیف شنیدند ناامیدانه از نزد او بیرون رفتند[۳۳].

از محمّد بن اسماعیل علوی روایت شده است که گفت: هنگامی که حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) در حبس بود، عبّاسیان بر صالح بن وصیف داخل شده و به او

---

۳۱. کافی ۱ / ۵۰۸/ ۸.
۳۲. مهج الدّعوات/ ۲۷۵.
۳۳. کافی ۱ / ۵۱۳.

گفتند: کار را بر او سخت بگیر، صالح پاسخ داد: دو نفر از بدترین کسانی که توانستم به نام های علی بن بارمش و اقتامش بر او گماشتم. اما پس از چندی دیدم که این دو نفر از جهت عبادت و نیکی به درجه بالایی رسیده اند. آنان در برابر او سر فرود آورده اند. سپس دستور داد تا آن دو مأمور را حاضر کردند و به آن ها گفت: وای بر شما. این چگونه برخوردی است که درباره این مرد از خود بروز می دهید؟ آن دو گفتند: چه می گویی درباره مردی که تمام شب را به قیام و عبادت گذرانده و همه روزها به روزه مشغول بوده، هیچگاه سخن نمی گوید و جز به عبادت خدا به امر دیگری مشغول نمی شود. هنگامی که به او نگاه می کنیم اندامّمان به لرزه آمده و ترسی به دل و جانمان می افتد که قادر به خودداری از آن نیستیم[٣٤].

گاه نیز پیش می آمد که سربازان و مأموران حکومتی شبانه از دیوار به خانه حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) حمله آورده اما آن حضرت را در دل تاریك شب در وسط اطاق خود در حال مناجات با خداوند متعال می یافتند.

رابطه تنگاتنگ و صحیح آن حضرت با خداوند متعال و معجزات و کراماتی که به دست آن بزرگوار به ظهور و بروز رسیده و در امامت آن حضرت متجلّی است، نشان از جایگاه بلند و شأن رفیع آن امام همام در نزد خداوند متعال دارد; خداوندی که آن حضرت را برای تصدّی عهد امامت خود برگزید و او را پیشوای جامعه قرار داده است[٣٥].

دانش و براهین امامت حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام)

اینك به گوشه هایی از دانش امام حسن عسکری(علیه السلام) و دلایل امامت آن حضرت توجّه فرمایید:

١. از ابوحمزه، نصر خادم روایت شده است که گفت: بارها شنیدم که حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) با غلامانی که از کشورها و طوایف مختلف بودند با زبان خود آن ها سخن می گفت. در میان آنان غلامان ترك، رومی و صقلبی وجود داشتند. من از این امر در شگفت شده و در دل گفتم: او که در مدینه متولّد شده و تا زمان وفات حضرت امام هادی(علیه السلام) کسی او را ندیده حال چگونه است که این توانایی از او به ظهور می رسد؟ من در این افکار بودم که آن حضرت رو به من کرده و فرمودند:

---

٣٤. مناقب ٢ / ٤٦٢.

٣٥. این عبارت اشاره به کلام خداوند متعال: (إنی جَاعِلُك لِلنَّاس إِمَاماً قَالَ وَ مِن ذُرِّيَّتی قَالَ لا يَنَالُ عَهْدِی الظالمِينَ) من تو را پیشوای مردم قرار دادم. [ابراهیم] پرسید: از دودمانم [چطور]؟ فرمود: پیمان من به بیدادگران نمی رسد سوره بقره/ ١٢٤ دارد.

خداوند متعال كه نامش بلند مرتبه باد حجّت خود را در ميان ساير خلايق متمايز ساخته و او را به همه اشيا آشنا نموده، معرفت و شناخت همه چيز را به او اعطا می نمايد. همچنين همه لغات را به حجّت خود اعطا نموده، شناخت سبب كارها، اجل های مردمان و حوادثی كه در طول زمان پيش می آيد همه و همه را به حجّت خود می دهد، و اگر اين چنين نباشد ميان حجّت خداوند و آن كسانی كه حجّت برای آنان قرار داده شده است فرقی نخواهد بود[٣٦].

٢. حسن بن ظريف گويد: دو مسأله در دل من ايجاد شد كه قصد كردم آن دو را در نامه ای نوشته و به سوی حضرت امام حسن عسكری بفرستم و از آن حضرت پاسخ بخواهم. نامه را نوشته و از آن حضرت درباره قائم پرسيدم كه آن هنگام كه قيام كند بر چه اساس قضاوت خواهد كرد؟ و مكانی كه آن حضرت برای قضاوت در ميان مردم در آنجا می نشيند كجاست؟ و می خواستم كه از آن حضرت چيزی هم درباره درمان تب نوبه (تبی كه هر چهار روز يك بار عود می كند) بپرسم اما فراموش كردم كه در اين رابطه چيزی بنويسم. جواب از آن حضرت بدين گونه آمد كه:

از اين مسأله سؤال كردی كه چون قائم در ميان مردم قيام نمايد بر چه اساس قضاوت می كند. او در ميان مردم مانند داود پيامبر(عليه السلام) به علم خود قضاوت می كند و از بيّنه سؤال نمی كند. و می خواستی درباره تب نوبه سؤال كنی و فراموش كردی. ورقه ای بردار و در آن بنويس (**يَانَارُ كُونی بَرْداً وَ سَلاماً عَلی إبْرَهِيم**)؛ ای آتش، برای ابراهيم سرد و بی آسيب باش و آن را به گردن شخص تب دار بياويز كه به اذن خداوند متعال إن شاء الله سالم می شود. من نيز چنين كاغذی را نوشته و بر گردن شخص تب دار آويختم، اين مداوا افاقه نموده و بيمار از بيماری رهايی يافت[٣٧].

٣. شيخ مفيد از ابوالقاسم جعفر بن محمّد بن يعقوب از اسماعيل بن ابراهيم بن موسی بن جعفر روايت كرده است كه گفت: حضرت امام حسن عسكری(عليه السلام)حدود بيست روز قبل از مرگ معتزّ عبّاسی به ابوالقاسم اسحاق بن جعفر زبيری نوشت: «در خانه خود بمان تا حادثه ای كه در شرف وقوع است به انجام برسد». هنگامی كه بُرَيحه[٣٨] كشته شد، اسحاق بن جعفر نامه ای به آن حضرت نوشت و عرضه داشت كه حادثه انجام شده است، چه دستور می فرماييد؟ آن حضرت دوباره نامه ای نوشتند و به او فرمودند:

---

٣٦. اصول كافی ١ / ٥٠٩/ ١١ و به نقل از آن ارشاد ٢ / ٣٣٠، اعلام الوری ٢ / ١٤٥ و به نقل از ارشاد كشف الغمّه ٣ / ٢٠٢.

٣٧. اصول كافی ١ / ٥٠٩/ ١٣ و به نقل از آن ارشاد ٢ / ٣٣١ و اعلام الوری ٢ / ١٤٥ و به نقل از ارشاد كشف الغمّه ٣ / ٢٠٣.

٣٨. در نسخه های ديگر، ابن تريخه نيز آمده است، اما در مصدر روايت بريحه آمده است. طريحی نيز در مجمع البحرين آن اسم را بريمه ذكر كرده و آورده است: او عبدالله بن محمّد بن داود هاشمی عبّاسی ناصبی از نديمان متوكّل بوده و دو نفر از حسنيان او را چند روز قبل از كشته شدن معتزّ در كوفه به قتل رسانده اند. اين مطلب در تاريخ طبری ٩ / ٣٨٨ و به نقل از آن در تاريخ كامل ٧ / ٥٦ ذكر شده است. در حاشيه ارشاد ٢ / ٣٢٥ بريحه و ابن اترجّه نيز آمده است.

«حادثه مورد نظر این نبوده، بلکه حادثه دیگری است که رخ خواهد داد» سپس قضیه مرگ معتزّ پیش آمد(٣٩).

این روایت نشان می دهد که حضرت امام هادی(علیه السلام) به مرگ معتزّ اشاره نموده و از دوستان خود خواسته است تا او کشته نشده و شرایط خاصی که حکومت و دستگاه جاسوسی آن برای آن ها به وجود آورده و امام و شیعیان را احاطه کرده از بین نرفته، در خانه خود باقی مانده و کمتر در انظار تردّد نمایند.

طبیعی است که غالباً پس از مرگ خلیفه اضطراب و تشویشی در اوضاع مملکت و حکومت حاصل شده و مخالفان می توانند تحرّك و نقل و انتقال آسانتری داشته باشند.

٤. شیخ کلینی از علی بن محمّد از حسن بن حسین نقل می نماید که گفت: محمّد بن حسن مکفوف برای من روایت کرد و گفت: یکی از اصحاب ما از یکی از کسانی که در شهر سامرّا به شغل فصد (رگ زنی - خون گیری) اشتغال داشته و از مسیحیان بود نقل می کند که گفت: حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام)روزی در وقت نماز ظهر به دنبال من فرستاد و رگی را به دست من داد و به من فرمود: این رگ را بزن; من از میان رگ هایی که معمولا برای خون گیری آن ها را فصد می کنند چنین رگی را نمی شناختم. بنابراین در دل گفتم: امروز چیز عجیبی می بینم. او به من دستور می دهد تا رگی را که نمی شناسم، در زمانی که وقت خون گیری و فصد نیست بگشایم . رگ را باز نمودم و به مقدار لازم خون گیری کردم.

سپس آن حضرت به من فرمود: در خانه بمان و منتظر باش. من ماندم تا زمان عصر فرا رسید و آن حضرت مرا دوباره طلبید و فرمود: خون گیری کن. من رگ را باز نموده و مشغول خون گیری شدم. پس از لختی فرمودند: بس کن من دوباره رگ را بستم. سپس فرمودند: در خانه بمان. هنگامی که شب به نیمه رسید دوباره به دنبال من فرستاده و فرمودند: خون گیری کن. من از این عمل بیشتر متعجّب شدم. اما ناخوش داشتم که در این باره از او چیزی بپرسم. چون این بار رگ را باز کردم به ناگاه دیدم که خونی به سفیدی نمك از آن بیرون آمد. پس از لختی فرمودند: رگ را ببند. من نیز رگ را بستم و فرمودند: در خانه بمان. هنگامی که صبح شد آن حضرت یك دست لباس و پنجاه دینار پول به من داده و فرمودند: این پول ها را بگیر و عذر ما را بپذیر و برو. من به نزد بختیشوع طبیب رفتم و این قصّه را برای او باز گفتم. او مدّتی به تفکّر پرداخت. سپس سه شبانه روز صبر نموده، در این باره فکر کردیم و کتاب های مختلف طبی را برای یافتن سرّ این قصّه تفحّص نمودیم. اما چیزی در آن ها نیافتیم.

---

٣٩. اصول کافی ١ / ٥٠٦/ ٢ و به نقل از آن ارشاد ٢ / ٣٢٥ و به نقل از آن کشف الغمّه ٣ / ٢٠٠.

سپس بختیشوع به من گفت: در میان مسیحیان روزگار ما کسی به علم پزشکی از راهب دیر «عاقول» داناتر نیست. پس نامه ای برداشته و ماجرا را برای او نوشت. من نامه را گرفته و به دیر عاقول رفته و راهب را صدا زدم. او از بالای دیر سر بیرون آورد و به من گفت: کیستی؟ گفتم از یاوران بختیشوع طبیب هستم. گفت: آیا از او نامه ای داری؟ گفتم: آری. وی از بالای دیر زنبیلی به پایین فرستاد; نامه را در میان زنبیل نهادم و او آن را بالا کشیده قرائت کرد. هنگامی که نامه را خواند به سرعت از دیر پایین آمد و گفت: تو آن کسی هستی که آن مرد را فصد کردی؟ گفتم: آری. گفت: خوشا به احوال مادری که تو را زاییده است. آنگاه سوار قاطری شد و حرکت کردیم و ثلثی از شب باقی مانده به شهر سامرا رسیدیم. من گفتم: دوست داری کجا برویم؟ آیا به منزل استاد ما بختیشوع یا به منزل آن مرد یعنی امام حسن عسکری؟ وی پاسخ داد: به منزل آن مرد، ما رفتیم تا به در خانه آن حضرت رسیدیم و این قبل از اذان اوّل بود. ناگاه در باز شد و خادمی سیاه پوست وارد شده و گفت: کدام یك از شما دو نفر راهب دیر عاقول است؟ وی پاسخ داد: قربانت شوم، من هستم. خادم به او گفت: از قاطر خود فرود آی، و به من گفت مواظب قاطرها باش. آن گاه دست راهب را گرفت و هر دو وارد خانه شدند. من آنقدر بر در خانه ماندم تا صبح شد و روز بالا آمد. پس آنگاه دیدم راهب از خانه خارج شد در حالی که لباس های رهبانیت را از تن به در کرده، لباس سفیدی که نشانه مسلمانی است بر تن نموده بود و گفت: اکنون مرا به خانه استاد خود ببر. ما باهم حرکت کرده و به در خانه بختیشوع رسیدیم. هنگامی که بختیشوع او را با این هیبت دید بر وی شورید که: چه چیز تو را از دینت برگردانده است؟

راهب پاسخ داد: من مسیح را یافتم و به دست او مسلمان شدم. بختیشوع گفت: آیا تو مسیح را یافته ای؟! راهب پاسخ داد: یا کسی نظیر او را. چرا که این دستور فصد و خون گیری را در دنیا کسی جز مسیح انجام نداده است، و این شخص از نظر آیات و علایم همچون مسیح می باشد. سپس به سمت حضرت امام عسکری(علیه السلام) بازگشت و تا هنگام مرگ در خدمت آن حضرت بود[٤٠].

٥. و از ابوعلی مطهّری روایت شده است که از قادسیه نامه ای به حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) نوشته و به آن حضرت خبر داد که مردم از رفتن به حج منصرف شده و از ترس مبتلا شدن به عطش و تشنگی جرأت رفتن به زیارت حج را ندارند. آن حضرت در پاسخ او نامه ای این چنین نگاشتند: به راه خود بروید و ان

٤٠. الخرائج و الجرائح ١ / ٤٢٢، بحارالانوار ٥ / ٢٦٢.

شاءاللّه هیچ ترسی بر شما نیست، آنان به سمت حج خانه خدا حرکت کرده و الحمدللّه در راه به هیچ وجه گرفتار تشنگی نشدند[٤١].

٤١. کافی ١ / ٥٠٧، مناقب ٢ / ٤٦٤.

قسمت دوم

بخش نخست

رشد و پرورش امام عسکری (علیه السلام)

بخش دوّم

مراحل زندگی امام عسکری (علیه السلام)

بخش سوم

امام عسکری (علیه السلام) **در سایه سار پدر** (علیه السلام)

بخش نخست
رشد و پرورش حضرت امام عسكرى (عليه السلام)

نسب شريف آن حضرت

وى حسن بن على بن محمّد بن على بن موسى بن جعفر بن محمّد بن على بن حسين بن على بن ابى طالب(عليهم السلام) مى باشد.

او يازدهمين امام از پيشوايان اهل بيت(عليهم السلام) است; همان خاندانى كه خداوند متعال هر گونه پليدى را از ايشان دور كرده و آنان را پاك و پاكيزه ساخته است(٤٢).

مادر شريف آن حضرت كنيزى امّولد بوده كه به او حديث يا سليل مى گفتند و از بانوان عارفه و صالحه زمان خود بوده است(٤٣). و سبط ابن جوزى نقل نموده است كه نام مادر حضرت امام حسن عسكرى(عليه السلام) سوسن بوده است(٤٤).

محل و تاريخ ولادت آن حضرت

حضرت امام حسن عسكرى(عليه السلام) بنا بر نظر اكثر تاريخ نگاران در ماه ربيع الاوّل سال ٢٣٢ هـ ق در مدينه منوّره پاى به عرصه وجود نهاده است. البته در تاريخ دقيق به دنيا آمدن اين امام همام در ميان نظرات تاريخ نويسان اختلاف زيادى به چشم مى خورد كه در روز، ماه و سال ولادت آن حضرت اختلاف كرده اند.

از ميان اين تاريخ نويسان عدّه اى بر اين عقيده اند كه آن حضرت در سال ٢٣٠ هجرى به دنيا آمده است(٤٥)، بعضى ديگر نيز ولادت آن حضرت را در سال ٢٣١ هجرى(٤٦) يا سال ٢٣٢ هجرى(٤٧) يا سال ٢٣٣ هجرى(٤٨) دانسته اند.

همچنين روايت شده كه روز ولادت باسعادت آن حضرت، ششم ماه ربيع الاوّل يا ششم يا هشتم يا دهم ماه ربيع الآخر و يا ماه رمضان بوده است(٤٩).

---

٤٢ اصول كافى ١ / ٥٠٣.

٤٣ ارشاد ١ / ٣١٣.

٤٤ تذكرة الخواص/ ٣٢٤.

٤٥ المنتظم فى تاريخ الملوك و الامم ٧ / ١٢٦.

٤٦ تذكرة الخواص/ ٣٢٤، كشف الغمّه ٣ / ١٩٢ به نقل از ابن طلحه شافعى در مطالب السّؤول.

٤٧ وفيات الاعيان ٢ / ٩٤.

٤٨ دلائل الامامه/ ٢٢٣.

٤٩ ر.ك حياة الامام العسكرى دراسة تحليلية تاريخية علمية/ ٥٨ - ٥٩.

البته وجود چنین اختلافاتی در نظریات تاریخ نویسان چندان برای ما عجیب نمی نماید. چرا که می دانیم این اختلافات، گاه به کارهایی برمی گردد که حضرت امام هادی(علیه السلام) برای حفاظت از زندگی امام عسکری(علیه السلام) به آن ها دست می زدند. همچنین می توان این اختلافات را به دلایلی همچون اشتباهات تاریخی خاص نسبت داد.

لقب ها و کنیه های آن حضرت

به دو امام بزرگوار، حضرت امام هادی و فرزند بزرگوارشان حضرت حسن بن علی(علیهما السلام) لقب عسکری داده شده است. چرا که محله مورد سکونت این دو امام بزرگوار در شهر سامرا «عسکر» نامیده می شده است(۵۰).

اما در عین حال عسکری لقب مشهور حضرت امام حسن بن علی(علیه السلام)می باشد. آن حضرت دارای لقب های دیگری نیز هست که محدّثان و راویان اهل سیر آن ها را برای ما بدین گونه نقل کرده اند: رفیق، زَکِیّ، فاضل، خالص، امین، الامین علی سر اللّه، نقی، المرشد من اللّه، النّاطق عن اللّه، صادق، صامت، المیمون، طاهر، المؤمن باللّه، ولی اللّه، خزانة الوصیّین، الفقیه، الرّجل، العالم(۵۱).

و هر کدام از این القاب دلالت خاص خود را بر جلوه ای از مظاهر شخصیت و کمالی از کمالات آن حضرت دارا می باشد.

آن حضرت همچنین مانند پدر و جد بزرگوار خود کنیه ابن الرّضا داشته است. اما کنیه اختصاصی آن حضرت ابومحمّد بوده است.

ویژگی های ظاهری آن حضرت

احمد بن عبیداللّه بن خاقان اوصاف ظاهری حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) را این گونه بیان کرده اند: وی گندمگون درشت چشم، خوش قامت، زیبا روی، خوش اندام و دارای جلالت و هیبت بوده است(۵۲).

بعضی نیز آورده اند که رنگ پوست آن حضرت بین سفید و گندمگون بوده است(۵۳).

---

۵۰ بحارالانوار ۵۰ / ۲۳۵.

۵۱. کمال الدّین ۱ / ۳۰۷، اثبات الهداة ۱ / ۶۵۱، ۵۴۴، ۴۶۹ الشّیعه و الرّجعه ۱ / ۸۸ و محمّدجواد طبسی، حیاة الامام العسکری/ ۲۳ ـ ۲۸، سه لقب آخری یعنی الفقیه، الرّجل و العالم لقب هایی هستند که به دلیل ورودشان در سند روایات و ملاحظه آن ها در شرایط نقل و روایت در کتب رجالی وارد شده اند.

۵۲. اصول کافی ۱ / ۵۰۳/ ۱، و به نقل از آن ارشاد ۲ / ۳۲۱، کمال الدّین ۱ / ۴۰ با سندی دیگر، و به نقل از شیخ کلینی یا شیخ مفید اعلام الوری ۲ / ۱۴۷، و به نقل از ارشاد کشف الغمّه ۳ / ۱۹۷، و به نقل از کمال الدّین و ارشاد و اعلام الوری بحارالانوار ۵۰/ ۳۲۶ ـ ۳۳۰.

۵۳. بحار الانوار ۵۰ / ۳۲۸، اخبار الدول/ ۱۱۷.

طبیعت و شرایط زمانی رشد و نموّ حضرت امام عسکری(علیه السلام)

حضرت امام ابومحمّد حسن عسکری(علیه السلام) در خاندان هدایت و مرکز بزرگ امامت رشد و پرورش یافت; خاندان بلند مرتبه ای که خداوند متعال هر گونه بدی را از اهل آن دور کرده و ایشان را پاك و پاکیزه ساخته است. شبراوی شافعی در توصیف این خاندان باعظمت که این امام بزرگوار در آن رشد و نموّ یافته است این گونه داد سخن داده است:

«آفرین بر چنین خاندان شریف و چنین نسب برجسته و ممتازی، و همین در افتخار و بلندی جایگاه این خاندان کافی است. آنان همه در ریشه داری و پاکی اصل و نسب همچون دندانه های شانه در حال تعادل بوده و در بهرهوری از مراتب مجد و عظمت با یکدیگر مساوی اند. پس چه خاندان بلند مرتبه و عالی جایگاهی که در بلندی و شرافت سر بر آسمان می ساید و منزلت و جایگاهش از فرقدان درگذشته است، خاندانی که چنان صفات کمال و جلال را در خود مستغرق کرده که نمی توان با مگر و الاّ کسی را از آن استثنا کرد.

این پیشوایان آن چنان در مجد و عظمت در پی یکدیگر می آیند که گویا دُرجی از دُرّ و لؤلؤ را مانند، و در شرافت و جلالت آن چنان در کنار یکدیگر جای گرفته اند که اوّلین و دوّمین آن ها باهم مساوی هستند، و چه بسیار مردمانی که در پایین آوردن و خاموش کردن نور آن ها بیهوده کوشیده اند در حالی که خداوند این خاندان را بلند مرتبه نموده، و چه بسیار کسانی که برای از هم پاشیدن رشته اتّحاد این خاندان سختی ها و راحتی ها را بر خود هموار کرده اند، و چه بسیار کسانی که حقوق این خاندان را ضایع نمودند. اما خداوند هیچگاه این خاندان را وا نگذاشته و آن ها را ضایع نگردانیده است»[٥٤].

حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) به بالاترین درجات تربیت دست یافت. چرا که وی در خانه ای پرورش یافته است که خداوند متعال خود تربیت و تزکیه آن را به عهده گرفته، نامش را بلندآوازه ساخته و مقامش را بالا برده است. آنجا که می فرماید:

(یُسبِّحُ لَهُ فِیهَا بِالْغُدُوِّ وَ الاَصال * رِجَالٌ لا تُلْهیهِمْ تِجَارَةٌ وَ لا بَیْعٌ عَن ذِکْرِ اللّه...);

در آن [خانه]ها هر بامداد و شامگاه او را نیایش می کنند * مردانی که نه تجارت و نه داد و ستدی، آنان را از یاد خدا... به خود مشغول نمی دارد[٥٥].

---

٥٤ حیاة الامام الحسن العسکری دراسة و تحلیل/ ١٠٣، به نقل از الاتحاف بحبّ الاشراف/ ٦٨.

٥٥. نور /٣٧.

این همان خانه ای است که پرچم اللّه را در زمین برافراشت تا این نام مقدس بالاترین نام در زمین باشد و در راه ابلاغ رسالت الهی قربانیان گرانقدری نثار نمود.

حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) برهه ای از حیات گرانبار خود را در زمان حیات پدر بزرگوارش حضرت امام هادی(علیه السلام) گذرانده و در سفر و حضر از پدر جدا نمی شد. وی در سیمای نورانی پدرش تصویری گویا از اخلاق و سجایای بزرگوارانه جد بزرگوار خود حضرت رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) را می دید. همچنان که پدر بزرگوارش نیز در سیمای این فرزند امتداد رسالت و امامت اسلامی را می خواند، و به همین دلیل بود که بیشترین همّت را در تربیت و پرورش او به کار می برد. حضرت امام هادی(علیه السلام) در روایتی فضیلت فرزندش امام حسن عسکری(علیه السلام) را این گونه بیان داشته است:

پس از من در میان آل محمّد(صلی الله علیه وآله)، پسرم ابومحمّد ذاتاً خیر خواهترین فرد برای امت اسلام و دارای محکمترین دلایل و براهین است. وی بزرگترین فرزند من است و حلقه های سلسله امامت و احکام آن به او می رسد[٥٦]. و از مقام و جلالت حضرت امام هادی(علیه السلام) و پدران معصومش بعید است که به دلیل محبّت و علاقه پدر و فرزندی چنین توضیحاتی درباره پسر خود داده باشد.

حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) حدود بیست سال همراه و ملازم پدر بزرگوار خود بوده و شاهد انواع ظلم و دشمنی بود که بر پدر بزرگوار آن حضرت و پیروانش می رفته است. هنگامی که دشمنان در نزد متوکّل عبّاسی از حضرت امام هادی(علیه السلام) سعایت کردند حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) نیز به همراه پدر بزرگوار خود به شهر سامرا کوچ داده شد. این در زمانی بود که عبداللّه بن محمّد بن داود هاشمی نامه ای به متوکّل نوشت که در آن آمده بود: «گروهی به پیشوایی و امامت وی (حضرت امام هادی(علیه السلام)) معتقد شده اند...» اینجا بود که متوکّل حضرت امام هادی(علیه السلام)را از مدینه احضار کرد. آن حضرت به همراه یحیی بن هرثمه از مدینه حرکت کرده به بغداد رفت، چون به محلی که به آن یاسریه می گفتند رسید، در آنجا منزل نمود. اسحاق بن ابراهیم به استقبال آن حضرت آمده و شوق و اشتیاق مردم نسبت به آن حضرت و اجتماع آن ها برای دیدن آن حضرت را مشاهده نمود. آن حضرت تا

٥٦ اصول کافی ١ / ٣٢٧/ ١١ و به نقل از آن ارشاد/ ٢ / ٣١٩، اعلام الوری/ ٢ / ١٣٥ و به نقل از ارشاد کشف الغمّه/ ٣ / ١٩٦ و به نقل از بعضی از کتب اعیان الشّیعه/ ٣ / ٢٩٥ ق ٤، و به نقل از آن در حیاة الامام الحسن العسکری/ ٢٣.

شب در آنجا ماند و شب هنگام به بغداد داخل شده پاسی از آن شب را در بغداد گذرانده و سپس به سامرا رفت[۵۷].

متوكّل عبّاسی در ستمگری و دشمنی نسبت به حضرت امام هادی(علیه السلام)بسیار زیاده روی كرد. او آن حضرت را مجبور به اقامت در شهر سامرّا نموده، خانه آن حضرت را توسط مأموران امنیتی مورد محاصره قرار داد كه حتّی تعداد نفس های آن حضرت را نیز شماره می كردند. آنان از ارتباط فقیهان، دانشمندان و پیروان آن حضرت با ایشان جلوگیری می كردند. متوكّل در جنبه های اقتصادی نیز كار را بر حضرت امام هادی(علیه السلام) سخت می گرفت. وی هر از گاهی دستور می داد تا خانه حضرت امام هادی(علیه السلام) را تفتیش نموده و وضعیت زندگی آن حضرت را به وی گزارش نمایند.

از شدت دشمنی متوكّل نسبت به اهل بیت پیامبر اكرم(صلی الله علیه وآله) همین بس كه رسماً از زیارت قبر حضرت امام حسین(علیه السلام) در كربلا جلوگیری نموده، دستور داد تا قبر شریف آن حضرت را كه یكی از مراكز پرتو افشانی انقلابی در جهان اسلام بود خراب نمایند.

همه این شرایط تلخ و رویدادهای ناگوار در زمانه ای روی می داد كه حضرت امام عسكری(علیه السلام) در عنفوان جوانی و اوّل عمر به سر می برد، و این مسائل دل و جان آن حضرت را با اندوه و درد می خراشید. آن حضرت این برهه از زمان را در سایه سار پدر بزرگوار خود به سر می برد و چاره ای جز صبر، تحمّل درد، حسرت و تأسّف نداشت[۵۸].

شهادت پدر بزرگوار آن حضرت یعنی حضرت امام هادی(علیه السلام)در سال ۲۵٤ هـ ق اتّفاق افتاد و حضرت امام حسن عسكری(علیه السلام) پس از پدر عهده دار امر امامت و پیشوایی گردید. اما مدّت امامت آن حضرت در میان امامان اهل بیت(علیهم السلام)كوتاهترین مدّت امامتی بود كه امامی داشته است. این در حالی است كه همه پیشوایان اهل بیت(علیهم السلام) جزء سالمترین مردمان بودند. چه از نظر روحانی و نفسانی و چه از نظر جسمی و بدنی. حضرت امام حسن عسكری(علیه السلام) در حالی به شهادت رسید كه هنوز دهه سوّم از عمر شریف خود را تكمیل نكرده بود. چرا كه شهادت آن حضرت در سال ۲٦۰ هـ ق به وقوع پیوست[۵۹]. بنابراین مدّت امامت آن امام بزرگوار شش سال می باشد. از این امامت كوتاه مدّت می توان دریافت كه حاكمان

---

۵۷ تاریخ یعقوبی/ ۲ / ٤۸٤.

۵۸. حیاة الامام الحسن العسكری/ ۲٤.

۵۹. ارشاد/ ۲ / ۳۱۵ و به نقل از آن بحارالانوار/ ۵۰ / ۲۳٦.

دولت عبّاسی تا چه اندازه از آن حضرت و نقش مؤثّرش در جامعه، رعب و وحشت داشتند. به همین جهت بود که پس از عدم دست یابی به نتیجه مطلوب از زندان و فشار و مراقبت کامل از آن حضرت، ناچار شدند تا آن حضرت را در سن جوانی در حالی که بیست و هشت یا بیست و نه سال از عمر بابرکتش می گذشت به وسیله سم به شهادت برسانند[٦٠].

در اینجا لازم است به این نکته اشاره کنیم که آنچه تاریخ از زمانی که امام عسکری(علیه السلام) در سایه پدر بزرگوار خود حضرت امام هادی(علیه السلام)زندگی می کرده و موضع گیری های این دو امام برای ما نقل نموده، از تاریخ ولادت، تاریخ وفات، نسب شریف و حوادث و موضع گیری های کوچك فراتر نمی رود که هیچ تناسبی با نقش سازنده آن حضرت در حفظ شریعت و فعالیت در راستای دور کردن امت اسلام از انحراف و روبرو شدن با دشمنی هایی که از ناحیه دشمنان، امت اسلام را تهدید می نمود، ندارد.

اما در عین حال مجموعه روایاتی که بعضی از محدّثان برای ما نقل کرده اند به مسائل مهمی از زندگی حضرت امام عسکری(علیه السلام)اشاره دارد. خود آن حضرت نیز به سختی شرایط زمان خود این گونه اشاره نموده اند:

هیچ یك از پدرانم به مانند من مبتلا به شك این گروه [شیعیان] در [امامت]آن ها نشده اند[٦١].

این خود شاهد دیگری بر سختی شرایط سیاسی و اجتماعی بود که این دو امام بزرگوار یعنی حضرت امام هادی و حضرت امام حسن عسکری(علیهما السلام) را احاطه نموده بود. همین شرایط بود که ایجاب می کرد تا حضرت امام عسکری(علیه السلام) در زمان حیات پدر بزرگوار خود جز در حدودی که شرایط اجازه می داد و یا ضرورت اقتضا می نمود که در نزد شیعیان خاص و اصحاب مورد اعتماد منزلت و مقام و امامت آن حضرت بیان شده و بر آن ها اتمام حجّت گردد از جریانات سیاسی و ارتباط با عموم مردم دور نگاه داشته شود. همه این ها به این دلیل بود که حضرت امام هادی(علیه السلام) می خواست جان آن بزرگوار را از دستبرد طاغوت های بنی عبّاس حفظ نماید.

روایت دیگری که محدّثان در رابطه با جریان وفات برادر حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) که محمّد نام داشت نیز دلیل دیگری است که به روایت قبلی اضافه می شود و دلالت بر سختی شرایطی می کند که حضرت امام هادی و حضرت امام حسن عسکری(علیهما السلام) در آن به سر می برده و چه دشمنی ای از جانب حکومت بر آن ها می رفته است، کلینی از سعد بن عبدالله به نقل از گروهی از بنی هاشم که از میان آن ها

---

٦٠. مناقب آل ابی طالب/ ٤ / ٤٢٢.
٦١. تحف العقول/ ٥١٧.

حسن بن حسین افطس نیز بود چنین نقل می کند: آنان روزی که محمّد بن علی بن محمّد از دنیا رفته بود در خانه حضرت امام هادی(علیه السلام)اجتماع کردند. حضرت امام هادی(علیه السلام) آن روز در صحن خانه خود جلوس نموده و مردم اطراف آن حضرت را گرفته بودند. راویان می گویند: ما به جز غلامان و مردم عادّی افراد سرشناسی از آل ابی طالب و بنی عبّاس و قریش را که گرداگرد آن حضرت حلقه زده بودند صد و پنجاه نفر تخمین زده بودیم. ناگاه دیدم حسن بن علی(علیه السلام)ـ امام حسن عسکری ـ گریبان دریده و عزادار وارد شد و در سمت راست پدر بزرگوار خود ایستاد. ما تا آن روز وی را ندیده و نمی شناختیم. پس از مدّتی که وی در کنار پدر بزرگوار خود ایستاده بود حضرت امام هادی(علیه السلام) رو به او کرده و فرمودند: پسرم، خداوند را شکر کن که امر مهمی را در رابطه با تو ایجاد نموده است.

حضرت امام عسکری(علیه السلام) گریسته و آیه استرجاع بر زبان جاری کرده و فرمود:

«الحمد لله ربّ العالمین ، وإیّاه أسأل تمام نعمه لنا فیك وإنا لله وإنا إلیه راجعون»;

سپاس خداوند را که پروردگار عالمیان است، و از او می خواهم تا نعمتش را که وجود شما می باشد بر ما تمام کند، و انّا للّه و انّا الیه راجعون.

ما پرسیدیم که این جوان کیست؟ گفتند: این جوان، حسن پسر حضرت امام هادی(علیه السلام) است و ما در آن زمان سن او را بیست یا کمی بیشتر تخمین زدیم، و از آن روز بود که او را شناختیم و دانستیم که امام هادی(علیه السلام) به امر امامت او اشاره کرده و وی را جانشین خود ساخته است[٦٢].

ملاحظه می شود که ناشناخته بودن امام حسن عسکری(علیه السلام) در نزد گروهی از مردم و سؤال آن ها در رابطه با وی در چنین مناسبت دردناکی که اعیان مردم در آن حضور داشتند محکمترین دلیل بر میزان مخفی کاری حضرت امام هادی(علیه السلام)در رابطه با فرزند بزرگوارش حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام)می باشد. به ویژه وقتی که می بینیم آن حضرت به سن بیست سالگی رسیده و هنوز شیعیان او را نمی شناسند.

---

٦٢. کافی، کتاب الحجّه، باب الاشاره و النّص علی ابی محمّد(علیه السلام)، حدیث شماره ٨.

بخش دوم

مراحل زندگی حضرت امام عسکری (علیه السلام)

زندگی حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) به دو مرحله مشخّص تقسیم می شود:

مرحله اوّل: ایامی که آن حضرت در سایه امامت پدر بزرگوارش حضرت امام هادی(علیه السلام) به سر می برد که نزدیك بیست و دو سال می شود و به شهادت پدر بزرگوارش در سال ٢٥٤ هجری منتهی می گردد.

ما در این بیست سال تصویر کاملی در رابطه با زندگی حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) در دست نداریم، و تنها حوادث مختصری مانند ترس آن حضرت از خدا در زمان کودکی و یا علاقه شدیدی که به دو برادر خود محمّد و حسین داشته و همچنین مصیبت از دست دادن برادرش محمّد یا ازدواج آن حضرت و تصریح حضرت امام هادی(علیه السلام)بر امامت وی و بالأخره قضیه کفن و دفن حضرت امام هادی(علیه السلام) توسّط آن حضرت به دست ما رسیده است.

اما ناچاریم که حوادث زمان حضرت امام هادی(علیه السلام) و موضع حضرت امام هادی(علیه السلام) در برابر آن ها را به صورت کلی تحلیل نماییم تا بتوانیم با تجزیه و تحلیل آن رویدادها تصویر واضحی از شرایطی که امام عسکری(علیه السلام) را در مرحله دوّم زندگی، یعنی مرحله امامت احاطه کرده بود بدست آوریم، تا بدین وسیله بتوانیم مرحله امامت آن حضرت را به خوبی درك نموده و فعالیت های آن حضرت را در آن زمان تحلیل نماییم; دوران امامتی که کوتاهترین زمان امامت در میان ائمّه بوده و سخت تر از آن در زمان امامت هیچ امامی دیده نشده است.

مرحله دوّم: این مرحله شامل ایّام امامت آن حضرت تا زمان شهادت آن حضرت می باشد که از سال ٢٥٤ هـ ق آغاز شده و به سال شهادت آن حضرت در ٢٦٠ هـ ق منتهی می گردد. این مرحله از زندگی آن حضرت علی رغم کوتاهی زمان، در بر دارنده حوادثی بسیار مهم است.

حضرت امام عسکری(علیه السلام) در این دوره از زندگی خود با خلافت سه تن از خلفای عبّاسی هم زمان بوده است. معتز ۲۵۵ هـ ق، مهتدی ۲۵٦ هـ ق و معتمد ۲۷۹ هـ ق.

میزان اهمیت این برهه از زندگی پر بار حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام)آنگاه برای ما آشکار می گردد که اهمیت مرحله غیبت حضرت امام عصر(علیه السلام) را پیش چشم آوریم، و تصوّر کنیم که بر حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) لازم بود تا تمهیدات لازم را در این برهه از زمان به مرحله اجرا درآورد تا پیروان اهل بیت(علیهم السلام) را از مرحله ظاهر بودن به مرحله غیبت منتقل نماید. مرحله ای که باید در خلال آن هم امام معصوم و هم پیروان او، و هم خط رسالی اهل بیت(علیهم السلام) از خطر تباهی، فروپاشی و اضمحلال حفظ شود تا شرایط برای قیام ربّانی و کلی اهل بیت(علیهم السلام) بر ضد همه کاخ های بیداد و طغیان فراهم آید و همه اهداف رسالت جاویدان الهی در روی زمین از طریق به وجود آمدن و برپایی دولت عدل جهانی اهل بیت(علیهم السلام) محقق گردد.

بخش سوم

حضرت امام عسکری (علیه السلام) در سایه سار پدر

مهاجرت حضرت امام هادی(علیه السلام) به همراه فرزند بزرگوارش حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) از مدینه در سال ۲۳٤ هـ ق روی داد[٦٣]، و در مدتی که آن امام همام در سامرا سکونت داشتند و بیست سال به طول انجامیده است، حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) نیز به همراه آن حضرت در سامرا بوده اند. پس می توان نتیجه گرفت چون حضرت امام هادی(علیه السلام) در سال ۲٥٤ هـ ق به شهادت رسیده اند، حضرت امام حسن عسکری مدت بیست و دو سال از عمر شریف خود را در کنار پدر بزرگوار خود به سر می برده است.

حضرت امام عسکری(علیه السلام) نیز در همان شرایط غم انگیز و سختی که حضرت امام هادی(علیه السلام) و پیروان آن حضرت در آن می زیسته اند زندگی می کرده است; شرایط سختی که حکومت بیدادگر زمان بر امام و پیروانش روا می داشت تا تحرکات امام و پیروانش را متوقف ساخته و یا محدود نماید. تا دایره فعالیت مکتب اهل بیت(علیهم السلام) گسترش نیافته و آثار آن ها در میان امت اسلامی منتشر نشود. چرا که این فعالیت ها به یقین نتیجه ای جز رودررویی امت اسلام با حکومت ستمگر در پی نداشته است. به همین دلیل بود که همواره در برابر این بزرگواران دست به اعمالی همچون شکنجه و آزار و زندان و تبعید و مراقبت دائم می زد که در طول تاریخ بشریت ابزار کار همه حکومت های ستمگر است.

۱. کودکی برجسته

روایت شده است که کسی از کنار حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام)که در سن طفولیت بوده و در کنار سایر کودکان ایستاده بود گذشت و او را گریان یافت. آن شخص خیال کرد که این پسربچه از حسرت آنچه دیگر بچه ها دارند می گرید و به همین دلیل است که در بازی آن ها شرکت نمی کند. به همین خاطر به او گفت: می خواهی برای تو

٦٣. تاریخ طبری ۷ / ٥۱۹.

هم چیزی بخرم تا با آن بازی کنی؟ حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) رو به آن مرد کرده و فرمودند: نه، ما برای بازی کردن آفریده نشده ایم.

آن مرد مبهوت شده و به آن حضرت عرضه داشت: پس برای چه خلق شده ایم؟ حضرت امام عسکری(علیه السلام) در جواب او فرمودند: برای دانش و عبادت.

آن مرد از آن حضرت پرسید از کجا این حرف را می گویی؟ آن حضرت در پاسخ او فرمودند: «از کلام خداوند متعال که می فرماید: (أ **فَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا**)**؛** آیا پنداشتید که شما را بیهوده آفریده ایم؟.

آن مرد مات و مبهوت و حیرت زده ماند و خطاب به آن حضرت گفت: تو کودکی کوچك و بیگناهی، اما تو را چه می شود [و از چه چیز هراسانی]؟!!

حضرت امام عسکری(علیه السلام) در پاسخ او فرمودند:

از من دور شو. من مادر خود را دیده ام که با هیزم های درشت آتش درست می کرد. اما آتش جز با هیزم های کوچك برافروخته نمی شد، و من می ترسم که از هیزم های کوچك جهنّم باشم(٦٤).

و از محمّد بن عبداللّه روایت شده است که گفت: حضرت امام حسن عسکری در سن کودکی در چاه آبی سقوط کردند. حضرت امام هادی(علیه السلام) در حال نماز بوده و زنان فریاد می کردند. هنگامی که امام هادی(علیه السلام) از نماز فارغ شدند فرمودند: **اشکالی ندارد**. ناگاه دیدند که آب چاه آنقدر بالا آمد تا به دهانه چاه رسید و حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) را دیدند که بر بالای آب بوده و با آب بازی می کند(٦٥).

۲. عصر حضرت امام هادی(علیه السلام)

حضرت امام هادی(علیه السلام) در مدت امامت خویش با پنج تن از خلفای بنی عبّاس هم زمان بوده است. معتصم از سال ۲۲۰ تا ۲۳۲ هـ ق، متوکّل از سال ۲۳۲ تا ۲٤۷ هـ ق که در آن سال به دست ترکان کشته شد و پس از او منتصر به خلافت روی کار آمد که مدت خلافت او شش ماه و دو روز بیشتر نبود، سپس مستعین از سال ۲٤۸ تا ۲۵۲ هـ ق و بیشتر مدت خلافت معتزّ عبّاسی که از ۲۵۲ تا ۲۵۵ هجری به طول انجامید، چرا که شهادت حضرت امام هادی(علیه السلام) در سال ۲۵٤ هجری واقع گردیده است(٦٦)، و در همین سال بود که حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام)عهده دار مسئولیت امامت گردید.

---

٦٤. حیاة الامام الحسن العسکری/ ۲۲ ـ ۲۳ به نقل از جوهرة الکلام فی مدح السّادة الاعلام/ ۱۵۵.
٦۵. الخرائج و الجرائح ۱ / ٤۵۱/ ۳٦ و به نقل از آن بحارالانوار ۵۰ / ۲۷٤.
٦٦. تاریخ طبری/ ۷ رویدادهای سال ۲۳٤ و سال ۲۵٤ هـ ق.

شرايطى كه دولت عبّاسى خصوصاً بعد از به خلافت رسيدن متوكّل با آن روبرو بود به راستى شرايط سختى بود و اين شرايط از نشانه هاى ضعف آن دولت به شمار آمده و سرآغازى بر انحلال و فروپاشى اين دولت به حساب مى آيد، جنگ هاى داخلى و خارجى از يك سو و نزاع و جدال بين فرزندان خلفا براى به دست آوردن كرسى قدرت از ديگر سوى، به اين امر دامن مى زد; همچون نزاعى كه ميان مستعين و معتزّ در گرفت و به خلع مستعين و خلافت معتزّ در سال ٢٥٢ هـ ق منجرّ گرديد[٦٧]. هر كدام از اين جنگ ها و جدال ها تأثيرى مستقيم در ايجاد ضعف و فروپاشى در دولت عبّاسى داشت.

رويدادها و حوادث داخلى نيز در فعاليت هاى خوارج نمود پيدا مى كرد; گروهى كه داراى فعاليتى قوى و تأثير گذار بوده، همواره با مال و سلاح پشتيبانى شده، رهبر آنان «مادِر شارى» بود، البتّه انقلاب ها و شورش هاى علوى نيز در كنار جنگ و جدال افرادى كه بر سر قدرت نزاع مى كردند مزيد بر علّت بود.

علاوه بر همه اين ها دولت عبّاسى در آن روزگار از وضعيت بد اقتصادى كه نتيجه ريخت و پاش و اسراف بزرگان دربار، وزرا و اطرافيان آنان بود نيز، رنج مى برد. در زمان متوكّل دستور انهدام مقبره حضرت امام حسين(عليه السلام) در كربلا از سوى وى صادر گرديد[٦٨]، و مانع كسانى شدند كه به زيارت آن حضرت مى رفتند. چرا كه متوكّل همواره آشكارا به دشمنى با آل ابى طالب مى پرداخته و آنان را از خود مى راند. اما در تاريخ هيچ موضع گيرى از حضرت امام هادى(عليه السلام)در رويارويى با همه اين پيشامدها ذكر نشده است و مى توان به تعبير صاحب كتاب تاريخ الغيبة الصّغرى اين گونه گفت كه: «در رابطه با موضع گيرى حضرت امام هادى(عليه السلام) در برابر خلفا به جز اخبار بسيار كمى از موضع آن حضرت در برابر متوكل چيزى به دست ما نرسيده است[٦٩].

حضرت امام هادى(عليه السلام) در ميان اهل مدينه داراى مقام و منزلتى والا و بلند بوده است. چرا كه آن حضرت با آنان رابطه اى بسيار مستحكم داشته و همواره به آنان نيكويى مى كرده است. هنگامى كه متوكّل آن حضرت را از مدينه احضار نمود و در سال ٢٣٤ هـ ق يحيى بن هرثمه را براى بردن حضرت امام هادى(عليه السلام)از مدينه به

---

٦٧. تاريخ يعقوبى ٢ / ٤٧٦.
٦٨. تاريخ ابن الوردى ١ / ٢١٦.
٦٩. تاريخ الغيبة الصغرى/ ١١٧.

سامرا مأمور کرد، اهل مدینه بسیار مضطرب شده، ضجّه و ناله سر دادند. خود یحیی بن هرثمه این جریان را چنین بیان کرده است:

«من برای انجام این مأموریت به شهر مدینه رفتم. هنگامی که وارد شهر مدینه شدم دیدم مردم شهر که فهمیده بودند مأموریت من در رابطه با امام هادی(علیه السلام)چیست و می ترسیدند در این سفر چشم زخم و گزندی به آن حضرت برسد، ضجّه و ناله بسیاری سر دادند. بدان سان که تا آن زمان، مردم مدینه چنین ضجّه و ناله ای در شهر نشنیده بودند، تو گویی که همه دنیا به جوش و خروش آمده بود. چرا که حضرت امام هادی(علیه السلام) همواره ملازم مسجد و محراب بوده و همیشه به اهل شهر مدینه نیکویی روا می داشت و هیچگاه به سمت دنیا و زیورهای آن میل و رغبت از خود نشان نمی داد. من سعی کردم مردم را آرام کنم و برای آنان سوگند یاد کردم که من در رابطه با آن حضرت هیچ دستور ناپسندی ندارم و بر آن حضرت هیچ باکی نیست، سپس خانه آن حضرت را جستجو کردم، اما در خانه او به جز قرآن، دعا و کتاب های علمی چیز دیگری نیافتم. اینجا بود که آن حضرت در چشم من بسیار بزرگ جلوه گر گردید»[۷۰].

این روایت می تواند، حجم نقشی را که حضرت امام هادی(علیه السلام) در مدینه ایفا می کردند به خوبی برای ما روشن نماید. نقشی که نتیجه آن حصول روابط و پیوندهای قوی و محکمی بود که امت را به آن حضرت و حضرت را به امت متصل می نمود. شاید هم متوکّل به همین مطلب واقف شده بود و همین امر باعث شد تا آن حضرت را از مدینه منوّره دور کرده و به شهر سامرا انتقال دهد. زیرا سامرا شهری بود که عبّاسیان خود آن را بنا نهاده و معروف بود که مردم آن شهر ـ که اغلب آن ها از ترکان بودند ـ همواره مایل به عبّاسیان بوده، همواره در پی قدرت و قدرتمندان حکومتی بوده اند.

۳. موضع گیری های امام هادی(علیه السلام) در برابر رویدادها

هنگامی که به برنامه های متوکّل عبّاسی در برابر حضرت امام هادی(علیه السلام)دقت می کنیم متوجّه می شویم که حرکت شخص حضرت امام هادی(علیه السلام) و قیام آن حضرت به مسئولیت هایشان در قبال امت از سویی و پیروان خاص آن حضرت ـ که همان افراد مؤمن به مرجعیت فکری و روحی آن حضرت بودند ـ از سویی دیگر،

---

۷۰. تذکرة الخواص/ ۳٦۰ به نقل از دانشمندان علم سیره.

حركتی محدود بوده كه همواره حدود آن را میزان مراقبت و فشار هیأت حاكم نسبت به ایشان و پیروانشان مشخص می نماید.

امام هادی(علیه السلام) همان راهی را در پیش گرفتند كه پدران بزرگوار آن حضرت(علیهم السلام) آن راه را در پیش داشتند، و مطابق با مصالح والای رسالت اسلامی به همان مقدار كه شرایط عام و خاص جامعه به آن حضرت اجازه می داد دست به اقدامات می زدند. مصلحت جامعه اسلامی، از يك سو عبارت بود از حفظ مفاهیم رسالت اسلامی و از سویی دیگر جلوگیری از افتادن پیروان و نزدیكان آن حضرت در انحرافات یا دام هایی كه دستگاه عبّاسی برای آن ها می گسترد.

اكنون می توانیم موضع گیری های امام هادی(علیه السلام) را در دو مسیر تصویر نماییم:

مسیر اوّل: اثبات حق و نقد باطل در گستره امت اسلام، چه در سطح دستگاه حاكم یا در سطح عامه مردم.

حضرت امام هادی(علیه السلام) در این مسیر تا آنجا پیش رفت كه یحیی بن اكثم به متوكّل گفت: «پس از مسائلی كه امروز از او پرسیدیم و جواب های دندان شكنی كه او به ما داد دیگر خوش نداریم كه با او وارد میدان مناظره و بحث علمی شویم. زیرا معلوم شد كه از این پس، هیچ سؤالی از وی پرسیده نمی شود مگر این كه وی به جواب آن كاملا آگاه است و این كار، دانش او را آشكار كرده، موجب تقویت رافضیان می گردد»[۷۱].

مسیر دوّم: محافظت كامل از اصحاب، رعایت مصالح آن ها، بر حذر داشتن ایشان از افتادن در دام های حكومت عبّاسی و یاری رساندن به آنان در مخفی داشتن فعالیت ها و بر حذر بودن از حركت های حساب نشده[۷۲].

حال می توانیم با بررسی بعضی از حوادثی كه حضرت امام هادی(علیه السلام) با آن ها روبرو بوده و برنامه هایی كه در قبال آن حوادث به كار بسته است به تصویر واضحی از موضع گیری های حضرت امام هادی(علیه السلام) دست یابیم و فراتر از آن، به تصویر واضحی از شرایط كلی آن زمان دست یافته و آن ها را با دقت مورد بررسی قرار دهیم تا از خلال این بررسی حركت كلی ائمّه اطهار و موضع گیری های مخصوص هر امام را دریابیم.

---

۷۱. المناقب ٤ / ٤٣٧.
۷۲. الغیبة الصّغری/ ۱۱۸.

امام هادی(علیه السلام) **و متوکّل عبّاسی**

گروهی در نزد متوکّل، از حضرت امام هادی(علیه السلام) سعایت کردند و به او خبر دادند که در منزل آن حضرت نامه ها، اسلحه هاو شواهد دیگری مبنی بر این که وی در صدد گرفتن حکومت می باشد موجود است. به همین سبب، متوکّل شبانه گروهی از ترکان را مأمور کرد تا غافلگیرانه بر منزل امام هادی(علیه السلام) هجوم آورند. هنگامی که آن ها به منزل حضرت امام هادی(علیه السلام) هجوم آوردند وی را در خانه تنها یافتند، در حالی که رو به قبله نشسته و قرآن می خواند. آنان مشاهده کردند که آن حضرت بر روی خاك نشسته و زیر پای آن حضرت فرشی وجود ندارد. آنان حضرت امام هادی(علیه السلام) را با همان حالت دستگیر کرده و در دل تاریك شب به نزد متوکّل آوردند، و آن حضرت را در مجلس شراب متوکّل و در حالی که جام شرابی نیز در دست او بود در برابر او به پا داشتند. هنگامی که متوکّل آن حضرت را دید وی را احترام کرده و در کنار خود نشاند، چرا که در منزل آن حضرت هیچ یك از مدارکی که سعایت کنندگان خبر داده بودند یافت نشده بود و متوکّل دلیلی برای خرده گیری بر امام هادی(علیه السلام) نداشت. در این حال جام شرابی که در دست داشت به حضرت امام هادی(علیه السلام) تعارف کرد.

حضرت امام هادی(علیه السلام) رو به متوکّل کرده و فرمودند: ای امیرمؤمنان، هرگز خون و گوشت من با شراب آمیخته نشده است. پس مرا از این امر معاف بدار. متوکّل آن حضرت را معاف کرده و گفت: پس شعری بخوان تا مرا خوش آید.

حضرت امام هادی(علیه السلام) رو به متوکّل کرده و فرمودند: «من خیلی کم شعر می خوانم».

متوکّل گفت: حتماً باید شعری بخوانی. اینجا بود که حضرت امام هادی(علیه السلام) این اشعار را خواندند:

«آنان در حالی که مردانی جنگ آزموده پاسشان می داشتند بر بالای قلّه کوه ها خوابیدند، اما آن قلّه ها نیز نتوانست آن ها را در برابر اژدهای مرگ در امان دارد.»

«آنان پس از آن عزت از پناهگاه های امنشان پایین آورده شدند و در حفره هایی قرار داده شدند که بد جایگاهی بود.»

«پس از این كه آنان در قبر قرار گرفتند فریادزننده ای آن ها را ندا كرد كه تخت و تاج و زیورآلات شما كجاست؟.»

«كجاست آن صورت های نازپرورده ای كه همواره در پشت پرده ها و پیرایه ها بود؟.»

«آنگاه وقتی كه این سؤال ها از آن ها می شود به جای آن ها قبر به پاسخ می آید كه: آن صورت ها اكنون محل جنگ و جدال كرم ها شده است»

«چه طولانی بود عمری كه آنان در آن فقط خوردند و آشامیدند، اما اكنون پس از آن خوردن طولانی خود خوراك مور و مار شدند.»

«و چه دیر زمانی كه خانه هایی ساختند تا آن ها را از دشمن محافظت نماید، اما خانه ها و اهل و عیال را ترك گفته و به سرای دیگر منتقل شدند.»

«و چه دیر زمانی كه اموال را گنج نموده و برای روز مبادا ذخیره كردند اما همه آن اموال و دارایی ها را برای دشمنان خویش گذاشتند و از این سرا كوچ كردند.»

«اكنون خانه های آن ها به صورت ویرانه هایی غیر مسكونی درآمده است و ساكنان آن خانه ها به سوی گورها كوچیده اند.»[۷۳]

در اینجا بود كه متوكّل بسیار گریست، تا آنجا كه اشك هایش ریش او را خیس كرد، تمام كسانی كه در مجلس او بودند نیز گریه كردند. آنگاه دستور داد تا بساط شراب را جمع كردند و گفت: ای ابوالحسن، آیا قرضی داری؟ حضرت امام هادی(علیه السلام) فرمودند: آری، چهارهزار دینار. متوكّل دستور داد تا این مبلغ را به آن حضرت بدهند و ایشان را محترمانه به خانه بازگردانند[۷۴].

۷۳.
باتوا على قلل الأجبال تحرسهم *** غلب الرجال فما أغنتهم القلل
واستنزلوا من بعد عز من معاقلهم *** فأودعوا حفراً يابئس ما نزلوا
ناداهم صارخ من بعد ما قبروا *** أين الأسرة والتيجان والحلل
أين الوجوه التي كانت منعمة *** من دونها تضرب الأستار والكلل
فأفصح القبر عنهم حين ساءلهم *** تلك الوجوه عليها الدود يقتتل
قد طالما أكلوا يوماً وما شربوا *** فأصبحوا بعد طول الأكل قد اُكلوا
وطالما عمّروا دوراً لتحصنهم *** ففارقوا الدور والأهلين وانتقلوا
وطالما كنزوا الأموال وادّخروا *** فخلّفوها على الأعداء وارتحلوا
أضحت منازلهم قفراً معطّلَةً *** وساكِنوها الى الأجداث قد رحلوا

۷۴. مروج الذّهب ٤ / ١١ به نقل از مبرّد، شاید نقل ابن خلّكان در وفیات الاعیان ٢ / ٤٣٤ هم به نقل از مبرّد باشد، و به نقل از مسعودی سبط در تذكرة الخواص/ ٣٢٣.

موضع گیری های حضرت امام هادی(علیه السلام) از سویی مطابق با موقعیت امامت آن حضرت و از دیگر سوی منطبق با شرایط سیاسی و اجتماعی ای که آن حضرت و پیروانش را احاطه کرده بود تنظیم می گردید.

حضرت امام هادی(علیه السلام) همواره در صدد بود تا هر گاه فرصتی پیش بیاید بر همه اتمام حجّت نموده و حق را به پا دارد. روایت شده است که روزی مردی نصرانی به خانه حضرت امام هادی(علیه السلام) آمده و قدری پول برای آن حضرت آورده بود. خادم از خانه خارج شد و به او گفت: آیا تو یوسف بن یعقوب هستی؟ او گفت: آری. خادم گفت: پیاده شو و در دهلیز خانه بنشین، نصرانی از این که خادم اسم او و اسم پدرش را می دانست تعجب کرد. چرا که او هرگز بر امام هادی(علیه السلام) داخل نشده و در آن شهر هم کسی او را نمی شناخت. سپس خادم خارج شد و گفت: آن صد دیناری که در کاغذی پیچیده و در آستین گذاشته ای بده، نصرانی پول ها را درآورد و به خادم داد. سپس بر حضرت امام هادی(علیه السلام)داخل شد و آن حضرت از او خواستند به راه حق و حقیقت برگشته و به دین مبین اسلام داخل شود. هنگامی که امام به او فرمودند: «ای یوسف، آیا هنوز وقت آن نرسیده است تا هدایت شوی؟» یوسف پاسخ داد: ای مولای من، به اندازه ای دلیل و برهان برای من ظاهر شده است که اگر کسی اهلیت داشته باشد برای او کافی است، حضرت امام هادی(علیه السلام) به او فرمودند: «هیهات، تو مسلمان نمی شوی. اما به زودی فلان پسر تو مسلمان می شود و از شیعیان ما خواهدبود»[۷۵].

حضرت امام هادی(علیه السلام) **و وزیر منتصر**

روایت شده است که روزی حضرت امام هادی(علیه السلام) در ایام وزارت احمد بن خصیب به همراه او حرکت می کرد. حضرت امام هادی(علیه السلام) کمی آهسته تر از او حرکت می کرد و بنابراین وی جلوتر از امام هادی(علیه السلام) می رفت. ابن خصیب برگشته و به امام هادی گفت: قربانت شوم، تندتر راه بیا، حضرت امام هادی(علیه السلام)فرمودند: «تو مقدّم هستی»[۷۶]. راوی گوید: چهار روز بیشتر نگذشت که ابن خصیب از وزارت برکنار شده، زنجیر در پایش قرار گرفت و اندکی بعد کشته شد[۷۷].

۷۵. الخرائج و الجرائح ۱ / ۳۹۶/ ۳ ب ۱۱، و به نقل از آن کشف الغمّه ۳ / ۱۸۲.

۷۶. در زبان عربی کلمه «مقدم» به فتح دال به یك معنی، کنایه از شخصی است که برای مجازات ـ خصوصاً اعدام ـ به محل اجرای حکم آورده می شود.

۷۷. اصول کافی ۱ / ۵۰۱/ ٦ و به نقل از آن ارشاد ۲ / ۳۰٦، و اعلام الوری ۲ / ۱۱٦ و به نقل از ارشاد کشف الغمّه ۳ / ۱۷۰.

ابن خصیب از ظالمان و جباران روزگار بود. منتصر او را به وزارت برگزید. اما هنگامی که وی به ظلم و ستم مشهور شد از کار خود پشیمان شد. نمونه ای از رفتار ظالمانه او این است که روزی سوار بر اسب حرکت می کرد. شخص ستمدیده ای به قصد تظلّم رکاب او را گرفت و قصه خود را باز گفت. وی پای خود را از رکاب بیرون آورده و چنان به سینه آن مظلوم کوبید که او را کشت. مردم این قصّه را دهان به دهان نقل کردند و یکی از شاعران این شعر را در رابطه با این قصّه سرود:

«به خلیفه بگو ای پسر عموی محمّد، وزیر خود را افسار کن چرا که او لگد پران است»

«او را درباره لگد انداختن به سوی مردمان مورد سؤال قرار بده و اگر طالب مال هستی بدان که وزیر تو اموال بسیاری دارد»[۷۸]

امام هادی(علیه السلام) **و هماوردی علمی**

مبارزه حکومت با حضرت امام هادی(علیه السلام) به برنامه ریزی های سرکوبگرانه منحصر نبود، بلکه هر از گاهی سعی می کردند تا در مجالس عمومی حضرت امام هادی(علیه السلام) را به وسیله سؤالات سخت علمی که واعظان و عالمان درباری برای آن حضرت طرح می کرده و با آن حضرت به مناظره و محاجّه می پرداختند، به زحمت بیندازند تا بلکه آن حضرت عاجز شده و مقام علمی آن حضرت زیر سؤال برود.

البتّه ناتوانی فقیهان حکومتی از حل مشکلات فقهی جدیدی که برای دولت اسلامی پیش می آمد نیز عامل دیگری بود تا خلیفه مسائل را با حضرت امام هادی(علیه السلام) مطرح نماید. روایت شده است که مردی نصرانی به نزد متوکّل آمد که با زنی مسلمان زنا کرده بود، متوکّل می خواست تا بر او حدّ جاری کند، مرد نصرانی که اوضاع را خطرناك دید فوراً مسلمان شد، یحیی بن اکثم که در آن زمان قاضی القضاه بود گفت: ایمان این مرد نصرانی هم شرك او و هم گناه او را از بین برد، یکی دیگر از فقیهان حکومتی گفت: باید سه حدّ بر او جاری شود، و هر کدام از آن فقیهان نظری دادند. هنگامی که متوکّل این اختلاف را در میان فقها دید دستور داد تا نامه ای به حضرت امام هادی(علیه السلام)نوشته و این مشکل را از آن حضرت بپرسند. هنگامی که حضرت امام

---

۷۸. مروج الذّهب ٤ / ٤٨، الکامل فی التّاریخ ٥ / ٣١١.
قل للخليفة ياابن عم محمد *** أشكل وزيرك انه ركال
أشكله عن ركل الرجال فان ترد *** مالاً فعند وزيرك الأموال

هادی(علیه السلام) نامه را خواندند در پاسخ نوشتند: «آنقدر شلاّق بخورد تا بمیرد». یحیی بن اكثم و فقیهان سامرا این حكم را انكار كردند و گفتند: ای امیرالمؤمنین، از او علّت این حكم را سؤال كن، چرا كه این حكم، حكمی است كه در قرآن مجید نیامده و سنّتی هم در رابطه با آن وجود ندارد.

متوكّل به حضرت امام هادی نامه ای نوشت كه در آن آمده بود: فقیهان این حكم را انكار كرده و گفته اند: سنّت بر این حكم قائم نشده است، و در قرآن نیز آیه ای بر مدلول آن وجود ندارد، پس برای ما بیان كن كه به چه دلیل حكم كرده ای این مرد آنقدر شلاّق بخورد تا بمیرد؟!

حضرت امام هادی(علیه السلام) در پاسخ نوشتند:

«بسم اللّه الرّحمن الرّحیم (فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَحْدَهُ وَ كَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِینَ * فَلَمْ يَكُ يَنفَعُهُمْ إِيمانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا)»;

پس چون سختی [عذاب] ما را دیدند گفتند: «فقط به خدا ایمان آوردیم و بدانچه با او شریك می گردانیدیم كافریم * و[لی] هنگامی كه عذاب ما را مشاهده كردند، دیگر ایمانشان برای آن ها سودی نداد(۷۹). پس متوكّل دستور داد تا آن مرد را آنقدر تازیانه زدند كه مرد(۸۰).

حضرت امام هادی(علیه السلام) **و فتنه خلق قرآن**

در زمان حكومت مأمون عبّاسی از جانب دستگاه حكومت به مسأله خلق قرآن دامن زده شد. دستگاه حكومتی عبّاسی از این عمل چند منظور داشت. یكی این كه امت را از دل مشغولی ها و اهداف اصلی خود دور كنند; دیگر این كه به واسطه این اختلاف، شكاف میان فرزندان امت اسلام را عمیق كرده و توسعه بخشند، تا این اختلاف و مشغول شدن به خود، آنان را از فكر كردن به مبارزه با حاكم منحرفی كه همه رفتارها و اقداماتش از شریعت اسلامی به دور بود باز دارد. فایده دیگر مسأله خلق قرآن این بود كه هیأت حاكم از این قضیه برای مبارزه با دشمنان خود استفاده می كرد، زیرا به این بهانه، دامی برای شناخت نیروهای مخالف نهاده، سپس سعی در كمرنگ و محدود كردن نقش آن ها در جامعه می نمود.

حضرت امام هادی(علیه السلام) به شیعیان خود در بغداد نامه ای نوشت و آن ها را از داخل شدن در مسأله خلق قرآن و همراهی با كسانی كه در این گونه مسائل به بحث

---

۷۹. غافر/ ۸۴ ـ ۸۵.

۸۰. مناقب آل ابی طالب ٤ / ٤٣٧.

می پردازند بر حذر داشت، و بدین وسیله آثار منفی که ممکن بود دامنگیر آنان شود از ایشان دور می کرد. چه بسا ممکن بود که شیعیان با وارد شدن در این عرصه ها به عملیات سرکوبگرانه حکومت مبتلا گردند. این نامه از آن حضرت روایت شده است:

«بسم الله الرحمن الرحيم، عصمنا الله واياك من الفتنة فإن يفعل فاعظم بها نعمة وإلاّ يفعل فهي الهلكة. نحن نرى ان الجدال في القرآن بدعة اشترك فيها السائل والمجيب فتعاطى السائل ما ليس له وتكلف المجيب ما ليس عليه ، وليس الخالق إلاّ الله وما سواه مخلوق ، والقرآن كلام الله لا تجعل له اسماً من عندك فتكون من الضالّين. جعلنا الله وإياك من الذين يخشون ربهم بالغيب وهم من الساعة مشفقون».

به نام خداوند بخشنده مهربان، خداوند ما و شما را از فتنه دور نگه دارد، که اگر این کار را انجام بدهد بسیار نعمت بزرگی به ما عنایت کرده است. و اگر این کار را نکند هلاك شده ایم. ما جدال در مسأله قرآن را بدعتی می دانیم که هم سؤال کننده و هم جواب دهنده در آن شریك هستند. چرا که سؤال کننده چیزی را می پرسد که به او مربوط نیست و جواب دهنده را به جوابی وا می دارد که برای دادن آن جواب وظیفه ای ندارد، و هیچ خالقی به جز خداوند وجود ندارد، و آنچه به جز او هست همه مخلوق اند و قرآن کلام خداست. برای این کلام خدا اسمی از نزد خود نگذار، چرا که در این صورت از گمراهان خواهی شد. خداوند ما و تو را از کسانی قرار دهد که از پروردگارشان در نهان می ترسند و از قیامت هراسناك اند[۸۱].

این مسأله ساختگی در زمان حکومت مأمون، معتصم و واثق ذهن امت اسلام را همواره به خود مشغول داشته بود، جواب حضرت امام هادی(علیه السلام)بسیار تعیین کننده و رسا بوده و شیعیان خود را از افتادن در دام های هیأت حاکم دور کرده و آن ها را با دین سالم از این فتنه خارج می نمود، حضرت امام هادی(علیه السلام)همواره مترصّد رویدادها و پدیده هایی بود که حیات عموم جامعه اسلامی را با تهدید مواجه می ساخت، و در هر یك از آن ها ـ به صورت خاص ـ موضع گیری خاص آن را به کار می برد تا شیعیان خود را از لغزشگاه های انحراف و وارد شدن در بسیاری از مسائل که جز آشکار شدن هویّت شیعی آن ها و در نتیجه افتادن در دام های هیأت حاکم و سرکوب و شکنجه و زندان فایده دیگری در بر نداشت جلوگیری نماید.

امام هادی(علیه السلام) با اصحاب و شیعیانش

---

۸۱. امالی شیخ صدوق/ ۴۸۹.

زندگی حضرت امام هادی(علیه السلام) آمیخته با حوادث تلخی بود. چرا كه در آن زمان جنگ بر سر قدرت در شدیدترین وضع خود بین فرزندان هیأت حاكم از یك سو و بین امیران و فرماندهان ترك و غیر ترك كه در به دست گرفتن حكومت طمع بسته بودند از سوی دیگر در گرفته بود. نتیجه این جنگ و جدال این بود كه در این شرایط، حضرت امام هادی(علیه السلام) و عموزادگان و پیروان آن حضرت متحمّل آزار و شكنجه زیادی گردیدند. چرا كه هركدام از آن جدال كنندگان بر سر قدرت، آن حضرت را به عنوان رهبر جبهه مخالفان حكومت می دانست. حاكمان عبّاسی اگرچه در میان خود سخت بر سر قدرت درگیر بودند، اما همه آن ها به یك اندازه از حضرت امام هادی(علیه السلام)وحشت داشتند. آنان، آن حضرت را سرور اهل بیت و پیشوای امت و دارای نفوذ كلمه در میان مردم می دانستند.

حضرت امام هادی(علیه السلام) نیز به عنوان مرجع فكری و روحی جامعه شیعه و با هدف ایمن سازی مؤمنان در برابر انحرافات فكری، همواره نقش تربیت، راهنمایی و آماده سازی آنان را دنبال می نمود. آن حضرت همواره آنان را از وارد شدن در بسیاری از مسائل كه وارد شدن در آن ها باعث كشف هویت آن ها و ارتباطشان با امام(علیه السلام)می گردید منع می نمود. چرا كه كشف این هویت و ارتباط باعث می شد كه آن ها در معرض گرفتار شدن در چنگال عقوبت و شكنجه هیأت حاكم قرار گیرند. چرا كه اگر عمال حكومت به ارتباط نزدیك و موالات كسی با این خاندان پی می بردند آن شخص عاقبتی جز زندان و یا كشته شدن نداشت، چنان كه این مسأله در رابطه با ابن سكّیت و دیگرانی غیر از او اتّفاق افتاد.

كسانی كه این برهه از تاریخ را كه به عصر عبّاسی دوّم معروف شده است مطالعه كرده اند، اگرچه دولت عبّاسی را در این دوره به ضعف سیاسی و اداری توصیف نموده اند، اما بر این نكته تأكید دارند كه حاكمان دولت عبّاسی علیرغم تمام ضعف هایی كه داشتند در مراقبت شدید از امام و اصحاب او كوتاهی نمی كردند، تا بدین وسیله دایره فعالیت امام(علیه السلام) را محدود كرده و نگذارند تأثیر فعالیت های آن بزرگوار به اقشار مختلف امت برسد. به همین دلیل است كه می بینیم حضرت امام هادی(علیه السلام) بیشتر وقت و تعلیمات خود را به شیعیان و موالیان خود اختصاص می داد و در عین حال مترصّد فرصت هایی بود كه در آن فرصت ها بتواند به موضع گیری هایی بپردازد كه نشان دهنده نقطه نظر اسلام در وقایع و رویدادها و بیان كننده میزان دوری حاكمان

عبّاسی از پیاده کردن تعالیم واقعی اسلام باشد. چرا که عباسیان در قلّه انحراف و فرو رفته در گنداب لهو و هرزه درایی بودند.

موضع گیری های امام هادی(علیه السلام) در برابر رویدادها، متناسب با شرایط زمان خود بوده است. آن حضرت راهنمایی ها و تعلیمات خود را با احتیاط و دقت و مخفی کاری کامل به شیعیان و اصحاب خود می رسانده است.

و شاید بتوان مهمترین و روشنترین موضع گیری حضرت امام هادی(علیه السلام)را در این جنبه به حسب آنچه از اسناد موثّق تاریخی به دست ما رسیده است موضع گیری آن حضرت در مقابل توطئه متوکّل برای ضربه زدن به آن حضرت از طریق برادرش موسی باشد; آنجا که متوکّل با توطئه بعضی از همنشینان خود، «موسی» برادر حضرت امام هادی(علیه السلام) را از مدینه به سامرا دعوت کرد تا با نشاندن او در مجلس لهو و لعبِ خود شایع کند، که حضرت امام هادی(علیه السلام)در نزد متوکّل نشسته و در شرب خمر و لهو و لعب با او همدم و همراه است. اما حضرت امام هادی(علیه السلام) به همراه کسانی که به استقبال برادر آن حضرت رفته بودند حرکت کرد و قبل از این که برادرش سخنی گفته باشد وی را از عاقبت شوم توطئه متوکّل آگاه کرد و به وی خبر داد که او هرگز با متوکّل در مجلسی که متوکّل قصد آن را دارد بر سر يك سفره نخواهد نشست، و چنین شد که امام(علیه السلام) خبر داده بودند، چرا که متوکّل پیش از برقراری آن مجلس به قتل رسید[۸۲].

رسیدگی حضرت امام هادی(علیه السلام) **به شیعیان و برآوردن نیاز آنان**

حضرت امام هادی(علیه السلام) نامه ای به محمد بن فرج رخجی نوشتند که در آن آمده بود: «به امور خود سر و سامان ده و آماده امر مهمی باش»، محمّد بن فرج گوید: من مشغول رتق و فتق امور خود شدم و نمی دانستم که منظور آن حضرت از نامه ای که نوشته است چیست، تا این که فرستاده ای از طرف حکومت بر من وارد شده، مرا دستگیر کرده و با غل و زنجیر از شهرم حرکت داده و تمام اموال و دارایی های مرا مصادره کردند.

---

۸۲. اصول کافی ۱ / ۵۰۲/ ۸، و در چاپ دیگر ۲ / ۹ و به نقل از آن ارشاد ۲ / ۳۰۷ ، اعلام الوری ۲ / ۱۲۱ ـ ۱۲۲، و به نقل از ارشاد کشف الغمّه ۳ / ۱۷۱.

می بینیم حضرت امام هادی(علیه السلام) در زندان نیز از حمایت این مرد دست برنداشته و در نامه ای بشارت آزادی او را از زندان داده و او را چنین سفارش کردند: «در ناحیه کرانه غربی فرود نیا».

وی گوید: هنگامی که این نامه را خواندم در دل گفتم: عجیب است!! امام هادی(علیه السلام) در حالی چنین مطلبی را برای من می نویسد که من در زندان به سر می برم اما چند روزی نگذشت که مشکلم برطرف شد، دست و پای مرا باز کرده و از زندان آزادم کردند(۸۳).

از همین قبیل است قضیه یکی دیگر از اصحاب آن حضرت که توسط دستگاه عباسی متحمل ضرر مالی شده است; وی گوید: روزی به نزد حضرت امام هادی(علیه السلام) رفته و به آن حضرت عرضه داشتم: متوکّل تنها به این خاطر که می داند من با شما ارتباط دارم، حقوق مرا قطع نموده و جز این، اتّهام دیگری ندارم، حال سزاوار است که بر من لطف و کرم کنی و در نزد او وساطت کنی تا حقوق مرا وصل کند. امام هادی(علیه السلام) فرمودند: ان شاءالله حاجتت برآورده است. چون شب فرا رسید، فرستادگان متوکّل پی در پی به در خانه من آمده احضارم می نمودند. من در همان شب به نزد متوکّل رفته، او را در رختخوابش دراز کشیده یافتم. متوکّل در همان حال به من گفت: ای ابوموسی به ما سر نمی زنی و خود را از خاطر ما می بری. چه مقدار از بابت حقوق از ما طلب داری؟

گفتم: فلان صله و فلان پول و چون قدری از طلب خود را یادآوری نمودم دستور داد تا آن مبلغ و به اندازه همان مبلغ اضافه به من دادند، پس از این که از نزد او خارج شدم به وزیرش فتح گفتم: آیا حضرت امام هادی(علیه السلام) اینجا آمده یا نامه ای برای متوکّل نوشته است؟ فتح پاسخ داد: خیر. ابوموسی گوید: بر حضرت امام هادی(علیه السلام) داخل شدم. آن حضرت تا مرا دیدند فرمودند: «ای ابوموسی، این چهره، چهره رضایتمندی است»، عرض کردم: ای سیّد و آقای من، به من گفته شده که شما اصلا به نزد متوکّل نرفته و از او چیزی نخواسته اید.

آن حضرت در پاسخ فرمودند:

خداوند متعال می داند که ما هیچگاه در کارهای مهم جز به او پناه نبرده و در ناملایمات جز بر او توکّل نمی کنیم. ما نیز عادت کرده ایم که همواره دست حاجت به سوی آن درگاه مقدس دراز کرده و

---

۸۳. اصول کافی ۱ / ۵۰۰/ ۵، به نقل از آن، ارشاد ۲ / ۳۰۶، اعلام الوری ۲ / ۱۱۵، به نقل از ارشاد، کشف الغمة/ ۱۷۰.

اجابت را تنها از او بخواهیم، و می ترسیم که اگر ما از این کار رو برگردانیم، اجابت نیز از دعای ما برداشته شود(۸٤).

حضرت امام هادی(علیه السلام) دائماً از اوضاع و شرایطی که شیعیان و اصحاب حضرت در آن می زیسته اند آگاهی کامل داشته و به جهت همین اطلاع از بدی شرایط اقتصادی و سیاسی، همواره در راه کم کردن فشار از شیعیان تلاش می کرده اند. آن حضرت می دانستند که حکومت عبّاسی آن چنان کار را بر ایشان تنگ گرفته، شرایط دشواری برایشان می آفریند که آنان را از هر گونه تحرك و عمل باز می دارد، چه رسد به این که بخواهند از نظر اقتصادی و سیاسی به جنگ و درگیری با دستگاه حاکم بپردازد و حضرت امام هادی(علیه السلام)در نظر داشتند برای تقویت شیعیان در برابر چنین اوضاعی به اقداماتی از این دست بپردازند:

۱. تقویت ارتباط و توجّه آنان با خداوند متعال.

۲. برآوردن نیازهای شخصی آنان.

۳. بازگرداندن اعتماد به نفس آنان برای پایداری در راه یاری حق و مبارزه با باطل.

٤. محکم کردن ارتباط شیعیان با شخص آن حضرت به جهت گرفتن دستورات و مسائل دینی و سیاسی به صورت مستقیم یا از طریق افراد راستگویی که امام(علیه السلام)شیعیان را به برقرار کردن رابطه با آنان سفارش می کردند.

امام هادی(علیه السلام) **و غالیان**

در زمان حضرت امام هادی(علیه السلام) اشخاص و گروه هایی بروز کردند که مردم را به آراء و نظریات و جهت گیری هایی خاص به خود دعوت می کردند و با این کار قصد داشتند تا مردمان ساده دل را گول زده، از رهبری حضرت امام هادی(علیه السلام)برگردانده و در معتقدات آن ها ایجاد شك کنند تا بدین وسیله بتوانند حرکت شیعه را مختل کرده و دایره تأثیر گذاری آنان را محدود نمایند.

بعید نیست که در پشت صحنه بعضی از این افکار و مجموعه ها دست ایادی حکومت دیده شود. چرا که مهمترین هدف آنان ضعیف کردن حرکت امام(علیه السلام) و

---

۸٤. امالی طوسی/ ۲۸۵/ ٥٥٥، به نقل از آن مناقب آل ابی طالب ٤ / ٤٢٢.

تنگ کردن دایره اثرگذاری افکار آن حضرت در برابر افکار بدعت آموز، ویرانگر و ضداسلامی حکومت بوده است.

از این گروهِ غالیان و منحرفان، می توان به علی بن حسکه و قاسم یقطینی اشاره کرد. هنگامی که اصحاب حضرت امام هادی(علیه السلام) از آن حضرت در رابطه با معتقدات علی بن حسکه سؤال کردند، امام(علیه السلام) در این باره فرمودند:

این دین ما نیست، پس از آن دوری کن.(۸۵)

و از محمّد بن عیسی ـ یکی از اصحاب حضرت امام هادی(علیه السلام) ـ روایت شده است که گفت: حضرت امام هادی(علیه السلام) نامه ای به من نوشتند که در آن آمده بود:

خداوند قاسم یقطینی و علی بن حسکه قمی را لعنت کند. همانا شیطانی به چشم قاسم آمده و برای فریب او سخنانی به ظاهر زیبا را به وی القا می نماید(۸٦).

و موارد زیاد دیگری از موضع گیری های حضرت امام هادی(علیه السلام) در همین رابطه، برای بیان حقیقت، اثبات عقیده حق و بر حذر داشتن اصحاب و شیعیان خود از انحراف و گمراهی.

امام هادی(علیه السلام) **و انقلاب های زمان آن حضرت**

شرایط اقتصادی و اجتماعی بد و شرایط سیاسی آمیخته به زور و استبداد که امت اسلام از ابتدای دولت عبّاسی دوّم با آن دست به گریبان بود بسیاری از مخالفان دولت را بر آن داشت تا به قیام مسلّحانه بر ضد این حکومت دست بزنند. به همین دلیل در شهرهای مختلف مملکت اسلامی چندین انقلاب و شورش به وقوع پیوست. همچنان که حرکت های جدایی طلبانه ای نیز روی داد که نتیجه آن ها تشکیل دولت ها و امارت های مستقل در شهرهای مختلف بود.

امروز ما به واسطه سختی دست یابی به مواضع حضرت امام هادی(علیه السلام) در برابر هر کدام از این قیام ها و انقلاب ها نمی توانیم ادّعا کنیم که همه این حرکت ها صورت شرعی داشته است، چرا که برخورد و موضع گیری حضرت امام هادی(علیه السلام) و شیعیان آن حضرت با رویدادها و حوادث زمان کاملا آمیخته با احتیاط و پوشیدگی بوده است. زیرا سفارشات و تعلیمات آن حضرت به خواص و شیعیانشان نیز

۸۵ .رجال کشّی/ ٥١٦ / ۹۹٤ و ۹۹٥.
۸٦. رجال کشّی/ ٥١٨ / ۹۹٦.

از بالاترین حد مخفی کاری برخوردار بوده است، قیام ها و نهضت های زمان حضرت امام هادی(علیه السلام) را می توان به دو بخش تقسیم نمود:

۱. تحرکات و قیام هایی که تحت عنوان «دعوت به رضایت آل محمّد(صلی الله علیه وآله)» صورت می گرفت.

۲. حرکت های مخالفی که به دلایل و اسباب متعددی با حکومت بنی عبّاس درگیر بودند. دلایلی مانند ظلم و ستم حاکمان بنی عبّاس، ظلم و جور والیان و فرماندهان ترك سپاه. چرا که این دوره از تاریخ، زمان بروز نقش وسیع ترکان در اداره حکومت بوده است.

امام هادی(علیه السلام) و روش های مبارزه با حکومت

دور کردن حضرت امام هادی(علیه السلام) از مدینه و اقامت دادن آن حضرت در شهر سامرا که نزدیك به مرکز خلافت یعنی بغداد بود با این هدف انجام شد که دستگاه حاکم به سادگی بتواند همه حرکات و سکنات آن حضرت را زیر نظر داشته و از دیگر سوی آن حضرت را از شیعیان و اهل بیت و دوستانشان دور نگاه دارند. با این امید که فعالیت های حضرت امام هادی(علیه السلام) را ضعیف کرده، نقش آن حضرت را در جامعه محدود نموده و در نهایت، آن حضرت را در برابر این مراقبت شدید به تسلیم وادارند تا نخست به میزان تحرك آن حضرت دست یافته و سپس شیعیان و اصحاب آن حضرت را شناسایی نموده و برای خنثی کردن برنامه های آن ها برنامه ریزی کرده و از تأثیر امام و انتشار فکر آن حضرت در میان امت اسلام جلوگیری نمایند. نسلی که مکتب حضرت امام رضا(علیه السلام)و فرزندان آن بزرگوار را به عنوان جبهه اصلی مبارزه با حکومت وقت می دانستند.

پس ثبات حکومت عبّاسی متوقف بر خنثی کردن همه تحرکات مخالف بود. از همین جا درمی یابیم که تعلیمات و راهنمایی های حضرت امام هادی(علیه السلام)برای پیروان و اصحاب آن حضرت تا چه اندازه دقیق و عمیق بوده، چرا که شرایط زندگی آن نسل بسیار سخت و دشوار بوده است.

ما می توانیم از راه بررسی نوع مسائلی که حضرت امام هادی(علیه السلام) و شیعیانش آن ها را مراعات می کردند سختی شرایطی را که امام هادی(علیه السلام) و شیعیانش را از جانب حکومت ظالم عبّاسی احاطه کرده بود دریابیم. حال به مواردی از این دقت ها توجّه نمایید:

۱. انتخاب مکان های سرّی برای دیدارها، از اسحاق جلاّب روایت شده است که گفت: حضرت امام هادی(علیه السلام) مرا طلبید و مرا به اصطبل خانه خود برد که در آنجا جای وسیعی یافتم که تاکنون آن را نمی شناختم(۸۷).

۲. خودداری از نوشتن معلومات و فرامینی که از جانب امام هادی(علیه السلام)صادر می شد، از داود صرمی روایت شده است که گفت: مولایم حضرت امام هادی(علیه السلام)دستورات زیادی به من دادند تا من آن کارها را به انجام برسانم. سپس به من فرمودند: «بگو چیزهایی را که به تو گفتم چگونه بازگو خواهی کرد؟» من آنچه را که آن حضرت فرموده بود از یاد برده بودم، آن حضرت دستور دادند تا دوات حاضر کرده و نوشتند: «بسم اللّه الرّحمن الرّحیم. اگر خداوند متعال بخواهد آن ها را به یاد خواهم آورد و کار به دست خداوند متعال است».

۳. به کار بردن اسامی سرّی(۸۸).

٤. به کار بردن زور بر ضد عناصر خطرناك.

٥. اعتماد بر عناصر متعهد، مؤمن و مخلص در نقل اخبار و نامه ها(۸۹).

آن حضرت علاوه بر این موارد، شیوه های دیگری نیز برای رساندن اطلاعات به شیعیان یا موضع گیری کردن در برابر حوادث کلی جامعه و غیره داشتند; مثلا از طریق طرح افکار در مجالس عمومی یا خصوصی یا از طریق القای ادعیه و زیارات ائمّه(علیهم السلام). چنان که نمونه آن را در زیارت جامعه می بینیم که متضمّن معانی بسیار بلند و افکار عقیدتی بسیار مهم است.

حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) نیز در جزء جزء همه این رویدادها و حوادث با پدر بزرگوار خود همراه و شاهد همه آنچه را که بر پدر بزرگوارش و شیعیان او می گذشته بوده است. آن حضرت برنامه های سرکوبگرانه ای که حکومت بر آن حضرت روا می داشته و مصیبت هایی که امت اسلام از آن رنج می برده اند را در طول بیست سال از نزدیك دیده و مشاهده نموده است.

٤. ازدواج حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام)

---

۸۷. اصول کافی ۱ / ٤۹۸ ـ ٤۹۹/ ۳.

۸۸. ر.ك تاریخ الکوفه/ ۳۹۳، منهاج التحرّك عند الامام الهادی/ ۸۷ ـ ۹۳.

۸۹. دلائل الامامه/ ۲۱۹.

از بشر بن سليمان نخّاس ـ از اولاد ابوايّوب انصارى ـ يكى از اصحاب حضرت امام هادى و امام عسكرى(عليهما السلام) روايت شده است كه گفت:

«كافور خادم ـ خادم امام هادى(عليه السلام) ـ به نزد من آمد و گفت: مولاى ما حضرت ابوالحسن امام هادى(عليه السلام) تو را مى خواند. من به سرعت به نزد آن حضرت رفتم. هنگامى كه در برابر آن حضرت نشستم به من فرمودند: «اى بشر، تو از فرزندان انصار هستى، و دوستى ما خاندان همواره در ميان شما بوده است كه آن را نسل به نسل به ميراث برده ايد. پس شما افراد مورد اعتماد ما اهل بيت مى باشيد، و من اكنون مى خواهم تو را به فضيلتى بيارايم و شرافت دهم كه به واسطه آن در موالات و دوستى ما از همه شيعيان پيشى بگيرى; من سرّى را به اطلاع تو مى رسانم و تو را براى خريدن يك كنيز مى فرستم».

سپس آن حضرت نامه كوچكى به خط و لغت رومى نوشته و با انگشترى خود آن را مهر نمودند. سپس هميان زردى كه در آن دويست و بيست دينار بود بيرون آورده به من داده و فرمودند: «اين ها را بگير و به بغداد برو و پيش از ظهر فلان روز در معبر فرات حاضر شو. هنگامى كه به آنجا رسيدى مى بينى كه در كنار تو قايق هايى وجود دارد كه در آن اسيران جنگى را مى آورند، و در ميان آن ها كنيزانى مى بينى و گروهى از برده فروشان كه وكيلان فرماندهان بنى عبّاس مى باشند و نيز گروهى از جوانان عرب را در آنجا خواهى يافت. هنگامى كه اين اوضاع را ديدى، تمام روز كارهاى برده فروشى به نام عمر بن يزيد نخّاس را از دور زير نظر بگير، تا وقتى كه كنيزى با فلان صفت كه دو لباس حرير و ضخيم بر تن دارد و از عرضه شدن براى فروش امتناع كرده و اگر كسى از مشتريان بخواهد او را لمس كند اجازه نمى دهد، براى فروش عرضه شود. در اين هنگام صداى كنيزك را به زبان رومى از پشت پرده نازكى مى شنوى. بدان كه او مى گويد: آه از هتك حرمت. آنگاه يكى از فروشندگان مى گويد: من اين كنيز را سيصد دينار مى خرم، چرا كه عفّت او مرا بيشتر در خريدش راغب كرده است، آنگاه كنيز به زبان عربى به وى مى گويد: اگر به گونه زندگى سليمان بن داود و حكومتى مانند او در آيى هرگز من به تو مشتاق نخواهم شد. پس پول خود را حرام نكن. آنگاه برده فروش گويد: چه كنم؟ من ناچارم تو را بفروشم، كنيز به او پاسخ مى دهد: چه عجله اى دارى؟ بايد خريدارى پيدا شود كه دل من به او آرامش يابد و وفادارى و امانتش را دريابم، اين وقت است كه بايد برخيزى و به نزد عمر بن يزيد نخّاس بروى و به او بگويى كه نامه اى دربسته از جانب يكى از اشراف دارى كه آن را

به لغت و خط رومی نوشته و در آن کرم و وفاداری و هوش و سخاوت خود را توصیف نموده است. این نامه را بگیر و به این کنیز بده تا با خواندن آن نامه اخلاق صاحب نامه را دریابد، و اگر قلب او به صاحب نامه مایل شد و رضایت داد من وکیل صاحب نامه در خریدن این کنیزك از تو می باشم».

بشر بن سلیمان گوید: من همه آنچه را که مولای من حضرت امام هادی(علیه السلام) در رابطه با آن کنیز مقرّر فرموده بود امتثال نموده و به انجام رساندم. هنگامی که کنیزك به نامه نگاه کرد به شدت گریست و به عمرو بن یزید برده فروش گفت: مرا به صاحب این نامه بفروش، و سوگندهای سنگینی یاد کرد که اگر او را به صاحب نامه نفروشد خود را خواهد کشت، من نیز با برده فروش در قیمت او مشغول بحث و گفتگو شدم تا این که بر مقداری که مولایم به من داده بود (دویست و بیست دینار) توافق نمودیم. برده فروش پول را از من گرفت و کنیزك خوشحال و خندان به نزد من آمد.

من کنیزك را به حجره ای که در بغداد در آن ساکن بودم بردم. هنگامی که به اطاق رسیدیم کنیزك آرام نگرفت مگر این که نامه مولای ما را از گریبان خود بیرون آورد و مدام آن را بوسیده و بر چشم ها و صورت خود نهاده و آن را به بدن خود می مالید. من از روی تعجّب به او گفتم: آیا نامه ای را می بوسی که صاحب آن را نمی شناسی؟ گفت: ای ناتوانی که شناخت اندکی از مقام فرزندان انبیا داری، به سخنان من با دل و جان گوش بسپار. من ملیکه دختر یشوعا پسر قیصر ملك پادشاه روم هستم، مادر من از فرزندان حواریان می باشد که نسب او به شمعون، وصی حضرت مسیح می رسد، اکنون قصّه عجیبی برای تو تعریف خواهم کرد:

هنگامی که من در سن سیزده سالگی بودم، جدم قیصر تصمیم گرفت تا مرا به ازدواج برادرزاده خود درآورد. به همین منظور سیصد مرد از نسل حواریان از کشیشان و راهبان و هفتصد مرد از شخصیت های مملکتی را در قصر خود جمع نمود. از امیران لشکر و فرماندهان و رؤسای سپاه و رؤسای طوایف نیز چهارهزار نفر در آن مجلس حضور پیدا کردند. سپس دستور داد تا از خزانه او تختی ساخته شده از جواهرات مختلف را به صحن قصر آوردند و آن را بالای چهل پلکان قرار دادند. هنگامی که برادرزاده او از پله ها بالا رفت و صلیب ها افراشته، اسقف ها ایستاده و اسفار انجیل باز شد، صلیب ها از بالا افتاده و نقش زمین گردید. پایه های تخت نیز فرو ریخته، تخت بر زمین آمده و آن کسی که بالای تخت نشسته بود بیهوش گردید. در این هنگام رنگ صورت اسقف ها تغییر یافته و اندامشان به لرزه درآمد.

اسقف بزرگ به جد من گفت: پادشاها، ما را از دیدن این شومی و نحوست كه دلالت بر زوال دولت دین مسیحی و مذهب ملكانی دارد معاف بدار. جد من این مسأله را شدیداً به فال بد گرفت و به اسقف ها گفت: این ستون ها را بلند كرده و صلیب ها را برافرازید و برادر این داماد فرو افتاده بخت برگشته را حاضر كنید تا این دختر را به ازدواج او درآوریم و نحوست او را به سعادت دیگری از بین ببریم. هنگامی كه این كار را كردند همان حوادثی كه در باره داماد اول اتفاق افتاده بود درباره داماد دوّم نیز اتفاق افتاد. مردم متفرّق شده و جد من قیصر با حالتی غمناك و متأسف برخاست و داخل خانه زنان شد و پرده ها فرو افتاد.

من در همان شب در خواب دیدم كه گویا مسیح و شمعون و عده ای از حواریان در قصر جد من جمع شده و در آن تختی از نور نصب نموده اند كه گویی از حیث بلندی جایی كه در آن نصب شده بود با آسمان رقابت می كرد، و در همان مكانی نصب شده بود كه جد من آن تخت را نصب كرده بود. در این هنگام حضرت محمّد(صلی الله علیه وآله) و داماد و وصی او و عده ای از فرزندانش در این مجلس داخل شدند. آنگاه مسیح برخاسته پیش رفت و با آن حضرت روبوسی نمود، سپس محمّد(صلی الله علیه وآله)به او گفت: «ای روح اللّه، آمده ام تا از وصیّ تو شمعون دخترش ملیكه را برای این پسر خود خواستگاری نمایم» ـ و با دست خود با پسرش ابومحمّد فرزند صاحب این نامه اشاره نمود ـ در این وقت مسیح به شمعون نگاه كرد و به او گفت: شرافت بزرگی به تو روی آورده است. پس رَحِم خود را به رَحِم آل محمّد پیوند بزن. شمعون گفت: این كار را انجام دادم. پس بالای منبر رفت و محمّد(صلی الله علیه وآله) خطبه خواند و مرا به ازدواج فرزندش درآورد، و مسیح(علیه السلام) و فرزندان محمّد(علیهم السلام) و حواریان همه شاهد این عقد بودند.

هنگامی كه بیدار شدم ترسیدم كه این رؤیا را برای پدر و جد خود بگویم. چرا كه می ترسیدم آن ها مرا به قتل برسانند. من این سر را در دل داشتم و آن را برای احدی بازگو نكردم. اما محبت حضرت ابومحمّد یعنی امام عسكری(علیه السلام)در دل من ایجاد شده بود، تا جایی كه از خوردن آب و غذا خودداری می كردم و به همین دلیل بسیار ضعیف و لاغر گشته و مریض شدم. دیگر در شهرهای روم پزشكی نماند مگر این كه جد من او را احضار كرد و دوای درد مرا از او خواستار شد. هنگامی كه جدم از بهبودی من ناامید شد به من گفت: نور چشمم، آیا چیزی و آرزویی در این دنیا داری تا آن را برای تو برآورده سازم؟ گفتم: پدر بزرگ، می بینم كه درهای فرج و گشایش بر

من بسته شده است. پس اگر عذاب از اسیران مسلمانی که در دست تو زندانی هستند برداشته، غل و زنجیر از آن ها گشوده، آن ها را خلاص نمایی امیدوارم که مسیح و مادرش به من سلامتی عنایت کنند، هنگامی که وی این کار را کرد به خود جرأت داده، کمی اظهار سلامتی کرده و کمی غذا خوردم. جدم از این کار خوشحال شد و شروع به گرامیداشت اسیران و عزیز داشتن آنان کرد.

پس از چهارده شب در خواب دیدم که گویا سرور زنان جهانیان حضرت فاطمه(علیها السلام) به زیارت و دیدار من آمده و به همراه آن حضرت مریم دختر عمران و هزار نفر از زنان بهشتی نیز حضور داشتند، مریم به من گفت: این سرور زنان عالمیان است. او سرور زنان عالم و مادر شوهر تو ابومحمّد(علیه السلام) است. من به دامنش افتاده و گریه کردم و به نزد او شکایت کردم که ابومحمّد(علیه السلام) به دیدار من نمی آید، سرور زنان(علیها السلام)به من فرمود: «تا زمانی که تو به خدا شرك ورزیده و بر مذهب نصاری هستی فرزند من ابومحمّد به دیدار تو نخواهد آمد. این خواهرم مریم دختر عمران است که به نزد خداوند متعال از دین تو تبرّی می جوید. اگر تو دوست داری که رضایت خداوند و رضایت مسیح و مریم(علیهما السلام) را دریابی و به دیدار ابومحمّد نایل شوی بگو: اشهد ان لا اله الاّ اللّه و انّ ابی محمّداً رسول اللّه».

هنگامی که من این کلمات را گفتم آن حضرت مرا به سینه خود چسبانید و جان مرا پاکیزه کرد و گفت: «حال منتظر دیدار ابومحمّد باش که من او را به نزد تو خواهم فرستاد». من بیدار شدم و همواره منتظر دیدار ابومحمّد (علیه السلام)بودم. هنگامی که شب بعد فرا رسید حضرت ابومحمّد امام حسن عسکری(علیه السلام)را در خواب دیدم و گویا به او می گفتم: حبیب من، پس از این که محبّت تو می رفت تا جان از تنم بیرون کند مرا ترك نمودی. آن حضرت در پاسخ من فرمود: «دوری من از تو فقط به دلیل شرك تو بود. حال که تو اسلام آورده ای من هر شب به دیدار تو می آیم تا این که خداوند متعال در بیداری ما را به هم برساند»، و دیدار آن حضرت با من از آن تاریخ تا کنون هیچ وقت قطع نشده است.

بشر گوید: به او گفتم: چگونه در میان اسیران قرار گرفتی؟ کنیز پاسخ داد: در یکی از شب ها ابومحمّد به من خبر داد که: «به زودی جد تو سپاهی را برای جنگ با مسلمین در فلان روز بسیج خواهد کرد و سپس خود نیز از پس آنان روانه خواهد شد. پس بر توست که به صورت ناشناس و در لباس خادمان با عده ای از کنیزان در فلان راه رفته و به آن سپاه ملحق شوی».

من همین کار را انجام دادم. بدین گونه بود که سپاهیان مسلمان بر ما پیروز شدند و کار من به آنجا رسید که دیدی و شاهد آن بودی، و تا این ساعت احدی به جز تو متوجه نشده است که من دختر پادشاه روم هستم، و من خودم این راز را به تو گفتم. پیرمردی که من در سهم غنیمت او وارد شده بودم اسم مرا سؤال کرد. به او گفتم: نرجس، وی گفت: این، نام کنیزکان است.

بشر گوید: به او گفتم: عجیب است که تو رومی هستی اما به زبان عربی سخن می گویی، پاسخ داد: آری. از بس که جدم نسبت به تربیت من مشتاق بود و می خواست من همه انواع دانش ها و آداب را فرا بگیرم به زنی مترجم دستور داده بود تا هر روز به نزد من بیاید. آن زن هر صبح و شب به نزد من می آمد و زبان عربی را به من می آموخت تا آنجا که من به زبان عربی آشنا شدم و این زبان را به نحو احسن فرا گرفتم.

بشر گوید: هنگامی که آن کنیز را به سامرا بردم بر مولای خود حضرت امام هادی(علیه السلام) داخل شدم. آن حضرت فرمودند: «خداوند چگونه عزّت اسلام و ذلّت نصرانیت و شرف محمّد و اهل بیت او(علیهم السلام) را به تو نمایاند؟» دختر پاسخ داد: ای فرزند رسول خدا، چگونه چیزی را که تو به آن از خودم داناتری برای تو توصیف کنم؟ امام(علیه السلام) فرمودند: «دوست می دارم اکنون تو را گرامی دارم. چه چیز در نزد تو دوست داشتنی تر است؟ ده هزار دینار، یا بشارتی برای تو به شرافتی جاویدان؟» دختر پاسخ داد: بشارت به فرزندی برای من، آن حضرت به او فرمودند: «بر تو بشارت باد به پسری که پادشاه شرق و غرب دنیا شده و زمین را چنان که پر از ظلم و جور شده است پر از عدل و داد کند».

دختر گفت: این فرزند از چه کسی خواهد بود؟ امام(علیه السلام) فرمودند: «رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در فلان شب و فلان ماه از فلان سال رومی تو را از چه کسی خواستگاری کرد؟».

دختر پاسخ داد: از مسیح و وصیّ او، امام(علیه السلام) به او فرمود: «مسیح و وصیّ او را تو به ازدواج چه کسی دادند؟» دختر پاسخ داد: به ازدواج پسر تو یعنی ابومحمّد(علیه السلام)، امام(علیه السلام) به او فرمودند: «آیا او را می شناسی؟»

دختر پاسخ داد: از شبی که به دست سرور زنان ـ صلوات اللّه علیها ـ اسلام آوردم، آیا شبی بوده است که در آن وی را نبینم؟ بشر گوید: مولای ما فرمود: «ای کافور، خواهرم حکیمه را صدا بزن»، هنگامی که حکیمه داخل شد آن حضرت به او فرمودند:

«این همان است». پس حکیمه خاتون وی را در آغوش گرفته، مدت زیادی در آغوش وی بود و چیزهایی زیادی در گوش او گفت، سپس حضرت امام هادی(علیه السلام) به حکیمه خاتون فرمود: «ای دختر رسول خدا، این دختر را به خانه خود ببر و واجبات و سنن را به او بیاموز که او همسر ابومحمّد و مادر قائم است»[۹۰].

صدوق نیز به سند خود از محمّد بن عبدالله طهری روایت کرده است که گفت: پس از وفات حضرت امام عسکری(علیه السلام) به نزد حکیمه خاتون دختر حضرت امام جواد(علیه السلام) رفته و درباره حجّت از او سؤال کردم. چرا که مردم درباره او اختلاف کرده و در حیرت بودند، حکیمه خاتون به من فرمود: بنشین، من نشستم. سپس فرمود: ای محمّد، خداوند تبارك و تعالی زمین را از حجّت خالی نمی گذارد. چه این حجّت ناطق باشد یا ساکت، و بعد از حسن و حسین(علیهما السلام)هیچگاه حجّت را در دو برادر قرار نخواهد داد تا حسن و حسین را به این مرتبه فضیلت بخشیده و در روی زمین مثل و مانندی برای آن ها قرار ندهد مگر این که خداوند تبارك و تعالی فرزندان حسین(علیه السلام) را بر فرزندان حسن(علیه السلام) فضیلت داد و برتری بخشید همچنان که فرزندان هارون را بر فرزندان موسی برتری داد، اگر چه موسی بر هارون حجّت بود، اما فضیلت تا روز قیامت برای فرزندان هارون است. برای امت نیز چنین حیرتی لازم است تا آنان که به راه باطل می روند به شك و شبهه بیفتند و آن ها که راه حق را انتخاب می کنند در این وانفسای حیرت به درجه خلوص برسند و برای مردم در مقابل خدا بهانه و حجّتی نباشد. بنابر این پس از وفات ابومحمّد حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) باید حیرت در میان جامعه واقع شود.

به ایشان گفتم: ای مولای من، آیا امام حسن عسکری(علیه السلام) پسری هم داشت؟ وی تبسمی فرموده و سپس گفت: اگر امام حسن عسکری(علیه السلام)بازمانده ای ندارد پس حجّت بعد از او کیست؟ من که تو را خبر دادم که امامت بعد از حسن و حسین در دو برادر جمع نمی شود.

من گفتم: ای سیّده من، قضیه ولادت مولایم و غیبت او را برای من شرح بده.

در ادامه روایت، حکیمه خاتون این گونه توضیح می دهد که نرجس کنیز او بوده و حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) در زمان حیات پدرش حضرت امام هادی(علیه السلام)به حکیمه خاتون تصریح کرده است که خداوند متعال به زودی از این دختر پسری

---

۹۰. شیخ طوسی، غیبت/ ۱۲۴ ـ ۱۲۸.

به دنیا خواهد آورد که در نزد خداوند عزّ و جلّ بسیار بزرگوار بوده و زمین را پس از آن که از ظلم و جور پر شده باشد پر از عدل و داد خواهدکرد.

اینجاست که حکیمه خاتون از حضرت امام هادی(علیه السلام) اجازه می گیرد که این کنیز را به پسر آن حضرت حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) ببخشد.

در اینجا حکیمه می گوید: پس لباس پوشیده و به منزل حضرت ابوالحسن امام هادی(علیه السلام) رفتیم و نشستم. آن حضرت، سخن آغاز کرده و فرمودند: «ای حکیمه به دنبال نرجس و پسرم ابومحمّد بفرست». حکیمه خاتون گوید: گفتم: مولای من، من هم به همین قصد به نزد شما آمده ام تا در همین مسأله از شما اجازه بگیرم. آن حضرت به من فرمودند: «ای زن بابرکت، خداوند تبارك و تعالی دوست دارد تا تو را در اجر این کار شریك نموده و از این خیر تو را بهره ای رساند».

حکیمه گوید: من دیگر درنگ نکرده به منزل خود بازگشته و نرجس را آرایش کرده و او را به حضرت ابومحمّد امام عسکری(علیه السلام)بخشیده و در خانه خود میان آن دو جمع نمودم. حضرت امام عسکری(علیه السلام) چند روزی در خانه من ماند و سپس به خانه پدر بزرگوار خود بازگشت و من نرجس را به همراه او به خانه امام هادی(علیه السلام) فرستادم[۹۱].

میان دو خبر مذکور نقاط مشترك بسیاری است و مانعی ندارد که روایت دوّم بسیاری از تفاصیل ذکر شده در روایت اول را ذکر نکرده باشد.

البته در این باب روایات دیگری نیز وجود دارد که همه به نقش مهم حکمیه خاتون عمّه امام حسن عسکری(علیه السلام) در ولادت حضرت امام مهدی منتظر(علیه السلام)تصریح دارند.

۵. علاقه حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) **به برادرش محمّد**

حضرت امام هادی(علیه السلام) چهار پسر و یك دختر داشته اند. پسران آن حضرت عبارتند از:

۱. سیّد محمّد که کنیه اش ابوجعفر بود.
۲. حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام).
۳. جعفر (معروف به توّاب یا کذّاب).
٤ـ حسین.

---

۹۱. کمال الدّین ۲ / ٤۲٦ و به نقل از آن بحارالانوار ۵۱ / ۱۱.

سیّد محمّد بزرگترین پسر حضرت امام هادی(علیه السلام) بود. وی سیّدی جلیل و جامع کمالات بود[۹۲] و شیعه تصوّر داشتند که پس از امام هادی(علیه السلام) وی به مقام امامت خواهد رسید. چرا که در وی صفات بارزی چون هوش و ذکاوت، اخلاق والا، دانش بسیار و آداب بلند دیده می شد.

عارف کلانی این چنین درباره وقار و اخلاق والای آن حضرت سخن گفته است:

من با ابوجعفر محمّد بن علی الرّضا از کودکی همدم و همنشین بودم و هیچ کس را از وی باوقارتر، پاکتر و جلیلتر ندیدم... وی همواره ملازم برادرش ابومحمّد حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) بوده و از وی جدا نمی گردید[۹۳].

هنگامی که حضرت امام هادی(علیه السلام) مدینه را به قصد سامرا ترك نمود فرزند خود سیّد محمّد را در سن طفولیت در مدینه گذاشت و بعد از چند سال وی به پدر خود در سامرا ملحق گردید و مدّتی نیز در نزد وی باقی ماند. سپس خواست که به مدینه برگردد، اما چون در طول راه به شهر بلد رسید در آنجا مریض شده و در سال ۲۵۲ هـ ق دار فانی را وداع گفت. در آن هنگام سن او از بیست سال گذشته بود[۹٤].

ما علّت بیماری شدید او را نمی دانیم; آیا او از جانب دشمنان و حسودان عبّاسی خود مسموم شده بود، عبّاسیانی که چون دیگران گمان می کردند که پس از حضرت امام هادی(علیه السلام) وی امام خواهد شد و احترام بیش از حدّ اقشار مختلف مردم نسبت به او بر آنان گران می آمد، یا این که فوت او در اثر بیماری ناگهانی و طبیعی بوده است؟

قلب حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) در فقدان برادری که در نزد آن حضرت عزیزترین برادر بود شکست و موج هایی از مصیبت و عزا و حسرت در دل آن حضرت برخاست. آن حضرت در حالی که غرق در گریه و ناراحتی بود از منزل خارج شده و دل ها از دیدن چهره حزن آلودش چنان شکسته شد که زبان ها از سخن بازایستاد و مردم همه به حالت صیحه و نوحه درآمده و حزن و اندوه قلب آن ها را سوراخ کرد[۹٥].

٦. علاقه حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) به برادرش حسین

---

۹۲. الامام الهادی من المهد الی اللحد/ ١٣٦ ـ ١٣٧.

۹۳. حیاة الامام الحسن العسکری/ ٢٤ ـ ٢٥ به نقل از المجدی فی النّسب نسخه خطی. .

۹٤. الامام الهادی من المهد الی اللحد/ ١٣٧.

۹٥. حیاة الامام الحسن العسکری دراسة و تحلیل/ ٢٥، ر.ك کافی کتاب الحجّه، باب النّص علی ابی محمّد(علیه السلام)، حدیث شماره ٨.

حسین پسر حضرت امام هادی(علیه السلام) یگانه دوران، و از میان مردان استثنایی عقل بشری، میوه رسیده ای از ثمرات درخت تناور اسلام بوده است، وی به والایی ادب، وسعت اخلاق و بسیاری دانش ممتاز بوده است. همچنین روابط بسیار مستحکمی با برادر خود حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) داشته و آن دو را به خاطر شباهت اسمی که به دو جدشان، دو ریحانه رسول خدا(صلی الله علیه وآله) امام حسن و امام حسین(علیهما السلام)داشتند به لقب سبطین می خواندند.

این نامگذاری در دوره ای که آن بزرگواران در آن می زیسته اند بسیار مشهور شده بود، ابوهاشم روایت می کند: «من سوار اسب شده و این آیه را که معمولا در هنگام سواری باید خواند قرائت کردم: (**سُبْحانَ الَّذِی سخَّرَ لَنَا هَذَا وَ مَا کنَّا لَهُ مُقْرِنِینَ)**; پاك است کسی که این را برای ما رام کرد و[گرنه] ما را یارای [رام ساختن] آن ها نبود» یکی از سبطین این کلام را از من شنید، و گفت: تو در هنگام سواری [تنها] به این کار مأمور نشده ای، بلکه مأمور شده ای [که] چون بر روی مرکب قرار گرفتی نعمت پروردگار خود را به یاد آوری»[۹۶].

۷. رابطه آن حضرت با برادرش جعفر

ما به روایت خاصی که برای ما نوع روابط حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام)را قبل از امامت با برادرش جعفر روشن کند دست نیافته ایم. اما روایاتی که در این باب وارد شده است بر این مطلب دلالت دارد که جعفر از بدگویی کردن درباره برادرش حسن در نزد خلیفه ابایی نداشته است. چنان که از خوردن شراب نیز ابایی نداشته است، وی به همراه امام زندانی شد اما امام را آزاد کرده و او را آزاد نکردند، ولی امام(علیه السلام) علیرغم این که برادرش جعفر به دلیل سعایت از آن حضرت و تظاهر به شرب خمر به زندان افتاده بود از زندان خارج نشد تا برادرش جعفر نیز از زندان خارج شود، قصد جعفر از همنشینی با متوکّل پایین آوردن شأن برادرش حسن بود. وی در نزد امامیه به کذّاب یعنی دروغگو معروف شده است. چرا که وی بعد از برادرش حسن(علیه السلام) ادّعای امامت کرد. اما گفته شده که وی بعد از آن توبه کرده و توّاب لقب گرفته است[۹۷].

---

۹۶. سفینة البحار ۱ / ۲۹۵، البته مراد آن بزرگوار عمل به مضمون آیه فوق می باشد ر.ك سوره زخرف/ ۱۲ و ۱۳.
۹۷. ر.ك: منهاج التحرك عند الامام الهادی(علیه السلام)/ ۸، ر.ك: الامام الهادی من المهد الی اللحد/ ۱۳۸، ر.ك: مسند الامام الحسن العسکری/ ۵۲ ـ ۶۱ و ۱۳۰.

۸. روایاتی که بر امامت حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) **تصریح دارد**

کسی که بخواهد در این موضوع یعنی روایات وارد شده در امامت حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) تحقیق نماید همچون کسانی که در روایات وارد شده در مورد پدران بزرگوار آن حضرت نیز تحقیق می نمایند با سه نوع از روایات مواجه می گردد آن سه دسته عبارتند از:

الف ـ روایاتی که از حضرت رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) وارد شده است.

ب ـ روایاتی که از ائمّه بعد از پیامبر(صلی الله علیه وآله) به جز پدر بزرگوار آن حضرت یعنی امام هادی(علیه السلام) وارد شده است.

ج ـ روایاتی که از پدر بزرگوار آن حضرت امام هادی(علیه السلام) وارد شده و بر امامت آن حضرت تصریح می نماید، که خود امام هادی(علیه السلام)نیز امامتش هم به واسطه روایات به اثبات رسیده و هم به واسطه معجزاتی که یکی از آن ها امامت زود هنگام آن حضرت است; مانند پدر بزرگوارش حضرت امام جواد که در سنین قبل از بلوغ به مقام امامت رسیده و در همان سن کم توانست در مقابل همه هماورد خواهی هایی که در برابر امامت آن حضرت برانگیخته شده بود فائق آید و از همه بحث ها و احتجاجات با تأیید خداوندی پیروز بیرون آید.

الف ـ روایات وارده از حضرت رسول اکرم(صلی الله علیه وآله)

این دسته از روایات، روایاتی است که صحابه و ائمّه(علیهم السلام) آن ها را از پیغمبر اکرم نقل نموده و مشتمل بر ذکر اسامی امامان دوازده گانه است که خداوند متعال بر زبان پیامبر خود(صلی الله علیه وآله) به کسانی که این دوازده تن را تصدیق نموده و از آن ها تبعیت نمایند وعده خیر و سعادت دو جهان داده و کسانی را که با این دوازده تن عداوت ورزیده و با آن ها مخالفت نمایند وعید عذاب و خواری در دنیا و آخرت داده است.

در همین جا ذکر این نکته ضروری است که امت اسلام در روزگار ما تن به تجزیه و کرنش در برابر استکبار جهانی و حیرت و سرگشتگی و شرایط سختی که الآن با آن دست به گریبان است نداده، مگر به سبب همین جدایی که میان او و امامان و پیشوایان اهل بیت(علیهم السلام) واقع شده است، ما اکنون بخشی از احادیث پیامبر اکرم در این زمینه را می آوریم:

۱. صدوق از محمّد بن ابراهیم بن اسحاق(رضي الله عنه) روایت نموده که گفت: محمّد بن همّام ما را روایت کرده است که: احمد بن مابنداذ ما را روایت کرده است که: احمد

بن هلال از محمّد بن ابی عمیره از مفضّل بن عمر از حضرت امام جعفر بن محمّد صادق(علیه السلام) از پدرش از پدرانش(علیهم السلام) از امیرالمؤمنین(علیه السلام)روایت نموده اند که فرمود: پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) فرموده است:

«آن گاه که مرا در شب معراج به آسمان بردند پروردگارم جلّ جلاله به من وحی فرستاد و گفت: ای محمّد، من نگاهی به زمین انداختم و تو را انتخاب کردم و تو را پیامبر قرار دادم و از نام خود برای تو نامی مشتق نمودم. پس من محمودم و تو محمّد هستی، سپس نگاه دیگری به زمین انداخته و علی را از آن میانه انتخاب کردم و او را وصیّ و خلیفه تو و همسر دختر تو و پدر ذرّیه تو قرار دادم و اسمی از اسم های خودم را برای او انتخاب کردم. پس من علیّ اعلی هستم و او علی هست، و فاطمه و حسن و حسین را از نور شما آفریدم، سپس ولایت آن ها را بر ملائکه عرضه نمودم. پس هر کدام از ملائکه که آن ولایت را پذیرفت از مقرّبان من گردید.

ای محمّد، اگر بنده ای از بندگان من آنقدر مرا عبادت کند تا پاره پاره شده و مانند مشك پاره ای بر زمین افتد، سپس در روز قیامت در حالی به نزد من آید که منکر ولایت آنان باشد، هرگز او را در بهشت خود داخل نخواهم کرد و هرگز زیر سایه عرش خود نخواهمش آورد.

ای محمّد، آیا دوست داری آنان را ببینی؟

گفتم: آری ای پروردگارم.

خداوند متعال فرمود: سر بالا کن.

من سر بالا کردم. به ناگاه نورهای علی، فاطمه و حسن و حسین و علی بن حسین و محمّد بن علی و جعفر بن محمّد و موسی بن جعفر و علیّ بن موسی و محمّد بن علی و علی بن محمّد و حسن بن علی (و م ح م د) بن حسن قائم را در وسط آنان دیدم که به مانند ستاره ای درخشان می تابید، گفتم پروردگارا این ها چه کسانی هستند؟

خداوند متعال فرمود: این ها امامان و پیشوایان هستند و این همان قائمی است که حلال مرا حلال و حرام مرا حرام می کند و به واسطه او از دشمنان خود انتقام می جویم. او مایه راحتی اولیای من است و او همان کسی است که دل شیعیان تو را از ظالمان و منکران و کافران شفا می بخشد...»[۹۸].

۲. از محمّد بن علی بن فضل بن تمام زیّات(رحمه الله) روایت شده است که گفت: محمّد بن قاسم بر من روایت کرد و گفت: عباد بن یعقوب مرا روایت کرد و گفت: موسی بن عثمان مرا روایت کرد و گفت: اعمش مرا روایت کرد و گفت: ابواسحاق از حارث و سعید بن قیس از علی بن ابی طالب(علیه السلام) مرا روایت کرد که گفت: رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) فرموده است:

---

۹۸. کمال الدّین ۱ / ۲۵۲/ ۲، و همین روایت را در عیون ۱ / ۵۸/ ۲۷ و مختصر/ ۹۰ روایت کرده است و به نقل از آن دو عوالم ۱۵ / ٤٤، قسم سوّم، بحارالانوار ۳۶ / ۲٤٥.

من بر سر حوض كوثر بر شما وارد مى شوم و تو اى على ساقى حوض كوثر هستى و حسن نگاهبان آن است، حسين فرمانده، علىّ بن الحسين تعيين كننده، محمّد بن على پخش كننده، جعفر بن محمّد هدايت كننده، موسى بن جعفر شمارنده محبّان و مبغضان و سركوب كننده منافقان، على بن موسى زينت بخش مؤمنان، محمّد بن على جاى دهنده اهل بهشت در درجاتشان، على بن محمّد خواننده خطبه عقد براى شيعيان و تزويج كننده حورالعين به آنان، حسن بن على چراغ اهل بهشت كه از وى نور مى جويند و قائم كه شفيع آنان در روز قيامت است. در روزى كه خداوند جز به كسانى كه بخواهد و به آن ها رضايت داشته باشد به هيچ كس اجازه شفاعت نخواهدداد[۹۹].

۳. صدوق از محمّد بن موسى بن متوكّل(رضي الله عنه) روايت كرده است كه گفت: محمّد بن ابى عبدالله كوفى گفت: موسى بن عمران نخعى از عموى خود حسين بن يزيد از حسن بن على بن ابى حمزه از پدرش از حضرت جعفر بن محمّد صادق از پدرش از پدرانش(عليهم السلام) روايت كرده است كه فرمود: پيامبر اكرم(صلى الله عليه وآله)فرموده است:

جبرئيل از خداوندگار عزّت جلّ جلاله مرا خبر داد كه فرمود: هر كس بداند خداوندى جز من نيست و محمّد بنده و فرستاده من است و على بن ابى طالب خليفه من و ائمّه اى كه از فرزندان او هستند حجّت هاى من مى باشند وى را با رحمت خود داخل بهشت كرده و با عفو خود از آتش جهنّم نجات مى دهم. و هر كس به اين مطلب شهادت ندهد و شهادت ندهد كه علىّ بن ابى طالب خليفه من است يا شهادت به اين مطلب بدهد، اما شهادت ندهد كه ائمّه از فرزندان او حجّت هاى من هستند به تحقيق، نعمت مرا انكار كرده، عظمت مرا كوچك شمرده و به آيات من كافر شده است. اگر چنين شخصى آهنگِ من كند، راهش ندهم و اگر از من چيزى بخواهد محرومش كنم و اگر مرا بخواند صدايش را نشنوم. اگر دست دعا به درگاهم بردارد دعايش را مستجاب نمى كنم و اگر به من اميد ببندد اميدش را نااميد مى كنم. اين جزاى او از طرف من است و من به بندگان خود ستم روا نمى دارم.

در اينجا جابر بن عبدالله انصارى به پا خواست و عرضه داشت: اى رسول خدا ائمّه از فرزندان على بن ابى طالب چه كسانى هستند؟

پيامبر اكرم(صلى الله عليه وآله) فرمودند:

حسن و حسين دو سرور جوانان اهل بهشت، سپس كسى كه سرور عبادت كنندگان در زمان خويش است يعنى علىّ بن حسين، سپس باقر، محمّد بن على، و تو اى جابر او را خواهى ديد. پس هنگامى كه او را ديدى سلام مرا به او برسان.

---

۹۹. خوارزمى، مقتل الحسين ۱ / ۹۴ ـ ۹۵.

پس از او صادق، جعفر بن محمّد، سپس کاظم، موسی بن جعفر، سپس رضا، علی بن موسی، سپس تقی، محمّد بن علی، سپس نقی، علی بن محمّد و پس از او زکیّ، حسن بن علی و پس از او فرزندش که قائم به حق، مهدی امت من است. همان که زمین را چنان که پر از ظلم و جور شده باشد پر از عدل و داد خواهد کرد.

ای جابر، اینان خلفا، اوصیا، اولاد و عترت من می باشند. هر کس از آنان اطاعت و پیروی کند از من اطاعت نموده و هر کس ایشان را نافرمانی نماید مرا نافرمانی کرده است، هر کس آنان را یا یکی از آنان را انکار کند هر آینه مرا انکار نموده است، اینان همان کسانی هستند که خداوند عزّ و جلّ به واسطه آنان آسمان را از افتادن بر روی زمین جز به فرمانش حفظ می کند، و همانانند که خداوند متعال به واسطه وجودشان زمین را از بلعیدن اهلش جلوگیری می نماید[۱۰۰].

۴. و از عبداللّه بن عبّاس روایت شده است که گفت: بر پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)داخل شدم در حالی که حسن بر دوش پیامبر و حسین بر روی زانوی آن حضرت نشسته، آن حضرت آن دو را می بوسید و می گفت:

«اللهم وال مَن والاهما وعاد مَن عاداهما؛

خداوندا، هر کس این دو را دوست می دارد دوست بدار و هر کس این دو را دشمن می دارد دشمن بدار.

سپس فرمود:

ای ابن عبّاس، گویا من این فرزند خود امام حسین را می بینم که محاسنش از خونش خضاب شده است. وی مردم را می خواند اما کسی ندایش را اجابت نمی کند و از مردم طلب یاری می کند اما کسی به یاری او نمی شتابد.

به آن حضرت عرضه داشتم: ای رسول خدا، چه کسی این کار را می کند؟

پیامبر اکرم فرمودند:

بدترین افراد امت من، آنان را چه می شود؟ خداوند آنان را به شفاعت من نایل نگرداند.

سپس پیامبر اکرم فرمودند:

ای ابن عبّاس، هر کس این فرزند مرا در حالی زیارت کند که به حق او معرفت پیدا کرده است، برای او ثواب هزار حجّ و هزار عمره نوشته می شود. بدان که هر کس او را زیارت کند گویا مرا زیارت کرده و هر کس مرا زیارت کند گویا خداوند متعال را زیارت کرده است، و حق کسی که خداوند متعال را زیارت کند بر خدا این است که او را به آتش خود عذاب نکند، بدان که دعا در زیر قبّه و بارگاه او مورد اجابت واقع شده، شفا در تربت او قرار گرفته و ائمّه از فرزندان او می باشند.

به آن حضرت عرضه داشتم: ای رسول خدا، ائمّه بعد از شما چند تن می باشند؟

آن حضرت فرمودند: به تعداد حواریان عیسی، اسباط موسی و نقبای بنی اسرائیل.

---

۱۰۰. کمال الدّین ۱ / ۲۵۸.

به آن حضرت عرض كردم: ای رسول خدا آنان چند تن بودند؟

آن حضرت فرمودند:

آنان دوازده تن بودند; ائمّه بعد از من نيز دوازده تن خواهند بود، اوّل آن ها علىّ بن ابی طالب و پس از او دو سبط من حسن و حسين، و هنگامی كه حسين دار فانی را وداع گويد فرزندش علی و پس از علی پسرش محمّد و پس از محمّد پسرش جعفر و پس از جعفر پسرش موسی و پس از موسی پسرش علی و پس از علی پسرش محمّد و پس از محمّد پسرش علی و پس از علی پسرش حسن و پس از حسن پسرش كه حجّت است.

ابن عبّاس گويد: به آن حضرت عرضه داشتم ای رسول خدا، اين نام هايی بود كه من تاكنون هرگز آن ها را نشنيده بودم!

پيامبر اكرم به من فرمودند:

ای ابن عبّاس، اينان ائمّه بعد از من هستند و آنان امنای معصوم و نجبای نيكوكارند. ای ابن عبّاس، هر كس در روز قيامت در حالی وارد عرصه محشر شود كه عارف به حق آنان است، دست او را می گيرم و داخل بهشت می كنم، ای ابن عبّاس هر كس آن ها را انكار كند يا يكی از آن ها را ردّ نمايد گويا مرا انكار يا ردّ نموده است و هر كس مرا انكار و ردّ نمايد گويا خداوند متعال را منكر شده و ردّ نموده است.

ای ابن عبّاس به زودی زمانی خواهد آمد كه مردم راه چپ و راست پيش خواهند گرفت. پس اگر چنين زمانی شد تو از علی و حزب او تبعيت كن، چرا كه او با حق است و حق با اوست و هرگز از هم جدا شدنی نيستند تا روزی كه هر دو در حوض كوثر بر من داخل شوند.

ای ابن عبّاس ولايت آنان ولايت من و ولايت من ولايت خداست. جنگ با آنان جنگ با من و جنگ با من جنگ با خداست، و تسليم در برابر آنان تسليم در برابر من و تسليم در برابر من تسليم در برابر خدا می باشد.

سپس پيامبر اكرم(صلى الله عليه وآله) اين آيه را تلاوت فرمودند كه: **(يُريدُونَ لِيُطفِئُوا نُورَ اللّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ يَأْبى اللّهُ إلا أن يُتِمَّ نُورَهُ وَ لَوْ كرهَ الْكافِرُونَ)**

می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش كنند، ولی خداوند نمی گذارد، مگر اين كه نور خود را كامل می كند، هر چند كافران را خوش نيايد[۱۰۱].

۵. و از انس بن مالك روايت شده است كه گفت: پيامبر اكرم(صلى الله عليه وآله)فرمودند:

هنگامی كه در شب معراج مرا به آسمان بردند ديدم كه بر ساق عرش نوشته است: لا اله الاّ اللّه محمّد رسول اللّه، و او را با علی تأييد كردم و ياری بخشيدم، و ديدم كه دوازده اسم با خط نور بر ساق عرش نوشته

۱۰۱. رازی، علی بن محمّد بن علی خزّاز، كفاية الاثر فی النّص علی الائمّة الاثنی عشر/ ۱۶، البته اين آيه شريف به همين صورت در متن كتاب مذكور آمده است كه بايد آيه ۳۲ سوره توبه باشد اما در اصل اين آيه به جای كلمه لِيُطفِئُوا، أن يُطفِئُوا آمده است و لِيُطفِئُوا، در آيه ۸ سوره صف موجود است.

شده است که در آن ها علی بن ابی طالب و دو سبط من حسن و حسین و بعد از آن ها نُه اسم دیگر نوشته شده بود. سه علی، دو محمّد و جعفر و موسی و حسن و نام حجّت در میان آن ها می درخشید.

گفتم: پروردگارا این ها اسامی چه کسانی هستند؟

پروردگارم جلّ جلاله مرا ندا داد که: این ها اوصیا از ذرّیه تو می باشند، به وسیله آن ها ثواب می دهم و به وسیله آن ها عقاب می کنم(۱۰۲).

٦. و از سهل بن سعد انصاری روایت است که گفت: از حضرت فاطمه زهرا دخت گرامی رسول خدا(صلی الله علیه وآله) درباره ائمّه سؤال کردم. آن حضرت در پاسخ فرمودند:

رسول خدا(صلی الله علیه وآله) همواره به علی(علیه السلام)می فرمود: ای علی، تو امام و خلیفه پس از من هستی، و به مؤمنان از خودشان سزاوارتری، پس هنگامی که تو از دار دنیا بروی، فرزندت حسن به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است، پس هنگامی که حسن از دنیا برود فرزندت حسین بر مؤمنان از خودشان سزاوارتر است، و هنگامی که حسین از دنیا برود فرزندش علی بن الحسین به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است، پس هنگامی که علی از دنیا برود فرزندش محمّد از مؤمنان به خودشان سزاوارتر است، و هنگامی که محمّد از دار دنیا برود فرزندش جعفر بر مؤمنان از خودشان سزاوارتر است، و هنگامی که جعفر از دنیا برود فرزندش موسی بر مؤمنان از خودشان سزاوارتر است، و هنگامی که موسی از دار دنیا برود فرزندش علی بر مؤمنان از خودشان سزاوارتر است، و هنگامی که علی از دار دنیا برود فرزندش محمّد بر مؤمنان از خودشان سزاوارتر است، و هنگامی که محمّد از دنیا برود فرزندش علی بر مؤمنان از خودشان سزاوارتر است، و هنگامی که علی از دنیا برود فرزندش حسن بر مؤمنان از خودشان سزاوارتر است، و هنگامی که حسن از دار دنیا برود پس قائم مهدی بر مؤمنان از خودشان سزاوارتر است. خداوند متعال به دست او شرق و غرب زمین را فتح می نماید، این ها پیشوایان حق و زبان های راستگویی هستند، هر که آنان را یاری کند خود یاری شده و هر کس آنان را وا نهد خود وانهاده شده می باشد(۱۰۳).

٧. از عبداللّه بن عمر بن خطاب روایت شده است که گفت: پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)به علی بن ابی طالب(علیه السلام) فرمود:

ای علی، من هشدار دهنده امت خود و تو هدایت کننده آنان، حسن، پیشوای آنان، حسین، رهبر آنان، علی بن الحسین، جمع کننده آنان، محمّد بن علی، دانای به آنان، جعفر بن محمّد، نویسنده آنان، موسی بن جعفر، شمارش کننده آنان، علی بن موسی عبور دهنده و نجات دهنده امت، طرد کننده مبغضان و راهنمایی کننده مؤمنان آنان، محمّد بن علی، قائم و رهبر ایشان، علی بن محمّد، پوشاننده و دانشمند آنان، حسن بن علی

---

۱۰۲. بحارالانوار ٣٦ / ٣١٠ به نقل از کفایة الاثر/ ٢٩٧.

۱۰۳. بحارالانوار ٣٦ / ٣٥١ به نقل از کفایة الاثر/ ١٩٥ ـ ١٩٦.

ندا کننده آنان و عطا کننده به آنان و قائم خلف، ساقی وفراخواننده آنان است. ای عبداللّه، در این مسأله به یقین عبرت هایی برای هوشیاران است[۱۰۴].

۸. از عایشه روایت شده است که گفت: در خانه ما ایوانی بود که هر گاه پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) می خواست با جبرئیل(علیه السلام) ملاقات نماید در آن ایوان با او ملاقات می کرد، یك بار رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در همان جا با جبرئیل ملاقات کرد و به من دستور داد تا نگذارم کسی به آن جا وارد شود، در این هنگام حسین بن علی(علیه السلام) به نزد پیامبر آمد. جبرئیل گفت: این کیست؟

پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) پاسخ دادند: **پسرم**، آنگاه پیامبر اکرم او را گرفته و بر زانوی خود نشاندند، جبرئیل به آن حضرت عرضه داشت: اما آگاه باش که این پسر کشته خواهد شد.

پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) به جبرئیل فرمودند: چه کسی او را به قتل خواهد رساند؟

جبرئیل گفت: امت تو او را به قتل خواهند رساند.

پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) پرسید: آیا او را خواهند کشت؟!!

جبرئیل پاسخ داد: آری، و اگر بخواهی به تو خبر می دهم که وی در چه سرزمینی به قتل خواهد رسید، آنگاه به سمت سرزمین طفّ (کربلا) در عراق اشاره کرده و از آنجا خاکی سرخ رنگ برداشته و به پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) نشان داد و گفت: این خاك از محل قتل او می باشد. در این جا پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) گریستند.

جبرئیل به آن حضرت عرض کرد: «ای رسول خدا گریه نکن که به زودی خداوند متعال از قاتلان حسین بن وسیله قائم شما اهل بیت انتقام خواهد کشید»، رسول خدا(صلی الله علیه وآله) فرمودند: ای حبیب من جبرئیل، قائم ما اهل بیت چه کسی است؟

جبرئیل پاسخ داد: وی نهمین فرزند از فرزندان حسین(علیه السلام)می باشد، پروردگار من جلّ جلاله مرا چنین خبر داده است که از صلب حسین فرزندی به دنیا می آید که در برابر خداوند متعال بسیار خاضع و خاشع است سپس، از وی فرزندی به دنیا می آید و نام او محمّد است که مطیع خداوند است. سپس از نسل او پسری خارج می شود که نام او در نزد خداوند جعفر است و وی از جانب خدا سخن می گوید و در نقل سخن از خداوند صادق و راستگو است، و از نسل وی پسری خارج می شود که نام وی در نزد خداوند موسی می باشد که به خداوند متعال اطمینان داشته و در راه خداوند متعال محبّت میورزد، و خداوند از نسل او فرزندی به وجود می آورد و نام او در نزد خدا علی است

---

۱۰۴. مناقب ۱ / ۲۹۲.

که راضی به قضای خدا و دعوت کننده به سوی خداوند عزّ و جلّ می باشد، سپس خداوند از نسل او فرزندی به دنیا می آورد که نامش در نزد خدا محمّد است که همگان را به سوی خداوند ترغیب نموده و از حریم الهی دفاع می نماید، آنگاه خداوند از نسل او پسرش را که نامش در نزد خداوند علی است خارج می کند که ولی خدا بوده و به خداوند متعال اکتفا می نماید، سپس از نسل او پسرش را که نامش در نزد خداوند متعال حسن است خارج می کند که مؤمن به خدا و ارشاد کننده به سوی خداست، و سپس از نسل او کلمه حق و زبان صادق و ظاهر کننده حق و حجّت خداوند بر بندگان را خارج می نماید که دارای غیبتی طولانی است و خداوند متعال اسلام و اهلش را به وسیله او برتری می بخشد و کفر و اهل کفر را به وسیله او نابود می کند»[١٠٥].

ب ـ روایات رسیده از ائمّه معصومین(علیهم السلام)

١. **روایتی از امام حسین**(علیه السلام): از یحیی بن یعمر روایت شده است که گفت: در نزد حسین(علیه السلام) بودم که مرد عرب سیه چرده نقابداری بر آن حضرت وارد شده سلام کرد، امام حسین(علیه السلام) جواب سلام او را داد. مرد گفت: ای پسر رسول خدا مسأله ای دارم و چندین مسأله از امام(علیه السلام) پرسید و امام جواب همه مسائل را به او می داد و مرد می گفت: ای پسر رسول خدا راست گفتی، سپس گفت: مرا از عدد پیشوایان بعد از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) خبر بده.

آن حضرت فرمودند: آنان به عدد نقبای بنی اسرائیل دوازده تن می باشند. مرد عرب گفت: نام آنان را برای من بازگو کن.

راوی گوید: امام حسین(علیه السلام) لختی سر به زیر انداخت و سپس سر برداشت و فرمود:

بله، ای برادر عرب تو را خبر خواهم داد، همانا امام و خلیفه بعد از رسول خدا(صلی الله علیه وآله)امیرالمؤمنین(علیه السلام)است، و حسن و من و نه تن از فرزندان من که از آن ها پسرم علی و بعد از او پسرش محمّد و بعد از او پسرش جعفر و بعد از او پسرش موسی و بعد از او پسرش محمّد و بعد از او پسرش علی و بعد از او پسرش حسن و بعد از او مهدی می باشد که وی نهمین از فرزندان من است که در آخرالزّمان به امر دین قیام می نماید.

راوی گوید: اعرابی برخاست و این اشعار را در مدح آن حضرت می خواند:

---

١٠٥. بحارالانوار ٣٦ / ٣٤٨، کفایة الاثر/ ١٨٧.

«در حالى كه گونه هايش مى درخشيد; پيامبر دست بر پيشانيش كشيد»

«پدر و مادرش از والاترين [طوايف] قريش و جدش بهترين اجداد است»[106].

۲. **روايتى از حضرت امام سجاد** (عليه السلام) : از ابوخالد كابلى روايت شده است كه گفت: بر مولاى خود حضرت على بن الحسين زين العابدين(عليه السلام) داخل شدم و ديدم كه كتابى در دست آن حضرت است كه آن را مطالعه كرده و شديداً گريه مى كند.

عرضه داشتم: اين كتاب چيست؟

آن حضرت فرمودند:

«**هذه نسخة اللوح الذي أهداه الله تعالى إلى رسول الله** (صلى الله عليه وآله)**فيه اسم الله تعالى ورسول الله ، وأمير المؤمنين علي ، وعمي الحسن بن علي ، وأبي ، واسمي واسم ابني محمد الباقر ، وابنه جعفر الصادق ، وابنه موسى الكاظم وابنه علي الرضا وابنه محمد التقي ، وابنه علي النقي ، وابنه الحسن العسكري ، وابنه الحجة القائم بأمر الله المنتقم من أعداء الله الذي يغيب غيبة طويلة ثم يظهر فيملأ الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً**»;

اين نسخه لوح است كه خداوند متعال آن را به رسول خدا(صلى الله عليه وآله) اهدا نموده و در آن اسم خداوند متعال و رسول خدا و اميرالمؤمنين على و عمويم حسن بن على و پدرم و اسم من در آن نوشته شده است همچنين اسم فرزندم محمّد باقر و فرزندش جعفر صادق و فرزندش موسى كاظم و فرزندش على الرّضا و پسرش محمّد تقى و پسرش على نقى و پسرش حسن عسكرى و پسرش حجّت قائم به امر خدا و انتقام كشنده از دشمنان خدا كه غيبتى طولانى خواهد داشت و سپس ظاهر خواهد شد و زمين را همچنان كه پر از ظلم و جور شده باشد پر از عدل و داد خواهد نمود[107].

۳. **روايتى از حضرت امام باقر** (عليه السلام) : از وَرد بن كميت، از پدرش كميت بن ابى المستهل روايت مى كند كه گفت: بر سيّد و مولاى خود حضرت ابوجعفر محمّد بن على باقر(عليهما السلام) داخل شدم و عرضه داشتم: اى فرزند رسول خدا، من درباره شما اهل بيت چند بيت شعر سروده ام. آيا اجازه مى دهيد من آن شعرها را براى شما بخوانم؟ آن حضرت به من اجازه داد و من شروع به خواندن كردم:

---

۱۰۶. إثبات الهداة ۱ / ۵۹۹ .

مسح النبي جبينه *** فله بريق في الخدود

أبواه من أعلى قريش *** وجده خير الجدود

۱۰۷. اثبات الهداة ۱ / ۶۵۱.

«روزگار مرا خنداند و گریانید چرا که روزگار دارای تغییرات و رنگ های مختلف است»

«اما گریه من به خاطر آن نُه تنی است که در صحرای طفّ مورد خیانت قرار گرفتند و همگی کشته شده و در کفن ها پیچیده شدند»[۱۰۸].

امام باقر(علیه السلام) با شنیدن این اشعار گریسته و فرمودند: «خداوندا گناه گذشته و آینده کمیت را ببخش».

و هنگامی که به این بیت از شعر رسیدم که:

«کی خواهد آمد روزی که حق در میان شما قیام کند و کی خواهد آمد روزی که مهدی دوم شما به پا خیزد»[۱۰۹].

آن حضرت فرمودند: «ان شاءالله خیلی سریع خواهد بود، سپس فرمودند: ای اباالمستهل، همانا که قائم ما نهمین فرزند از فرزندان حسین(علیه السلام) می باشد. چرا که ائمّه بعد از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) دوازده تن هستند و دوازدهمین آن ها قائم است».

به آن حضرت عرضه داشتم: ای سرور و مولای من، این دوازده تن چه کسانی هستند؟

آن حضرت فرمودند: «**أولهم علي بن أبي طالب ، وبعده الحسن والحسين ، وبعد الحسين علي بن الحسين وأنا ثم بعدي هذا**» اوّل آنان علی بن ابی طالب و بعد از او حسن و حسین و بعد از حسین علی بن حسین و من و بعد از من این پسر»، و دست خود را بر شانه جعفر گذاشتند.

به آن حضرت عرضه داشتم: بعد از او چه کسی خواهد بود؟

آن حضرت فرمودند:

«**انه ابنه موسى ، وبعد موسى ابنه علي وبعد علي ابنه محمد وبعد محمد ابنه علي وبعد علي ابنه الحسن ، وبعد الحسن ابنه محمد وهو القائم الذي يخرج فيملأ الدنيا قسطاً وعدلاً ويشفي صدور شيعتنا**».

حجّتِ پس از او، فرزندش موسی و بعد از موسی پسرش علی و بعد از علی پسرش محمّد و بعد از محمّد پسرش علی و بعد از علی پسرش حسن و بعد از حسن پسرش محمّد که او قائم است; همان کسی که قیام می نماید و جهان را پر از عدل و داد نموده، دل شیعیان ما را شاد می کند[۱۱۰].

.۱۰۸

أضحكني الدهر وأبكاني *** والدهر ذو صرف وألوان

لتسعة في الطف قد غودروا *** صاروا جميعاً رهن أكفان

.۱۰۹

متى يقوم الحق فيكم متى *** يقوم مهديكم الثاني

.۱۱۰. بحارالانوار ۳۶ / ۳۹۰.

۴. **روایتی از حضرت امام صادق**(علیه السلام): از علقمة بن محمّد حضرمی از حضرت امام صادق(علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «**ائمّه دوازده تن هستند**».

به آن حضرت عرضه داشتم: ای پسر رسول خدا، نام آن ها را برای من بازگوفرما؟

آن حضرت جواب دادند:

از آنان که گذشته اند علی بن ابی طالب، حسن، حسین، علی بن الحسین، محمّد بن علی و سپس من.

به آن حضرت عرضه داشتم: ای پسر رسول خدا پس از شما چه کسی خواهد بود؟

آن حضرت فرمودند: من به پسرم موسی وصیّت کرده ام و او امام پس از من است.

به آن حضرت عرضه داشتم: پس بعد از موسی چه کسی خواهد بود؟

آن حضرت فرمودند:

پسرش علی که به رضا مشهور است و در سرزمین غربت در خراسان دفن خواهد شد، سپس بعد از علی پسرش محمّد و بعد از محمّد پسرش علی و بعد از علی پسرش حسن و مهدی از فرزندان حسن است[۱۱۱].

۵. **روایتی از حضرت امام موسی بن جعفر**(علیه السلام): صدوق با سند خود از عبداللّه بن جندب از موسی بن جعفر(علیه السلام) روایت کرده است که فرمود:

در سجده شکر نماز بگو: «تقول في سجدة الشكر : اللهم إني اشهدك واشهد ملائكتك ورسلك وجميع خلقك أنك أنت الله ربي ، والإسلام ديني ، ومحمداً نبيي ، وعلياً والحسن والحسين ، وعلي بن الحسين ، ومحمد بن علي وجعفر بن محمد وموسى بن جعفر وعلي بن موسى ، ومحمد بن علي ، وعلي بن محمد ، والحسن بن علي ، والحجة بن الحسن بن علي ، أئمتي بهم أتولى ومن أعدائهم أتبرأ».

خداوندا من، تو و ملائکه و رسولانت و همه خلق تو را گواه می گیرم که همانا تو پروردگار من اللّه هستی، اسلام دین من است، محمّد پیامبرم، و علی و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمّد بن علی و جعفر بن محمّد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمّد بن علی و علی بن محمّد و حسن بن علی و حجّة بن الحسن بن علی پیشوایان من می باشند. من به آن ها تولّی می جویم و از دشمنان آن ها اعلام برائت و بیزاری می کنم[۱۱۲].

۶. **روایتی از حضرت امام رضا**(علیه السلام): صدوق از احمد بن زیاد بن جعفر همدانی(رضي الله عنه)روایت کرده است که گفت: علی بن ابراهیم از پدرش از عبدالسّلام بن صالح هروی روایت کرده که گفت: از دعبل بن علی خزاعی شنیدم که می گفت:

---

۱۱۱. اثبات الهداة ۲ / ۶۰۳/ ۵۸۷.

۱۱۲. من لا یحضره الفقیه ۱ / ۳۲۹.

قصیده خود را برای مولای خود حضرت علی بن موسی الرّضا(علیه السلام)خواندم که مطلعش این بیت بود:

مدارس آيات خلت من تلاوة *** ومنزل وحي مقفر العرصات

و چون به این بیت رسیدم که:

«به پا خاستن امامی که به یقین به پا خواهد خاست و به نام خدا قیامی مبارك به پا خواهد کرد»

«وی در میان ما همه حق ها را از همه باطل ها جدا خواهد کرد و هر خوبی و بدی را جزای درخور خواهد داد»[۱۱۳]

در اینجا حضرت رضا(علیه السلام) شدیداً گریسته، سپس سربرداشته و به من فرمودند:

ای خزاعی، روح القدس این دو بیت را بر زبان تو جاری ساخته است، آیا می دانی این امام کیست و چه زمانی قیام خواهد کرد؟

عرضه داشتم: نه ای مولای من، فقط شنیده ام که امامی از میان شما اهل بیت قیام خواهد کرد و زمین را از فساد پاك کرده و چنان که پر از ظلم و جور شده باشد پر از عدل خواهدش نمود.

آن حضرت فرمودند: ای دعبل، امام بعد از من پسرم محمّد و بعد از محمّد پسرش علی و بعد از علی پسرش حسن و بعد از حسن پسرش حجّت قائمی است که همه باید در زمان غیبتش منتظرش باشند و در زمان ظهورش از وی اطاعت کنند. اگر از دنیا به جز یك روز باقی نمانده باشد خداوند عزّ و جلّ آن روز را آنقدر طولانی می کند تا او قیام کند و زمین را چنان که پر از ظلم و جور شده باشد پر از عدل و داد نماید[۱۱٤].

۷. **روایتی از حضرت امام جواد**(علیه السلام): صدوق از عبدالواحد بن محمّد عبدوسی عطّار(رضي الله عنه) روایت کند که گفت: علی بن محمّد بن قتیبه نیشابوری گفت: حمدان بن سلیمان روایت کرد و گفت: صقر بن ابی دلف روایت کرد و گفت: از حضرت ابوجعفر محمّد بن علی الرّضا(علیهما السلام) (امام جواد(علیه السلام)) شنیدم که می فرمود:

امام پس از من پسرم علی است. فرمان او فرمان من و کلام او کلام من و پیروی از او پیروی از من می باشد و امام پس از او پسرش حسن می باشد که فرمان او فرمان پدرش، کلام او کلام پدرش و فرمانبرداری از او فرمانبرداری از پدرش می باشد. سپس آن حضرت سکوت فرمودند.

۱۱۳.
خروج إمام لا محالة خارج *** يقوم على اسم الله والبركات
يميز فينا كل حق وباطل *** ويجزي على النعماء والنقمات

۱۱٤. كمال الدّين ۲ / ۳۷۳.

به آن حضرت عرضه داشتم: ای فرزند رسول خدا، بعد از حسن چه کسی امام خواهد بود؟

آن حضرت شدیداً گریسته سپس فرمودند: همانا که بعد از حسن پسرش قائم به حق است که همه انتظارش را می کشند[۱۱۵].

ج ـ روایات امام هادی(علیه السلام) **در باره امامت امام عسکری**(علیه السلام)

وقتی که روایاتی را که از حضرت امام هادی(علیه السلام) در مصادر حدیثی مورد اعتماد به دست ما رسیده است به صورت کلی مطالعه می کنیم، به چند نکته مهم دست می یابیم که به روایاتی که ـ به صورت اشاره یا تصریح ـ بر امامت حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) بعد از پدرش دلالت دارد، مرتبط است. این نکات از این قرارند:

۱. یکی از مسائلی که از تحقیق در این روایات به دست می آید این است که این روایات به تدریج و به مناسبت های مختلف از حضرت امام هادی(علیه السلام)صادر شده است، نمی توان از این نکته غفلت کرد که مراعات ملاحظات امنیتی توسط امام هادی(علیه السلام) در این تدریج نقش بسزایی داشته است. ما این تدریج را در کیفیت بیان مصداق و طرح آن برای مسلمانان می بینیم. می بینیم که امام(علیه السلام)گاهی این امر را به صورت مبهم و گاه به صورت اشاره سریع و گاهی به صورت تصریح بیان نموده است.

همچنین این تدریج را در کیفیت مطرح کردن مسأله نیز مشاهده می کنیم. چرا که می بینیم گاه آن حضرت این موضوع را در برابر یك فرد یا دو فرد بیان نموده، گاه در برابر جمع محدودی به بیان این مطلب می پردازد و در مورد دیگری مشاهده می کنیم که آن حضرت برای این تصریح چهل نفر شاهد می گیرد.

هم چنان که می بینیم آن حضرت در گام اوّل یکی از نشانه هایی را که به این مطلب اشاره دارد به مخاطبان می دهد، گاه بیش از یك نشانه و شاهد قرار می دهد تا اشتباهی پیش نیاید، در جای دیگری می بینیم موضوع جانشینی امام عسکری(علیه السلام)را به صورت «نص» نوشته و آن را به یك راوی ثقه و مورد اعتماد ارسال می نماید و در مورد دیگر می بینیم آن حضرت برای تحقق این امر بعد از وفات خود شواهدی را که کشف از این امر می کند به جا می گذارد تا به وضوح بیشتر این امر دامن زده باشد.

---

۱۱۵. کمال الدّین ۲ / ۳۷۸.

۲. مسأله دیگری که از بررسی این روایات به دست می آوریم این است که روایاتی که در پاسخ سؤالات وارده درباره کسی که بعد از حضرت امام هادی منصب امامت را به دوش می کشد می باشد، قبل از وفات فرزند آن حضرت محمّد آغاز شده و به تدریج این گونه روایات تا اواخر زندگی شریف حضرت امام هادی(علیه السلام) ادامه می یابد.

علیرغم این که بیشترین گمان ها معطوف به امامت محمّد (ابوجعفر) فرزند بزرگ امام هادی(علیه السلام) بعد از آن حضرت بود، در زمان حیات وی هیچ نصّ صریحی نسبت به امامت او نیافته ایم. بلکه گاه روایاتی یافته می شود که می توان از آن ها نفی امامت از او را از آن ها دریافت. چه این که از کلمات امام(علیه السلام)نیز درمی یابیم که بیان این امر را به وقت مناسب واگذار می کرده اند. اما پس از این که ابوجعفر دار فانی را وداع گفت، اشارات آن حضرت به امامت امام حسن عسکری آغاز شده و پس از آن اشارات، به تدریج تصریحات آمده، تا آنجا که این تصریحات متواتراً به گوش راویان ثقه و شیعیانی که به امر امامت اهتمام می‌ورزیدند می رسید.

۳. دو روایتی که در رابطه با امر امامت از حضرت امام هادی(علیه السلام) قبل از وفات فرزندش محمّد صادر شده، روایت دوّم و هفتم از روایاتی است که در کافی در باب اشاره و نصّ بر حضرت امام عسکری(علیه السلام) روایت شده است. اینك به این دو روایت توجّه کنید:

روایت هفتم: سند این روایت، به علی بن عمرو عطّار می رسد که گوید: در زمانی که ابوجعفر فرزند حضرت ابوالحسن عسکری یعنی حضرت امام هادی(علیه السلام) در قید حیات بود بر آن حضرت داخل شدم و گمان داشتم او جانشین آن حضرت است، پس به آن حضرت عرضه داشتم: خداوند مرا فدای شما کند. کدام یك از فرزندان شما به امر امامت اختصاص یافته است؟ آن حضرت فرمودند: «هیچ کسی را به این امر اختصاص ندهید تا دستور من به شما برسد». عطّار گوید: بعداً نامه ای به آن حضرت نوشته و در آن از آن حضرت پرسیدم: این امر یعنی امامت به چه کسی خواهد رسید؟ آن حضرت در پاسخ نوشتند: در پسر بزرگ من خواهد بود. وی گوید: و ابومحمّد (امام حسن عسکری(علیه السلام)) بزرگتر از ابوجعفر بود.

آنچه که در این روایت ملاحظه می شود این است که حضرت امام هادی(علیه السلام) برای بار اول بیان این امر را به فرصت دیگری موکول می کنند و هنگامی که سؤال کننده برای دوّمین بار به وسیله نامه از آن حضرت سؤال می کند به جواب می رسد اما از روایت فهمیده نمی شود که آیا نامه ای که برای دومین بار نوشته است در زمان

حیات ابوجعفر بوده یا بعد از وفات او؟ اگرچه این گونه نامه نگاری با زنده بودن او بیشتر جور می آید. اما در عین حال می بینیم که امام(علیه السلام)به جواب او را تصریح نداده، بلکه با رمز به او جواب می دهد.

مضافا به این که روایت دیگری هم هست که تصریح دارد، محمّد پسر بزرگ حضرت امام هادی(علیه السلام) بوده است و آن روایت با روایت فعلی تعارض می کند، چرا که در این روایت راوی ادّعا می کند که امام حسن عسکری بزرگترین پسر امام هادی(علیه السلام) بوده است. البته روایات دیگری هم از خود امام هادی(علیه السلام) با این مضمون روایت شده است که امام حسن عسکری بزرگترین پسر آن حضرت است و می توان آن روایات را این گونه حمل کرد که آن حضرت بعد از وفات برادرش ابوجعفر بزرگترین فرزند امام هادی(علیه السلام)بوده است.

روایت دوّم: سند این روایت به علی بن عمرو نوفلی می رسد و در آن آمده است که: نوفلی گفت: من به همراه حضرت امام هادی در حیات خانه آن حضرت بودم که فرزندش محمّد از کنار ما گذشت. من به آن حضرت عرض کردم: خداوند مرا فدای شما کند، آیا این امام ما بعد از شماست؟ آن حضرت پاسخ دادند: نه، امام شما بعد از من حسن می باشد.

همچنین از احمد بن عیسی علوی که از فرزندان علی بن جعفر است روایت شده که روزی بر حضرت امام هادی(علیه السلام) در شهر صریا داخل شده و بر آن حضرت سلام کرد. ناگاه ابوجعفر و ابومحمّد هر دو باهم داخل شدند. شیعیان برخاسته به سمت ابوجعفر رفتند تا بر وی سلام کنند. در اینجا حضرت امام هادی(علیه السلام) به آنان فرمود: این امام شما نیست، بر شما باد به امامتان، و به سوی حضرت ابومحمّد امام حسن عسکری(علیه السلام) اشاره کرد[۱۱۶].

در این روایت می یابیم که امام هادی(علیه السلام) قاطعانه جانشینی محمّد و امامت او را نفی نموده اند. شاید سبب این تصور در نزد مردم معروفیت محمّد به صلاح و دانش و تقوی بوده به اضافه این که وی بزرگترین فرزند امام هادی(علیه السلام)بوده است، و از آنجا که معروف بود، امامت به بزرگترین فرزند امام می رسد مردم چنین گمانی داشتند. پس حضرت امام هادی(علیه السلام) امامت محمّد را نفی نموده و تصریح کرده اند که

---

۱۱۶. غیبت/ ۱۲۰.

فرزندشان حسن، امام است. در عین حال در روایت سابق دیدیم که آن حضرت اصرار داشتند که بر این امر تصریح نکرده، تصریح را به فرصت مناسب واگذار می نمودند.

٤. اما روایاتی که از حضرت امام هادی(علیه السلام) بعد از وفات فرزندش محمّد صادر شده و اشاره یا تصریح به امامت حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) دارد روایت چهارم، پنجم، هشتم و نهم از کتاب الحجّه کافی در باب اشاره و نصّ بر حضرت ابومحمّد امام حسن عسکری(علیه السلام) است. به این روایات نیز توجّه فرمایید:

از آنجا که مضمون دو روایت چهارم و پنجم یکی بود ما روایت پنجم را که سندش به احمد بن محمّد بن عبدالله بن مروان انباری منتهی می شود نقل می نماییم. وی گوید: من در هنگام وفات ابوجعفر محمّد بن علی(علیه السلام) حاضر بودم. حضرت امام هادی(علیه السلام) وارد شدند و برای آن حضرت صندلی گذاشته، آن حضرت بر آن جلوس فرمودند. اهل بیت آن حضرت در اطراف ایشان بوده و ابومحمّد در گوشه ای ایستاده بود. هنگامی که حضرت امام هادی(علیه السلام) از کار ابوجعفر فارغ شدند رو به ابومحمّد(علیه السلام) نموده و به او فرمودند: پسرم، شکر خداوند متعال را به جای آور که درباره تو امر بزرگی ایجاد کرده است.

کسانی که این روایت را از آن حضرت شنیدند از آن فهمیدند که آن حضرت اشاره به امر امامت حضرت امام عسکری(علیه السلام) نموده است. چنان که از روایت هشتم بر می آید این اشاره امام هادی(علیه السلام) در میان گروهی از بنی هاشم، آل ابی طالب و قریش بوده است. روایت هشتم نیز متضمن بیان موضع حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) در برابر این سخن حضرت امام هادی(علیه السلام)می باشد، و آن این است:

... حضرت امام حسن عسکری پس از این سخنان گریسته، سپس شکر خدا را به جای آورده و آیه استرجاع بر زبان جاری نموده و فرمودند: «**الحمد لله ربّ العالمین وأنا أسأل الله تمام نعمه لنا فیكَ وإنّا لله وإنّا إلیه راجعون**»

الحمدلله ربّ العالمین

من از خداوند متعال می خوانم تا نعمت خود را درباره تو بر ما تمام نماید و انّا لله و انّا الیه راجعون،

در این هنگام مردم [که آن حضرت را تا آن روز نمی شناختند] درباره آن حضرت سؤال نمودند. گفته شد: این پسر امام هادی، حسن است، و مردم در آن روز عمر آن حضرت را حدود بیست سال یا بیشتر تخمین می زدند، راوی گوید: ما در آن روز او را شناخته و دانستیم که امام هادی(علیه السلام) به امامت او اشاره کرده و وی را به جای خود نشانده است.

در روایت نهم كه از محمّد بن یحیی بن دریاب روایت شده است این گونه آمده كه گفت: من بعد از وفات ابوجعفر بر حضرت امام هادی(علیه السلام) وارد شدم و آن حضرت را به جهت این مصیبت سرسلامتی دادم. ابومحمّد(علیه السلام) نیز در آنجا حاضر و نشسته بود. ابومحمّد گریست. حضرت امام هادی(علیه السلام) رو به وی كرده و فرمودند: خداوند تبارك و تعالی تو را جانشین او قرار داده است، پس شكر خدا را به جای آور.

۵. دو روایت دهم و یازدهم تصریح به امامت حضرت ابومحمّد امام حسن عسكری(علیه السلام) دارند و بعد از وفات برادرش ابوجعفر محمّد بن علی صادر شده اند. روایت دهم را ابوهاشم جعفری روایت می كند. آنجا كه گوید: من بعد از وفات ابوجعفر فرزند حضرت امام هادی(علیه السلام)در نزد آن حضرت بودم و در دل فكری داشتم كه می خواستم آن را به عرض ایشان برسانم و آن این بود كه گویا اباجعفر و ابامحمّد در این زمان مانند حضرت موسی بن جعفر و اسماعیل پسران حضرت امام جعفر صادق(علیه السلام) بوده و قضیه آن ها شبیه به قضیه آن دو نفر شده است. چرا كه ابومحمّد كسی بود كه همه امید داشتند بعد از حضرت امام هادی(علیه السلام) به امامت برسد. در اینجا پیش از آن كه چیزی بگویم حضرت امام هادی(علیه السلام) رو به من كرده فرمودند:

آری ای ابوهاشم، بعد از ابوجعفر برای خداوند متعال در باره ابومحمّد بداء حاصل گردید تا امری را در وی آشكار كند كه هیچ كس آن را در وی نمی شناخت، هم چنان كه در حضرت موسی بن جعفر(علیه السلام) نیز بعد از درگذشت اسماعیل برای او بداء روی داد كه كشف از حال او نمود، اگرچه باطل پویان آن را ناخوش دارند و این همان فكری بود كه تو می كردی، و بدان كه پسرم ابومحمّد جانشین من است و علم آنچه را كه به آن نیاز داشته باشد و وسایل امامت در نزد او موجود می باشد.

روشن است كه مسأله بداء و نسبت آن به ذات خداوند بالنسبه به آنچه در تصورات سؤال كننده می گذشت بوده و در علم غیب خداوند خللی ایجاد نمی كند چرا كه این مردم بودند كه از روی تصورات ذهنی خود ابوجعفر محمد را پس از امام هادی(علیه السلام) شایسته مقام امامت می دانستند اما در علم خداوندی مسأله به گونه دیگری بوده و خداوند متعال مشیت خود را با مرگ محمد آشكار فرمود كه امام آن كسی كه مردم امید به او داشتند نیست.

به علاوه این كه نه در این روایت و نه در روایات دیگر هیچ قرینه ای بر این كه امام هادی(علیه السلام) یا هر امام دیگری معتقد به امامت كسی غیر از امام حسن عسكری(علیه السلام)بعد از امام هادی(علیه السلام) بوده باشد وجود ندارد.

روایت یازدهم به ابوبكر فهفكی منتهی می شود كه گفت: حضرت امام هادی(علیه السلام)نامه ای به من نوشتند كه در آن آمده بود:

پس از من پسرم ابومحمّد، در میان آل محمّد(صلی الله علیه وآله) ذاتاً خیر خواهترین فرد برای امت اسلام، و دارای محکمترین دلایل و براهین است. وی بزرگترین فرزند من است و حلقه های سلسله امامت و احکام آن به او می رسد. از این پس هر چه را تا کنون از من سؤال می کردی از او سؤال کن. چرا که در نزد او آنچه را که به آن احتیاج پیدا شود موجود است.

این روایت بر امامت حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) تصریح داشته و امام هادی(علیه السلام) در این روایت آن حضرت را بر سایر افراد از آل محمّد برتری داده و به برتری آن حضرت شهادت داده است و بعید نیست که این روایت بعد از وفات برادر آن حضرت محمّد صادر شده باشد، چنان که در روایت سابق یعنی روایت دهم که جعفری در آن تصریح کرده که امام هادی(علیه السلام) امامت حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) رابعد ازوفات برادرش محمّد باصراحت بیان کرده است.

این دو روایت در مضمون باهم نزدیك اند و هر دو بر این مطلب تأکید دارند که در نزد امام عسکری(علیه السلام) آنچه را که در امر امامت به آن نیازمند است موجود بوده است. و اگر فرض را بر این بگذاریم که این دو روایت بعد از وفات محمّد صادر شده اند دیگر از جهت این که حضرت امام حسن عسکری بزرگترین فرزند امام هادی(علیه السلام) باشد نیز مشکلی نخواهیم داشت. در این صورت می توان گفت محمّد اگرچه بزرگترین فرزند امام هادی(علیه السلام) بوده، اما این مربوط به زمانی می شود که وی در قید حیات بوده است.

روایت دوازدهم نیز از چند جهت به مضمون روایت دهم و یازدهم تصریح دارد. چرا که در آن آمده است: شاهویه بن عبدالله جلاّب گفت: حضرت امام هادی(علیه السلام) در نامه ای به من نوشتند:

«أردت أن تسأل عن الخلف بعد أبي جعفر ، وقلِقْتَ لذلك فلا تغتمّ فإن الله عزّوجلّ (لايُضِلُّ قوْمَا بَعْدَ إذْ هَدَاهُمْ حَتى يُبَينَ لَهُم مَّا يَتَّقُون)[۱۱۷] و صاحبك بعدي أبو محمد ابني ، وعنده ما تحتاجون إليه ، يقدّم ما يشاء الله ويؤخّر ما يشاء الله (مَا نَنسخْ مِنْ ءَايَة أوْ نُنسِهَا نَأتِ بخَير مِّنهَا أوْ مِثلِهَا)[۱۱۸] ، قد كتبتُ بما فيه بيان وقناع لذي عقل يقظان»

---

۱۱۷. ظاهرا این آیه باید آیه ۱۱۵ سوره توبه باشد که کلمات ابتدایی آن، چنین است:(وَ مَا كانَ اللّهُ لِيُضِلَّ قوْمَا...) که در این روایت به واسطه صنعت ادبی تضمین به این شکل درآمده است.

۱۱۸. بقره/ ۱۰۶.

می خواستی که از جانشین من پس از وفات ابوجعفر سؤال کنی، و از این جهت ناراحت بودی. نگران نباش، چرا که خداوند عزّ و جلّ (پس از آن که گروهی را هدایت نمود بیراهشان [نمی]گذارد، مگر آن که چیزی را که باید از آن پروا کنند برایشان بیان کرده باشد)، و امام تو بعد از من ابومحمّد می باشد، و در نزد او هر آنچه شما به آن نیازمند باشید موجود است، خداوند متعال هر که و هر چه را بخواهد پیش انداخته و هر که و هر چه را بخواهد مؤخّر می گرداند (هر آیه را نسخ کنیم، یا آن را به [دست] فراموشی بسپاریم، بهتر از آن، یا مانندش را می آوریم)، من در این نامه چیزی نوشتم که هر کس عقلی بیدار داشته باشد از بیان او قانع می شود.

٦. حضرت امام هادی(علیه السلام) چهار ماه قبل از شهادت خود گروهی از موالی را جمع نموده و آن ها را بر امامت فرزندش حسن شاهد می گیرد. ما این مطلب را در روایت اوّل این باب در کتاب الحجّه کافی می بینیم. آنجا که یحیی بن یسار قنبری گوید: حضرت ابوالحسن هادی(علیه السلام) چهار ماه قبل از شهادت خود امر امامت را به پسرش امام حسن عسکری(علیه السلام) وصیّت نموده و من و گروهی از موالی را بر این امر به شهادت گرفت.

٧. در روایت سوّم نیز مطالبی هست که دلیل و علامت امامت حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) پس از وفات پدر بزرگوارش می باشد، آنجا که عبداللّه بن محمّد اصفهانی گوید: امام هادی(علیه السلام) فرمودند: «امام شما بعد از من کسی است که بر من نماز می گذارد» و ما پیش از آن، حضرت ابومحمّد(علیه السلام) یعنی حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) را نمی شناختیم. اصفهانی گوید: ناگهان دیدیم وی از منزل خارج شده و بر حضرت امام هادی(علیه السلام) نماز گذارد.

نکته قابل توجّه در این روایت این است که چون راوی امام حسن عسکری(علیه السلام) را به گونه خاص نمی شناخت امام(علیه السلام) علامت خاصی به او دادند که هیچ گونه اشتباه و شکی در آن راه پیدا نمی کند.

در روایت سیزدهم از این باب آمده است که: داود بن قاسم گفت: از حضرت امام هادی(علیه السلام) شنیدم که می فرمود:

جانشین پس از من حسن است، پس چگونه خواهید بود با جانشین جانشین من؟

عرضه داشتم: خداوند مرا قربان شما گرداند، به چه دلیل؟

آن حضرت فرمودند:

زیرا شما او را به شخصه نمی بینید و برای شما حلال نیست که نام او را بر زبان آورید.

عرض کردم: پس چگونه از او یاد کنیم؟ آن حضرت فرمودند: «بگویید: حجّت آل محمّد(صلی الله علیه وآله)».

این روایت به مجموعه ای از مسائل که مربوط به کیفیت برخورد با امام در شرایط سخت بوده و اقتضای پنهان کاری شدید در ابلاغ امور به دوستان و شیعیان را دارد اشاره کرده است. همچنین از این روایت برمی آید که آن حضرت به این مطلب اشاره دارند که بعد از ایشان شرایط زمانی و مکانی بسیار شدیدتر و بحرانی تر خواهد گردید، تا جایی که کار شیعه بدان جا برسد که نتوانند امام و حجّت خدا بر خود را ببینند و یاد کردن از او و به نام برایشان حلال نباشد و مجبور باشند با اشاره و کنایه کلی از او یاد کنند. این روایت به آماده کردن و پرورش نفوس شیعیان برای پذیرش اوضاع جدید می پردازد. اوضاعی که ناچار شیعیان می بایست به انتظار آن بوده و خود را برای استقبال از آن آماده می کردند.

۹. ترور و شهادت حضرت امام هادی(علیه السلام)

شیخانی گوید: علی عسکری (امام هادی(علیه السلام)) در اواخر حکومت معتزّ عبّاسی به وسیله سم به شهادت رسید[۱۱۹]، و طبری امامی گوید: ولی خدا در آخر حکومت معتزّ به وسیله سم به شهادت رسید[۱۲۰].

هنگامی که حضرت امام هادی(علیه السلام) در سال ٢٥٤ هـ ق به بیماری ای مبتلا شدند که منتهی به مرگ آن حضرت شد، فرزند خود حضرت ابومحمّد حسن عسکری(علیه السلام)را به حضور طلبیده و نور و حکمت و میراث انبیا را به وی اعطا کرده و بر امامت او تصریح نموده و در حضور عدّه ای از اصحاب ثقه و مورد اعتماد خود به او وصیّت نموده و از دنیا رفتند. آن حضرت در هنگام مرگ چهل سال داشته و در شهر سامرا در کشور عراق به خاك سپرده شدند، حضرت امام عسکری(علیه السلام) به تجهیز جنازه پدر بزرگوار خود پرداخته، غسل و کفن و نماز بر او انجام داده، جنازه آن حضرت را با گروه زیادی از مردم تشییع نموده و آن حضرت را در خانه خود همان جا که هم اکنون مرقد شریف آن حضرت در سامرا است دفن نمودند; محلی که امروزه مسلمانان از جای جای ممالك اسلامی به جهت تبرّك، دعا و ابراز وفاداری به عهد رسول خدا(صلی الله علیه وآله)برای زیارت آن روانه می شوند.

---

۱۱۹. الصّراط السّوی/ ٤٠٧.

۱۲۰. دلائل الامامه/ ٢١٦.

مسعودی مراسم تشییع حضرت امام هادی(علیه السلام) و جمع شدن مردم بسیار در خانه آن حضرت را این گونه توصیف می کند: گروهی که هر یك از آن ها ادعا دارد که آن روز داخل خانه امام هادی(علیه السلام) شده بوده بر ما روایت کردند که در آن خانه گروهی از بنی هاشم از طالبیان و عبّاسیان، فرماندهان و دیگران، همچنین گروهی از شیعیان، گرد آمده، و هیچ کدام از آن ها از امر جانشینی حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) اطلاعی نداشتند. چرا که این مطلب فقط به اطلاع اصحاب مورد اعتماد ـ که امام هادی(علیه السلام) در نزد آن ها تصریح بر جانشینی امام حسن عسکری(علیه السلام)نموده بود ـ رسیده، کس دیگری از این قضیه اطلاع نداشت. حاضران حکایت می کنند که همه آنان در حال مصیبت و عزا بودند، که ناگاه از داخل خانه خادمی خارج شد و به خادم دیگر ندا در داد که: ای «بشر»، این نامه را بگیر و آن را به خانه امیرالمؤمنین ببر و به فلان شخص بده و به او بگو که: این نامه حسن بن علی (امام حسن عسکری) است. این مطلب کنجکاوی مردم را برانگیخت. سپس یکی از درهای بالای رواق باز شده و خادمی سیاه پوست از آن خارج شد، سپس به دنبال او حضرت ابومحمّد امام حسن عسکری(علیه السلام) سر برهنه و گریبان دریده در حالی که لباس زیرین او سفید بود از در خارج شد.

چهره آن حضرت کاملا شبیه چهره پدر بزرگوارش بود. آن روز در خانه امام، پسران «متوکّل» نیز حضور داشتند که بعضی از آن ها دارای مقام ولایت عهدی نیز بودند. اما هیچ کس باقی نماند مگر این که به احترام آن حضرت بر پا ایستاد. در این هنگام «ابواحمد محمّد موفّق» به سمت آن حضرت رفت. امام حسن عسکری(علیه السلام) نیز به سمت او آمد و باهم معانقه نمودند. سپس به او گفت: پسر عمو خوش آمدی و در بین دو در رواق نشست، مردم نیز همه در برابر او بودند. قبل از این که آن حضرت از اندرونی خارج شود، خانه از شدت شلوغی و سر و صدا همچون بازار بود. اما هنگامی که امام حسن عسکری بیرون آمد و نشست مردم دست از صحبت برداشته، جز صدای سرفه و عطسه صدای دیگری نمی شنیدیم، در این هنگام کنیزی از خانه خارج شد و برای حضرت امام هادی(علیه السلام) شروع به مرثیه سرایی کرد. در اینجا بود که امام عسکری(علیه السلام) فرمودند: آیا اینجا کسی نیست که ما را از دست این زن ناآگاه خلاص کند؟ شیعیان به سمت آن زن رفته و او را به داخل خانه هدایت کردند.

سپس خادم دیگری از خانه خارج شد و در مقابل حضرت امام حسن عسکری ایستاد. امام حسن عسکری(علیه السلام) نیز برخاست و بر جنازه حضرت امام هادی(علیه السلام)نماز گزارد و سپس جنازه آن حضرت از خانه خارج گردید. امام عسکری(علیه السلام) نیز به

همراه جنازه به حركت پرداخت تا اين كه جنازه وارد خيابانى شد كه در مقابل خانه «موسى بن بغا» قرار داشت. حضرت امام حسن عسكرى(عليه السلام) قبل از اين كه جنازه براى مردم بيرون آورده شده، «معتمد» نيز بر آن نماز گذارد، بر آن نماز خوانده بود.[١٢١] آن حضرت در يكى از اطاق هاى خانه خود به خاك سپرده شد.[١٢٢]

از اين روايت استفاده مى شود: در ميان جمعيت زيادى كه در تشييع جنازه امام هادى(عليه السلام) شركت كرده بودند، مردان دربار عبّاسى نيز فراوان به چشم مى خوردند و اين مطلب كاشف از مقام و منزلت بالا و تأثير آن حضرت در ميان امت و نقش بزرگى بود كه آن حضرت در زمان حيات خود به آن قيام فرموده بود، گذشته از اين كه حضور وليعهدان حكومت نيز چه بسا براى روپوش گذاشتن بر جنايت فجيعى بود كه خليفه عبّاسى بدان مبادرت ورزيده و با فرستادن سم و خوراندن آن به حضرت امام هادى(عليه السلام) دست به اين جنايت هولناك آلوده بود.

١٠. پاره اى از شواهد امامت امام عسكرى(عليه السلام) **بعد از شهادت پدر**

١. ابوهاشم جعفرى گويد: به خاطرم گذشت كه آيا قرآن مخلوق است يا غير مخلوق؟ حضرت امام حسن عسكرى(عليه السلام) در همان حال به من فرمودند: **«ياأبا هاشم ، اللهُ خالقُ كل شيء ، وما سواه مخلوق»؛**

اى ابوهاشم، خداوند خالق همه چيزاست و غير از خداوند همه چيز مخلوق است[١٢٣].

٢. همچنين گويد: امام حسن عسكرى(عليه السلام) فرمودند: هنگامى كه قائم قيام نمايد دستور مى دهد تا منبرها و مقصوره هايى[١٢٤] را كه در داخل مساجد موجود است ويران نمايند. من در دل گفتم: چرا اين كار را انجام مى دهد، آن حضرت رو به من كرده فرمودند: معنى اين كار اين است كه اين چيزها كه در مساجد مى گذارند بدعت است و بعداً به وجود آمده، پيغمبر اكرم و هيچ حجّتى از حجّت هاى خدا آن ها را بنا ننهاده است[١٢٥].

٣. فهفكى از حضرت امام عسكرى(عليه السلام) سؤال كرد: چرا زن در ارث يك سهم مى برد و مرد دو سهم؟ امام حسن عسكرى(عليه السلام) پاسخ دادند: بر زن جهاد و نفقه واجب

---

١٢١. در روايت طبرى ٧ / ٥١٩ آمده است: ابو محمد پسر متوكل بر آن حضرت نماز گزارد.
١٢٢. اثبات الوصيه/ ٢٠٦.
١٢٣. مناقب ٢ / ٤٦٧.
١٢٤. مقصوره به معنى اطاقك هاى شخصى است كه در داخل مساجد بنا مى شود و خليل فراهيدى در كتاب العين ٥ / ٥٧ آن را به معنى محل ايستادن امام جماعت دانسته و روشن است كه بايد چيزى غير از محراب هايى باشد كه در داخل ديوار ساخته مى شود ر.ك: مجمع البحرين، لسان العرب، كتاب العين صحاح اللغة،
١٢٥. مناقب ٢ / ٤٦٨.

نیست و عاقله دیه هم واقع نمی شود، اما همه این ها بر مردان است. من در دل گفتم: می گویند ابن ابی العوجاء نیز همین سؤال را از امام صادق(علیه السلام) پرسید و آن حضرت هم مثل همین جواب را به او دادند، و در روایت دیگری هم آمده است که آن حضرت در پاسخ ابن ابی العوجاء فرمودند: «به خاطر مهریه ای که زن می گیرد». در این هنگام حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) رو به من کرده فرمودند: بله، این همان مسأله ابن ابی العوجاء می باشد، و اگر سؤال واحد باشد جواب [همه] ما اهل بیت یکی است. هر آنچه برای آخرین ما ائمّه جاری می شود برای اوّلین ما نیز جاری می شود و اوّلین و آخرین ما در دانش و امامت مساوی هستند. اما رسول خدا و امیرالمؤمنین بر همه برتری دارند(۱۲۶).

٤. ابوهاشم جعفری گوید: در دل خود این گونه فکر کردم که امام نوشته اند:

«یاأسمع السامعین... اللهم اجعلني في حزبك وفي زمرتك»؛

ای شنواترین شنوندگان... خداوندا مرا از حزب خود و در زمره خود قرار بده**.**

حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) رو به من کرده فرمودند: «**أنت في حزبه وفي زمرته إذا كنت بالله مؤمناً ولرسوله مصدِّقاً ولأوليائه عارفاً ولهم تابعاً ، فأبشر ثمّ أبشر**»

اگر به خداوند متعال ایمان داشته، رسول او را تصدیق کرده و به اولیای او معرفت داشته و از آنان تبعیت کنی، در حزب خدا و در زمره خدا هستی. پس بر تو بشارت باد، بر تو بشارت باد(۱۲۷).

٥. از علی بن احمد بن حمّاد روایت شده است که گفت: حضرت امام عسکری(علیه السلام) در روزی از روزهای تابستان سوار بر اسب خارج شد در حالی که بارانی و لباس گرم بر تن داشت. مردم در این رابطه صحبت می کردند. اما هنگامی که از مقصد باز می گذشتند در راه به باران دچار شده و جز آن حضرت همه از باران خیس شدند(۱۲۸).

٦. از محمّد بن عیّاش روایت شده است که گفت: ما از نشانه ها و معجزات امام عسکری(علیه السلام) سخن می گفتیم که فردی ناصبی گفت: اگر وی جواب نامه ای که بدون مرکّب نوشته شده باشد بدهد یقین می کنم که وی بر حق است. پس ما نامه هایی نوشته و مسائلی را در آن نامه ها مطرح کردیم و آن مرد نیز بدون مرکّب بر روی ورقه ای نامه ای نوشت و آن ورقه را نیز در میان نامه ها قرار داد و ما آن نامه ها را

---

۱۲٦. مناقب ۲ / ٤٦٨.

۱۲۷. مناقب ۲ / ٤٦٩.

۱۲۸. مناقب ۲ / ٤٧٠.

به سوی آن حضرت فرستادیم. آن حضرت به همه نامه ها پاسخ دادند و بر روی ورقه ای نام آن مرد و نام پدر و مادرش را نوشتند. مرد با دیدن آن ورقه از هوش رفت. هنگامی که آن مرد به هوش آمد معتقد به اعتقاد حق گردید[۱۲۹].

۷. از محمّد بن عبدالله روایت شده است که گفت: پسر کوچکی گم شده و پیدا نمی شد. این خبر را به حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام)دادند، آن حضرت(علیه السلام)فرمودند: در برکه به دنبال آن بچّه بگردید، آنان در جستجوی بچّه به همان مکان رفتند و او را در آنجا مرده یافتند[۱۳۰].

۸. ابوسلیمان محمودی روایت کند که: به حضرت امام عسکری(علیه السلام)نامه ای نوشته و از آن حضرت خواستم تا دعا کنند که خداوند به من پسری عنایت کند، آن حضرت در پاسخ نوشتند: خداوند تو را پسری روزی کند و تو را بر او صبردهد. و فرزند پسری برای من به دنیا آمد، اما از دنیارفت[۱۳۱].

۹. از علی بن ابراهیم همدانی روایت شده است که گفت: به حضرت ابومحمّد(علیه السلام) نامه ای نوشته و از آن حضرت خواستم تا دعا کنند از همسر خود که دختر عموی من نیز بود صاحب پسری شوم، آن حضرت در جواب نوشتند: خداوند به تو چندین فرزند ذکور اعطا نماید. پس برای من چهار پسر به دنیا آمد[۱۳۲].

۱۰. از عمیر بن ابی مسلم روایت شده است که گفت: شخصی به نام سمیع مسمّعی مرا بسیار آزار می داد و رنج بسیاری از وی به من می رسید; وی همسایه دیوار به دیوار من بود، من نامه ای به حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام)نوشته و از آن حضرت خواستم برایم دعا کند تا من از شرّ این شخص راحت شوم، جواب آن حضرت این گونه آمد که: بر تو بشارت باد به گشایشی سریع، مالی از منطقه فارس به تو خواهد رسید. من در سرزمین فارس پسر عمویی داشتم که تاجر بود و غیر از من وارثی نداشت. وی پس از چند روز مرد و مال او به من رسید.

۱۱. راوی گوید: نامه ای از حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) به دستم رسید که در آن چنین مرقوم فرموده بودند: به درگاه خداوند متعال استغفار کن و از آنچه بدان تکلّم کرده ای توبه کن. این، بدین خاطر بود که من روزی با گروهی از ناصبیان نشسته بودم و آن ها سخن از ابوطالب به میان آوردند تا این که دامنه کلام را به مولای من رساندند، و من نیز با

---

۱۲۹ مناقب ۲ / ٤۷۰.

۱۳۰. الثاقب/ ۲۳۱.

۱۳۱. بحارالانوار ۵۰ / ۲٦۹ به نقل از الخرائج و الجرائح ۱ / ٤۳۹/ ۱۸ ب ۱۲.

۱۳۲. بحارالانوار ۵۰ / ۲٦۹ به نقل از الخرائج و الجرائح ۱ / ٤۳۹/ ۱۹ ب ۱۲.

آن ها در تضعیف امر آن حضرت همراه شدم، اما پس از این نامه نشست و برخاست با آن گروه را ترك كردم و دانستم كه مراد آن حضرت از این نامه همین بوده است(۱۳۳).

۱۲. از حجّاج بن یوسف عبدی روایت شده است كه گفت: پسری مریض از خود در بصره به جای گذاشتم و به حضرت امام عسكری(علیه السلام) نامه ای نوشته و از آن حضرت خواستم تا برای فرزندم دعا كنند. آن حضرت در پاسخ مرقوم داشتند: اگر فرزند تو مؤمن بود خداوند او را بیامرزد. حجّاج گوید: بعداً نامه ای از بصره دریافت كردم كه در آن آمده بود پسر من در همان روزی كه حضرت امام عسكری(علیه السلام) آن جواب را به من نوشته بودند دار فانی را وداع گفته است.

البته پسر من به واسطه اختلافی كه در میان شیعیان در امامت حضرت امام عسكری(علیه السلام) جریان داشت در این امر مشكوك بوده است(۱۳٤).

۱۳۳. مسند الامام الحسن العسكری/ ۱۱۸، بحارالانوار ۵۰ / ۲۷۳ به نقل از الخرائج و الجرائح ۱ / ٤٤۷/ ح۳۳ ب ۱۲.
۱۳٤. مسند الامام الحسن العسكری/ ۱۱۸، بحارالانوار ۵۰ / ۲۷٤ به نقل از الخرائج و الجرائح ۱ / ٤۸۸/ ۳٤ ب ۱۲.

قسمت سوم

بخش نخست

ویژگی های زمان حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام)

بخش دوم

دوره حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام)

بخش سوّم

نیازهای دوره حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام)

بخش نخست

ویژگی های زمان حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام)

اوضاع سیاسی

ویژگی عصر دوم عبّاسی که با حکومت متوکّل در سال ۲۳۲ هـ ق آغاز گردید نفوذ وسیع ترکان در دولت بود. آنان حتّی بر خلفا چیره شده و زمام اداره دولت را از آنان سلب نموده بودند، ترکان حتّی از زمان معتصم عبّاسی که قبل از متوکّل، خلیفه بوده، با اهالی پایتخت که بغداد بود بسیار بد رفتار می کرده اند و این اوضاع باعث شد که معتصم مرکز حکومت را از بغداد به سامرا منتقل کند. چرا که آنان با خشونت بسیار با اهل بغداد رفتار کرده و اهل بغداد از آنان به خلیفه شکایت برده بودند.

این عصر همچنین به ضعف قدرت مرکزی دولت و از دست دادن تقریبی هیبت و ابهتی که این دولت، از عصر اوّل عبّاسی به میراث برده بود شناخته شده است، این مطلب دلایلی چند دارد. از آن جمله است: مشغول شدن حاکمان به لذت جویی و شهوات و علاوه بر آن استیلای «موالی» (افرادی از طوایف غیر عرب که در اثر جنگ ها به کشور اسلام آمده و جزو اقشار جامعه اسلامی شده بودند) - خصوصاً ترکان - بر مناصب کلیدی سیاست جامعه که پیامد لذت جویی حاکمان است.

سیطره ترکان و فرماندهان آن ها بر امور حکومت به حدّی رسید که در تاریخ اسلام مثل و مانندی برای آن نیست. چرا که آنان خلفا را به حسب اراده خود عزل و نصب می نمودند، نتیجه این تعدّد اراده سیاسی و ضعف خلفا در برابر ترکان، پدیده بسیار خطرناك کوتاهی دوران حکومت خلفا، سرعت تعویض آنان و عدم استقرار مرکز خلافت بود که نقش مرکزیت دولت اسلامی را ایفا می نمود.

این ضعف مرکزیت به نوبه خود نتایج منفی دیگری در پی داشت، مثل اعلام استقلال امیران در اطراف و اکناف دولت اسلامی و رفتن آنان به سوی تأسیس دولت های شبه مستقل در شرق و غرب دولت اسلامی. این پدیده به شکل دیگری حتی داخل مرکز کشور اسلام نیز شده بود که از علایم آن بروز شورش هایی از ناحیه خوارج بود که از سال ۲۵۲ هـ ق تا سال ۲۶۲ هـ ق دائماً استمرار داشته است.

از همین قبیل است ظهور صاحب الزّنج در سال ۲۵۵ هـ ق، به علاوه حرکت های انقلابیان علوی که قیام های خود را برای دعوت به رضایت آل محمد(صلی الله علیه وآله) انجام می دادند. خصوصاً بعد از این که دانستیم متوکّل تا چه اندازه علویان را دشمن داشته و همچنین قتل امام هادی(علیه السلام) و مراقبت شدید از امام حسن عسکری(علیه السلام)[۱۳۵].

وضعیت اجتماعی

در بخش قبلی از شرایط سیاسی عصر دوّم عبّاسی و ملازمات آن که عبارت از عدم ثبات و امنیت بود صحبت کردیم. دلیل این مطلب نیز گذشته از نقش بارز ترکان در عزل و نصب خلفای عبّاسی، تعدّد حرکت های سیاسی و مذهبی بود که بر ضدّ دولت عبّاسی در شهرهای مختلف کشور اسلامی سر برمی داشتند. شکی نیست که همه این مسائل اثر منفی خاصی بر شرایط اجتماعی داشت که فرزندان امت اسلام در آن می زیسته اند و منجر به تیره شدن روابط حکومت با مردم و عدم تثبیت وضعیت اجتماعی می گردید، هم چنان که مختل شدن شرایط سیاسی باعث تفاوت اجتماعی و ظهور نظام طبقاتی و پیدایش لایه هایی در جامعه می گردید که از نظر معیشتی و حقوقی دارای سطوح مختلف بودند. این تفاوت صرفاً در اثر دوستی، نزدیکی یا دوری آن طبقات از دربار و رجال درباری شکل می گرفت، در نتیجه، این نظام اجتماعی فرزندان امت اسلام و پیروان دینی را که همواره بر برادری دینی و مساوات و عدل و انصاف تأکید داشت[۱۳۶] به دو گروه تقسیم نمود.

یکی گروه کم تعداد اما مرفّه و برخوردار از قدرت حکومت و دیگری گروه بسیار وسیع که اکثریت فرزندان امت اسلام را شامل می گردید، اما در عین حال نادیده انگاشته شده و محروم از همه حقوق بود. جدال های دائمی و درگیر کردن آن ها در جنگ هایی که یکی فروکش نکرده دیگری شعله می کشید نیز، آن ها را خسته و فرسوده کرده بود. جنگ هایی که با شعلهورتر شدن و وسیعتر شدن روز افزون خود، مساحت بیشتری از سرزمین اسلام را در بر می گرفت[۱۳۷]، و هر کدام از آن ها قسمتی از

---

۱۳۵. ر.ك الكامل فی التّاريخ و مروج الذّهب، حوادث بین سال های ۲۳۲ تا ۲٥٦ هـ ق.

۱۳٦. خداوند متعال در آيه ۱۳ سوره حجرات می فرمايد: (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ ; در حقيقت مؤمنان با هم برادرند) و پيامبر اكرم(صلی الله علیه وآله) می فرمايد: «الناس سواسية كأسنان المشط ; مردم همچون دندانه های شانه مساوی هستند»: مبسوط سرخسی ٥ / ۲۳، لسان الميزان ۲ / ٤۳ با اندك اختلاف.

۱۳۷. ابن اثير، تاريخ كامل/ ٤، حوادث سال های ۳۲۲ تا ۲٤۸ هـ ق.

دولت اسلام را جدا کرده و دولتی مستقل از حکومت مرکزی به وجود می آورد که هیچ کدام مطیع حکومت مرکزی نبودند. تاریخ نویسان به این مرحله از تاریخ اسلام، مرحله خود مختاری امیران نام نهاده اند[۱۳۸]، به علاوه دولت های مستقلی از قبیل امارت حمدانیان، آل بویه و دولت صفّاریان در ۱۵٤ هـ ق، دولت سامانیان در ۲٦۱ تا ۳۸۹ هـ ق و... که رفته رفته به پاره پاره شدن و سقوط دولت عبّاسیان در سال ٦٥٦ هجری منجر گردید.

بافت جامعه اسلامی در اواخر عصر اوّل عبّاسی از عناصر چندی تشکیل می شد که آن عناصر عبارت بودند از: عرب، فارس و مغربی. در زمان معتصم عبّاسی عنصر ترك نیز در صحنه سیاست جهان اسلام ظاهر گردید، چرا که معتصم آن ها را به عنوان نگهدار و پاسدار خود انتخاب نموده و مناصب دولتی را به آن ها سپرده، عرب و فارس را از آن مناصب محروم نمود. عرب ها و فارس ها وقتی که وجود ترك ها را برای خود به عنوان خطری احساس نمودند دست به دامن کمك از مغربی ها (= آفریقایی ها) و فراغانی (= آسیای میانه)[۱۳۹]و دیگر سپاهیان مزدور گردیدند[۱٤۰].

همچنین ملاحظه می کنیم که در این عصر مسلمانان به پیروان طوایف مختلف تقسیم شدند و جامعه اسلامی در معرض انواع تنازعات مذهبی که خود منجر به جدایی و پراکندگی می شد قرار گرفت.

در جامعه آن روز اهل سنّت قسمت اعظم جامعه را تشکیل داده و در زمان نفوذ ترکان به مقدار زیادی از آزادی مذهبی و اعتماد به نفس برخوردار بودند، در جامعه آن روزگار شیعه نیز وجود داشتند اما با سختی و آزار بسیار زیادی روبرو بودند[۱٤۱].

البته این بدین معنا نبود که حاکمان دولت عبّاسی به مذهب سنّی التزام دینی داشته اند، بلکه آن ها تنها می خواستند حرکت ائمّه را در میان امت کنترل کرده و به محاصره درآورند و با وسایل و طرق مختلف آن ها را تحت نظر داشته باشند. از جمله این راه ها و وسایل می توان به موارد زیر اشاره نمود: کمك و یاری به فرقه ها و حرکت هایی که آراء و عقاید هیأت حاکم را تحمّل کرده و هیأت حاکم می دانست که با

---

۱۳۸. دکتر حسن ابراهیم حسن، تاریخ الاسلام السّیاسی ۳ / ۲٦ به بعد.

۱۳۹. ظاهراً مراد از مغاربه اهالی مغرب مراکش) و فراغنه اهالی فرغانه باشد فرغانه منطقه ای است که امروزه در حدود آسیای میانه و قسمتی از افغانستان واقع می گردد و طبق آنچه یاقوت حموی در معجم البلدان: ٤ / ۲٥۳ آورده در پنجاه فرسنگی سمرقند بوده است.

۱٤۰. تاریخ الاسلام السّیاسی ۳ / ٤۲۲ - ٤۲۳.

۱٤۱. تاریخ الاسلام السّیاسی ۳ / ٤۲۳.

تقویت آن ها هیچ سرکشی و تمرّدی از جانب آنان صورت نخواهد گرفت. بدین شکل بود که چنین فرقه هایی بر سر سفره بذل و بخشش حکومت زندگی کرده، بزرگ شده و در راه استمرار و ادامه حکومت خلفا قیام می نمودند.

و چنانکه سابقاً توضیح دادیم این مهم جز با وارد شدن عنصر ترك در حکومت که همواره به تکبّر، سیطره و عدم فرمانبرداری از حکومتِ خلیفه عبّاسی مایل بودند امکانپذیر نمی گردید.

اما در رابطه با پراکندگی اجتماعی در این عصر می توان طبقات مختلف جامعه را در آن دوره بررسی نمود. طبقات آن دوره عبارتند از:

۱. طبقه بردگان. مصر، آفریقای شمالی و شمال جزیرة العرب از مهمترین بازارهای فروش بردگان سیاه بود، بسیاری از زنان و مردان اهل زنگ برای کشاورزی و نگهبانی از خانه ها گرفته و به این بازارها آورده می شدند. لازم به ذکر است که فراوانی زنگیان در عراق منجر به قیام و نهضت زنگیان گردید که از سال ۲۵۵ تا ۲۷۰ هـ ق بیش از چهارده سال به طول انجامید[۱٤۲].

دولت و امت اسلامی برای خاموش کردن این قیام خون های بسیاری ریخته و اموال بسیاری صرف نمودند که خود، عامل مهمی در تضعیف دولت مرکزی گردید.

۲. اهل ذمّه، آنان یهود و نصاری بوده و دولت در امور و شعائر مذهب آنان به هیچ وجه دخالتی نداشته بلکه برعکس تساهل و تسامح حاکمان در برابر آنان به حدّی بود که آنان در مراسم و جشن های حکومتی شرکت کرده و حکومت ها دستور به حمایت از آنان می دادند[۱٤۳].

۳. مردان درباری، مالکان و دیگرانی که نفوذ زیادی در سیاست دولت و تأثیر گسترده ای در وضع اقتصادی و اجتماعی جامعه داشتند.

٤. عامّه مردم که مالیات های سنگین، جنگ های خانمانسوز و اختلافات و منازعات داخلی، آنان را از پا درآورده بود.

٥. طبقه گسترده دیگری نیز از بردگان و غیر بردگان به وجود آمده بود که عبارت از مطربان و آوازخوانانی بود که رونق بخش شب زنده داری های پر لهو و لعب خلفا و دیگران بودند، و قیمت چنین بردگانی به صورت قابل توجّهی بالا رفته بود[۱٤٤]، تا جایی

---

۱٤۲. تاریخ طبری، جلد هفتم، رویدادهای سال ۲۵۵ تا ۲۷۰ هـ ق.

۱٤۳. الحضارة الاسلامیه/ ۲٦۸، ر.ك تاریخ الاسلام السّیاسی ۳ / ٤۲٤.

۱٤٤. تاریخ الاسلام السّیاسی ۳ / ٤۳٥.

که این امر حتّی در داخل دربار روابط میان دربار و فرماندهان سپاه را از ترك و غیر ترك ضعیف کرده بود، چه رسد به آثار منفی که در کل جامعه اسلامی داشته است.

وضعیت فرهنگی

فرهنگ اسلامی در این دوره به مدد ترجمه از زبان های خارجی به عربی و به خصوص یونانی، فارسی و هندی، به انتشار اعجاب انگیزی دست یافت.

اوّلین عامل در این مسأله ترغیب و تشویق مسلمانان توسط اسلام نسبت به طلب علم و دانش، به اعتبار یك امر واجب بر هر مرد و زن مسلمان بود. به همین دلیل دانشمندان از جانب خلفا، سلاطین، امرا و رجال علم و ادب دائماً بر کسب علم و دانش تشجیع و ترغیب می شدند.

مراکز این حرکت فرهنگی را می توان در دربار سامانیان، غزنویان، آل بویه، حمدانیان در مشرق، و در غرب مملکت اسلام در دربار طولونیان، اخشیدیان، فاطمیان مصر و امویان آندلس جستجو نمود.

ظهور بسیاری از فرق را نیز می توان به این پدیده اضافه کرد که فرهنگ و علم را به عنوان وسیله ای برای تحقّق اهداف سیاسی خود به کار می بردند.

جدال و بحثی که میان این فرقه ها از یك سو و میان این فرقه ها و دانشمندان رسمی یعنی فقیهان سلطنتی از جانب دیگر درمی گرفت اثر بزرگی در این نهضت علمی داشت که این عصر را به خصوص در قرن چهارم هجری به رغم مشکلات کلی جهان اسلام، از حالت تفرقه، انحلال، ضعف و وهن دولت عبّاسی، از نظر علمی به صورت عصری درخشان درآورده بود[۱۴۵].

اوضاع اقتصادی

۱۴۵. تاریخ الاسلام السّیاسی ۳ / ۳۳۲.

عبّاسیان همواره اهمیت خاصی به کشت و زرع و باغداری بر اساس متدهای علمی می دادند[۱۴۶]. این امر به مدد گستردگی مدارس کشاورزی بود که اثر بزرگی در روشن فکری مسلمانان داشته است.

و از آنجا که اساس زراعت بر آبیاری استوار است عبّاسیان نیز به تنظیم روش های مختلف آبیاری همّت گماشته و آب را برای همگان مباح نمودند، آنان در مصر، عراق، یمن، شمال شرقی فارس و شهرهای ماوراءالنّهر دست به اجرای برنامه هایی برای آبیاری و تنظیم آب زدند، این سیستم رفته رفته به دقت بسیار بالایی دست یافت تا آنجا که اروپاییان نیز بسیاری از اصول این سیستم را در شهرهای خود به کار گرفتند.

عبّاسیان همچنین به حفاظت و نگهداری سدّها و کانال های آبرسانی اهمیت ویژه ای می دادند. آن ها گروهی از کارمندان دولت را که بر آن ها نام مهندسان اطلاق می گردید ایجاد نمودند که وظیفه آن ها محافظت از سدها در برابر خطر شکستگی، سوراخ شدن یا فرار آب از آن ها و در صورت ایجاد سوراخ جلوگیری از انهدام و تخریب آن ها بود[۱۴۷].

---

۱۴۶. تاریخ الاسلام السّیاسی ۳ / ۳۱۹ با اندکی تغییر.

۱۴۷. مسکویه، تجارب الامم ۲ / ۲۹۶ - ۲۹۷ با اندك تصرّف، همچنین معتزلی گوید: هندسه کلمه ای است که اصل آن فارسی است و کلمه اندازه می باشد و مهندس به معنای شخص اندازه گیری کننده است.

بخش دوم
دوره حضرت امام عسکری (علیه السلام)

حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) بخش عمده عمر شریف خود را در پایتخت حکومت عبّاسی یعنی شهر سامرا گذرانده و با همه شرایط، رویدادها و موضع گیری هایی که پدر بزرگوارش حضرت امام هادی(علیه السلام) با آن روبرو بود، همگام و همدم بوده است، سپس در سال ٢٥٤ هـ ق با شهادت پدر بزرگوارش رهبری امت و مسئولیت امامت را در سن بیست و دو سالگی در دست گرفت.

مواضع آن حضرت نیز به عنوان مرجع فکری و روحی اصحاب و پیروان خود، امتداد مواضع پدر بزرگوارش بود. آن حضرت علاوه بر وظیفه مهم برنامه ریزی و زمینه چینی برای غیبت پسر بزرگوارش حضرت امام مهدی منتظر(علیه السلام)می بایست به مصالح عقیدتی و اجتماعی جامعه نیز بپردازد[١٤٨].

حکومت وقت علیرغم ضعفی که دولت عبّاسی را در زمان امام عسکری(علیه السلام)احاطه کرده بود، همچنان برنامه های خشونت بار خود را در رابطه با آن حضرت و گروه نخبگان پیرو آن حضرت که مطیع تعالیم و ارشادات حضرتش بودند ادامه می داد. آنان به هیچ وجه در مراقبت از آن حضرت کوتاهی نکرده و هیچگاه در برخورد، به زندان انداختن و یا تبعید آن حضرت به کوفه از شدت عمل، کوتاهی نمی کردند. همه این کارها به دلیل ترس حکومت از حرکت فعّال و تأثیرگذار آن حضرت در میان امت بوده است.

از دیگر سوی مقابله با حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) به عنوان رهبر حرکت رسالی اسلام منحصر به خلفای عبّاسی معاصر آن حضرت نبوده است. چرا که در آن زمان خطرهای دیگری نیز وجود داشت، از جمله خطر نواصب که آشکارا به دشمنی با اهل بیت نبوی(علیهم السلام) پرداخته و در برابر تز فکری و سیاسی برجسته آنان،

---

١٤٨. الائمّة الاثنی عشر/ ٢٣٥ .

که با تزهای گروه قبضه کننده حکومت و منحرف از اسلام نبوی مخالف بود به کار شکنی می پرداختند[۱۴۹].

ناصبیان از اموی گرفته تا عبّاسی، به خوبی می دانستند که اهل بیت نبوی وارثان حقیقی پیغمبر بوده و تسلط آنان بر حکومت جز با دور کردن این خاندان از مصادر قدرت میسر نمی گردد. آنان، ائمّه معصومین و شیعیان آن ها را به شدت محدود کرده، حرکت آن ها را کند نموده، ایشان را از امت اسلام جدا کرده و به طرق مختلف و با هر وسیله سرکوبگرانه ای که برایشان دست می داد کار را بر آن ها سخت می گرفتند.

این شرایط زمانی که حضرت امام عسکری(علیه السلام) و پیروان آن حضرت با آن دست به گریبان بودند نقش بزرگی در موضع گیری های مثبت یا منفی حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) در برابر رویدادها و پدیده هایی که امت اسلام با آن رو برو بوده و بعداً آن ها را خواهیم شناخت، داشته است.

حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) با سه تن از خلفای دولت عبّاسی معاصر بوده است.

مقداری از خلافت معتزّ عباسی در زمان امامت آن حضرت بوده است تا این که وی به دست ترکان به هلاکت رسید، تا مهتدی عبّاسی - که می خواست به روش عمر بن عبدالعزیز اموی حکومت کند - به خلافت برسد. قصد وی از این کار فریب عامّه مردم و برگرداندن عقیده آن ها به سمت خود بود; مردمی که به دلیل زهد و تقوی و ورع امام حسن عسکری(علیه السلام) و تحمّل سختی ها و ناراحتی های بسیار توسط آن حضرت و همدردی ایشان با ناراحتی های و ستم هایی که مردم از حکومت و تجاوزات آن در عرصه های مختلف می دیدند به آن حضرت معتقد و علاقه مند شده بودند.

اما مهتدی نتوانست با این روش حتی اضطراب فراوان دربار عبّاسی را نیز خاموش نماید. امری که باعث شد ترکان در سال ۲٥٦ هجری بر وی شوریده و او را به قتل برسانند. پس از او معتمد عبّاسی بر تخت حکومت عبّاسی نشست و حکومت او تا سال ۲۷۰ هـ ق به طول انجامید[۱٥۰].

۱. معتزّ عبّاسی (۲٥۲ ـ ۲٥٥ هـ.ق)

---

۱٤۹. الائمّة الاثنی عشر/ ۲۳٥.

۱٥۰. ابن طباطبا، الفخری فی الآداب السّلطانیه/ ۲۲۱.

پس از قتل متوکّل به دست ترکان در سال ۲٤۷ هـ ق و جانشین کردن فرزندش منتصر به دست آنان، نفوذ ترکان در دربار عثمانی بیش از پیش زیاد گردید، تا جایی که خلیفه عبّاسی در دست آن ها کاملاً بی اراده و به صورت آلت دست آن ها بود. این مطلب از روایتی که ابن طباطبا نقل می کند به خوبی روشن می گردد:

«... هنگامی که معتزّ بر کرسی خلافت نشست خاصّان او حاضر شده و منجّمان را در مجلس حاضر کرده و به آن ها گفتند: نگاه کنید و در طالع او بنگرید که معتزّ چقدر زندگانی می کند و چه مقدار در مقام خلافت باقی می ماند، ظریفی در مجلس حاضر بود. گفت: من از این منجّمان بهتر می دانم که عمر و خلافت معتزّ چه مقدار است، آن ها گفتند: تو در این رابطه چه می گویی؟ وی گفت: هر مقدار که ترکان اراده کنند، در آن مجلس کسی باقی نماند مگر این که از سخن او به خنده افتاد»[۱۵۱].

این روایت نفوذ و نقش ترکان را در اداره دولت و عزل خلفا و حکم کردن در امور کلی جامعه برای ما آشکار می سازد، آنان بر مملکت مستولی شده و خلفا را تضعیف کرده بودند، تا جایی که خلیفه مانند اسیری در دست آنان بود. اگر می خواستند وی را از حکومت خلع کرده یا می کشتند. معتزّ بسیار از ترکان می ترسید و از شر آنان در امان نبود. بُغای صغیر یکی از خطرناکترین آنان بود، وی یکی از فرماندهان سپاه بود که به همراه گروهی از ترکان بعد از این که معتزّ را وادار کردند تا خود را از خلافت خلع کند، او را به قتل رساندند.

اوائل امامت حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) معاصر با اواخر خلافت معتزّ بود، همان خلیفه ای که شهادت حضرت امام هادی(علیه السلام) به دست او و با فرستادن سم به وسیله او انجام گرفت. سیاست معتزّ در مبارزه با ائمّه اطهار و به خصوص امام حسن عسکری(علیه السلام) و شیعیان آن ها، امتداد سیاست متوکّل بود. بلکه در زمان معتزّ این شرایط دشوار نسبت به حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام)بیش از پیش زیاد شد تا آنجا که وی چون خطر وجود امام را در سامرّا، گسترش دایره نفوذ آن حضرت و زیادی یارانش را دید دستور داد تا آن حضرت را به کوفه تبعید کنند.

محمّد بن بلبل گوید: معتزّ به سعید حاجب دستور داد که ابومحمّد را به سمت کوفه ببر و در طول راه گردن او را بزن[۱۵۲].

---

۱۵۱. الفخری فی الآداب السّلطانیه/ ۲۲۱.

۱۵۲. کشف الغمّه ۳ / ۲۰٦.

ابوالهیثم نیز كه از اصحاب حضرت امام حسن عسكری(علیه السلام) بود نامه ای به آن حضرت نوشته و در رابطه با دستور معتزّ در باره تبعید آن حضرت به كوفه سؤال كرده و در آن نامه نوشته بود:

«خداوند مرا فدای شما كند. خبری به ما رسیده كه ما را بسیار ناراحت و اندوهگین نموده است»، حضرت امام حسن عسكری(علیه السلام) در پاسخ او نوشتند: سه روز دیگر به شما فرج و گشایشی خواهد رسید، و بعد از سه روز معتزّ از خلافت خلع شده و به قتل رسید[۱۵۳].

رابطه میان حضرت امام عسكری(علیه السلام) و معتزّ چیزی جز همان جنگ و دشمنی قدیمی نبوده است كه جز در زمان های بسیار كوتاه، از ابتدای سلطنت بنی عبّاس كه پس از سقوط دولت اموی، خلافت را در دست گرفتند، همواره ادامه داشته است، حیله های هیأت حاكم و مراقبت دائم آنان از تحرّكات امام(علیه السلام)نیز گواه این مطلب است. این تنها بدین دلیل بود كه خلفا از مقام والا و نقش فعّال ائمّه(علیهم السلام) در میان امت، آگاهی داشته و برای بقای سلطنت و نظام خود از ائمّه اطهار(علیهم السلام)بسیار هراسان بودند; سلطنتی كه پایه های آن را با شمشیر و خون بر سرهای بریده فرزندان بیگناه و پرهیزكار امت اسلام بنا نموده بودند.

محمّد بن علی سمری بر ما روایت می كند كه امام حسن عسكری(علیه السلام) كشته شدن معتزّ را برای ما این گونه پیشگویی كرده بود: «بر ابواحمد عبیداللّه بن عبداللّه داخل شدم و دیدم كه در پیش روی او نامه حضرت امام حسن عسكری(علیه السلام) قرار دارد كه در آن آمده است: من شكایت این طاغوت سركش یعنی زبیری ـ زبیری لقب معتزّ بوده است ـ را به نزد خداوند متعال برده ام و [عذاب] خداوند متعال بعد از سه روز وی را خواهد گرفت. هنگامی كه روز سوّم فرا رسید آن قضیه برای معتزّ پیش آمد و او به بدترین شكل به قتل رسید[۱۵٤].

ابن اثیر ماجرای قتل معتزّ را این گونه شرح داده است:

«گروهی از تركان بر معتزّ داخل شده، پای او را گرفته و او را به درب حجره كشاندند و با چماق به جان او افتاده، لباسش را پاره كردند، آنگاه او را در همان خانه در مقابل آفتاب نگاه داشتند به حدّی كه وی از شدت گرمای آفتاب یك پا را بر زمین می گذاشت و پای دیگر را برمی داشت. در این هنگام یكی از آن ها به صورت او سیلی می زد و او با دست خود از صورتش دفاع می كرد، سپس وی را داخل حجره كرده،

---

۱۵۳. الخرائج و الجرائح ۱ / ٤۵۱/ ۳٦.
۱۵٤. كشف الغمّه ۳ / ۲۰۷ به نقل از كتاب دلائل.

ابن ابی الشّوارع [قاضی] و گروهی دیگر را حاضر کرده و آن ها را بر خلع او شاهد گرفتند، همچنین صالح بن وصیف را شاهد گرفتند که به معتزّ و مادر و فرزندان و خواهرش امان داده اند، آنگاه معتزّ را به دست کسی سپردند تا او را شکنجه کند، سپس او را سه روز از غذا و آب منع نمودند تا آنجا که یك جرعه از آب چاه می خواست اما به او ندادند، سپس وی را داخل سردابی کرده، درب سرداب را بر وی بستند و در آنجا ماند تا مرد»[۱۵۵].

سبب خلع معتزّ از خلافت این بود که وی به دلیل ضعف مالی و خالی بودن خزانه، حقوق ترکان را قطع کرد. آن ها برای دریافت طلب خود تا پنجاه هزار دینار پایین آمدند. وی کسی را به نزد مادرش فرستاد تا پولی از او قرض بگیرد، اما مادر در پاسخ او گفت: من چیزی ندارم، اینجا بود که ترکان بر ضد وی توطئه کرده، او را به قتل رساندند.

این قصّه اشاره خوبی به ضعف حکومت عبّاسی و خارج شدن امر خلافت از دست خلیفه دارد، خزانه داران که مسئول حفظ اموال بودند هر گونه که دلخواهشان بود در بیت المال تصرّف کرده و در هیچ کاری از خلیفه اطاعت نمی کردند. این، پایان فضاحت بار زندگی معتزّ به دست اعوان و انصار و پاسبانان ترك تبارش بود.

۲. مهتدی عبّاسی (۲۵۵ ـ ۲۵٦ هـ.ق)

وی محمّد بن واثق بن معتصم، مادرش کنیزی امّولد به نام ورده بوده است. وی بعد از قتل برادرش معتزّ در سال ۲۵۵ هـ ق حکومت را به دست گرفت، البتّه هیچ کس قبل از آن که برادرش معتزّ حاضر شود که در برابر شهود به عجز خود از خلافت اعتراف کند، با وی بیعت نکرد. معتزّ دست خود را دراز کرد و با مهتدی بیعت نمود و سپس مهتدی به صدر مجلس رفت و با وی به عنوان خلافت بیعت شد[۱۵٦].

مهتدی عبّاسی به پارسایی و دوری از دنیا تظاهر می کرد و می خواست خود را پیرو روش عمر بن عبدالعزیز نشان بدهد، اما این پارسایی تصنّعی را برای فریفتن عموم مردم در پیش گرفته بود. هدف وی از این کار این بود که در نزد مردم آبرو و اعتبار پیدا کند و مردم حساب او را از خلفای عبّاسی سابق که به لهو و لعب، رفاه طلبی، زیاده روی در کسب لذّت ها، شرب خمر و مشغول شدن به مجالس لهو

---

۱۵۵. الکامل فی التّاریخ ۷ / ۱۹۵ ـ ۱۹٦.
۱۵٦. سیوطی، تاریخ الخلفا/ ٤۲۲.

مشهور بودند، جدا نمایند، مهتدی در جواب هاشم بن قاسم که علّت این زهد و پارسایی را در عین داشتن اموال و نعمت بسیار، از او پرسیده بود، گفت: درست گفتی. اما من در این باره فکر کردم که در بنی امیّه کسی مانند عبدالعزیز بود که از نظر زهد و پارسایی و بی اعتنایی به دنیا چنان بود که خبرش را خود بهتر می دانی. من نیز از سر همچشمی با بنی هاشم خودرا به این حالت درآوردم[۱۵۷].

بنابراین انگیزه ای که در پشت این کار مهتدی بوده رضایت خداوند سبحان نبوده است، بلکه این روش برای این بوده که به خود رنگ تدیّن بدهد تا عامّه مردم را مطیع خود گردانده و نظر مردم را از بنی هاشم و در رأس آن ها حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) برگرداند. چرا که بنی هاشم و در رأسشان حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) به تقوی، ورع، یاری کردن و همدردی با امت در شرایط سخت معروف بودند، پس اگر مهتدی نیّت خیری در این کار داشت شایسته تر این بود که به روش خلیفه ای همچون امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب(علیه السلام) اقتدا نماید که [نه تنها] از نظر زهد و تقوی مشهور بوده، بلکه وی بود که بعد از پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)سنّت زهد را برای مسلمانان باقی گذاشت و برپا داشت، عمر بن عبدالعزیز خود نیز، آنگاه که همنشینانش درباره پارساترین مردم بحث کرده و وی را پارساترین مردم خواندند پاسخ داد: نه، همانا پارساترین مردم علی بن ابی طالب است[۱۵۸].

سیاست مهتدی در برابر مخالفان

الف ـ خلیفه و فرماندهان سپاه: سیاست مهتدی در برابر ترکان کاملا آمیخته با احتیاط و ترس از انقلاب و شورش آنان بود وی بیم آن داشت که آنان کاری را که با متوکّل و معتزّ کردند با وی نیز انجام دهند، به همین دلیل [پیشدستی کرده] دستور داد تا موسی و مفلح دو نفر از فرماندهان ترك سپاه را که دارای نفوذ بسیار و نقش مؤثری در جریان حوادث بودند به قتل برسانند. اما بکیال که از جانب مهتدی مأموریت قتل این دو نفر به او واگذار شده بود، موسی بن بغا را به قتل نرساند، چرا که فهمیده بود نقشه مهتدی محدود کردن نفوذ ترکان و کم و کوتاه کردن جایگاهی بود که آنان از آن بهره مند بودند، بکیال گفت: من از این عمل خوشحال نمی شوم، چرا که این عمل با همه ما انجام خواهد شد، پس با همدیگر نشسته و بر قتل مهتدی اجتماع کردند. بین ترکان و یاران خلیفه

---

۱۵۷. تاریخ الخلفا/ ٤٢٣.

۱۵۸. تاریخ طبری، جلد سوّم، رویدادهای سال های ۹۱ تا ۱۰۱ هـ ق که دوران خلافت عمر بن عبدالعزیز می باشد.

جنگ سختی درگرفت و در یك روز چهار هزار نفر از ترکان به قتل رسیده و آنقدر جنگ ادامه پیدا کرد تا این که سپاه خلیفه که از مغربی ها، فرغانی ها و أشروسَنی ها(۱۵۹) تشکیل شده بود شکست خورده، خلیفه به دست ترکان اسیر شده و در سال ۲۵٦ هـ ق به قتل رسید(۱٦۰).

از مهمترین رویدادهای عصر مهتدی می توان به این رویدادها اشاره نمود:

۱. شورش اهل حمص به رهبری ابن عکّار بر ضدّ محمّد بن اسرائیل.

۲. تبعید مادر معتزّ و ابواحمد و اسماعیل دو پسر متوکّل و پسر معتزّ توسط مهتدی از عراق به مکّه و سپس برگرداندن آن ها به عراق.

۳. آوردن گروهی از شیعیان همچون جعفر بن محمود به بغداد و دور کردن آنان از شهرهایشان.

٤. امان دادن مهتدی به مخالفان.

٥. جنگ بین عیسی بن شیخ ربعی و اماجور ترك حاکم دمشق و شکست عیسی(۱٦۱).

ب ـ مهتدی و اصحاب امام حسن عسکری(علیه السلام)**:** شرایطی که حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) و اصحاب آن حضرت را در زمان مهتدی احاطه کرده بود از نظر سخت گیری، تبعید، کوچ دادن و قتل، بهتر از شرایط زمان معتزّ و متوکّل و خلفای قبل از آن ها نبود، بلکه سیاست مهتدی امتداد همان رویه عبّاسی در کنترل امام و شیعیان و خواصّ آن حضرت، آزار آن ها، جاسوسی کردن درباره آن ها، مصادره کردن اموال و پراکنده ساختن آنان بوده است.

حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) و شیعیان آن حضرت در زمان مهتدی، متحمّل ظلم و خشونت بسیاری گردیدند که می توان در خلال روایتی که احمد بن محمّد نقل کرده است به گوشه ای از آن دست یافت. وی گوید: در زمانی که مهتدی شروع به قتل موالی کرده بود، نامه ای به امام حسن عسکری(علیه السلام) نوشتم که در آن آمده بود: مولای من، شکر خدایی را که خلیفه را از آزار تو به کار دیگری مشغول کرد، به من خبر رسیده است که خلیفه شما را نیز تهدید کرده و گفته است: «به خدا سوگند که آنان را از روی زمین بر خواهم داشت».

---

۱۵۹. به اهالی أشروسنه گفته می شود که منطقه ای در ماوراءالنهر در بیست و شش فرسنگی شرق سمرقند بوده است، معجم البلدان ۱۹۷ / ۱.

۱٦۰. سیوطی، تاریخ الخلفا/ ٤۲٤.

۱٦۱. تاریخ یعقوبی ۲ / ۵۰۵ ـ ۵۰٦.

حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) به خط خود در جواب وی نوشتند: «**ذاك أقصر لعمره ، وعد من يومك هذا خمسة أيّام ويقتل في اليوم السادس بعد هوان واستخفاف بموته**»

عمر او کوتاهتر از این است که چنین کاری انجام بدهد. از روزی که نامه به دست تو می رسد پنج روز بشمار و بدان که وی در روز ششم با ذلت و خواری کشته خواهدشد. و همان شد که حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) فرموده بودند و ما توضیح این مطلب را در بالا آوردیم[١٦٢].

از جلوه های آزار و اذیت شیعه و مصادره املاك و اموال آن ها روایتی است که عمر بن ابو مسلم نقل نموده. آنجا که گوید: مردی از اهل مصر به نام سیف بن لیث برای تظلم و دادخواهی درباره باغی که از آن او بوده و شفیع خادم آن را از وی غصب کرده، وی را از آن بیرون انداخته بود به دربار مهتدی در سامرا آمد، ما به او سفارش کردیم که نامه ای به حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام)نوشته و از آن حضرت بخواهد کار او را تسهیل نماید، حضرت امام عسکری(علیه السلام) در پاسخ وی نوشتند:

بر تو باکی نیست. باغ تو به تو باز خواهد گشت. به نزد سلطان نرو، بلکه همان وکیلی که اختیار باغ به دست اوست را ملاقات کن و او را از سلطان اعظم که الله پروردگار جهانیان است بترسان. وی وکیل را ملاقات کرده، وکیل به وی گفت: هنگامی که تو از مصر خارج شدی نامه ای به دست من رسید که تو را بطلبم و باغ را به تو باز گردانم، وی باغ را به حکم قاضی ابن ابی الشّوارع و شهادت شهود به او باز گرداند و مرد به رفتن نزد مهتدی محتاج نشد[١٦٣].

می توان از خلال این روایت بر گستردگی پایگاه مردمی حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) و ارتباط آن حضرت با مردم و عمق پیوندهایی که آن حضرت را به آنان متصل می نمود به خوبی استدلال کرد. آن حضرت همواره در جستجوی نیازهای آنان بوده و به صورت مستقیم یا غیر مستقیم در برآوردن حاجات آنان همکاری و کمك می نموده است، همچنین می توان از این روایت به خوبی دریافت که بعضی از اصحاب آن حضرت در شهرهای مختلف روابطی با والیان و مدیران امور داشته و در عملکرد آنان تأثیرگذار بوده اند، اخبار شیعیان نیز همواره به صورت دست اوّل به آن حضرت می رسیده است، آن حضرت نیز سعی در دور کردن شیعیان از افتادن در دام های هیأت حاکم داشته است، همچنان که در قصّه سیف بن لیث مصری کاملا مشهود است.

---

١٦٢. اصول كافى ١ / ٥١٠/ ١٦ و به نقل از آن ارشاد ٢ / ٣٣١، اعلام الورى ٢ / ١٤٤ ـ ١٤٥ و به نقل از ارشاد كشف الغمّه ٣ / ٢٠٤.

١٦٣. اصول كافى ١ / ٥١١/ ١٨.

ج ـ به زندان افتادن حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام)**:** مهتدی عبّاسی دریافت که از طریق تهدید و تبعید و مصادره اموال، نمی تواند فعالیت های امام(علیه السلام) و شیعیان و گسترش دامنه حرکت آنان را محدود کند، چرا که تعلیمات حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) و مراقبت دائم آن حضرت از شیعیانش اقدامات حکومت عبّاسی را خنثی می نمود. این بود که چاره ای جز به زندان انداختن حضرت امام(علیه السلام) و سخت گرفتن کار بر آن حضرت در زندان ندید، و کسی که زندانبان حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) صالح بن وصیف بود; همان کسی که مهتدی موسی بن بغای ترك را برای قتل وی مأمور کرده بود، از ابتدای دستگیری حضرت امام عسکری(علیه السلام) عبّاسیان به نزد صالح آمده و به او گفتند: کار را بر وی سخت بگیر و با او به هیچ وجه مدارا نکن

صالح به آنان گفت: من دیگر چه کاری می توانم انجام دهم؟ در حالی که دو نفر از بدترین کسانی که توانستم مأمور مراقبت از او نمودم. اما آن دو نفر در اثر مصاحبت با او از نظر عبادت و نماز و روزه به درجه بالایی رسیده اند. من به آن ها گفتم: مگر در این مرد چه دیده اید؟ آنان به من پاسخ دادند: چه می گویی درباره مردی که روزها را روزه می گیرد و تمام شب را به قیام و نماز و عبادت به درگاه خداوند مشغول است؟ هیچگاه سخن نمی گوید و هیچ چیزی او را از ذکر و یاد خداوند غافل نمی کند. او کسی است که چون به او نگاه می کنیم همه اندام ما به لرزه درمی آید و ترسی به دل و جان ما می افتد که قادر به کنترل خود نیستیم، هنگامی که عبّاسیان این سخن را از صالح بن وصیف شنیدند با ناامیدی از نزد او بیرون رفتند[١٦٤].

مهتدی همواره حضرت امام هادی(علیه السلام) را به قتل تهدید می کرد. این خبر به یکی از اصحاب امام(علیه السلام) رسیده، در نامه ای به آن حضرت نوشت: سیّد و مولای من، شکر خدا را که او را از مشغول شدن به شما بازداشت و به من خبر رسیده است که او شما را تهدید به قتل می نماید. این در زمانی بود که مهتدی عبّاسی به فتنه موالی مشغول شده و قصد در ریشه کنی آنان داشت. اما در اینجا می بینیم امام(علیه السلام)جواب دقیقی می دهند که در آن، آینده مهتدی عبّاسی را پیش بینی می نمایند.

آن حضرت نوشتند: «**ذاك أقصر لعمره ، عدّ من يومك هذا خمسة ويقتل في اليوم السادس بعد هوان واستخفاف يمرّ به**»

---

١٦٤. اصول کافی ١ / ٥١٢ /ح ٢٣ و به نقل از آن ارشاد ٢ / ٣٣٤، اعلام الوری ٢ / ١٥٠ و به نقل از ارشاد کشف الغمّه ٣ / ٢٠٤.

عمر او کوتاهتر از این است که چنین کاری انجام بدهد. از روزی که نامه به دست تو می رسد پنج روز بشمار و بدان که وی در روز ششم با ذلّت و خواری کشته خواهد شد[۱۶۵].

و چنان شد که امام فرموده بودند. سپاه مهتدی در آن جنگ شکست خورده و وی تنها به داخل شهر سامرا گریخته و به عموم مردم استغاثه می کرد و فریاد می زد: ای مسلمانان، من امیرالمؤمنین هستم. بیایید و در دفاع از خلیفه خود بجنگید. اما کسی وی را اجابت نکرد[۱۶۶].

ابوهاشم جعفری گوید: من به همراه امام حسن عسکری(علیه السلام) در زندان مهتدی پسر واثق محبوس بودم. آن حضرت به من فرمودند: در همین شب خداوند عمر او را کوتاه خواهد کرد، هنگامی که صبح شد ترکان شوریده و مهتدی را کشته، معتمد را بر جای او نشاندند[۱۶۷].

۳. معتمد پسر متوکّل عبّاسی (۲۵٦ ـ ۲۷۹ هـ.ق)

حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) بعد از معتزّ و مهتدی با معتمد عبّاسی معاصر بوده است; خلیفه ای که در لهو و لعب و لذّات غوطهور شده و اصلا به فکر مردم و رعیت نبوده است. به همین خاطر مردم او را ناخوش داشته و برادرش طلحه را دوست می داشتند[۱۶۸].

معتمد نیز بسیار ضعیف بوده و تحت تأثیر ترکانی که اداره امور حکومت به دست آنان بوده، خلفا و امرا را تغییر می دادند عمل می کرده است. معتمد ضعف خود را در این چند بیت به تصویر کشیده است:

«آیا از عجایب نیست که شخصی مثل من کمترین چیزها هم برایش دست نیافتنی باشد»

«همه دنیا به نام او روزی بخورند و او از همه آن اموال هیچ چیز در دست نداشته باشد»

«همه اموال به سمت او برده شود اما قسمتی از آنچه به سمت او برده می شود به دستش نرسد»[۱۶۹].

---

۱۶۵. اعلام الورى ۲/۳۵٦.
۱٦٦. الكامل فى التّاريخ ٥ / ٣٥٦.
۱٦٧. مناقب ۲ / ٤٦۲.
۱٦٨. سيوطى، تاريخ الخلفا/ ٤۲٥.
۱٦٩. سبائك الذّهب/ ٨٧.

دورانی که حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) در عهد معتمد به سر آوردند تقریباً پنج سال به طول انجامید. این مدت از ابتدای خلافت معتمد در سال ۲۵٦ هـ ق آغاز شده و تا زمان شهادت حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) در سال ۲٦۰ هـ ق امتداد یافته است، وضعیت کلی جامعه در این دوره به صورتی کاملا پریشان درآمده بوده است. نخست به خاطر سیطره پیدا کردن ترکان بر حکومت و در درجه دوّم به خاطر به وقوع پیوستن حوادث مختلف از قبیل حرکت های ضد حکومت در شهرهای مختلف کشور اسلام و سپس به واسطه مبارزه و فشاری که حکومت بر شیعیان و حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) وارد می آورد و از آن ها شدیداً مراقبت می نمود.

مهمترین رویدادهایی که در دوران معتمد به وقوع پیوست از این قرار است:

الف ـ قیام زنگیان

قیام زنگیان که عرب ها آنان را زنج می نامیدند مهمترین حادثه ای بود که آثار سوئی از خود به جا گذاشت. حرکت زنگیان همراه با قتل، غارت، چپاول و آتش سوزی بود که اوضاع اقتصادی و اجتماعی را در بسیاری از شهرها که رهبر این حرکت «صاحب الزّنج» بر آن ها مسلط شده بود به اضطراب کشانیده بود، قیام زنگیان از بصره آغاز شده و تا آبادان و اهواز و شهرهای دیگر امتداد پیدا کرده بود.

نابود کردن این حرکت برای دولت عبّاسی هزینه بسیاری در بر داشت، به علاوه این که صاحب الزّنج بسیاری از لشکریان دولت عبّاسی را در چندین معرکه شکست داد. اما دست آخر، حکومت عبّاسی توانست آنان را سرکوب نماید[(۱۷۰)].

صاحب الزّنج که علی بن محمّد نام داشت ادّعا کرده بود که منسوب به حضرت امام علی(علیه السلام) می باشد، اما حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) ادّعای او را تکذیب نموده است، از محمّد بن صالح خثعمی روایت شده است که گفت: به حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) نامه ای نوشته و از مسائلی سؤال کردم و می خواستم در رابطه با

أليس من العجائب أن مثلي *** يرى ما قلّ ممتنعاً عليه
وتؤكل باسمه الدنيا جميعاً *** وما من ذاك شيء في يديه
إليه تحمل الأموال طرّاً *** ويمنع بعض ما يجبى إليه

۱۷۰. ر.ك الكامل فى التّاريخ ٤ / ٤۳۰ ـ ٤٤٥.

صاحب الزّنج كه در بصره قيام نموده بود نيز از آن حضرت سؤال كنم... آن حضرت در پاسخ مرقوم داشتند: صاحب الزّنج از ما اهل بيت نيست[۱۷۱].

اين عبارت حضرت امام حسن عسكرى(عليه السلام) به روشنى بر عدم مشروعيت قيام صاحب الزّنج و عدم ارتباط آن با خط اهل بيت(عليهم السلام)دلالت مى كند و اين كه وى شخصى دور از تقيّد به اصول اسلام بوده است.

ب ـ حركت ابن صوفى علوى

در سرزمين مصر نيز شخصى به نام ابراهيم بن محمّد كه به ابن صوفى معروف بود قيام كرده و شهر أشنا را تحت اشغال خويش درآورد[۱۷۲]. ميان سپاهيان ابن صوفى و سپاهيان دولت عبّاسى به فرماندهى ابن طولون جنگ هاى بسيارى درگرفت كه به مبارزه و كشتار شديدى انجاميد، و از مردان ابن صوفى بسيارى در اين جنگ ها كشته شده، ابن صوفى عقب نشينى كرد. سپس در سال ۲۵۹ هجرى جنگ ديگرى ميان سپاه ابن صوفى و ابن طولون درگرفت كه باز ابن صوفى در اين جنگ شكست خورده به شهر فرار كرد، اما وى را گرفته و به مصر به نزد ابن طولون فرستادند[۱۷۳].

ج ـ قيام على بن زيد در كوفه

حركت على بن زيد در سال ٢٥٦ هجرى در كوفه آغاز شد و بر آن شهر مسلط گرديد، وى نماينده خليفه را از آن شهر بركنار كرده خود در آن شهر مستقرّ گرديد. معتمد شخصى به نام شاه بن مكيال را با سپاهى انبوه به سمت او فرستاد. آن ها با يكديگر رو به رو شده و جنگ سختى درگرفت. در اين جنگ شاه شكست خورده، عدّه زيادى از يارانش كشته شده، اما خود سالم مانده و فرار كرد. سپس معتمد فرمانده تركى به نام كيجور ترك را به جنگ على بن زيد فرستاد، در ابتدا كيجور نامه اى به على بن زيد فرستاده، وى را به طاعت خويش خوانده و به او امان داد. على بن زيد براى او شرايطى معيّن كرد كه كيجور آن شرايط را نپذيرفت و كار به جنگ كشيد. على بن زيد از كوفه خارج شده و در منطقه قادسيه اردو زد. خبر به كيجور رسيده، وى نيز به آن

۱۷۱. كشف الغمّه ۳ / ٢١٤ به نقل از كتاب الدّلائل.
۱۷۲. الكامل فى التّاريخ ٤ / ٤٣٢.
۱۷۳. الكامل فى التّاريخ ٤ / ٤٣٢ ـ ٤٣٣.

منطقه شتافته و جنگ درگرفت. در این جنگ علی بن زید شکست خورده و گروهی از یارانش کشته شدند[۱۷۴].

در زمان معتمد حوادث دیگری نیز روی داد. مانند مستولی شدن حسن بن زید علوی بر گرگان و کشتن بسیاری از لشکریان حکومت مرکزی و به غنیمت گرفتن آنچه را که لشکریان داشتند توسّط اصحاب حسن بن زید.

همچنین مساور خارجی و شخصی به نام طوق از بنی زهیر که او نیز از خوارج بود، سر به قیام برداشتند. حسن بن ایّوب بن احمد عدوی به جنگ با آنان رفته، آنان را شکست داده، سر مساور را برید و به سامرا فرستاد[۱۷۵].

این حرکت ها که همه اش بر ضدّ دولت عبّاسی بود به واسطه عدم مشروعیت این دولت و دوری خلفا و فرماندارانشان از اصول حنیف دین اسلام، مدت زمانی بسیار طولانی بعد از عصر حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام)نیز ادامه یافت تا آن که در سال ٦٥٦ بغداد به دست مغولان سقوط کرد.

د ـ معتمد و امام عسکری(علیه السلام)

معتمد سعی بسیاری در خلاص شدن از دست حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام)داشت. وی در برخورد با ائمّه معصوم به همان راهی می رفت که خلفای اموی و عبّاسی پیش از وی می رفتند. اما به زودی موضع او در قبال حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) به ظاهر تغییر کرده و پس از این که به قصد از بین بردن حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام)، آن حضرت را به کنار درندگان انداخت ـ همان عملی که متوکّل نیز مانند آن را با پدرش حضرت امام هادی(علیه السلام) انجام داده بود ـ به عذرخواهی از آن حضرت و مدارا با ایشان پرداخت، جریان از این قرار بود که وی حضرت امام حسن عسکری را به یحیی بن قتیبه سپرد که همواره آن حضرت را تحت فشار قرار می داد، وی نیز آن حضرت را در محل نگهداری گروهی از درندگان انداخت به این گمان که آن ها به زودی حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) را خواهند خورد، البته باید دانست که پیش از آن، زن یحیی وی را از آزار رساندن به امام عسکری(علیه السلام) بر حذر داشته و به او گفته بود: «از خدا بترس، که من بر تو از او بیمناکم».

---

۱۷٤. الکامل فی التاریخ ٤ / ٤٤٧.

۱۷٥. الکامل فی التاریخ ٤ / ٤٣٩.

روایت شده است که یحیی بن قتیبه بعد از سه روز به همراه مربّی شیران به محل نگهداری درندگان آمد، اما دید که آن حضرت مشغول نماز بوده و شیران در اطراف آن حضرت هستند. در این هنگام مربّی شیرها وارد محل نگهداری آنان شد، اما شیرها بر سر او ریخته و او را خوردند. یحیی به نزد خلیفه معتمد رفته و او را به این امر آگاه کرد. معتمد بر حضرت امام عسکری(علیه السلام) داخل شده و از آن حضرت عذرخواهی نموده و به نزد آن حضرت تضرّع نمود...[۱۷۶].

اما معتمد سختگیری بر امام حسن عسکری(علیه السلام) را بعد از آن نیز ادامه داد تا جایی که وی را در زندان علی بن جرین انداخته و همواره در باره آن حضرت از وی سؤال می کرد. اما زندانبان در پاسخ وی می گفت: وی روزها روزه دارد و شب ها به نماز و عبادت مشغول است[۱۷۷].

ابن صبّاغ مالکی گوید: ابوهاشم داود بن قاسم جعفری گوید: من در حبسی که در منطقه جوشق بود با حسن بن محمّد عتیقی و محمّد بن ابراهیم عمری و پنج یا شش تن از شیعیان زندانی بودیم که ناگاه حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) و برادرش جعفر به همان زندان آورده شدند. ما ترسیدیم مبادا به حضرت امام عسکری(علیه السلام) آسیبی برسد. متصدّی آن زندان صالح بن وصیف حاجب بود و مردی جمحی نیز با ما در همان حبس بود.

حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) رو به ما کرده و آهسته به ما فرمودند: اگر این مرد در میان شما نبود به شما خبر می دادم که شما کی آزاد خواهید شد، و این مرد که می بینی نامه ای به خلیفه نوشته و در آن نامه وی را به آنچه شما می گویید خبر داده است. اکنون آن نامه را در لباس خود مخفی کرده، در صدد است تا راهی بیابد و آن را به خلیفه برساند و شما متوجّه نشوید، پس از شرّ او بر حذر باشید.

ابوهاشم گوید: ما که دیگر توان خودداری نداشتیم همگی بر آن مرد حمله آورده او را تفتیش نموده، نامه را در بین لباس او مخفی شده یافتیم و دیدیم که وی در آن نامه از ما به کمال بدی یاد کرده است. ما نامه را از وی گرفته و وی را از این کار بر حذر داشتیم، حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) در زندان همواره روزه دار بود. هنگامی که آن حضرت افطار می کرد ما نیز با او افطار کرده و به همراه او و از غذای او که غلامش هر روز در جعبه سر به مهری برایش می آورد می خوردیم.

---

۱۷۶. مناقب آل ابی طالب ٤ / ٤٣٠.

۱۷۷. مهج الدّعوات/ ۲۷۵.

ابوهاشم گوید: من نیز با او روزه می گرفتم. اما یکی از روزها در اثر گرفتن روزه ضعف بر من غلبه کرد، به غلام خود دستور دادم تا برای من کلوچه ای بیاورد. من به مکانی خلوت در زندان رفته و آن کلوچه را خورده و آب نوشیدم، سپس به کنار جماعت برگشته و کسی متوجّه من نشد، هنگامی که حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) مرا دیدند تبسم فرموده و گفتند: «افطار کردی؟» من خجالت کشیدم، آن حضرت فرمودند: ابوهاشم، گناهی بر تو نیست. هنگامی که دیدی از روزه گرفتن ضعیف شده ای و خواستی خود را تقویت کنی گوشت بخور، چرا که کلوچه قوّه چندانی ندارد. سپس آن حضرت به من فرمودند: تو را سوگند می دهم که سه روز از گرفتن روزه خودداری کنی، چرا که وقتی بنیه انسان در اثر روزه گرفتن تحلیل می رود پس از سه روز تقویت شده و به حال اوّل باز می گردد.

ابوهاشم گوید: مدت زیادی از بودن حضرت امام عسکری(علیه السلام)در زندان نگذشته بود که در سامرا خشکسالی شدیدی واقع شد و خلیفه «معتمد علی اللّه» پسر متوکّل دستور داد تا مردم برای استسقا یعنی طلب باران از شهر خارج شوند. آنان سه روز از شهر خارج شده و طلب باران نموده دعا کردند اما بارانی نبارید، در روز چهارم جاثلیق که رهبر مسیحیان بود به صحرا رفت و نصاری و راهبان به همراه او وارد شدند و در میان آن ها راهبی بود که هر گاه دست به آسمان برمی داشت باران از آسمان می بارید.

آنان در دوّمین روز نیز به همین ترتیب به صحرا رفته و مانند روز اوّل دست به دعا برداشتند. باران از آسمان بارید و آن ها کاملا سیراب شده و از آب استفاده کردند و باز گشتند، مردم از این مسأله تعجّب کرده و شك در دل بعضی از آن ها افتاد و خیلی از آن ها به دین مسیحیت مشتاق شدند. این مسأله بر خلیفه سخت آمد. به صالح بن وصیف دستور داد که حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) را از زندان خارج کن و او را به نزد من بیاور.

هنگامی که حضرت عسکری(علیه السلام) بر خلیفه وارد شد خلیفه به او گفت: امت محمّد را از این مصیبتی که بر او وارد شده است دریاب، حضرت امام عسکری(علیه السلام)فرمود: «بگذار تا آن ها فردا سوّمین بار خارج شوند» خلیفه گفت: مردم به اندازه کافی از آب استفاده کرده اند، پس دیگر فایده خارج شدن آنان چیست؟ آن حضرت فرمودند:

تا شك را از مردم زایل کنم و آنان را از این ورطه ای که عقل های ضعیف را فاسد کرده است بیرون آورم.

خلیفه به جاثلیق و راهبان دستور داد تا این که در روز سوّم نیز به عادت روزهای گذشته برای طلب باران خارج شوند، مردم نیز به همراه آنان خارج شوند، نصاری خارج شده و حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) با جمعیت بسیاری به همراه آنان رفتند. نصاری طبق عادت طلب باران خود ایستاده و آن راهب دست به آسمان برداشت. مسیحیان و سایر راهبان نیز دست به آسمان برداشتند. در این هنگام ابر در آسمان پیدا شده و باران بارید.

در این هنگام حضرت امام عسکری(علیه السلام) دستور داد تا دست آن راهب را بگیرند و آنچه در دست اوست خارج کنند. ناگاه دیدند که در میان انگشتان او استخوانی از آدمیزاد وجود دارد، امام عسکری(علیه السلام)آن استخوان را گرفته و در پارچه ای پیچیدند و به او گفتند: حال طلب باران کن. ناگاه ابرها کنار رفته و آفتاب تابیدن گرفت. مردم از این قضیه متعجّب شدند و خلیفه به آن حضرت عرضه داشت: ای ابومحمّد، سرّ این کار چه بوده است؟!

آن حضرت فرمود: این استخوان یکی از پیامبران خداوند عزّ و جلّ است که ایشان با به کارگیری بعضی از فنون انبیا آن را پیدا کرده اند، و هیچ وقت استخوان پیامبری در زیر آسمان برهنه نمی شود مگر این که از آسمان باران می بارد. آنان از کلام امام عسکری(علیه السلام)خشنود شده و استخوان را امتحان کردند و آن را همان گونه که آن حضرت فرموده بود یافتند.

حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) پس از این ماجرا در حالی که مردم را از آن شبهه نجات داده بودند به خانه خود در سامرا رفتند و خلیفه و مسلمانان همه از این قضیه خشنود شدند. امام حسن عسکری(علیه السلام) با خلیفه در رابطه با آزاد کردن یارانش که با او در زندان بودند صحبت کرد و خلیفه آنان را نیز آزاد نمود. حضرت امام عسکری(علیه السلام) از آن پس در خانه خود در سامرا با عزّت و احترام زندگی می کرد و صله ها و انعام خلیفه دائماً در منزل آن حضرت به دستش می رسید تا این که آن حضرت دار فانی را وداع گفت که خداوند او را به رحمت بیکران خود غرقه گرداند(۱۷۸).

هـ ـ معتمد و موضع او در برابر شیعه

عملیات سرکوبگرانه ای که حکومت عبّاسی مدت ها بود در برابر شیعه به آن توسل می جست در زمان معتمد عبّاسی تغییر نکرده، بلکه عصر معتمد امتداد همان سیاست

---

۱۷۸. الفصول المهمّه/ ۲۸۶.

دیرین بوده که خلفای عبّاسی آن را از یکدیگر به میراث برده بودند. آنان در برابر ائمّه اطهار و شیعیانشان این سیاست را به قویترین شکل پیاده می کردند. چرا که خلفا از تحول اوضاع به نفع ائمّه و اتباع آنان و گسترش فعالیت سیاسی ایشان که خود نشانه تغییر اوضاع بر ضدّ حکومت وقت بود، همچنین از روی آوردن مردم به شکل گسترده به حضرت امام(علیه السلام) که در نتیجه ممکن بود به اتّخاذ موضع جهادی توسّط امام در برابر خلیفه و سلطنت او منجرّ گردد سخت وحشت داشتند.

در زمان معتمد نیز روش های حکومت در برابر شیعه چیزی جز همان روش های عصرهای گذشته نبوده است که عبارتند از:

۱. مراقبت و زیر نظر گرفتن تحرّکات اصحاب امام(علیه السلام) و پیروان او.

۲. زندان که برای محدود کردن فعالیت اصحاب امام به کار می رفت.

۳. قتل که حکومت هنگامی که از روش های دیگر در برابر شیعه نتیجه نمی گرفت و یا احساس می کرد فعالیت آن ها رو به رشد و تزاید نهاده است دست به قتل شخصیت های بارز و نزدیکان امام(علیه السلام) می زد.

به شهادت رسیدن حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام)

پس از آن که حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) مسئولیت خود را در برابر دین و امت جدش، همچنین مسئولیت عظیم خود را در برابر فرزند منتظر خویش به انجام رسانید خبر شهادت خود را قبل از سال ۲٦۰ هجری داده و حتّی ترس و نگرانی مادر گرامی خود را این گونه تسکین می داد که: امر الهی ناچار باید واقع گردد، پس نگران نباش... و اما این فاجعه همچنان که آن حضرت پیش بینی کرده بود اتّفاق افتاد و آن حضرت پس از آن که در روز اوّل ماه ربیع الاوّل همان سال بیمار گردید به رفیق اعلی پیوست[۱۷۹].
پس از این که آن حضرت بیمار گردید بیماری آن حضرت روز به روز شدیدتر می شد، تا این که در روز هشتم همان ماه به درجه رفیع شهادت نایل آمدند، همچنین روایت شده است که به آن حضرت سم خورانده شده و از جانب حکومت ترور گردیدند، چرا که سم را معتمد عبّاسی برای به شهادت رساندن آن حضرت فرستاده بود. همان کسی که از دیدن احترام و تعظیم امت نسبت به حضرت امام عسکری(علیه السلام) و تقدم او بر جمیع

۱۷۹. ارشاد ۲ / ۳۳٦، مهج الدّعوات/ ۲۷٤.

هاشمیان از علوی و عبّاسی بسیار خشمگین و ناراحت شده و تصمیم بر ترور و کشتن آن حضرت گرفته بود[۱۸۰].

آن حضرت در هنگام شهادت، غیر از پسرش ابوالقاسم محمّد (حضرت مهدی(علیه السلام)) فرزند دیگری از خود باقی نگذاشت که سن شریف آن حضرت در زمان وفات پدر بزرگوارش پنج سال بود و خداوند متعال در همین سن قوّه درك حقایق و تمیز حق از باطل را به آن بزرگوار عطا نمود[۱۸۱].

حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) در کنار قبر پدر بزرگوارش حضرت امام هادی(علیه السلام) در سامرا مدفون گردید[۱۸۲]، اغلب تاریخ نویسان سال وفات آن حضرت را ۲٦۰ ذکر کرده و به مکان دفن آن حضرت نیز اشاره نموده اند. اما سبب وفات آن حضرت را توضیح نداده اند[۱۸۳].

ابن صبّاغ از احمد بن عبیداللّه بن خاقان نقل می کند که گفت: هنگامی که ابن الرّضا(علیه السلام) بیمار گردید جعفر بن علی کسی را به نزد پدر من فرستاد که: ابن الرّضا(علیه السلام) بیمار شده است. پدرم در همان ساعت به سرعت سوار بر اسب شده و به دارالخلافه رفت. سپس با عجله برگشت در حالی که پنج نفر از خادمان خلیفه که همه از افراد مورد اعتماد و رجال دولت او بودند که نحریر هم در میان آن ها بود بازگشت و به آن ها دستور داد تا یکسره در خانه حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام)بمانند و از اخبار و حالات او مطلع شوند، سپس به دنبال عدّه ای از مدّعیان طبابت فرستاده و به آن ها دستور داد تا هر صبح و شب از آن حضرت عیادت نمایند. هنگامی که دو روز از این ماجرا گذشت یکی از آنان برای وی خبر آورد که آن حضرت بسیار ضعیف شده است. وی سوار بر اسب شد و صبح زود بر بالین وی حاضر شده، به طبیبان دستور داد دائماً در نزد او باشند. سپس به دنبال قاضی القضاة فرستاده، وی را در آن مجلس حاضر کرده به او دستور داد تا از اصحاب خود ده نفر از کسانی که از نظر دین و امانت و ورع مورد اعتماد باشند حاضر کند. وی آن ها را حاضر کرده و همه آن ها را به خانه حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) فرستاده، دستور داد تا شب

۱۸۰. ابن حجر هیثمی، الصّواعق المحرقه/ ۳۱٤ به نقل از ابن خلکان در وفیات الاعیان.
۱۸۱. ارشاد ۲ / ۳۳۹.
۱۸۲. ارشاد ۲ / ۳۳٦، عبدالرّحمان بن علی جوزی، المنتظم ۷ / ۱۲٦.
۱۸۳. طبری، جلد هفتم، حوادث سال ۲٦۰ هـ ق و به نقل از آن: ابن اثیر، تاریخ کامل.

و روز در آنجا بمانند، تا این که آن حضرت چند روز گذشته از ماه ربیع الاوّل سال ۲۶۰ هجری دار فانی را وداع گفت[۱۸۴].

در خلال پیگیری تاریخ زندگانی حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) و بررسی موضع حکومت عبّاسی در برابر آن حضرت، بر ما روشن می گردد که اقدام برای کشتن حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) و رهایی از دست او از جانب خلیفه معتمد عبّاسی برنامه ریزی شده بود، خصوصاً هنگامی که اوّلا سلسله عملیاتی که حکومت در برابر حضرت امام هادی(علیه السلام) و ثانیاً بر ضدّ حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) انجام داده بود با دقّت مورد بررّسی قرار گیرد. آنان چندین بار آن حضرت را به زندان انداختند گذشته از این که خانه آن حضرت نیز همواره تحت مراقبت بسیار شدید بود. آنان همچنین می خواستند آن حضرت را به کوفه تبعید کنند و کارهای خشونت بار دیگری نیز بر ضدّ آن حضرت و شیعیان و علویان انجام دادند. بر پایه نتیجه این بررسی، به ضمیمه روایت احمد بن عبیدالله بن خاقان که پدرش یکی از بارزترین مردان دولت عبّاسی بوده است، بر این نکته تأکید می شود که در پشت قضیه شهادت امام عسکری(علیه السلام) بدون کوچکترین شکی دست گناهکار عوامل حکومت موجود بوده است.

نماز گزاردن بر جنازه حضرت امام عسکری(علیه السلام)

شهادت حضرت امام عسکری(علیه السلام) بازتاب بزرگی در سامرا داشت; آنجا که همه مغازه ها تعطیل شده و عموم و خصوص مردم به سرعت و عجله به خانه امام ریختند، احمد بن عبیدالله در روایتی آن روز بزرگ را این گونه توصیف می کند: هنگامی که خبر وفات آن حضرت منتشر گردید شهر سامرا به خود لرزید و از همه جا این ضجّه بلند شد که ابن الرّضا از دنیا رفته است[۱۸۵]، بازارها تعطیل و درب دکّان ها بسته شد. بنی هاشم، کاتبان، فرماندهان، قاضیان، معدّلان و سایر مردم برای حضور در تشییع جنازه آن حضرت سوار شدند و شهر سامرا شبیه به عرصه محشر شده بود[۱۸۶].

---

۱۸۴. الفصول المهمّه/ ۲۷۱، اصول الکافی ۱ / ۵۰۳ /ح ۱، کمال الدّین ۱ / ۴۲.
۱۸۵. کمال الدّین ۱ / ۴۳.
۱۸۶. الفصول المهمّه/ ۲۷۱.

پس از این که جنازه حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) تجهیز یعنی غسل و کفن گردید، خادم آن حضرت عقید خارج شد و جعفر بن علی را صدا زده گفت: مولای من، برادر شما کفن شد، پس برخیز و بر او نماز بخوان. جعفر بن علی و به همراه او شیعیان که پیشاپیش آنان عثمان بن سعید عمری که یکی از وکیلان امام عسکری(علیه السلام) (و بعدها وکیل حضرت حجّت(علیه السلام)) بود، داخل شدند. هنگامی که وارد خانه شدند دیدند حسن بن علی ـ صلوات اللّه علیه ـ کفن شده در تابوت قرار گرفته است، جعفر بن علی جلو رفت تا بر آن حضرت نماز بخواند. هنگامی که خواست تکبیر بگوید پسربچّه ای که صورتش کمی گندمگون و موهایش مجعّد و دندان هایش فاصله دار بود، خارج شده، ردای جعفر را گرفت و به او گفت: ای عمو، من برای نماز خواندن بر پدرم سزاوارترم. جعفر در حالی که چهره اش عبوس و زرد شده بود پا پس نهاد و پسربچّه جلو آمده بر او نماز خواند[۱۸۷].

هنگامی که جنازه حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) را از اندرونی خارج کردند ابوعیسی فرزند متوکّل به امر خلیفه، معتمد عبّاسی بر وی نماز خواند[۱۸۸]، البته این کار برای این بود که افکار عمومی را در رابطه با شهادت حضرت امام عسکری(علیه السلام) گمراه نمایند. گویا که حکومت در این مسأله دست نداشته و بلکه برعکس از این امر ناراحت نیز بوده است، چرا که آنان در ایام بیماری امام عسکری(علیه السلام) در ظاهر برای مداوای آن حضرت اهتمام زیادی به خرج داده و مردان بزرگ دربار عبّاسی نیز برای تشییع جنازه آن حضرت آمده بودند. لکن چنین کارهایی نمی توانست شیعیان و دوستان امام(علیه السلام) را بفریبد و نه تنها آنان، بلکه اکثریت مسلمانانی که آنچه از زندان و اعمال فشار از طرف حکومت بر امام عسکری(علیه السلام) رفته بود را دیده بودند نیز فریب این رفتار حکومت را نمی خوردند.

فرزندان امام حسن عسکری(علیه السلام)

مشهور بین شیعه امامیه این است که امام حسن عسکری(علیه السلام) به جز امام محمّد مهدی منتظر(علیه السلام) هیچ فرزند دیگری نداشته است، دلیل این مطلب آن است که شیخ مفید(رضي الله عنه) به آن اشاره نموده است[۱۸۹]. آنجا که می گوید: اما حسن بن علی

۱۸۷. کمال الدّین ۲ / ٤٧٥.
۱۸۸. کمال الدّین ۱ / ٤٣ و به نقل از آن بحارالانوار ۵۰ / ۳۲۸.
۱۸۹. ارشاد/ ۳۳۹.

عسکری، پس برای او فرزندی به جز صاحب الزّمان ـ علیه الصّلوة و السّلام ـ نبوده و جز آن حضرت هیچ فرزندی ظاهر یا باطن از خود به جا نگذاشته است[۱۹۰].

ابن شهرآشوب نیز همین قول را پذیرفته و گفته است: و فرزند امام حسن عسکری(علیه السلام) قائم بوده و غیر از او فرزندی نداشته است[۱۹۱].

صاحبان منابع تاریخی مانند طبری[۱۹۲] و مسعودی[۱۹۳] و غیر از این دو هیچ یك اشاره ای به فرزندی غیر از امام منتظر(علیه السلام) نکرده اند و وی همان پسری است که در نیمه شعبان سال ۲۵۵ هجری به دنیا آمده است.

---

۱۹۰. تاج الموالید/ ۱۳۵.
۱۹۱. ابن شهرآشوب، مناقب ٤ / ٤٥٥.
۱۹۲. تاریخ طبری ۷ / ۵۱۹.
۱۹۳. تاریخ مسعودی ٤ / ۱۱۲ به نقل از اکثریت شیعه.

بخش سوم

نیازهای دوره حضرت امام عسکری (علیه السلام)

روایات نبوی به تبعیت از قرآن کریم به صورت متواتر بر جاودانگی رسالت اسلام و پیروز شدن آن بر همه رسالت های دیگر دلالت دارد، و این که این امر منقضی نخواهد شد مگر این که دوازده خلیفه به عدد نقبای بنی اسرائیل که همه آن ها از قریش باشند بیایند و بروند[۱۹٤].

این تعبیر از پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) وارد شده است که به روایت عبداللّه بن مسعود فرموده است: «**الأئمة من بعدي اثنا عشر كلّهم من قريش**» امامان بعد از من دوازده تن هستند که همه از قریش می باشند[۱۹٥].

از ابوسعید خدری نیز روایت شده است که گفت: پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) نماز اوّل را برای ما خواندند، سپس به ما رو کرده و فرمودند:

ای گروه اصحاب من، بدانید که همانا مثل اهل بیت من در میان شما مثل سفینه نوح و باب حطّه در بنی اسرائیل می باشد. پس بعد از من به اهل بیت من و ائمه هدایتگر از ذرّیه من چنگ زنید که در این صورت هرگز گمراه نخواهید گردید.

به آن حضرت عرض شد: ای رسول خدا ائمّه بعد از شما چند تن هستند؟ آن حضرت فرمودند: آن ها دوازده تن از اهل بیت من می باشند[۱۹٦].

گذشته از کتبی که اختصاصاً در موضوع امامت نوشته شده است، کتاب هایی که تحت عنوان صحیح و مسند نیز نوشته شده کاشف از میزان اهمیت این جایگاه حسّاس و مهم در نصوص کتاب و سنّت و سیره مسلمانان است، تا آنجا که گروهی از مردم پیدا شده و برای تصرّف این جایگاه به جان یکدیگر افتاده اند که نه از نظر قرآن و نه از نظر سنّت پیامبر اکرم شایستگی احراز این جایگاه را نداشته اند. آنان این جایگاه رفیع را جز به بهانه ای سست تر از خانه و تار عنکبوت تصرّف نکرده اند و آن دلیل سست این

۱۹٤. ر.ك احادیث خلافت، امارت و امامت در صحاح و مسانید.
۱۹٥. منتخب الاثر/ ۲٤ به نقل از كفاية الاثر.
۱۹٦. منتخب الاثر/ ۲٥ به نقل از كفاية الاثر.

است که اگر آنان برای گرفتن زمام امور مبادرت و عجله نکرده بودند امت اسلام متفرّق شده و بدون رهبر نابود می گردید، آنان این عجله و سرعت عمل را برای پوشانیدن لباس مشروعیت بر تصرّف غاصبانه خود در حکومت و به دست گرفتن زمام امور بعد از پیامبر اکرم دلیل قرار داده اند.

این خط که حکومت را تصرّف نمود با این عنوان که نبوّت و خلافت یکجا جمع نمی شوند. برنامه ریزی بلندمدتی برای خود انجام داد، استدلال آن ها این بود که: اگر نبوّت در خاندان بنی هاشم قرار داده شد، سزاوار نیست که امامت نیز در میان آنان باشد، در حالی که نصوص و روایات پیغمبر اکرم کاملا بر این نکته تأکید دارد که امامت پس از پیامبر در اهل بیت آن حضرت بوده و آنان همچون کشتی نوح و باب حطّه بوده و هم آنان امان امت از غرق شدن و گمراهی می باشند.

اما همین استدلال پوچ و برنامه ریزی درازمدت خط حاکم توانست اقدام آنان، در جهت کنار گذاشتن سیاسی اهل بیت(علیهم السلام) از مقامی که برای آنان تعیین شده بود را به پیروزی برساند. سپس خط حاکم دست به اقدام دیگری زده و نگارش و تدوین احادیث را ممنوع اعلام کرد تا بدین وسیله نگذارد احادیث پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) که بسیاری از آن ها مربوط به اهل بیت(علیهم السلام) و جایگاه آنان به عنوان پیشرو و پیشوا بعد از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) می باشد در میان مردم پخش گردد و این اقدام، زمینه ساز اقدامات آتی آنان در جهت سلب مرجعیت دینی و فکری از اهل بیت(علیهم السلام) بود.

اما علیرغم همه اقداماتی که برای کنار گذاشتن سیاسی و اسقاط مرجعیت دینی که پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) به تصریح قرآن کریم برای اهل بیت قرار داده بود، شایستگی اهل بیت(علیهم السلام) و اهلیّت آن ها برای رهبری مسلمانان و خصوصیات ویژه ای که در آن بزرگواران بود به همراه مبارزه اصولی آنان با تصرف کنندگان قدرت پس از مبارزه ای طولانی، منجر به بازگشت اقتدار فکری و دینی به ساحت اسلام گردید.

امامت زود هنگام دو امام بزرگوار حضرت امام جواد و حضرت امام هادی(علیهما السلام)دلیلی محسوس و بسیار قاطع و قوی بر شایستگی علمی اهل بیت برای پیشوایی و رهبری امت به سمت ساحل سعادت بود که قرآن کریم به آن بشارت داده و روایات صریح سنّت نبوی آن را تأکید کرده است; آنجا که به صراحت از مهدی سخن به میان

می آورد که از اهل بیت رسالت بوده و زمین را پس از پر شدن از ظلم و جور، پر از عدل و داد می کند.

شکست همه اقدامات امویان و عبّاسیان برای ساقط کردن ائمّه اهل بیت(علیهم السلام) و پرده کشیدن بر شخصیت های درخشان آنان، باعث شد که مأمون عبّاسی سیاست گذشتگان خود را تغییر دهد تا بدین وسیله بتواند اهل بیت(علیهم السلام) را از نزدیك زیر نظر بگیرد.

وی تظاهر به احترام آنان می نمود، اما در باطن کینه آنان را در سینه داشت. سیاست وی همان سیاستی بود که بعضی از خلفای بعدی نیز مانند معتصم و متوکّل و خلفای پس از او تا معتمد عبّاسی از آن تبعیت نمودند.

سیاست احترام گذاشتن به امام در ظاهر امر اما مراقبت شدید از او و زیر نظر داشتن همه فعالیت هایش، محبوس کردن وی در مرکز خلافت، ممنوعیت سفر و دستگیر کردن هر کس که با او ارتباط دارد و از اتباع او می باشد دارای دلالت عمیقی بوده است که مأمون، متوکّل و خلفای دیگر هر کدام به نوبه خود گوشه ای از آن را بیان کرده اند. متوکّل گفته است: وای بر شما، امر ابن الرّضا مرا بیچاره کرده است، و این زمانی بود که همه اقدامات وی برای ساقط کردن حضرت امام هادی(علیه السلام) با شکست مواجه شده بود.

تلاش های مأمون نیز بی فایده بود. چرا که نمی توانست شخصیت درخشان امام رضا(علیه السلام) را کمرنگ نماید و همه اقداماتش وی را از اهداف شومش دورتر می نمود، چنان که همه تلاش های معتصم و متوکّل نیز بیهوده بود، دلیل این مطلب هم این است که معتصم امام جواد(علیه السلام) را در عنفوان جوانی که سن شریفش از بیست و پنج سال تجاوز نمی کرد به شهادت رساند. همچنین است ترور امام هادی(علیه السلام)به دست معتزّ عبّاسی، چرا که متوکّل علی رغم اقدامات متعدّد برای ترور حضرت امام هادی(علیه السلام) در ترور آن حضرت موفّق نبوده است. و هنگامی که زمان امامت فرزندش امام حسن عسکری(علیه السلام) رسیده و آن حضرت در بیست و دوّمین سال زندگی مبارك خود امامت را به دست گرفت نیز در سیاست عبّاسیان هیچ تغییری حاصل نشده بود، چنان که در شرایط محیطی آن حضرت نیز هیچ چیزی تغییر نکرده بود.

می دانیم که از زمان شهادت حضرت امام حسین(علیه السلام) در زمان هیچ یك از این خلفا اقدام مستقیمی از سوی اهل بیت(علیهم السلام) برای قیام بر علیه خلفا انجام نشده بود.

پس این همه ترس و وحشت از اهل بیت(علیهم السلام) برای چه بوده و چرا آنان تا این اندازه در کشتن آنان تسریع می نمودند؟

حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) در ضمن حدیثی سرّ این مطلب را بیان می کند:

بنی امیّه و بنی عبّاس به دو دلیل شمشیر در میان ما آل پیامبر گذاشتند: یکی از آن دو دلیل این که آنان می دانستند حقی در خلافت ندارند، و می ترسیدند ما ادّعای خلافت کنیم و ناگهان حق به حقدار برسد. دوّمین دلیل این که آنان از اخبار متواتر، دانسته بودند که از بین رفتن حکومت جابران و ظالمان، به دست قائمی از ما اهل بیت به وقوع خواهد پیوست. آنان شك نداشتند که جزو گروه جابران و ستمگران هستند. به همین دلیل بود که سعی کردند اهل بیت رسول خدا(صلی الله علیه وآله) را بکشند و به طمع این که نگذارند آن قائم(علیه السلام) به دنیا بیاید یا اگر به دنیا آمده کشته شود، نسل پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) را قطع کنند. اما خداوند متعال نخواست تا امر آن قائم برای هیچ کدام از این خلفای ستمگر آشکار شود، بلکه اراده کرد تا نور خود را کامل کند، اگرچه کافران نپسندند(۱۹۷).

مقدمه چینی پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) به تبعیت از قرآن کریم در رابطه با قضیه مصلح جهانی اسلام و تصریح آن حضرت به این که آن مصلح جهانی از فرزند زادگان حضرت رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) از فرزندان فاطمه و علی به دنیا خواهد آمد و این که او نهمین فرزند از فرزندان حسین شهید(علیه السلام) می باشد یك ضرورت بود که اعتقادات اسلامی آن را بر پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) واجب می کرد. چرا که مصلح جهانی، در سیاهترین و ظالمانه ترین شرایطی که بر امت اسلام می گذشت، نقطه تابش نور امید و تنها امیدواری بزرگ آنان بود. شرایطی که پس از وفات پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)مسلمانان را در بر گرفت این اخبار و روایاتِ پیش از موعد را تأییدنمود.

این مقدمه چینی وسیع پیامبر در رابطه با حتمیّت ظهور، ولادت، غیبت، ظهور، علایم ظهور، عدل و حکومت اسلامی نمونه ای که حضرت مهدی(علیه السلام)آن را برپا خواهد ساخت، در طی روایات فراوانی از پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) نقل شده که تعداد آن روایات، در نزد شیعه و اهل سنّت به بیش از پانصد روایت می رسد.

ائمّه و پیشوایان از اهل بیت(علیهم السلام) نیز در طول دو قرنی که میان وفات پیغمبر اکرم و غیبت حضرت مهدی(علیه السلام) طول کشیده است بنا به روش جد بزرگوار خود، پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) عمل کرده و همواره در جهت تأکید بر این اصل و تأیید و

---

۱۹۷. منتخب الاثر/ ۳۵۹ چاپ دوّم به نقل از اربعین خاتون آبادی کشف الحقّ .

تثبیت آن در دل و جان مردم تلاش کرده و این اعتقاد را گذشته از شیعیان و موالیان و پیروان اهل بیت(علیهم السلام)، حتی در میان سایر مسلمانان نیز به عنوان یکی از عقاید حتمی درآوردند.

اعتقاد به این اصل، همچون میدانی آکنده از مین، ظالمان را با خطر مرگ و نیستی مواجه ساخته بود که قادر بود آن ها و خط انحرافی آن ها را از میان بردارد. چرا که این اصل، منبع پرتو افشانی نور امید و هدایت برای همه مسلمانان بوده، باعث ترس و وحشت ظالمانی بود که به ناحق بر گرده مسلمانان سوار شده بودند، تا آنجا که اگر اهل بیت(علیهم السلام) جز تأکید بر این اصلِ اعتقادی، هیچ کار دیگری انجام نمی دادند و از نظر سیاسی هیچ تحرکی بر ضد حاکمان ستمگر نمی کردند، اعتقاد به همین اصل و ترویج آن، در نظر حاکمان برای از میان برداشتن آنان کافی بود. چرا که اعتقاد به این اصل و شیوع آن در میان مردم خواب را از چشمان آنان گرفته بود.

اما از دیگر سوی حاکمان مجبور بودند تا افکار عمومی دنیای اسلام را نیز رعایت کنند و این مسأله مانع از آن بود تا آنچه را که در دل داشته و در سر می پروراندند به موقع اجرا درآورده، به برنامه ریزی آشکار علیه اهل بیت(علیهم السلام)بپردازند، و این همان اراده خداوند است که بالاتر از اراده آنان است. البته آنان در عین حال از توطئه های پنهان برای توجیه کشتن و از میان برداشتن هريك از امامان اهل بیت پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) فروگذار نمی کردند.

آنان درباره حضرت امام حسین(علیه السلام) این گونه شایع کردند که از دین جد خود خارج شده است و قتلش واجب است، در حالی که او کسی بود که می خواست امت جد خود را اصلاح نماید.

حضرت امام کاظم(علیه السلام) و امامان پیش از آن حضرت نیز همواره متهم بودند که برای قیام بر علیه حکومت مرکزی برنامه ریزی کرده و طرفدارانشان از اطراف و اکناف مملکت اسلامی برای آن ها پول می آورند.

در باره حضرت امام رضا و امام جواد(علیهما السلام) نیز علیرغم این که مأمون می دانست در ترور حضرت امام رضا(علیه السلام) متهم اصلی است و معتصم هم دختر مأمون را برای ارتکاب جنایت ترور حضرت امام جواد(علیه السلام)مأمور کرد، [و این مطلب از چشم امت اسلام به دور نخواهد ماند] اما این دو امام بزرگوار به شکلی بسیار حیله گرانه و پلید به دست این دو تن به شهادت رسیدند.

در عین حال پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) آرزوهایی برای آینده امت اسلامی داشتند; امتی که به تقدیر الهی می بایست امتی شاهد و میانه باشد که عقب ماندگان خود را به حد او برسانند و پیشی گرفتگان باز گردند تا به اصول و معیارهای آن رسیده، در نتیجه پرچم «لا اله الاّ اللّه و محمّد رسول اللّه» در چهار گوشه زمین برافراشته شده، دین حق علیرغم اکراه کافران بر همه ادیان پیروز و مسلط گردد، به همین دلیل، مسأله اسلامی انتظار حضرت امام مهدی(علیه السلام) و اعتقاد به وجود و ظهور آن حضرت و اصلاح امور جهان به دست آن بزرگوار را به گونه ای مطرح کردند که به عنوان یك نقطه اساسی در اعتقادات اسلامی مطرح شده و به عنوان یکی از اصول تغییر ناپذیر دین اسلام معرّفی شود.

اهل بیت(علیهم السلام) برای به پا داشتن این اصل قرآنی که رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) مبیّن آن بوده و اهل بیت آن حضرت بر آن اعتماد کرده و چون یك خط مشی اصولی و کلی سعی در تثبیت آن در دل و جان مسلمانان داشتند، از هیچ کوششی فروگذار نکردند.

شاهد این مطلب کتاب هایی است که دانشمندان در رابطه با «ملاحم» یعنی اخبار غیبی مربوط به زمان غیبت و ظهور حضرت امام زمان(علیه السلام)، به نحو قابل توجّهی در قرن اوّل و دوّم هجری تألیف کرده اند.

نام حضرت امام مهدی(علیه السلام) بیش از دو قرن قبل از ولادتش در فرهنگ اسلامی می درخشیده، راویان اخبار، اهداف، ویژگی ها، نسب و هر چه را که رابطه ای با انقلاب اسلامی آن حضرت داشته است نقل می نمودند.

این تبلیغات به مدت دو قرن و نیم ادامه داشته و مسلمانان همواره این اخبار و روایات را شنیده و متون این روایات را نسل به نسل برای یکدیگر نقل کرده، گاه حتّی این روایات را به صورت مستقل جمع آوری و تألیف نموده اند.

واقعیت این است که در عصر امام باقر و صادق(علیهما السلام) و امامان پس از آن ها به تأکید بر مسأله امام مهدی(علیه السلام) اهمیت ویژه ای داده شده است. هنگامی که روایات امام صادق(علیه السلام) را که درباره حضرت مهدی(علیه السلام) صادر شده است به تنهایی شماره می کنند، تعداد آن ها به حدود سیصد روایت می رسد، و در دهه های بعد از زمان امام صادق نیز تأکید بر این مسأله از سوی اهل بیت(علیهم السلام)همچنان ادامه داشته است.

حال باید دید این واقعیت از نظر سیاسی و اجتماعی چه پیامدهایی داشته، از چنین قضیه ای انتظار چه تأثیری بر دل و جان مسلمانان می رفته است؟

حقیقتی که حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) بدان تصریح نموده اند پرده از سرّ این پدیده ها که گاه ممکن است در نظر محققان عجیب نیز جلوه نماید برداشته است آن حضرت دقیقاً سبب عجله ای که خلفا در به شهادت رساندن امامان بعد از امام رضا(علیه السلام) داشته اند و دلیل تبعیت بلا استثنای همه آنان از سیاست مأمون در قبال این امامان را به خوبی تفسیر فرموده اند; سیاستی که مراقبت شدید، ثبت و ضبط همه فعالیت های اهل بیت(علیهم السلام) و کاشتن جاسوسان مرد و زن در داخل خانه آن ها بخشی از آن را تشکیل می داد.

حال می توانیم سرّ این مطلب را که امامان بعد از حضرت صادق(علیه السلام) از زن های معروف و مشهور هاشمی به دنیا نیامده اند کشف نماییم. چرا که این امامان بزرگوار(علیهم السلام) از کنیزانی پاك، عفیف و برگزیده به دنیا می آمده اند، و برای همین مطلب مهم بود که این امامان بزرگوار هیچ کدام مولود ازدواجی رسمی و علنی نبوده اند. به همین دلیل بود که این امامان پس از ولادت چندان از سوی حتّی خواصّ و معتمدان از اصحاب اهل بیت(علیهم السلام) مورد جلب توجّه نبوده اند.

حاکمان، تنها در زمانی متوجّه این فرزندان - که امامان آینده بودند - می شدند که امام قبلی [با فرصت کافی] برای امامت او و مطرح کردن نامش در سطح جامعه به تدریج برنامه ریزی و مقدمه چینی کرده بود، و این گونه بود که فرصت ترور و کشتن زود هنگام امام بعدی از حاکمان گرفته می شد.

شاهد این مدّعا این است که وقتی آن فرزند، مورد توجّه مردم واقع شده و جان ها و دل ها به سوی او گرایش پیدا می کرد، تازه دستگاه های فتنه دشمن در برابر او شروع به کار می کرد.

ایّوب بن نوح گوید: به حضرت رضا(علیه السلام) عرض کردم: ما خیلی امید داریم که صاحب این امر، یعنی آن کس که خداوند به دست او جهان را اصلاح می کند شما باشید، و خداوند امر خلافت را بدون شمشیر و خونریزی در اختیار شما قرار دهد. چرا که می بینیم مردم به عنوان ولایت عهدی با شما بیعت کرده اند و سکّه به نام شما ضرب شده است، امام رضا(علیه السلام) در پاسخ او فرمودند: هر کدام از ما اهل بیت که مردم برای او نامه های بسیار نوشته، درباره مسائل شرعی و اجتماعی از او سؤال کرده، مورد توجّه جامعه قرار گرفته، پول به سمت او حمل شد، ناگهان [به صورتی مشکوك]در بستر بیماری افتاده و از دنیا رفت. تا این که خداوند

عزّوجلّ برای این امر مردی برانگیزد که آن چنان مخفی و دور از دیدگان باشد که حتّی ولادت و رشد و نموّ او نیز در خفا به انجام رسد(۱۹۸).

امام کاظم(علیه السلام) و امام رضا(علیه السلام) در سن پنجاه و پنج سالگی از دار دنیا رفته و به شهادت رسیدند. اما می بینیم که امام جواد(علیه السلام) در بیست و پنج سالگی از دنیا رفته است، و می دانیم هیچ کدام از ائمه(علیه السلام) نیز به واسطه بیماری از دنیا نرفته اند، بلکه آنان در نهایت صحّت و سلامت بدنی بودند، تا آنجا که صحّت و سلامت جسمی آن ها خود عاملی برای تحریك حسادت حاکمان عبّاسی بود.

در چنین شرایطی امام جواد(علیه السلام) با امامت زود هنگام خود که خود پدیده ای بی همتا بود و زبان به زبان در میان دوست و دشمن نقل می شد، در امر رهبری الهی و ربّانی به نوعی رکورد شکنی دست یافته، امت اسلام را به یاد کلام خداوند متعال در قرآن کریم انداخت که: خداوند در مرحله صباوت و خردسالی به حضرت یحیی و عیسی(علیهما السلام) کتاب و حکم و نبوّت را اعطا کرده است.

اکنون، امت اسلام با تمام وجود لمس می کرد و می دید طفلی که هنوز دهه اوّل زندگی را پشت سر نگذاشته بر عقل و دل میلیون ها نفر از مردم مسلمان استیلا پیدا کرده است.

خود این نوع امامت، زمینه سازی برای امامت امامانی بود که پس از آن حضرت امر امامت را بر خلاف آنچه مردم در زندگی خود به آن عادت کرده بودند، در مرحله خردسالی به عهده می گرفتند.

امامت زود هنگام فرزند حضرت امام جواد، یعنی امام هادی(علیه السلام)، دوّمین مصداق این پدیده بی همتا بود که به زودی دیگر نه تنها چندان شگفت انگیز نمی نمود بلکه به خط رسالی اهل بیت نقش جدید و تأثیر گذاری بزرگی می بخشید. چرا که بدین وسیله پیروان مکتب اهل بیت از نمونه منحصر به فرد دیگری از این نوع امامت برخوردار می شدند.

حضرت امام مهدی(علیه السلام) که علیرغم کنترل شدید و در کمین بودن حاکمان ستمگر کار ولادت و امامت او به انجام رسید، مصداق سوّمی برای امامت زود هنگام در میان امامان دوازده گانه شیعه بوده، پس از انس گرفتن مردم با دو نمونه از این نوع امامت، دیگر در جامعه اسلامی عموماً و شیعی خصوصاً موجب شگفتی کسی نمی شد.

---

۱۹۸. کمال الدّین/ ۳۵٤.

از همین رو بود که شرایط زمانی امام هادی(علیه السلام) شرایط انتقال از مرحله امامت آشکار به امامت پنهانی امامی بود که می بایست از پس پرده غیبت امور جامعه را حل و فصل نماید و امت نیز می بایست به چنین امام پنهانی رو کرده، به امامت وی معتقد شده و علیرغم سختی شرایط، با وی تعامل نماید.

زمان امامت امام هادی(علیه السلام) تنها فرصتی بود که می شد در آن، امت را برای استقبال از شرایط جدید امامت آماده کرد. خصوصاً وقتی بدانیم که امام هادی(علیه السلام)هفتمین فرزند از نه فرزند امام حسین(علیه السلام) است که بناست مهدی موعود نهمین آن ها باشد. یعنی امام هادی(علیه السلام) همان کسی است که باید از طریق برنامه ریزی يك ازدواج خاص و پنهان برای پسرش حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) اوضاع را برای ولادت نوه خود آماده نماید. چرا که تا زمان به دنیا آمدن آن موعود فاصله زمانی جداً کوتاهی بود که می بایست از آن برای يك آمادگی لازم و فراگیر نهایت استفاده بشود.

بنابراین، برای قیام به این مسئولیت بسیار سنگین، فرصت برای امام هادی(علیه السلام)بسیار کم و کوتاه بود. چرا که آن حضرت می بایست در کمال دقت و احتیاط از يك جهت، و تبلیغات عمومی از طرف دیگر، فرصت را از حاکمان ستمگر گرفته و مفهوم انتظار و آمادگی برای ظهور و قیام در برابر ستمگران را در میان امت تعمیق بخشد، و یا لااقل به وسیله پیروان مخلص خود بر مسلمانان اتمام حجّت نماید.

از همین جا است که می بینیم امام هادی(علیه السلام) کاری بس بزرگ و سنگین بر عهده داشته است. چرا که باید با احتیاط کامل از برانگیخته شدن سوء ظن حاکمانی که در کمین او و فرزندان او نشسته بودند جلوگیری کند، تا بدین وسیله بتواند نقش خود را که همان محقق ساختن حلقه ارتباطی میان آنچه را که پدران بزرگوارش به انجام رسانده و آنچه را که فرزند و فرزندزاده بزرگوارش می بایست به انجام برسانند بوده است، به بهترین شکل ایفا نماید.

به همین دلیل بود که حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) به جز شش سال فرصت امامت پیدا نکرد که این کوتاهترین مدت امامت در تاریخ اهل بیت(علیهم السلام)می باشد، چرا که امامت حضرت امام علی(علیه السلام) سی سال، حضرت امام حسن(علیه السلام)ده سال، حضرت امام حسین(علیه السلام) بیست سال، حضرت امام زین العابدین(علیه السلام)سی و چهار یا سی و پنج سال، حضرت امام باقر(علیه السلام) نوزده سال، حضرت امام صادق(علیه السلام) سی و چهار سال، حضرت امام کاظم(علیه السلام)سی و پنج سال، حضرت

امام رضا(علیه السلام) بیست سال، حضرت امام جواد(علیه السلام)علیرغم عمر کوتاهش هفده سال و حضرت امام هادی(علیه السلام) سی و چهار سال به طول انجامید.

به همین ترتیب همه برنامه هایی که حضرت امام هادی و بعد از آن حضرت امام حسن عسکری(علیهما السلام) انجام دادند، مانند حضور دائم در دارالخلافه و یا جایگاه بلندی که در نزد همه اصناف و طبقات جامعه از امیران و وزرا گرفته تا فرماندهان سپاه و کاتبان و همه مرتبطان به دربار در همین رابطه ارزیابی می شود.

آنچه تاکنون بیان داشتیم بارزترین ویژگی های اوضاع کلی سیاسی بود که حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) را احاطه کرده بود. همچنین نیازهایی که چنین وضعیتی به صورت خاص داشت.

البته برای به تحقّق رساندن اهداف بزرگی که تحقق آن به صورت عام به ائمّه اطهار(علیهم السلام) و به صورت خاص به حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام)منوط و مربوط بوده است.

ما نیازهای زمانه حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) را در دو بخش بیان خواهیم کرد. یك بخش مخصوص به نیازهای جامعه اسلامی به صورت کلی و بخش دوّم مربوط به نیازهای گروه صالح پیروان امام عسکری(علیه السلام) که مجموعه ای از مسئولیت های رسالی بزرگ به آن ها مربوط می شد; مسئولیت هایی که ائمّه(علیهم السلام)برای تحقّق آن از طریق اسباب و راه های صحیحی که قرآن کریم همگان را به آن هدایت کرده است برنامه ریزی کرده بودند.

قسمت چهارم

بخش نخست

امام عسکری (علیه السلام) و نیازهای جامعه اسلامی

بخش دوّم

امام عسکری (علیه السلام) و نیازهای گروه شیعه

بخش سوّم

میراث گرانسنگ امام عسکری (علیه السلام)

بخش نخست

حضرت امام عسكرى (عليه السلام) و نيازهاى جامعه اسلامى

پس از روشن شدن جوّ كلى جامعه زمان امام حسن عسكرى(عليه السلام) و بعد از بيان مسئوليت هاى اساسى آن حضرت به عنوان حلقه وصل ميان دو عصر حضور و غيبت با همه خصوصيات و علاماتى كه اين دو عصر دارند مسئوليت هاى امام حسن عسكرى(عليه السلام)را مى توان بدين شرح شماره نمود:

١. ايجاد روابط آميخته با حكمت و دقت با حاكمان و دستگاه حاكم.

٢. ردّ شبهات و دفاع از حريم رسالت الهى.

٣. روبرو شدن با فرقه هاى منحرف.

٤. دعوت به سوى دين حق.

١. ايجاد روابط آميخته با حكمت و دقت با حاكمان و دستگاه حاكم

از آنچه گذشت دانستيم كه حكومت در رابطه با حضرت امام هادى(عليه السلام)اين برنامه ها را به مورد اجرا مى گذاشت:

١. نزديك كردن آن حضرت به دربار و تظاهر به احترام و بزرگداشت آن حضرت.

٢. مراقبت شديد و مستمر از همه كارها و احوالات امام(عليه السلام).

٣. خشونت در برخورد هنگامى كه اقتضاى اين امر بوده باشد، مانند به زندان انداختن امام(عليه السلام)، يا ريختن به خانه آن حضرت و يا ترور كردن آن بزرگوار.

به همين دليل لازم بود كه حضرت امام حسن عسكرى(عليه السلام) با احتياط و دقت كامل در برابر حكومت ستمگر و اقدامات خشونت آميز آن كه اوّلا سعى در كشف كردن پسر حضرت امام حسن عسكرى(عليه السلام)در صورت ولادت و يا جلوگيرى از ولادت چنين پسرى داشته و ثانياً هدف قطع ارتباط امام با شيعيان و پيروان آن حضرت را دنبال مى نموده است، برخورد نمايد.

و به زودى به برنامه ريزى دقيق حضرت امام حسن عسكرى(عليه السلام) كه منجر به عدم كشف حضرت امام مهدى(عليه السلام) توسط حكومت گرديد اشاره خواهيم كرد.

حضرت امام عسکری(علیه السلام) از هر فرصتی که برای آن حضرت به وجود می آمد از طریق کاروان هایی که به پایتخت می رسیدند برای ارتباط با پیروان و شیعیان خویش استفاده می نمودند. ارتباط آن حضرت با پیروانشان به وسیله روش هایی بسیار هوشمندانه و گوناگون صورت می گرفت. به همین ترتیب بود که مقداری از اموال و یا استفتاءات و یا غیره مانند اخبار و مسائلی که امام(علیه السلام) به آن اهمیت می دادند به دست آن حضرت می رسید.

به علاوه این که گسترش دایره وکیلان حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام)ضرورت ارتباط مستقیم با آن حضرت را کاهش داده و سیاست گوشه گیری که حضرت امام عسکری(علیه السلام) انتخاب نموده بود به دستگاه حکومتی اطمینان می داد که تحرك آن حضرت محدود شده و یا حتی کاملا متوقف گردیده است.

۲. ردّ شبهات و دفاع از حریم رسالت

یکی از مهمترین فعالیت هایی که از حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام)در زمان امامتش صادر شد ردّ آرام و حکیمانه بزرگترین توطئه تخریبی بود که یکی از فلاسفه مسلمان به نام «کِندی» به وجود آورنده آن بود. کندی تعدادی از آیات متشابه قرآن را که در نگاه اوّل برای خواننده نوعی از تناقض را تداعی می نمود جمع کرده و می خواست این کتاب را منتشر نماید. این اقدام مستقیماً قرآن کریم را که سند رسالت و نبوّت اسلامی و سمبل اوّل نظام اسلامی بوده است را هدف قرار داده بود.

در عین حال هیچ کس به جز حضرت امام عسکری(علیه السلام) میزان خطرناك بودن این اقدام و تأثیر منفی آن را بر عامّه مردم که در مسائل علمی و دینی تخصّص نداشتند درك نکرده بود. به اضافه این که این اقدام ممکن بود بهانه و دستاویزی به دست دشمنان اسلام و مسلمین بدهد، اما حضرت امام عسکری(علیه السلام) به موقع از این اقدام مطلع شده و آن را در نطفه خفه کردند. روزی یکی از شاگردان کندی بر حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) داخل شده، امام عسکری(علیه السلام) به او فرمودند: آیا در میان شما مردی رشید پیدا نمی شود که استاد شما کندی را از کاری که در رابطه با قرآن آغاز کرده است منصرف نماید؟

شاگرد کندی جواب داد: ما شاگردان او هستیم. چگونه می توانیم در این کار یا کارهای دیگر به استاد خود اعتراض کنیم؟

حضرت امام عسکری(علیه السلام) به وی فرمودند: «آیا آنچه را که به تو بگویم به وی خواهی رساند؟

وی پاسخ داد: آری.

امام(علیه السلام) فرمودند: به نزد کندی برو و در انس گرفتن و یاری او در امر قرآن با وی ملاطفت و دوستی به خرج بده، پس هنگامی که انس و الفت در میان تو و او برقرار شد به او بگو: مسأله ای برای من پیش آمده که می خواهم از تو بپرسم، وی از تو خواهد خواست تا مسأله را از او بپرسی. به وی بگو: اگر کسی در نزد تو قرآن بخواند آیا امکان دارد که مراد او از آنچه را که به او تکلّم می کند غیر از آن معانی باشد که تو گمان می کنی وی آن معنا را اراده کرده است؟

وی به تو خواهد گفت: آری، ممکن است، زیرا وی مردی است که اگر حق را بشنود می فهمد، پس هنگامی که این مطلب را پذیرفت به او بگو: در این صورت تو چه می دانی که معنای واقعی آن [کلمات] چیست؟ شاید معنای واقعی این آیه غیر از آن [معنایی] باشد که تو فهمیده ای، و این آیه برای معنایی غیر از معنای ظاهری آن وضع شده باشد.

آن مرد به نزد کندی رفت و هنگامی که در میان آن ها انس و الفت ایجاد شد مسأله را برای او مطرح کرد. کندی گفت: بعداً برای گرفتن جواب بیا، وی مدتی با خود تفکّر کرد و در نزد عقل و وجدان خود دید که این مسأله از نظر نظری مشکلی ندارد و از نظر لغوی احتمال آن می رود.

سپس کندی به شاگرد خود گفت: تو را سوگند می دهم که به من خبر بدهی این مسأله را از کجا آورده ای؟

شاگرد جواب داد: این مسأله ای بود که ناگاه به دلم افتاد و آن را به تو گفتم، کندی پاسخ داد: هرگز مانند تویی به چنین مسأله ای راه نمی برد و به چنین جایگاهی نرسیده است، پس مرا آگاه کن که از کجا این سؤال را آورده ای؟

شاگرد پاسخ داد: ابومحمّد عسکری(علیه السلام) دستور آن را به من داده است.

کندی گفت: الآن درست گفتی. چنین مسائل و کلماتی جز از مثل چنین خاندانی خارج نمی شود. سپس دستور داد تا آتش افروخته و هر آنچه در آن کتاب نوشته بود را به آتش سوزاند[۱۹۹].

این موضع امام(علیه السلام) دلیل بر هوشیاری امام(علیه السلام) و مراقبت آن حضرت از همه فعالیت های علمی و فکری بود که می توانست از دور یا نزدیك ضرری به رسالت

---

۱۹۹. مناقب ٤ / ٤٥٧ ـ ٤٥٨ به نقل از ابوالقاسم کوفی، کتاب التبدیل ق ۳ .

اسلامی وارد نماید. علاوه بر این كه نقش بزرگی نیز در بیداری حسّ صحیح اعتقادی در شیعیان و دور كردن آنان از مواضع شك و شبهه داشته باشد، این شیوه ای بود كه حضرت امام عسكری(علیه السلام) در برابر فرق و مذاهب انحرافی و كلاً انحرافات فكری از آن تبعیت می كردند تا درسی برای اصحاب و شیعیان آن حضرت در نسل ها و قرن های آینده باشد.

حادثه طلب باران راهبان و تأثیر منفی كه بر جامعه اسلامی گذاشته بود نیز در همین راستا بود كه هیچ كس به جز حضرت امام عسكری(علیه السلام) نمی توانست این فتنه را برطرف نماید. حكومت نیز این موقعیت ممتاز آن حضرت را دانسته و به همین جهت از آن حضرت خواست تا متولّی امر دفاع از امت جد خویش باشد، چرا كه شك و شبهه امت جد او را فرا گرفته بود.

و همچنان كه دانستیم حضرت امام عسكری(علیه السلام) در این ماجرا پیروز شده، شك و ابهام هایی كه حقانیت شریعت و نظام اسلامی را زیر سؤال می برد كاملا رفع نمود; نظامی كه به عنوان شریعت پایان بخش همه ادیان روی كار آمده بود. امام(علیه السلام) با این اقدامات توانست امت اسلام و نظام اسلامی را از سقوط و فروپاشی محافظت نماید.

۳. روبرو شدن با فرقه های منحرف

پس از وفات رسول اكرم(صلی الله علیه وآله) مسلمانان با یكدیگر اختلاف كرده و به دو فرقه تقسیم شدند. گروهی در مقابل روایات و نصوصی كه از آن حضرت وارد شده بود دست به اجتهاد و تحلیل زدند و گروهی دیگر به روایات و شیوه عملی آن حضرت و موضع گیری هایش پای بند شده و عمل خود را مطابق آن ساختند.

و پیدا است كه در امتداد تاریخ دولت اسلام هر فرقه ای به فرع های مختلف تقسیم شده و فرقه های متعددی چون مرجئه و معتزله و خوارج كه بعد از قضیه حكمیت در جنگ صفّین و در زمان حكومت علوی به وقوع پیوست، سربرآوردند.

ائمّه اطهار(علیهم السلام)، پدران حضرت عسكری(علیه السلام)، به عنوان حامیان رسالت و عقیده اسلامی هر كدام در زمانه خود در برابر این فرقه های گمراه كننده ایستادگی نمودند. هر امامی نیز موضع گیری خاص خود را با هر یك از این فرقه ها داشت، كه بیم آن می رفت انحرافاتش امت مسلمان را نیز منحرف نماید.

اینك به دو نمونه از روبرویی امام(علیه السلام) با فرقه های منحرفی که در مدت امامت خود با آن هم عصر و هم دوره بوده است توجّه کنید:

۱. حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) و ثنویه

از فرقه هایی که در زمان امام عسکری(علیه السلام) موجود بوده فرقه ثنویه است. آنان کسانی هستند که دوگانه پرست بوده، به همراه خداوندِ قدیم، به قدیم دیگری نیز معتقدند. اینان همان مجوس می باشند که به دو مبدأ خیر و مبدأ شر به عنوان نور و ظلمت اعتقاد داشته هردو را قدیم می پندارند[۲۰۰].

شیخ کلینی از اسحاق، از محمّد بن ربیع شائی روایت کند که گفت: با مردی از ثنویه در اهواز مناظره کردم. سپس به سامرا آمدم اما بخش هایی از سخنان او در دل من جای گرفته بود. من بر درب خانه احمد بن خصیب نشسته بودم که ناگاه ابومحمّد(علیه السلام) در آن روز که روز بار عام بود از بیرونی عمومی دارالخلافة بیرون آمد. آن حضرت نگاهی به من افکند و با اشاره دست به من گفت: احدٌ احدٌ فردٌ، یعنی خداوند یکی است یکی است یکی است، و من از شنیدن این خبر غیبی که پاسخ سؤال قلبی ام بود بیهوش بر زمین افتادم[۲۰۱].

یکی از اصحاب آن حضرت از آن حضرت خواست برای پدر و مادرش دعا کنند. پدر او از فرقه ثنویه و مادرش مؤمنه بوده است. به همین دلیل آن حضرت نوشتند: «خداوند مادرت را بیامرزد»[۲۰۲].

۲. حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) و صوفیه

حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) با بیان آرا، روش ها و روابط گروه فاسدالعقیده صوفیه برای مردم و آشکار کردن صفات و خصوصیات آنان فساد عقاید ایشان را برای همه مردم آشکار می نمودند، می توان این مطلب را در حدیث امام حسن عسکری(علیه السلام) با ابوهاشم جعفری ملاحظه کنیم. آنجا که امام به وی فرمودند:

---

۲۰۰. طریحی، مجمع البحرین ۱ / ۷۸.

۲۰۱. کافی ۱ / ۵۱۱ /ح ۲۰، در نسخه دیگری نام راوی به جای شائی شیبانی آمده است، در مناقب آل ابی طالب ٤ / ٤۲۲ نیز نام راوی شیبانی آمده است.

۲۰۲. کشف الغمّه ۳ / ۲۲۱، بحارالانوار ٥ / ۲۹٤.

«سيأتي زمان على الناس وجوههم ضاحكة ، مستبشرة ، وقلوبهم مظلمة منكدرة ، السُّنة فيهم بدعة ، والبدعة فيهم سُنّة ، المؤمن بينهم محقَّر والفاسق بينهم موقَّر، أمراؤهم جاهلون جائرون ، وعلماؤهم في أبواب الظلمة سائرون»

أغنياؤهم يسرقون زاد الفقراء ، وأصاغرهم يتقدّمون على الكبراء ، وكل جاهل عندهم خبير وكل محيل عندهم فقير ; لا يتميزون بين المخلص والمرتاب ، ولا يعرفون الضأن من الذئاب»

«علماؤهم شرار خلق الله على وجه الأرض ، لأنّهم يميلون إلى الفلسفة والتصوف، وأيم الله إنّهم من أهل العدول والتحرف ، يبالغون في حبّ مخالفينا ويُضلّون شيعتنا وموالينا ، فان نالوا منصباً لم يشبعوا من الرثاء ، وإن خذِلوا عبدوا الله على الرياء ، ألا إنّهم قطّاع طريق المؤمنين والدعاة إلى نحلة الملحدين ، فمن أدركهم فليحذرهم وليصن دينه وإيمانه»

ای ابوهاشم، روزگاری بر مردم خواهد آمد که صورت های آن ها خندان و گشاده اما دل هایشان تاريك و ظلمانی خواهد بود، سنّت در میان آنان رنگ بدعت گرفته و بدعت در میان آنان سنّت گردیده است. مؤمن در میان آنان تحقیر شده اما فاسقان و گناهکاران در میان ایشان محترم شناخته می شوند. امیرانشان نادان و ستمگر و دانشمندانشان همواره در دربار ستمگران در رفت و آمدند.

ثروتمندانشان توشه فقرا را می دزدند و کودکان بر بزرگان پیشی می جویند، نادان در نزد آنان دانا جلوه کرده و دانا در نزد آنان فقیر می نماید، آنان میان اشخاص بااخلاص و افراد دارای شك و شبهه فرقی نمی گذارند، و نمی توانند گوسفند را از گرگ تمیز دهند.

دانشمندانشان بدترین خلق خدا بر روی زمین اند، چرا که آنان به فلسفه و تصوّف روی می آورند، اما به خدا سوگند که آنان از راه حق و حقیقت منحرف شده به سمت باطل گرایش پیدا می کنند، آنان در دوستی مخالفان ما افراط کرده، شیعیان و موالیان ما را گمراه می نمایند، اگر به پست و مقامی دست یابند از مدح و ستایش سیر نمی شوند و اگر پست و مقام را از دست بدهند از روی ریا خدا را عبادت می کنند، آگاه باشید که آنان راهزنان مؤمنان و دعوت کنندگان مردم به رویه ملحدان و بی دینان اند، پس هر که با چنین کسانی برخورد کرد باید که از آنان بر حذر بوده، دین و ایمان خویش را نگاه دارد.

سپس آن حضرت فرمودند: ای ابوهاشم، این کلامی است که پدرم از پدرانش از جعفر بن محمّد(علیهم السلام) مرا به آن آگاه کرده است. این از اسرار ماست، آن را جز برای اهلش بازگونکن[۲۰۳].

٤. دعوت مردم به دین حق

ائمّه اهل بیت(علیهم السلام) در هیچ شرایط و حالی از دعوت مردم به هدایت و دین حق رویگردان نبوده، سستی روا نمی داشتند. امام حسن عسکری(علیه السلام)نیز در این رابطه همچون پدران بزرگوار خود بر هدایت مردم و خارج کردن آنان از ظلمت و تاریکی به سمت نور و هدایت حریص بود. ما در زندگی پربار آن حضرت نمونه هایی را می یابیم که به این نوع فعالیت اشاره دارد.

از محمّد بن هارون روایت است که فرمود: پدرم مرا به همراه یکی از اصحاب ابوالقلا صاعد نصرانی فرستاد تا آنچه را از حدیث مولای ما حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) از پدرش روایت کرده است، از وی بشنوم. وی مرا به نزد ابوالقلا رسانید. هنگامی که به مجلس او درآمدم وی را مردی بزرگوار یافتم. سبب رفتن خود به دیدنش را برای او توضیح دادم. وی مرا به نزدیك خود فرا خواند و گفت: پدرم مرا روایت کرده است که با برادرانش و گروهی از اهل بصره به سامرا رفته بود تا از حاکم بصره در نزد خلیفه شکایت کند، پدرم گوید: در یکی از روزهایی که در شهر سامرا بودیم، ناگاه حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) را سوار بر قاطری یافتم که عرقچینی بر سر و طیلسانی بر دوش داشت، من در دل گفتم این همان مردی است که گروهی از مسلمانان ادّعا می کنند وی علم غیب می داند. در دل گفتم اگر چنین باشد اکنون جلوی عرقچین خود را به سمت پشت بر خواهد گرداند. ناگاه دیدم که آن حضرت همین کار را انجام دادند.

در دل گفتم شاید این امری اتفاقی بوده است. اما اکنون اگر این خبر راست باشد وی طیلسان خود را از سمت راست به سمت چپ خواهد انداخت و سمت چپ آن را به سمت راست خواهد آورد. ناگاه با کمال تعجب دیدم که آن حضرت همین کار را انجام دادند، و همین طور که قاطر حرکت می کرد به نزدیك من رسیده و به من گفتند: ای صاعد، چرا از

۲۰۳. حدیقة الشّیعه/ ۵۹۲ به نقل از سیّد مرتضی رازی قرن پنجم. در کتاب هایش: بیان الادیان، تبصرة العوام و الفصول التامّه فی هدایة العامه به نقل از شیخ مفید با سند، الانوارالنّعمانیه ۲ / ۲۹۳، ذرائع البیان فی عوارض اللّسان/ ۳۸.

کاری که هیچ فایده یا ضرری برای تو ندارد دست نمی کشی و به خوردن ماهی های خود نمی پردازی؟ و غذای ما در آن زمان ماهی بود.

صاعد بن مخلّد که این قضیه را دید مسلمان شد و بعدها به سمت وزارت معتمد عبّاسی نیز رسید(۲۰۴).

و از ادریس بن زیاد کفرتوثایی روایت است که گفت: من درباره اهل بیت(علیهم السلام)سخنان بزرگی می گفتم (در باره آنان، معتقد به غلو بودم). روزی برای دیدار حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) به سامرا و منطقه عسکر رفتم. من در حالی وارد شدم که آثار و گرد و غبار سفر بر من نمودار بود. بنابراین خود را به حمّامی رساندم اما در کنار در حمّام، خواب بر من غلبه کرد. ناگاه متوجه شدم که امام عسکری(علیه السلام) با چوبدست خود به من می زند و من از خواب بیدار شده آن حضرت را شناختم. که سوار بود و غلامان اطرافش را گرفته بودند. سپس برخاسته و همچنان که آن حضرت سوار بر مرکب بود به بوسیدن پا و ران آن حضرت پرداختم. اوّلین کلامی که آن حضرت به من فرمودند این بود: «**ای ادریس، (بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لا يَسبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُم بِأَمْرِهِ يَعْمَلُون)**»

بلکه [آنان] بندگانی ارجمندند * که در سخن بر او پیشی نمی گیرند، و خود به دستور او کار می کنند.

من عرضه داشتم: ای مولای من، همین جواب مرا بس است، چرا که من درباره پرسش از همین سؤال به نزد شما آمده بودم. ادریس گوید: آن حضرت مرا ترك كرد و رفت(۲۰۵).

---

۲۰۴. بحارالانوار ۵۰ / ۲۸۱.
۲۰۵. المناقب ۲ / ٤٦٢.

بخش دوم

امام عسكرى (عليه السلام) و نيازهاى گروه شيعه

گروه شيعه به عنوان يك حزب فعال سياسى مهمترين محورى بود كه فكر و اهتمام اهل بيت(عليهم السلام) را به خود مشغول مى داشت. چرا كه اين گروه تنها وسيله براى تحقق اهداف رسالت كبراى الهى بود. افراد اين گروه تنها طبقه اى از جامعه بودند كه فرهنگ اهل بيت و رسالت آنان را درك كرده و مى توانستند با آنان تعامل مثبت داشته و به دستورات و راهنمايى هاى آن ها عمل نموده و در برابرشان تسليم باشند.

از همين جا درمى يابيم كه حضرت امام حسن عسكرى(عليه السلام) در طول زمان انتقال از عصر حضور به عصر غيبت، به دليل مهم بودن اين مرحله از جوانب مختلف و كوتاه بودن مدت زمان اجراى اين كار، تلاش هاى خود را در اين زمينه چند برابر كرده بود، چرا كه آن حضرت سرعت تغييرات سياسى در سطح حكّام و خلفا و برخورد بد آنان با اهل بيت و شيعيانشان از يك جهت و كنترل كامل امام و تحركات آن حضرت را از ديگر سوى مشاهده مى كرد. آن حضرت به خوبى مى ديد كه آنان براى يافتن مهدى موعود و منتظر كه رسول اكرم(صلى الله عليه وآله) به آمدنش بشارت داده و وعده قيام او به قسط و عدل و مبارزه اش را با همه سمبل هاى ظلم و تعدى داده بود، سعى وافرى داشتند.

پس وظيفه حضرت امام حسن عسكرى(عليه السلام) در رابطه با پسر بزرگوارش حضرت مهدى(عليه السلام) بسيار مهم بوده است، چنان كه مسئوليت آن حضرت در رابطه با شيعيانش كه به زودى با اين بحران و مصيبت جديد روبرو مى شدند نيز وظيفه مهمى بود; بحرانى كه آنان در زمان ائمّه سابق هرگز با آن روبرو نشده، همواره امامان و پيشوايانشان با آنان زيسته و در طول دو قرن و نيم همواره امام را در برابر خود ديده و تعليم و تربيت را به صورت مستقيم از آنان گرفته بودند.

احساس اين كه امام و پيشواى زنده اى وجود دارد كه آن ها مى توانند با او ارتباط برقرار كنند، به رغم سختى شرايط سياسى و اجتماعى خود آثارى مثبت در ميان شيعيان داشت. زيرا اين احساس كه امامى وجود دارد و امت نمى توانند با او ارتباط برقرار كنند

و نمی دانند چه موقع ظاهر می شود و مشکلات و ناراحتی های آنان را از بین برده، به سؤال های آنان پاسخ می دهد با خود آثاری منفی به همراه داشت مگر این که در نظر شیعیان غیبت مانند حضور گردد و ساز و کاری که باید جایگزین سیستم رهبری امامان حاضر شود، بتواند پاسخگوی نیازهای آنان باشد.

این هدف مهم چیزی بود که همه اهل بیت(علیهم السلام) در راه به ثمر رسیدن آن کوشش کرده اند، اما نقش حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام)در این زمینه بسیار خطیر و به شدت مشکل بود. چرا که در عصر حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام)کنترل، مراقبت، تفتیش و محاصره آن حضرت به حدّ کمال رسیده بود، تا آنجا که حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) عمداً خود را از بسیاری از شیعیان خود دور نگاه داشته و با آنان روبرو نمی گردید. شاهد این مطلب این است که بیشتر روایاتی که از آن حضرت نقل شده به وسیله نامه انجام شده است و به صورت حضوری نبوده. علیرغم این که حضرت امام عسکری(علیه السلام)در طول شش سال امامت خود هر دوشنبه و پنجشنبه به دربار عبّاسی رفت و آمد می کرده است، اما آن حضرت هیچگاه با دوستان و شیعیان خود که مورد نظر آن حضرت بودند و در جاهای دور زندگی می کردند جز در حالات نادر و به صورت های خاص ارتباط برقرار نمی نمود و به خاطر شدت مراقبتی که حکومت بر آن حضرت اعمال می داشت از این کار احتیاط می نمود.

بر این اساس می توانیم بحث از نیازهای گروه شیعه در عصر امام حسن عسکری(علیه السلام) را به این موارد تقسیم نماییم:

۱. امام حسن عسکری(علیه السلام) و زمینه سازی برای قضیه امام مهدی(علیه السلام).
۲. آماده کردن گروه شیعه برای عصر غیبت.
۳. برقراری سازمان وکیلان در عصر امام حسن عسکری(علیه السلام).
٤. ایجاد مدرسه فقیهان و آماده سازی آن برای زمان غیبت.
٥. رهبری عالمان الهی که امینان خدا بر حلال و حرام باشند.
٦. امام حسن عسکری(علیه السلام) در برابر فرق گمراه کننده.
۷. وصایای امام عسکری(علیه السلام) و راهنمایی هایش نسبت به شیعه.
۸. امام عسکری(علیه السلام) و ایمن سازی امنیتی.

بحث اوّل: امام عسکری(علیه السلام) و زمینه سازی برای قضیه حضرت مهدی(علیه السلام)

مهمترین دستاورد امام عسکری (علیه السلام) برنامه ریزی بسیار دقیق برای حفظ و صیانت از پسرش حضرت مهدی(علیه السلام) در برابر شر ظالمانی بود که از ده ها سال قبل از ولادت آن حضرت مترصّد بودند تا وی را یافته و از میان بردارند. از همین جا می توان تمهیداتی را که حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام)به مدد فعالیت و تلاش پدران بزرگوارش(علیهم السلام) و هشدارهای آنان به انجام رسانید تحلیل کرد، اوّلا مخفی کردن ولادت آن حضرت از چشم دشمنان و جاسوسان مرد و زنی که حکومت آنان را داخل بیت حضرت امام(علیه السلام) گذاشته بود، و ثانیاً اتمام حجّت بر شیعیان، محبّان و اولیای آن حضرت نسبت به وجود چنین فرزندی.

در همان زمان که امر حضرت مهدی(علیه السلام) از چشم دشمنان و جاسوسان آنان مخفی نگاه داشته می شد روایات اهل بیت وارد شده اشاره دارد که آن حضرت فرزند سرور کنیزان است(٢٠٦). و این که وی ولادتش از چشم مردم مخفی و خودش از دیدگانشان غایب می شود. در این روایات سه راهنمایی اساسی وجود دارد که در عین اشاره به وجود آن حضرت مسأله کتمان وجود آن حضرت را نیز محقق می کند.

اوّل این که مادر آن حضرت کنیز است و او سرور کنیزان است. حضرت امام هادی(علیه السلام) برای این هدف مقدمه ای انجام داده و همسری از کنیزان رومی برای امام حسن عسکری(علیه السلام)انتخاب نموده است و برای ازدواج آن حضرت هیچگونه مراسم و یا علامتی قرار نداده، بلکه همه آنچه را که محقق شد به دور از چشم بسیاری از مقرّبان خاندان آن حضرت بوده است.

ولادت حضرت امام مهدی(علیه السلام) حتّی از نزدیکترین نزدیکان امام نیز مخفی بود، عمّه حضرت امام عسکری(علیه السلام) حتّی بر حامله بودن مادر امام مهدی(علیه السلام)آگاه نبوده است چه رسد به دیگران، و از همین جا می بینیم که ولادت آن حضرت نیز در شرایطی جداً سرّی و بعد از نیمه شب هنگام طلوع فجر که وقتی است که جز خواصّ مؤمنان کسی در آن ساعت بیدار نیست انجام پذیرفته است.

حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) برای دور ماندن حضرت امام مهدی(علیه السلام)از انظار علاوه بر ولادت مخفیانه برنامه ریزی دیگری نیز انجام دادند تا به جز خواص یا اخصّ خواص شیعیان آن حضرت کسی از وجود بابرکت آن حضرت مطلع نگردد.

---

٢٠٦. ر.ك معجم احادیث الامام المهدی ٤ / ١٩٦ ـ ٢٠٠.

اما کیفیت اتمام حجّت بر شیعیان در این شرایط استثنایی در ضمن گام ها و مراحل دقیقی صورت پذیرفته است.

گام اوّل: روایاتی که از امام عسکری(علیه السلام) قبل از ولادت حضرت مهدی(علیه السلام)صادر شده و به ولادت آن حضرت بشارت داده است.

گام دوّم: شاهد گرفتن بر ولادت آن حضرت.

گام سوّم: خبر دادن از ولادت آن حضرت و پخش کردن این خبر بین شیعیان به صورت خاص البته بدون دیدن امام(علیه السلام).

گام چهارم: شهادت گرفتن خواص و عوام بعد از ولادت و رؤیت شخص امام مهدی(علیه السلام).

گام پنجم: زمینه سازی برای دیدار با حضرت مهدی(علیه السلام) در طول پنج سال از سوی بعضی خواص شیعه و ارتباط نزدیك با آن حضرت و واگذار کردن مسئولیت جوابدهی به سؤالات مختلف شیعیان به ایشان و خبر دادن آن حضرت از فکر و ذهن آنان در گهواره یا در دوران کودکی که همه این ها بهترین دلیل بر امامت آن حضرت بوده و این که آن حضرت همان حجّت موعود و منتظر خداوند است.

گام ششم: برنامه ریزی برای ارتباط با امام مهدی(علیه السلام) به واسطه وکیلان امام حسن عسکری(علیه السلام) که بعداً وکیلان امام مهدی(علیه السلام) شده و با همان شیوه ای که در نزد شیعیان آشنا و معلوم بود با وی ارتباط برقرار می کردند.

گام هفتم: بیانات و احادیثی که شیعیان را از آنچه که بعداً برایشان پیش می آید و آنچه را که در آینده برای امام غایب آن ها به وقوع خواهد پیوست دریافته و در آن زمان، آنچه را که شایسته است به انجام برسانند.

از همین جا سرّ بسیاری این روایات و تنوّع موضوع آن ها را در مقایسه با روایات امام هادی(علیه السلام) در رابطه با نوه بزرگوارش حضرت مهدی(علیه السلام)درمی یابیم. هنگامی که کوتاهی دوره زمانی را که در اختیار امام حسن عسکری(علیه السلام) بوده که از شش سال تجاوز نمی کند با امامت سی و چهار ساله امام هادی(علیه السلام) بسنجیم که تقریباً شش برابر مدت امامت فرزندش امام عسکری(علیه السلام) بوده است.

گام اوّل

روایاتی که در رابطه با بشارت ولادت حضرت مهدی(علیه السلام) از پدر بزرگوارش حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) وارد شده، ادامه همان روایاتی است که در همین

رابطه از حضرت امام هادی(علیه السلام) نقل گردیده است. این روایات بر چندین نکته تأکید دارد. این که آن حضرت نوه حضرت امام هادی و پسر حضرت امام حسن عسکری(علیهما السلام) می باشد و این که مردم به زودی او را از نظر ظاهر نخواهند دید و ذکر نام وی برای آن ها جایز نمی باشد. نکته دیگر این که وی همان کسی است که مردم درباره او خواهند گفت او هنوز متولّد نشده است، و این که او از میان مردم غایب شده و شیعیانش تا روزی که قیام کند دستخوش اختلاف خواهند گردید، نکته دیگر این که شیعیان باید گرداگرد دانشمندانی که جانشینان آن امام غایب هستند گرد آمده و منتظر قیام و دولت او بوده، به اهل بیت تمسّك جسته و با انجام مراسم دعا و زیارت ولایت خود را نسبت به اهل بیت(علیهم السلام) اظهار کنند و آخرین نکته این که مهدی قائم در سن پنج سالگی به امامت خواهد رسید[۲۰۷].

اینك به دسته ای از این روایات توجّه فرمایید:

۱. صدوق از کلینی روایت کند که چون کنیز حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام)حامله شد آن حضرت به وی فرمودند: فرزند تو پسر و نام او محمّد است و او همان قائمی است که پس از من به امامت خواهد رسید[۲۰۸].

۲. در اثبات الهداة از فضل بن شاذان روایت شده است که محمّد بن عبدالجبّار از امام حسن عسکری(علیه السلام) درباره امام و حجّت بعدی سؤال کرد و حضرت در پاسخ وی فرمودند:

«إنّ الإمام وحجة الله من بعدي ابني سميُّ رسول الله(صلی الله علیه وآله)**وكنيّه، الذي هو خاتم حجج الله وآخر خلفائه»**

همانا امام و حجّت خدا بعد از من فرزند من است که هم اسم و هم کنیه رسول خدا(صلی الله علیه وآله) می باشد، همان کسی که پایان بخش حجّت های خدا و آخرین خلیفه اوست.

وی از آن حضرت سؤال کرده است: از کدام همسر شما؟ آن حضرت در پاسخ فرمودند: از دختر پسر قیصر ملك روم، اما وی به زودی متولد خواهد شد و از چشم مردم غایب خواهد گردید; غیبتی طولانی، و پس از آن ظاهر می شود[۲۰۹].

۳. طوسی روایت کند که گروهی از شیعیان امام حسن عسکری (علیه السلام) در سامرا به خدمت آن حضرت رسیدند. آن حضرت ایشان را به وکیل و شخص مورد

---

۲۰۷. ر.ك معجم احادیث الامام المهدی(علیه السلام) ٤ / ١٩٥ ـ ٢١٨.

۲۰۸. کمال الدّین ۲ / ٤٠٨.

۲۰۹. اثبات الهداة ۳ / ٥٦٩.

اعتماد خود، عثمان بن سعید عمری معرفی نموده و سپس به آنان گفت: در نزد من شهادت بدهید که عثمان بن سعید عمری وکیل من و فرزندش محمّد، وکیل فرزند من، مهدی شما است[۲۱۰].

٤. و از عیسی بن صبیح روایت شده است که چون وی در زندان بود حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) نیز در زندان بر وی داخل شد. آن حضرت به وی فرمودند: تو پنجاه و شش سال و یك ماه و دو روز داری، وی کتاب دعایی با خود داشت که تاریخ ولادتش در آن نوشته شده بود. وی آن کتاب را گشوده در آن نظر کرد و راستی خبر امام و دقت آن حضرت را فهمید، سپس حضرت امام عسکری(علیه السلام) به وی فرمودند: آیا خداوند به تو فرزندی داده است؟ وی پاسخ منفی داد. امام(علیه السلام) برای وی دعا کرده، فرمودند: خداوندا به وی پسری بده که بازوی او باشد، چرا که فرزند خوب یار و یاوری برای پدر و مادر است.

سپس آن حضرت به این بیت شعر تمثّل جستند: «هر کس که دارای یار و یاور باشد حق خود را از ظالمان می ستاند، اما کسی که دارای یار و یاور فرزند نباشد خوار و ذلیل می گردد[۲۱۱].

سپس وی از امام (علیه السلام) پرسید که آیا آن حضرت صاحب اولاد خواهند شد، آن حضرت در پاسخ فرمودند: آری، به خدا سوگند که من پسری خواهم داشت که زمین را از عدل و داد پر خواهد کرد. اما الآن فرزندی ندارم[۲۱۲].

گام دوّم

حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) علاوه بر این که خبر ولادت حضرت امام مهدی(علیه السلام) را [به صورت شنیداری] به دیگران دادند، [می بایست] علیرغم سختی شرایط و ضرورت پنهان کاری و کتمان کامل قضیه ولادت حضرت مهدی از چشم جاسوسان حکومتی که دائماً خانه امام و کنیزان آن حضرت را قبل و بعد از ولادت حضرت امام مهدی(علیه السلام) کنترل می کردند، برای اتمام حجّت بر شیعیان، عدّه ای را [نیز، به صورت دیداری] برای ولادت حضرت امام مهدی(علیه السلام) به شهادت بگیرند.

---

۲۱۰. غیبت طوسی/ ۲۱۵.

۲۱۱.

من كان ذا عضد يُدرك ظلامته *** إن الذليل الذي ليست له عضد

۲۱۲. الخرائج ۱ / ٤۷۸.

سیّده علویه طاهره، حکیمه دختر حضرت امام جواد و خواهر حضرت امام هادی و عمّه حضرت امام حسن عسکری(علیهم السلام)، در هنگام ولادت حضرت مهدی(علیه السلام) امور زایمان مادر آن حضرت نرجس خاتون را به عهده داشت[۲۱۳].

وی به مشاهده حضرت امام مهدی(علیه السلام) بعد از ولادت تصریح کرده است[۲۱٤]. حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) نیز تصریح نموده که حکیمه آن حضرت را شست و شو داده است[۲۱٥]. بعضی از زنان این خاندان مانند کنیز ابو علی خیزرانی که به حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) اهدا شده بود و ماریه و نسیم که خادمه امام عسکری(علیه السلام)بودند نیز در این کار به حکیمه خاتون کمك کرده اند[۲۱٦].

گام سوّم

گام سوّم خبر دادن حضرت امام عسکری(علیه السلام) به شیعیان و پیروان خود در رابطه با متولد شدن مهدی منتظر بود، البته آن حضرت امر انتشار این خبر را در میان شیعیان با کمال احتیاط به انجام می رساندند.

اینك هجده حدیث در نزد ما موجود است که هر کدام از آن ها کوشش حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) را برای انتشار خبر ولادت در میان شیعیان و دوستان نشان می دهد. البته بعضی از این روایات صریح و بعضی از آن ها غیر صریح اند و این قضیه در آن ها به اشاره و کنایه و به حسب مقتضای حال مطرح شده است.

از جمله آن خبرها روایتی است که در آن، حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام)به دو علت برای شمشیر نهادن بنی عبّاس در میان اهل بیت(علیهم السلام)و کشتن آنان اشاره نموده اند; بدون این که هیچ یك از سران اهل بیت یعنی ائمّه اطهار(علیهم السلام)رهبری قیامی علنی را بر ضد آن ها به عهده داشته باشند. در آن خبر آمده است:

آنان در کشتن اهل بیت رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و منقطع کردن نسل او کوشش بسیار کردند; به این طمع خام که با این کار می توانند از تولد قائم جلوگیری کرده و یا در صورت تولد، او را به قتل برسانند. اما

---

۲۱۳. کمال الدّین ۲ / ٤۲٤.
۲۱٤. کافی ۱ / ۳۳۰.
۲۱٥. کمال الدّین ۲ / ٤۳٤.
۲۱٦. کمال الدین ۲ / ٤۳۰ ـ ٤۳۱.

خداوند متعال نخواست که امر او برای هیچ کدام از آنان آشکار شود تا این که خداوند نور وی را کامل گرداند اگر چه کافران را ناخوش آید[۲۱۷].

همان گونه که ملاحظه می کنید آن حضرت در این حدیث، خبر داده اند که حضرت مهدی به صورت مخفیانه متولد شده اند تا روزی که خداوند نور آن حضرت را کامل گرداند.

و از آن جمله است حدیثی که سعد بن عبداللّه از موسی بن جعفر بن وهب بغدادی روایت کرده است که نامه ای از حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام)صادر شد که در آن آمده است:

آنان گمان کرده اند که با کشتن من این نسل را قطع خواهند نمود، اما خداوند عز و جل بحمدالله کلام و رأی آنان را تکذیب نموده است[۲۱۸].

همچنین هنگامی که زبیری (معتمد) کشته شد حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام)در نامه ای که از آن حضرت صادر شده است فرموده اند: این جزای کسی است که درباره اولیای خدا بر خداوند متعال جرأت کند. وی گمان می کرد، مرا می کشد و من هیچ بازمانده ای ندارم تا نسلم حفظ شود. اما وی قدرت خدا را در این باره چگونه دیده است؟![۲۱۹].

از احمد بن اسحاق بن سعد روایت است که گفت: از حضرت ابامحمّد حسن بن علی عسکری(علیهما السلام) شنیدم که می فرمود:

«الحمدلله الذي لم يخرجني من الدنيا حتى أراني الخلف من بعدي، أشبه الناس برسول الله(صلى الله عليه وآله) **خَلقاً وخُلقاً، يحفظه الله تبارك وتعالى في غيبته ثم يُظهره الله فيملأ الأرض عدلاً وقسطاً كما مُلئت جوراً وظلماً»؛**

سپاس خدای را که تا جانشین مرا که از نظر صورت و سیرت شبیه ترین مردم به رسول خدا(صلی الله علیه وآله) است به من ننمایاند، مرا از دنیا نبرد; همان کس که خداوند تبارك و تعالی در زمان غیبتش وی را حفظ خواهد نمود، سپس او را ظاهر خواهد کرد و او زمین را همچنان که پر از ظلم و بیداد شده باشد پر از عدل و داد خواهد نمود[۲۲۰].

و از احمد بن حسن بن اسحاق قمی روایت است که گفت: هنگامی که خلف صالح حضرت امام مهدی(علیه السلام) به دنیا آمد نامه ای از مولای ما حضرت ابوالحسن امام عسکری(علیه السلام) به جدم، احمد بن اسحاق رسید که آن حضرت آن را با دستخط خود -

---

۲۱۷. اثبات الهداة ۳ / ۵۷۰.

۲۱۸. کمال الدّین ۲ / ۴۰۷.

۲۱۹. کافی ۱ / ۳۲۹.

۲۲۰. کمال الدّین ۲ / ۴۱۸.

که همواره توقیعات را به آن خط می نوشتند - مرقوم فرموده بودند و در آن آمده بود: برای ما فرزندی به دنیا آمده است، اما این خبر باید در نزد تو پوشیده بماند و به اطلاع هیچ یك از مردم نرسد. ما این خبر را برای تو آشکار نکردیم مگر به واسطه نزدیکی و ولایتی که نسبت به ما داری...[۲۲۱].

در سال ۲۵۷ هـ ق عیسی بن مهدی جوهری با گروهی به عراق رفتند و پس از این که قبر حضرت امام حسین(علیه السلام) را در کربلا و قبر حضرت امام موسی بن جعفر و امام جواد را در بغداد زیارت کرده بودند به سامرا رسیدند. وقتی که آنان به سامرا وارد شدند دوستان و شیعیان که به بیت حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام)نزدیك بودند بشارت ولادت حضرت مهدی(علیه السلام) را به آنان دادند. آنان نیز که هفتاد و اندی نفر از اعراب بیابانی بودند برای عرض تبریك به خدمت حضرت امام عسکری(علیه السلام) شرفیاب شده، پیش از تبریك در برابر آن حضرت به شدت گریستند. حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام)به آنان فرمود:

گریه از فرط شادمانی همانند شکر نعمت از نعمت های خداوند به حساب می آید...

سپس عیسی بن مهدی جوهری خواست سخنی بگوید اما حضرت امام عسکری(علیه السلام) پیش از آن که آنان سخن بگویند لب به سخن گشوده فرمود: در میان شما کسانی هستند که می خواهند از من درباره پسرم مهدی و این که وی در کجاست سؤال کنند، من، چنان که مادر موسی، او را به خداوند متعال سپرد این کودك را به خداوند متعال سپرده ام.... گروهی از حاضران گفتند: ای مولای ما، به خدا سوگند که همین گونه بوده و این مسأله در دل ما بوده است[۲۲۲].

حضرت امام عسکری(علیه السلام) به گروهی از وکیلان خود دستور داده بوده که برای پسرش مهدی عقیقه نموده، گوسفندی کشته و شیعیان را اطعام نمایند، عقیقه کردن برای حضرت امام مهدی(علیه السلام) خبری ضمنی به ولادت آن حضرت(علیه السلام)بوده است. بلکه در بعضی از روایات به مسأله ولادت کاملا تصریح نیز شده است مانند این روایت که در آن آمده است: این دو میش را بگیر و آن ها را به عنوان عقیقه برای مولای خود ذبح نما و از آن ها بخور که خداوند بر تو گوارا گرداند و به برادرانت نیز بخوران...[۲۲۳].

گام چهارم

این گام به شهادت گرفتن دیگران بر ولادت حضرت امام مهدی(علیه السلام)و وجود و زنده بودن آن حضرت می باشد.

---

۲۲۱. کمال الدّین ۲ / ۴۳۳.

۲۲۲. الهدایة الکبری/ ٦٨، اثبات الهداة ۳ / ۵۷۲.

۲۲۳. اثبات الوصیه/ ۲۲۱.

از ابوغانم خادم روایت شده است که پسری برای حضرت امام عسکری(علیه السلام) به دنیا آمده، آن حضرت نام وی را محمّد نهاده و در روز سوّم ولادت، آن کودك را به اصحاب عرضه نموده و فرموده است:

«هذا صاحبكم من بعدي وخليفتي عليكم وهو القائم الذي تمتدّ إليه الأعناق بالانتظار، فإذا امتلأت الأرض جوراً وظلماً فملأها قِسطاً وعدلا»؛

این پیشوای شما بعد از من و جانشین من در میان شماست، و اوست همان قائمی که گردن ها به انتظار او کشیده می شود، پس هنگامی که زمین از ظلم و بیداد آکنده گردید وی آن را از عدل و داد پر خواهد نمود[۲۲۴].

از عمرو اهوازی روایت است که حضرت ابومحمّد امام عسکری(علیه السلام)پسرش را به او نشان داده و فرموده است: این فرزند جانشین من بر شما و امام پس از من خواهد بود[۲۲۵].

و از معاویة بن حکیم و محمّد بن ایّوب بن نوح و محمّد بن عثمان عمری روایت است که گفتند: ما در خانه حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) بوده، تعداد ما چهل تن بود. مردی از آن حضرت درباره حجّت پس از آن حضرت سؤال نمود. آن حضرت فرزندی را از اطاق خارج کرده به ما نشان داد که شبیه ترین مردم به وی بود. سپس فرمود:

«هذا إمامكم من بعدي وخليفتي عليكم، أطيعوه ولا تتفرّقوا من بعدي في أديانكم فتهلكوا، أما إنّكم لا ترونه بعد يومكم هذا»؛

این امام شما پس از من و جانشین من بر شماست، از وی اطاعت کرده و پس از من در دین خود متفرّق نشوید که هلاك خواهید گردید، آگاه باشید که شما پس از این روز دیگر او را نخواهید دید[۲۲۶].

راویان گویند: ما از نزد آن حضرت خارج شدیم و چند روزی بیش نگذشت که حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) از دنیا رفتند.

گام پنجم

---

۲۲٤. کمال الدّین ۲ / ٤۳۱.
۲۲٥. کافی ۱ / ۳۲۸.
۲۲٦. کمال الدّین ۲ / ٤۳٥.

روایاتی است که به جواب دادن حضرت امام مهدی(علیه السلام) به سؤالات شیعیان در زمان حیات پدر بزرگوارش اشاره دارد، که این روایات کاشف از همان قابلیت ربّانی است که خداوند متعال اولیای خود را بدان ممتاز گردانیده است.

از جمله روایاتی که به این مضمون اشاره دارد روایت احمد بن اسحاق است; آنجا که چون حضرت امام عسکری(علیه السلام) حضرت مهدی را به وی نشان داد و وی آن حضرت را دید که صورتش همچون ماه شب چهارده می درخشد و حدود سه سال از سن آن حضرت می گذرد از حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام)علامتی خواست تا قلبش نسبت به امامت حضرت مهدی(علیه السلام)مطمئن گردد. در اینجا بود که پسربچّه به زبان عربی فصیح گفت:

«أنا بقية الله في أرضه والمنتقم من أعدائه فلا تطلب أثراً بعد عين يا أحمد ابن اسحاق»;

من بازمانده خدا در زمین و انتقام کشنده از دشمنان خدا هستم. پس ای احمد بن اسحاق، پس از مشاهده عینی دیگر دنبال ردّ پا و نشانه نباش[۲۲۷].

منابع حدیثی شیعه امامیه کرامات حضرت امام مهدی(علیه السلام) را در رابطه با سعد بن عبداللّه قمی نیز ذکر کرده اند. وی عالمی امامی بود که در جواب چند مسأله مشکل وامانده بود تا جایی که آن مسائل را گرفته به نزد احمد بن اسحاق که از اصحاب حضرت امام عسکری(علیه السلام) بود آورد. آن دو با هم به نزد امام عسکری(علیه السلام)رفته بر آن حضرت داخل شده و دیدند فرزند آن حضرت مهدی(علیه السلام) روبروی آن حضرت نشسته است. آن حضرت به امام مهدی(علیه السلام)دستور دادند تا به احمد بن اسحاق خبر بدهد که هدایای شیعه که وی آورده است چیست. سپس پاسخ مسائل مشکلی را که بر سعد بن عبداللّه گران آمده است به او دادند[۲۲۸].

همچنین است کرامات آن حضرت در رابطه با ابراهیم بن محمّد بن فارس نیشابوری که از مافی الضّمیر او خبر دادند[۲۲۹].

گام ششم

---

۲۲۷. کمال الدّین ۲ / ۳۸٤.
۲۲۸. کمال الدّین ۲ / ٤٥٤.
۲۲۹. اثبات الهداة ۳ / ۷۰۰.

این گام عبارت از برنامه ریزی امام عسکری(علیه السلام) برای آسان کردن ارتباط مردم با آن حضرت در طول غیبت صغری است که این مهم از طریق وکیلانی انجام می گردید که آن حضرت ایشان را در نزد شیعه توثیق کرده و آنان حلقه وصل مورد اعتماد و بی خطری میان حضرت امام مهدی(علیه السلام) و پیروان آن حضرت بودند تا شیعیان بدون افتادن در خطرها و مشکلات، با آن حضرت ارتباط برقرار کنند.

محمّد بن اسماعیل حسنی و علی بن عبدالله حسنی هر دو روایت کرده اند که بر حضرت امام عسکری(علیه السلام) در سامرا وارد شدند. در برابر آن حضرت گروهی از دوستان و شیعیان نشسته بودند. آنگاه خادم آن حضرت که بدر نام داشت وارد شده عرضه داشت: مولای من، گروهی گرد و غبارآلود بر در خانه ایستاده اند. آن حضرت رو به جمعیت کرده فرمودند: «اینان گروهی از شیعیان ما در یمن هستند...».

سپس راویان حدیثی طولانی نقل می کنند تا این که به اینجا می رسد که حضرت امام عسکری به خادم خود بدر فرمودند: برو و عثمان بن سعید عمری را به نزد ما بیاور، طولی نکشید که عثمان وارد شد و مولای ما حضرت امام عسکری(علیه السلام) به وی فرمودند: ای عثمان، تو وکیل و مورد اعتماد و اطمینان ما بر مال خدا هستی، پس برو و آنچه را که این یمنیان از مال آورده اند از آنان بگیر.

سپس حدیث ادامه پیدا می کند تا آن که گویند: ما همگی به آن حضرت عرضه داشتیم: ای سرور و مولای ما، به خدا سوگند که عثمان از شیعیان خاص و نیك شماست، و شما با این کار، آگاهی ما را نسبت به جایگاه او در نزد خود و این که او وکیل و مورد اعتماد شما درباره مال خداوند متعال است زیاد کردید، آن حضرت پاسخ دادند:

آری، پس شما نیز شهادت بدهید که عثمان بن سعید عمری وکیل من است و شهادت بدهید که پسرش محمّد نیز وکیل پسر من مهدی شماست[۲۳۰].

عثمان بن سعید اوّلین وکیل حضرت امام مهدی(علیه السلام) بعد از شهادت امام حسن عسکری(علیه السلام) بود، و پس از او محمّد بن عثمان وکیل دوّم آن حضرت شد که در ترتیب نوّاب اربعه امام مهدی(علیه السلام) ذکر شده است.

گام هفتم

---

۲۳۰. غیبت طوسی/ ۲۱۵.

در بررسی این دسته اقدامات به روایاتی بر می خوریم که شیعیان و پیروان اهل بیت(علیهم السلام) را برای روبرو شدن با اوضاع جدیدی که در هنگام غیبت امام مهدی(علیه السلام) با آنان روبرو خواهند شد آماده می کرد، تا ناگهان در برابر اموری قرار نگیرند که کیفیت برخورد و تعامل با آن را ندانند. مثل حیرت و اختلافی که بعد از غیبت در میان شیعه روی داد، همچنین بیان کارهایی که شایسته است در هنگام غیبت به انجام برسانند. مانند صبر، انتظار فرج، پایداری بر ایمان، دعا برای امام غایب و تعجیل فرج آن حضرت.

همین هفت گام برای آماده سازی لازم در میان جامعه شیعه کافی بود تا علیرغم شرایط سختی که امام مهدی(علیه السلام) را احاطه کرده بود، قضیه امام مهدی(علیه السلام) به مسأله روز و زنده گروه پیروان اهل بیت(علیهم السلام) تبدیل شده، آنان با این تفکر زندگی کنند.

مبحث دوّم: آماده سازی برای عصر غیبت

در بحث سابق شناختیم که امام عسکری(علیه السلام) در سخت ترین اوضاع و شرایطی که برهه ولادت حضرت امام زمان(علیه السلام) را در بر گرفته بود چگونه قضیه ولادت و امامت حضرت مهدی(علیه السلام) را در میان دوستان و شیعیان مطرح کرده و این نکته را به آنان گوشزد فرمودند که: وی همان خلف صالحی است که خداوند متعال امت ها را به آمدنش وعده داده است تا وی در میان آنان وحدت کلمه ایجاد نماید، همچنین ملاحظه کردیم که اقدامات و برنامه های حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) در این رابطه چه اندازه با شرایط حاکم بر آن فضا مطابقت داشته است.

اما نکته دیگری که از نظر اهمیت در حد و اندازه های این نکته می باشد مسئولیت آماده کردن امتِ مؤمن به وجود حضرت امام مهدی(علیه السلام)، برای پذیرش قلبی این غیبت است; غیبتی که به حسب ظاهر دربر دارنده جدایی امت از امام و عدم امکان ارتباط آن ها با آن وجود مقدس خواهد بود. زیرا امت، بدون امام احساس کمبود و بی بهره شدن از یکی از مهمترین عناصری را خواهد داشت که همواره بر او تکیه کرده و همواره مسائل و مشکلات فردی و اجتماعی خود را به نزد او برده است; امام همواره همچون دژ استواری بوده است که از اصحاب و شیعیان خود حمایت کرده و در بسیاری از مواقع پاسخگوی نیازهای فکری، روحی و مادی آنان بوده است.

در این صورت اگرچه ایمان به غیب خود یکی از عناصر ایمان اصطلاحی می باشد اما غیبت امام از میان جامعه می توانست صدمات روحی و ایمانی بسیاری به مؤمنان وارد نماید، چرا که مؤمنان همواره به ارتباط مستقیم با امام عادت کرده بودند، حتّی اگر امام در زندان بوده و یا در پس پرده های مراقبت و کنترل شدید حکومت، از امت دور بوده، آنان همواره او را در میان خود حاضر دیده و تعامل با او را احساس می نمودند. اما اکنون از آنان خواسته می شد، ایمان به امام زنده، قوی، فعّال و حاضر در میان امت را در خود حفظ نمایند; در حالی که امام را در دسترس و نزدیك خود نمی دیدند که هر گاه بخواهند با وی ارتباط داشته باشند.

کم کردن آثار و پیامدهای این ضربه احتیاج به تلاشی مضاعف داشت که حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) به پیروی از پدر بزرگوارش حضرت امام هادی(علیه السلام) برای دست یابی به این هدف، آن هم در مدتی کوتاه با تلاشی مضاعف به دو فعالیت برای آماده سازی مردم دست زدند:

اوّل: آماده سازی فکری و ذهنی.

دوّم: آماده سازی نفسانی و روحی.

در رابطه با آماده سازی فکری، حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) همچون پدران بزرگوارش(علیهم السلام) به مطرح کردن نظریه غیبت در طول تاریخ و تطبیق آن با پسر بزرگوارش حضرت امام مهدی(علیه السلام)دست زده و از مردم می خواست بر این ایمان استوار بمانند، چرا که یکی از عناصر تشکیل دهنده ایمان، اعتقاد به غیب می باشد. آن حضرت شیعیان خود را بر پایداری، صبر و انتظار فرج تشویق و ترغیب می نموده است. حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) خصوصیات و نیازهای این مرحله و امتحانات سختی که در آن به وقوع خواهد پیوست را برای شیعیان و پیروان خود تشریح می نمودند تا از این راه ایمان و صبر و تقوی را که باعث قوام انسان مؤمن به خدا، دین و امام می باشد متبلور ساخته، چنین انسان هایی را آماده کنند تا سلاح برداشته، در رکاب امام غایب به جهاد بپردازند.

ابوعلی بن همّام روایت کرده است که: از محمّد بن عثمان عمری «قدّس الله روحه» شنیدم که می گفت: از پدرم شنیدم که گفت: در مجلس حضرت امام ابومحمّد حسن بن علی(علیهما السلام) حاضر بودم که از آن حضرت در رابطه با صحت روایتی که از پدرانش(علیهم السلام) آن را روایت کرده است پرسیدند: آن روایت این است:

«إنّ الأرض لا تخلو من حجة الله على خلقه الى يوم القيامة وأن من مات ولم يعرف إمام زمانه مات ميتة جاهلية»

زمين هيچگاه از حجت خداوند بر خلق تا روز قيامت خالى نخواهد ماند و هر كس بميرد و امام زمان خود را نشناسد به مرگ جاهليت مرده است.

آن حضرت پاسخ دادند: همان گونه كه الآن روزاست و اين مطلب برحق و صادق است اين حديث نيز به حق و راست است.

به آن حضرت عرض شد: اى پسر رسول خدا، بعد از شما چه كسى امام و حجّت خواهد بود؟

آن حضرت پاسخ دادند: پسرم محمّد، اوست كه امام و حجّت بعد از من است. هر كس بميرد و او را نشناسد به مرگ جاهليت مرده است، آگاه باشيد كه همانا براى او غيبتى خواهد بود كه جاهلان و نادانان در آن غيبت سرگردان شده و باطل پويان، در آن غيبت هلاك شده، آنان كه براى پايان آن وقت تعيين مى‌كنند دروغشان آشكار خواهد گرديد، سپس وى ظهور خواهد كرد و گويا من هم‌اكنون پرچم‌هاى سفيدى را مى بينم كه بر بالاى سر او در نجف و كوفه برافراشته شده است[٢٣١].

همچنين موسى بن جعفر بن وهب بغدادى روايت كند كه: از حضرت امام حسن عسكرى(عليه السلام) شنيدم كه مى فرمود:

«كأني بكم وقد اختلفتم بعدي في الخلف منّي، أما إن المقرّ بالأئمة بعد رسول الله(صلى الله عليه وآله)**المنكر لولدي كمن أقرّ بجميع أنبياء الله ورسله ثم أنكر نبوّة رسول الله**(صلى الله عليه وآله)**، والمنكر لرسول الله**(صلى الله عليه وآله) **كمن أنكر جميع الأنبياء، لأن طاعة آخرنا كطاعة أوّلنا والمنكر لآخرنا كالمنكر لأوّلنا، أما إنّ لولدي غيبة يرتاب فيها الناس إلاّ من عصمه الله عزّ وجل»**

گويا شما را مى بينم كه پس از من درباره جانشين من اختلاف كرده ايد. آگاه باشيد كه هر كس به ائمّه بعد از رسول خدا(صلى الله عليه وآله)اقرار داشته اما پسر مرا انكار كند همانند كسى است كه همه انبيا و رسولان خداوند متعال را اقرار كند اما نبوّت حضرت رسول خدا(صلى الله عليه وآله) را انكار نمايد، و هر كس نبوّت حضرت رسول(صلى الله عليه وآله) را انكار كند مانند كسى است كه همه انبيا را انكار نموده است. چرا كه پيروى كردن از آخرين ما مانند اطاعت كردن از اوّلين ماست و هر كس آخرين ما را انكار كند مانند آن كسى است كه اوّلين ما را انكار كرده است. آگاه باشيد كه براى

---

٢٣١. كمال الدّين ٢ / ٤٠٩.

پسر من غیبتی است که مردم در آن به شك می افتند مگر کسی که خداوند متعال او را نگاه دارد[۲۳۲].

حسن بن محمّد بن صالح بزّاز گوید: از حضرت حسن بن علی عسکری(علیه السلام)شنیدم که می فرمود: همانا پسرم بعد از من به امر امامت قیام خواهد کرد و او همان است که سنّت انبیا که عمر طولانی و غیبت است درباره او اجرا می شود تا جایی که از طولانی شدن آن غیبت، قلب ها به قساوت افتاده، جز کسانی که خداوند عزّ و جلّ در قلب آن ها ایمان را نگاشته و با روح ایمان تأییدشان کرده است کسی بر اعتقاد به او باقی و استوار نمی ماند[۲۳۳].

و احادیث و دعاهای دیگری که همه، متضمّن تبیین نظریه غیبت و ضرورت تحقّق آن و ضرورت ایمان به آن و صبر در زمان آن و پایداری در راه حق در همه شرایط سخت و دشوار می باشد.

و اما آماده سازی نفسی و روحی را نیز حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) از زمان پدر بزرگوارش حضرت امام هادی(علیه السلام) آغاز نمود. حضرت امام هادی(علیه السلام)سیاست دوری گزیدن از مردم و کم کردن ارتباط مستقیم با شیعه را آغاز نمود، تا مردم را برای وضعیتی که در آینده با آن روبرو خواهند شد آماده نماید. آن حضرت در این راه به کار دیگری نیز دست زده، حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) را از دید شیعیان پنهان نمودند. بسیاری از مردم و حتّی شیعیان، جز بعد از وفات برادر حضرت امام عسکری محمّد آن حضرت را نمی شناختند و تنها پس از رحلت برادر آن حضرت بود که حضرت امام هادی(علیه السلام)نسبت به امامت حضرت امام عسکری بر شیعیان اتمام حجّت نمودند. امام عسکری(علیه السلام)نیز در همین سیاستِ دوری گزیدن از مردم و کم کردن ارتباط با شیعیان، همان راه پدر بزرگوار خود را ادامه دادند تا شیعیان را به عدم ارتباط مستقیم با امام عادت داده، آنان را با وضع جدیدی که در پیش داشتند مأنوس نمایند تا در نتیجه صدمه روحی زیادی از غیبت به آنان وارد نشود. البته این مطلب جدای از شرایط خاصی بود که بر امام حسن عسکری(علیه السلام) تحمیل شده آن حضرت را وادار می نمود که برای حفظ خود و شیعیانش از خطر کشف شدن توسط جاسوسانی که حکومت، همه جا برای کنترل فعالیت های امام و ارتباطش با شیعیان قرار داده بود کمتر با آنان ارتباط برقرار نماید.

---

۲۳۲. کمال الدّین ۲ / ٤۰۹.

۲۳۳. کمال الدّین ۲ / ٥۲٤.

حضرت امام حسن عسكرى(عليه السلام) ضررهايى كه از كمى ارتباط مستقيم با شيعيان حاصل مى گرديد را با دو امر مهم خنثى كرده، اين دو مسأله را جايگزين ارتباط مستقيم كرده بود:

يك: صدور نامه ها و پيام هايى كه به شكل مكتوب به شيعيان مى نوشتند و نيازها و مراجعاتى كه آنان با امام(عليه السلام) داشتند را به صورت مكتوب برآورده مى نمودند. اكثر رواياتى كه از حضرت امام عسكرى(عليه السلام) نقل گرديده به صورت مكاتبات آن حضرت با راويان و شيعيانى است كه تنها به وسيله همين نامه ها با آن حضرت ارتباط داشتند.

دو: آن حضرت به شيعيان دستور مى دادند تا از طريق وكيلانى كه آن حضرت در مناطق مختلفى كه شيعه در آن وجود داشت تعيين كرده بودند با آن حضرت ارتباط برقرار كنند. آنان پل ارتباطى قوى اى بودند كه به شيعيان روحيه داده و با وجود آنان شيعه احساس مى نمود همواره با امام ارتباط داشته و مى تواند سؤال هاى خود را در محضر او مطرح نموده و از امام خود جواب دريافت نمايد.

همين ارتباط غير مستقيم براى كم كردن اثرات منفى ضربه اى كه از غيبت به شيعه وارد مى شد كافى بود.

امام(عليه السلام) توانستند بدين وسيله شيعيان خود را براى زمان غيبت آماده كنند تا آنان با سينه اى گشاده و آمادگى كامل به استقبال عصر غيبت بروند. آنان داراى چنان استعدادى شدند كه لازمه ايمان به خدا، پيغمبر، ائمّه و حضرت مهدى(عليه السلام)بود; مسأله اى جهانى كه تنها راه نجات جامعه انسانى از گرداب جاهليت به حساب مى آمد.

مبحث سوّم: سازمان وكلا در زمان امام حسن عسكرى(عليه السلام)

از زمانى كه پايگاه مردمى دوستداران اهل بيت(عليهم السلام) از نظر جغرافيايى گسترش پيدا كرد ائمّه(عليهم السلام) سازمان وكلا را تأسيس نموده، از ميان اصحاب و افراد مورد اعتماد خود عدّه اى را انتخاب كرده و بخشى از وظايفى را كه به امام ارتباط پيدا مى كرد به آنان سپردند. مانند گرفتن اموال و سؤالات و استفتاءات، همچنين توزيع اموال به مستحقّان به امر امام(عليه السلام) و ارشاد و بيان احكام براى مردم، و اين وكيلان بار مسئوليت امام و شيعيان را در شرايط تشديد مراقبت هاى حكومت از امام كم نموده، متوّلى مسئوليت بيان مواضع سياسى امام بودند. آنجا كه مصلحت نبود خود امام به صورت صريح و مستقيم مواضع خود را بيان نمايد.

سازمان وکیلان، در حال حضور امام(علیه السلام) - خصوصاً در هنگامی که ارتباط مستقیم با امام بسیار سخت بود - همچون پل ارتباطی میان امام و پیروانش به شمار می آمد.

می بینیم که همین سازمان در زمان غیبت صغری تبدیل به تنها راه ارتباط با امام(علیه السلام) گردید. چرا که ائمّه(علیهم السلام) اوضاع آینده و شرایط زمانی غیبت حضرت امام مهدی(علیه السلام) را دانسته و انتظار آن را می کشیدند، چه این که خبر این مطلب در روایات پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) و اهل بیت پاکش(علیهم السلام) نیز آمده بود. پس در زمان غیبت صغری تنها انتخاب برای امام معصوم همین بود که بر امثال چنین سازمان وکالتی تکیه کند که از جهت گستردگی و تنوّع مسئولیت قابل اعتماد بود. از همین جاست که از يك سو اعتماد بر افراد ثقه و مورد اعتماد و از سوی دیگر عادی شدن برنامه ارتباط با امام(علیه السلام) از طریق وکیلان به جای ارتباط مستقیم امری ضروری می نمود، اما این کار احتیاج به سیاستی داشت که بر سنّت های اجتماعی تکیه کرده و از آن الهام گرفته باشد.

البته به هیچ وجه امکان نداشت چنین مؤسّسه ای که جایگزین امام معصوم(علیه السلام)خواهد بود به یکباره و در زمان غیبت صغری ایجاد شود، بلکه ناچار، برای تأسیس چنین مؤسّسه ای زمینه سازی لازم بود تا پس از تأسیس، در طول زمان شایستگی آن به اثبات برسد; شیعیان نیز به وکلا مراجعه کرده و از شایستگی آنان مطمئن گردند تا این سازمان در جامعه شیعی ریشه بدواند و در نهایت، این جانشین قادر باشد نیازهای واقعی فرزندان طایفه شیعه را پاسخ گوید و صدمه ای که از غیبت به شیعیان وارد می شود چندان اثرگذار و قوی جلوه نکند. از همین جاست که می بینیم فعالیت این مؤسّسه رفته رفته گسترش یافته و نقش آن با شدت یافتن سختی شرایط محیطی امامان معصوم مهم‌تر و بیشتر شده و هر چه ائمّه به عصر غیبت نزدیکتر می شدند نقش چنین موسّسه ای آشکارتر می گردید.

بنابراین واضح است که عصر حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام)که نقطه انتقال مهم و جوهری عصر حضور به عصر غیبت می باشد مستلزم اعتماد زیاد بر وکیلان بوده، طلب می کرد تا سازمان آنان استحکام یافته، مسئولیت هایشان بیشتر شده و دایره فعالیت و حضورشان در جامعه گسترش یابد; گسترشی که زمینه ساز انتقال اتباع اهل بیت(علیهم السلام) به دوران غیبت گردد; دورانی که آنان در آن دوران از امام و رهبر معصوم خود جدا خواهند شد.

اگر میان تعداد وکیلان حضرت امام عسکری(علیه السلام) با وکیلان حضرت امام هادی(علیه السلام)و مناطقی که این وکیلان در آن به سر می برده اند و مسئولیت هایی که بر دوش آنان نهاده می شد و کیفیت ارتباط میان آنان و امام معصوم، مقایسه ای کنیم برجستگی نقش بزرگ این وکیلان در دوره کوتاه شش ساله امامت حضرت امام عسکری(علیه السلام) برای ما بیشتر آشکار خواهد گردید، چه این که استقرار این وکیلان در پست هایی که امام(علیه السلام)برایشان قرار داده و اعتماد امام(علیه السلام)به آنان و بیان این مطلب برای اتباع و پیروان آن حضرت هدفی، را که آن حضرت از چنین نظامی توقع داشتند ـ که همان سهولت انتقال به عصر غیبت بوده است ـ با کمترین خطر و پیامدی، محقق کرده است.

مضافاً به این که حساسیت حضرت امام عسکری(علیه السلام) نسبت به این سازمان و حذف بعضی از این وکیلان که از روی طمع یا حسادت از راه حق منحرف می شدند و امام(علیه السلام) انحراف آن ها را کشف نموده و آنان را از این سازمان بیرون کرده و در اوّلین فرصت ممکن حذف آنان را به اطلاع همه پیروان می رساندند دلیل حساسیت بیش از حدّ امام بر سلامت عناصر این دستگاه مهم و نقش و مأموریت های رسالی این سازمان است که مراقبت مستمر امام(علیه السلام) از سازمان و میزان پیگیری اوضاع و فعالیت های ایشان را نشان می دهد.

حال به صورت اسامی بعضی از وکیلان امام حسن عسکری(علیه السلام) توجّه- فرمایید:

١. ابراهیم عبدة نیشابوری از اصحاب حضرت امام هادی و امام عسکری(علیهما السلام) که وکیل آن حضرت در نیشابور بوده است.

٢. ایّوب بن نوح بن درّاج نخعی که وکیل امام حسن عسکری همچنین امام هادی(علیهما السلام) بوده است.

٣. ایّوب بن باب، که آن حضرت وی را از عراق به وکالت به نیشابور فرستاده بودند.

٤. احمد بن اسحاق رازی.

٥. احمد بن اسحاق قمی اشعری که وکیل آن حضرت در قم بوده است.

٦. جعفر بن سهیل صیقل.

٧. حفص بن عمرو عمری جمّال.

٨. عثمان بن سعید عمری سمّان (روغن فروش) که اوّلین وکیل از نوّاب اربعه حضرت امام زمان(علیه السلام) است.

۹. علی بن جعفر همّانی از وکیلان حضرت امام هادی و امام عسکری(علیهما السلام).

۱۰. قاسم بن علاء همدانی که از وکیلان امام حسن عسکری(علیه السلام)و وکیلان فرزند بزرگوارش حضرت امام مهدی(علیه السلام) بوده است.

۱۱. محمّد بن احمد بن جعفر (جعفری) عطّار قمی.

۱۲. محمّد بن صالح بن محمّد همدانی.

۱۳. محمّد بن عثمان بن سعید عمری.

۱٤. عروة بن یحیی بغدادی نخّاس معروف به دهقان که از وکیلان آن حضرت در بغداد بوده، سپس از طریقه اهل بیت(علیهم السلام)منحرف شده، گمراه شد و حضرت امام عسکری(علیه السلام) را تکذیب نموده، اموالی که شیعیان برای آن حضرت فرستاده بودند برای خود برداشته، بیت المال را که پس از ابن راشد به او سپرده شده بود آتش زد و حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) از وی تبرّی جسته، او را لعنت کرده، شیعیان را نیز به لعنت کردن او دستور داده و او را نفرین کردند تا آنگاه که خداوند متعال نیز بسان زبردستی زورمند گریبان او را گرفت[۲۳٤].

مبحث چهارم: مکتب فقیهان، تمهیدی برای عصر غیبت

حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) خطی را که پدران پاکش بنیاد نهاده بودند تکمیل نمود. این خط، همان تأسیس گروه نخبگان صالحی بود که نمایندگان فکری، عقیدتی، اخلاقی و رفتاری اهل بیت(علیهم السلام) بودند. حضرت امام محمّد باقر و حضرت امام جعفر صادق(علیهما السلام) به صورت خاص به آماده کردن و تربیت گروهی از راویان و فقها دست زدند و این حرکت نقطه آغاز ایجاد مکتبی علمی شد که به تدریج در زمان حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) برای زمینه سازی عصر غیبت صغری، از نظر شیوه ها، منابع و مواد، همه قابلیت های لازم برای یك مکتب علمی را در خود داشت[۲۳۵].

حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) تعدادی از کتاب های فقهی و اصولی- روایی را که در زمان آن حضرت یا قبل از آن حضرت جمع گردیده، همچنین نویسندگان و گردآورندگان این کتاب ها را تأیید نموده و از زحمات آنان تشکر فرمودند. آن حضرت با این کار به این مکتب فقهی جهت داده و همّت آنان را به سمت خط فقاهتی که همان خط

---

۲۳٤. برای تفصیل بیشتر ر.ك حیاة الامام العسکری/ ۳۲۹ - ۳٤۲.

۲۳۵. دکتر عبدالهادی فضلی، تاریخ التّشریع الاسلامی/ ۱۹٤ - ۲۰۲.

آینده آنان در زمان غیبت بود سوق دادند; خطی که عموم شیعیان می بایست از آن پیروی کنند[۲۳۶].

گروهی از اساتید و طلاّب در زمان حضرت امام جواد و حضرت امام هادی(علیهما السلام)به این مکتب منتسب بودند که علاّمه مجلسی «رضوان الله علیه» در کتاب بحارالانوار نام آنان را ذکر نموده است[۲۳۷].

راویان حدیث و اصحاب امام حسن عسکری(علیه السلام) را چون شماره کرده اند تعدادشان به دویست و سیزده محدّث و راوی رسیده است[۲۳۸].

حال به اسامی بعضی از افراد مورد اعتماد و اصحاب امام حسن عسکری(علیه السلام)توجّه فرمایید:

- علی بن جعفر همّانی.
- ابوهاشم داود بن قاسم جعفری.
- داود بن ابی یزید نیشابوری.
- محمّد بن علی بن بلال.
- عبد بن جعفر حمیری قمی.
- ابوعمرو عثمان بن سعید عَمْری زیّات و سمّان.
- اسحاق بن ربیع کوفی.
- ابوالقاسم جابر بن یزید فارسی.
- ابراهیم بن عبیدالله بن ابراهیم نیشابوری.
- محمّد بن حسن صفّار.
- عبدوس عطّار.
- سری بن سلامه نیشابوری.
- ابوطالب حسن بن جعفر.
- ابوالبختری.
- حسین بن روح نوبختی.

---

۲۳۶. شیخ محمّد جواد طبسی، حیاة الامام العسکری/ ۳۲۵.

۲۳۷. بحارالانوار/ج۵۰، این جلد از صفحه ۱۰۶ مشتمل بر زندگانی امام جواد(علیه السلام) از صفحه ۲۱۶ زندگانی امام هادی(علیه السلام) و از صفحه ۳۱۰ شرح زندگانی حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) می باشد.

۲۳۸. محمد جواد طبسی، حیاة الامام العسکری(علیه السلام)، فصل دهم.

با در نظر گرفتن سختى شرايطى كه حضرت امام حسن عسكرى(عليه السلام) را احاطه نموده و كوتاهى زمانى كه حضرتش در آن، امام و مرجع امت و شيعيان بوده اند، اين تعداد از راويان طبيعتاً يك ركورد به شمار مى آيد.

تنها محمّد بن حسن بن فرّوخ صفّار كه در سال ۲۹۰ هجرى از دنيا رفته است داراى مجموعه اى از تأليفات است كه به حدود چهل جلد مى رسد، شيخ طوسى در كتاب رجال خود او را از اصحاب حضرت امام حسن عسكرى(عليه السلام)ذكر نموده و آورده است: «او كتاب هايى همچون كتاب هاى حسين بن زيد بلكه بيشتر از آن دارد; كتاب بصائر الدرجات و...، وى همچنين داراى مجموعه سؤالاتى است كه آن ها را براى حضرت امام حسن عسكرى(عليه السلام)نوشته و فرستاده است[۲۳۹].

كتاب هاى وى متضمن ابواب مختلف احكام مانند نماز، وضو، عتق، دعا، زهد، خمس، زكات، شهادات، تجارات، جهاد و كتابى در رابطه با فضيلت قرآن كريم و غيره مى باشد كه بنا بر آنچه استاد فضلى شماره كرده است، كتاب هاى او به سى و پنج كتاب مى رسد[۲٤۰].

دوران امامت حضرت امام جواد و امام هادى و امام عسكرى(عليهم السلام) به ويژگى انتشار تشيّع در اقصى نقاط جهان اسلام، بسيارى دانشمندان و دعوت كنندگان به مذهب اهل بيت(عليهم السلام)، همچنين تكميل ويژگى ها و ابعاد مكتب فقهى آن ها از ـ لحاظ مواد و روش ها ـ مشهور شده است.

شيوه اى كه مكتب فقهاى روايت كننده از اهل بيت(عليهم السلام) به آن عمل مى كردند داراى چند نقطه اساسى و بنيادى بوده، كه اين مكتب را از مكاتب فقهى ديگر متمايز مى نموده است. آن نكات عبارت اند از:

۱. تنها تكيه كردن بر كتاب و سنّت به عنوان مصدر اساسى تشريع اسلامى.

۲. ضرورت رجوع كردن به امام معصوم در يادگيرى علوم شرعى و گرفتن فتوى ـ در صورت امكان ـ.

۳. لزوم رجوع به فقهاى مورد اعتماد در زمانى كه رجوع كردن به امام معصوم(عليه السلام)سخت باشد.

---

۲۳۹. شيخ طوسى، فهرست/ ۱۷٤.

۲٤۰. عبدالهادى فضلى، تاريخ التّشريع الاسلامى/ ۲۰۰ ـ ۲۰۲.

٤. فتوی دادن به مقتضای نصّ صریح روایت یا با تطبیق کردن قاعده ای که از روایت برداشت شده است[٢٤١].

بدین سان مکتب اهل بیت(علیهم السلام) در طول دو قرن و نیم، علیرغم سختی شرایط روزگار و گشوده شدن چندین جبهه مبارزه با حکومت وقت، توانست همه نیازهای برنامه احیای شریعت اسلام را برآورده ساخته، این برنامه را حتّی در عصر غیبت نیز استمرار بخشد. این مکتب توانست همه مقدمات استقلال فکری، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی را برای همه مسلمانان عموماً و برای پیروان اهل بیت(علیهم السلام)خصوصاً فراهم آورده و نیروی لازم را جهت ادامه مبارزه با نیروی باطلی که در هر زمان و مکانی مترصّد نابود کردن حق است، به آنان بدهد.

مبحث پنجم: پیشوایی عالمان، امینان خدا بر حلال و حرام

مرجعیت دانشمندان و رهبری شیعه توسط آنان بعد از غیبت کبری که در سال ٣٢٩ هجری با وفات وکیل چهارم امام مهدی(علیه السلام)[٢٤٢] آغاز گردید، مسأله ای حیاتی بود که ائمّه معصومین(علیهم السلام) به دستور خدا و رسول به ترویج آن مبادرت کردند. آنان به شیعیان دستور دادند تا در همه مسائل به دانشمندان و فقهایی که در مدرسه رسالی آنان تربیت شده بودند رجوع کرده، آموزه های دینی خود را از آنان دریافت نمایند، حضرت امام صادق(علیه السلام) نیز در روایتی که هم اکنون خواهید خواند به این مفهوم مشروعیت داده است:

«ینظر مَن کان منکم ممن قد روی حدیثنا ونظر في حلالنا وحرامنا وعرف أحکامنا ، فلیرضوا به حکماً فإني قد جعلته علیکم حاکماً ، فإذا حکم بحکمنا فلم یقبل منه ، فانما استخفّ بحکم الله وعلینا ردّ ، والرادّ علینا رادّ علی الله وهو علی حدّ الشرك بالله»؛

شیعیان باید بنگرند به کسانی که احادیث ما را روایت کرده و در حلال و حرام ما صاحب نظر شده، احکام ما را می شناسند. پس هنگامی که چنین کسی را یافتند باید به حکم او رضایت دهند. چرا که من وی را بر شما حاکم قرار دادم، پس اگر کسی حکم او را که همانند حکم ما است نپذیرفت و آن را رد کرد، حکم خدا را سبك شمرده و ما را رد نموده است. و هر کس که ما را رد کند خداوند متعال را رد نموده و این کار در حد شرك به خداوند متعال است[٢٤٣].

---

٢٤١. عبدالهادی فضلی، تاریخ التّشریع الاسلامی ٢٠٢ / ٢١١.
٢٤٢. علی بن محمّد سمری، ر.ك کشف الغمّه ٣ / ٢٠٧.
٢٤٣. کافی ١ / ٥٤/ ١٠، ٧ / ٤١٢/ ٥ ، تهذیب ٦ / ٢١٨/ ٥١٤ و ٣٠١/ ٨٤٥ .

ائمّه(علیهم السلام) نیز همین راه را ادامه داده و برای تحقق این هدف، طبق شیوه علمی صحیحی که خود به تدریج ویژگی ها و جزئیات آن را ترسیم نموده بودند، به تقویت فقیهانی پرداختند که امین بر حلال و حرام الهی باشند. و علیرغم شرایط بسیار سختی که پس از عصر امام صادق(علیه السلام) به وجود آمد، به تلاش های خود در این راه ادامه دادند.

پس از این دوران، گام هایی که حضرت امام هادی(علیه السلام) در این زمینه برداشتند نقش آشکاری در دادن یك ساختار اجتماعی کامل به مرجعیت علما ایفا نمود، آن حضرت فرموده اند: اگر بعد از غیبت قائم شما(علیه السلام) دانشمندانی نبودند که مردم را به سوی او دعوت نموده، به سوی او راهنمایی کرده، با حجج و براهین خداوند از دین او دفاع نموده، بندگان ضعیف خداوند را از دام شیطان و پیروان گردنکش او نجات داده، آنان را از دام های نواصب برهانند، هر آینه کسی باقی نمی ماند مگر این که از دین خدا مرتدّ می شد، اما آنانند که همچون ناخدایی که سکّان کشتی را در دست می گیرد زمام دل های شیعیان ضعیف را در دست دارند. آنان کسانی هستند که در نزد خدا از برترین افراد می باشند[٢٤٤].

نکته اساسی در این تفکّر که تفکّر رجوع دادن امت به فقیهان عادل است این است که: «نسل های مسلمان همواره به کسی احتیاج دارند که آنان را ارشاد و توجیه نموده و خود اهل فکر و تدبیر باشد تا تعالیم دین را به آنان اعطا کرده، سطح ایمان و اعتقاد آنان را بالا آورده، اسلام را برای آنان تشریح کند و آنان را در راه و روش زندگی به سمت عدالت و سلاح و رضایت خداوند عزّ و جلّ رهنمون گردد»[٢٤٥].

در همین راستا می بینیم که حضرت امام عسکری (علیه السلام) مواضع مثبتی نسبت به عالمان و راویان راستگو و مورد اعتماد حدیث که امین بر حلال و حرام خدا باشند گرفته و شیعیان را به آنان ارجاع می داده است، و این خود به نوعی، زمینه سازی اساسی برای عصر غیبت بوده، نظریه مرجعیت فراگیر دانشمندان را در کنار سازمان وکیلان مورد اعتماد، مورد تأکید قرار می داده است; سازمانی که یکی از وظایف آن رجوع دادن عموم طایفه شیعه به سمت عالمان و دانشمندان این طایفه بوده است.

اقدام دیگر آن حضرت در راه زمینه سازی برای این امر دوری گزیدن از شیعیان و انتخاب طریقه مکاتبه و نامه نگاری با آنان بوده است که در بخش های قبل به آن اشاره نمودیم. از آن حضرت در رابطه با عمری و پسرش محمّد این توقیع صادر شده است

---

٢٤٤. احتجاج ٢ / ٢٦٠.
٢٤٥. صدر، الغیبة الصّغری/ ٢١٩.

که: عمری و پسرش هر دو مورد اعتمادند. پس آنچه را که به تو می رسانند از جانب من می رسانند و آنچه به تو می گویند از جانب من می گویند. پس کلامشان را بشنو و از آن ها اطاعت کن که آن دو مورد اعتماد و امین اند[۲۴۶].

دلیل دیگر بر این که حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) همواره عموم مردم شیعه را به رجوع به فقیهان و تقلید از آنان و گرفتن دستورات دینی از آنان ارشاد و توجیه می فرموده است این روایت است:

«فأما مَن کان من الفقهاء صائناً لنفسه حافظاً لدینه مخالفاً لهواه مطیعاً لأمر مولاه فللعوام أن یقلّدوه»;

پس هر که از فقیهان دارای صیانت نفس بوده، دین خود را حفظ کند، با هوای نفس خود مخالفت کند و از دستور مولایش اطاعت نماید، بر عوام است که از او تقلید نمایند[۲۴۷].

حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) با برداشتن این گام ها مسئولیتی را که در این مرحله مهم تاریخ اسلام، به دوش آن حضرت گذارده شده بود به نحو احسن به انجام رساند; آن حضرت مدرسه علمیه ای را بنا نهاد که از یکسو، بزرگترین نقش را در حفظ میراث رسالی اهل بیت(علیهم السلام) و اصول اسلام داشته و از دیگر سو اثر بزرگی در عمومیت دادن به نظریه غیبت و آماده سازی ذهنی عامّه مردم برای قبول این امر داشته است. چه این که آن حضرت در توجیه شیعیان به رجوع به فقها که در برابر دشمنان اسلام، همچون دژهای استوار از مسلمانان حمایت می کردند فعالانه تلاش نموده است.

پس از غیبت کبری، آثار مثبت مدرسه امام عسکری(علیه السلام) و تعالیم و وصایای آن حضرت در رابطه با التزام شیعه و پیروان اهل بیت(علیهم السلام)به خط مرجعیت، ظهور و بروز پیدا کرد.

در واقع، اصل اجتهاد و تقلید که در نزد امامیه موجود است، مظهری است برای واقعگرایی این مذهب و قدرتش بر حفظ روح تشریع و زنده کردن رسالت اسلامی بعد از غیبت امام معصوم; تا روزی که خداوند متعال به واسطه ظهور امام معصوم، زمین را پس از آکنده شدن از ظلم و بیداد، پر از عدل وداد نماید.

مبحث ششم: امام عسکری(علیه السلام) و فرقه های گمراه

---

۲۴۶. الغیبة الصّغری/ ۲۱۹.

۲۴۷. تفسیر الامام العسکری/ ۱۴۱، و به نقل از آن احتجاج ۲ / ۲۶۳.

انحراف از راه صحیح علل و اسبابی دارد که بعضی از آن ها به طبیعت شرایطی که انسان در آن قرار می گیرد بازگشت می کند. این شرایط با ضعف فکری و عقیدتی یا سقوط اخلاقی انسان همراه شده، خصوصاً زمانی که از نزدیکان و اطرافیان و معاشران خود نیز تربیت صحیح دریافت نکرده باشد.

خداوند متعال و پیامبرش، اهل بیت(علیهم السلام) را برای تربیت فرزندان امت اسلام و بیرون کشیدن آن ها از انحرافات ـ به وسیله توجیه و ارشاد ـ آماده کرده بودند، و تنها پاسخ دادن به ندای هدایت آن ها در هر فرد کافی است تا عمیقترین تأثیر هدایت اهل بیت(علیهم السلام) در آنان ایجاد گردد.

و آنگاه که انحراف طیّ یك خط منظر و تأثیرگذار در جامعه اسلامی به پیش بیاید سزاوار است که مقابله با او نیز با محکوم کردن و از بین بردن عناصر تشکیل دهنده و نیروهای تأثیرگذار آن صورت پذیرد. باید تلاش کرد تا عناصر گمراهی که از راه حق منحرف شده اند در عمق وجود خود حق را احساس کنند و اگرچه در ظاهر از آن دوری می کنند در باطن به آن باز گشته و معتقد شوند.

می بینیم که حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) در این میدان دارای مواضعی ارشاد گرانه و هدایتگرانه برای بعضی از اتباع فرقه های گمراه می باشد. در همان حال می بینیم که آن حضرت بعضی از سمبل های این فرق را در هم کوبیده و همگان را به شدت از پیروی آنان برحذر می داشته اند تا آنان را از کار انداخته، جلوی تأثیرگذاری آن ها را در عامّه مردمِ معتقد به ولایت اهل بیت(علیهم السلام)بگیرند.

در آنچه از این پس می خوانیم بر مواضع امام(علیه السلام) اوّلا در برابر فرقه واقفیه و سپس در برابر فرقه مفوّضه و آنان که تحت تأثیر این فرق قرار گرفته بودند آشنا می شویم.

۱. امام عسکری(علیه السلام) و فرقه واقفیه

واقفیه گروهی بودند که بر امامت حضرت امام موسی بن جعفر(علیه السلام)توقف کرده به امامت حضرت امام رضا(علیه السلام) ایمان نداشتند. مؤسّس این مذهب زیاد بن مروان قندی انباری و علی بن ابی حمزه و عثمان بن عیسی بودند. علت این توقف نیز این بود که در نزد زیاد بن مروان قندی انباری هفتاد هزار دینار پول از اموال حضرت امام موسی بن جعفر(علیهما السلام) بوده و وی به همراه دو دوستش به طمع به دست آوردن آن

مال قائل به توقف امامت در موسی بن جعفر و عدم امامت امام رضا بعد از آن حضرت شدند[۲۴۸].

شیخ الطّائفه ابوجعفر طوسی(رضي الله عنه) روایت کرده است که ابن یزید از یکی از اصحاب خود روایت کند که گفت: حضرت ابوابراهیم موسی بن جعفر(علیه السلام) دار دنیا را وداع گفت. در آن هنگام در نزد زیاد قندی هفتاد هزار دینار و در نزد عثمان بن عیسی رواسی سی هزار دینار و پنج کنیز و خانه ای در مصر موجود بود. حضرت ابوالحسن امام رضا(علیه السلام)برای آنان پیغام فرستاد: هر چه از مال پدرم در نزد شما جمع شده است برای من بفرستید، چرا که من وارث و قائم مقام او بوده و میراث او را تقسیم نموده ایم ـ حضرت امام رضا(علیه السلام)با این کلمه اشاره به وفات حضرت امام کاظم(علیه السلام)دارند ـ و اگر شما این اموال را در نزد خود نگاه دارید هیچ عذری در نزد من و سایر ورثه پدرم نخواهید داشت.

ابوحمزه منکر امامت و جانشینی امام رضا(علیه السلام) شد و منکر شد که مالی در نزد وی موجود باشد. زیاد قندی نیز همین طور. اما عثمان بن عیسی نامه ای به امام رضا(علیه السلام) نوشته، در آن نامه چنین آورد: همانا که پدرت «صلوات الله علیه» هنوز نمرده و او زنده است و هر کس بگوید وی مرده است حرف باطلی گفته، و حتّی بنا بر این که وی ـ آنچنان که تو می گویی ـ از دنیا رفته باشد، به من دستور نداده چیزی به تو بدهم، و کنیزان را هم آزاد کرده و با آنان ازدواج نموده ام[۲۴۹].

یکی از اصحاب حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) در رابطه با گروهی که بر حضرت موسی بن جعفر توقف می کنند از آن حضرت سؤال کرده گفت: آیا من می توانم آنان را دوست بدارم؟ یا باید از آنان تبرّی بجویم؟ آن حضرت در پاسخ وی نوشتند:

هرگز برای عموی خود طلب آمرزش نکن. خدا او را نیامرزد. از او بیزاری بجوی. من نیز به نزد خدا از آنان بیزاری می جویم. هرگز آنان را دوست مدار، مریضانشان را عیادت نکن، در تشییع جنازه آن ها حاضر نشو و اگر کسی از آنان مرد بر جنازه او نماز نخوان، چه این شخص امامی را که از جانب خدا تعیین شده، انکار کند یا امامی که امامتش از جانب خدا تعیین نشده است را در میان امامان اضافه نماید یا خدا را منکر شود و یا بگوید خداوند، از میان سه خداوند سوّمین است. هر کس امر آخرین ما را انکار کند گویا که امر

---

۲۴۸. ر.ك رجال کشّی ۴۶۷/ ۸۸۸ و ص۴۹۳/ ۹۴۶ و به نقل از آن بحارالانوار ۴۸ / ۲۵۱ و به نقل از آن سفینة البحار ۳ / ۵۸۱.

۲۴۹. غیبت/ ۶۴/ ۶۷ و به صورت خلاصه در رجال کشّی/ ۵۹۸/ ۱۱۲۰ که در آن «با آن ها ازدواج کردم» نیامده است، و در حدیث ۱۱۱۷ آن آمده است وی سپس توبه کرده و مال را برای امام رضا(علیه السلام)فرستاد. همچنین در حدیث ۱۱۱۸ آن کتاب آمده است وی پس از آن ساکن کوفه سپس ساکن حیره شد و در آنجا از دنیا رفت.

اوّلین ما را انکار کرده، و هر کس در میان ما کسی را اضافه کند مانند کسی است که از میان ما کسی را کم کرده و امر ما را انکار نموده است[۲۵۰].

با این جوابی که حضرت امام عسکری(علیه السلام) به سؤال کننده دادند تازه فهمید که عموی او نیز از جماعت واقفیه بوده است. چنان که از این جواب قاطع، موضع قاطع امام را در رابطه با این جماعت که به سگان باران دیده معروف بودند دریافت[۲۵۱]. شیخ کشّی «رضوان الله علیه» از ابوعلی فارسی از ابراهیم بن عقبه روایت کند که گفت: به حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) نوشتم: خداوند مرا فدایت کند. من این گروه ممطوره (باران خورده) را شناخته ام. آیا در قنوت نمازم آنان را لعن نمایم؟ آن حضرت در پاسخ نوشتند:

آری، در قنوت نمازت بر آن ها لعن و نفرین بفرست[۲۵۲].

۲. امام حسن عسکری(علیه السلام) **و فرقه مُفَوِّضِه**

مفوّضه گروهی بودند که عقیده داشتند خداوند متعال حضرت محمّد(صلی الله علیه وآله)را آفریده و خلق همه دنیا را به او واگذار نموده است، و حضرت محمّد(صلی الله علیه وآله)خالق دنیا و آنچه در آن است می باشد. همچنین گروهی از ایشان نیز همین مطلب را درباره حضرت علی(علیه السلام)[۲۵۳] و ائمّه پس از او(علیهم السلام) معتقد بودند. از ادریس بن زیاد کفرتوثایی روایت است که گفت: من درباره اهل بیت(علیهم السلام)سخنان بزرگی می گفتم (در باره آنان معتقد به غلو بودم). روزی برای دیدار حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) به سامرا و منطقه عسکر رفتم. من در حالی وارد شدم که آثار و گرد و غبار سفر بر من نمودار بود. بنابراین خود را به حمّامی رساندم اما در کنار درِ حمّام، خواب بر من غلبه کرد. ناگاه متوجه شدم که امام عسکری(علیه السلام) با چوبدست خود به من می زند و من از خواب بیدار شده آن حضرت را شناختم. که سوار بود و غلامان اطرافش را گرفته بودند. سپس برخاسته و همچنان که آن حضرت سوار بر مرکب بود به بوسیدن پا و ران آن حضرت پرداختم. اوّلین کلامی که آن حضرت به من فرمودند این بود: **«ای ادریس، (بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ * لا يَسبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُم بِأَمْرِهِ يَعْمَلُون)»؛** بلکه [آنان

---

۲۵۰. کشف الغمّه ۳ / ۳۱۹.

۲۵۱. این اصطلاح کنایه از این است که خباثت این گروه به هرکس با آنان ارتباط پیدا کند سرایت می کند مانند نجاست سگ که در روز بارانی امکان سرایتش بیشتر می شود.

۲۵۲. رجال کشّی/ ٤٦٠/ ۸۷۵ و ٤٦١/ ۸۷۹ و به نقل از آن بحارالانوار.

۲۵۳. ر.ك معجم الفرق الاسلامیه/ ۲۳۵.

]بندگانی ارجمندند * که در سخن بر او پیشی نمی گیرند، و خود به دستور او کار می کنند[۲۵۴]. من عرضه داشتم: ای مولای من، همین جواب مرا بس است، چرا که من درباره پرسش از همین سؤال به نزد شما آمده بودم. ادریس گوید: آن حضرت مرا ترك كرد و رفت[۲۵۵].

گروهی از مفوّضه، کامل بن ابراهیم مدنی را به سوی امام حسن عسکری(علیه السلام)فرستادند. کامل گوید: من در دل گفتم: از آن حضرت می پرسم: آیا جز کسی که به مانند اعتقادات من معتقد باشد وارد بهشت خواهد شد؟ من در کنار دری نشسته بودم که جلوی آن در پرده ای افتاده بود. ناگاه بادی وزید و گوشه آن پرده بالا رفت. ناگهان دیدم پسری در پشت آن پرده نشسته که مانند پاره ای از ماه می درخشد و حدود چهار سال از سنّش می گذرد، آن پسر به من گفت: ای کامل بن ابراهیم; من از شنیدن صدای او به خود لرزیدم و ناخودآگاه گفتم: لبّیك ای آقا و مولای من.

آن حضرت فرمودند: به نزد ولی خدا آمده ای تا از او بپرسی که آیا جز کسی که اعتقادی مانند تو داشته باشد به بهشت راه خواهد یافت؟

گفتم: آری به خدا.

آن حضرت فرمودند: به خدا سوگند که اگر چنین باشد چه کم اند کسانی که داخل بهشت می شوند. به خدا سوگند کسانی به بهشت راه می یابند که به آنان حقیه می گویند.

به آن حضرت عرض کردم: آنان چه کسانی هستند؟

آن حضرت فرمودند: گروهی هستند که از روی دوستی و محبّت علی بن ابی طالب(علیه السلام) به حق او سوگند می خورند، اما نمی دانند حق و فضیلت او تا چه اندازه است. (یعنی آنان گروهی هستند که می دانند معرفت مولا علی بن ابی طالب بر آن ها واجب است، اما به شرح و تفصیل به حق خدا و پیغمبر و ائمّه(علیهم السلام) معرفت ندارند).

سپس فرمود: و آمده ای که از ولی خدا درباره اعتقاد مفوّضه سؤال کنی. آنان دروغ می گویند، بلکه دل های ما ائمّه، ظرف هایی برای خواست خداوند است. اگر خداوند بخواهد ما می خواهیم و خداوند متعال نیز در قرآن می فرماید: (و تا خدا نخواهد، [شما] نخواهید خواست)[۲۵۶].

سپس حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) به من فرمودند:

حال که حجّت خدا پس از من تو را به آنچه می خواستی آگاه کرد دیگر برای چه نشستی؟ من برخاسته و خارج شدم و دیگر حضرت امام زمان(علیه السلام)را به چشم ندیدم[۲۵۷].

---

۲۵۴. انبیا/۲٦ ـ ۲۷.
۲۵۵. المناقب ٤ / ٤٦۱.
۲۵٦. انسان/۳۰.
۲۵۷. غیبت/ ۲٤۷، بحارالانوار ۲۵ / ۳۳٦ و ۳۳۷.

حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) به هدایت پیروان اهل بیت(علیهم السلام) و ارشاد آنان به راه حق، به شدت مایل بوده، همواره مسائل شبهه برانگیزی که بر سر راه آنان پیدا می شد را از بین برده و حل می نمودند.

از محمّد بن عیّاش روایت شده است که گفت: ما از نشانه ها و معجزات امام عسکری(علیه السلام) سخن می گفتیم که فردی ناصبی گفت: اگر وی جواب نامه ای که بدون مرکّب نوشته شده باشد بدهد یقین می کنم که وی بر حق است. پس ما نامه هایی نوشته و مسائلی را در آن نامه ها مطرح کردیم و آن مرد نیز بدون مرکّب بر روی ورقه ای نامه ای نوشت و آن ورقه را نیز در میان نامه ها قرار داد و ما آن نامه ها را به سوی آن حضرت فرستادیم. آن حضرت به همه نامه ها پاسخ دادند و بر روی ورقه ای نام آن مرد و نام پدر و مادرش را نوشتند. مرد با دیدن آن ورقه از هوش رفت. هنگامی که آن مرد به هوش آمد معتقد به اعتقاد حق گردید[۲۵۸].

و از عمیر بن ابی مسلم روایت شده است که گفت: شخصی به نام سمیع مسمّعی مرا بسیار آزار می داد و رنج بسیاری از وی به من می رسید; وی همسایه دیوار به دیوار من بود، من نامه ای به حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام)نوشته و از آن حضرت خواستم برایم دعا کند تا من از شرّ این شخص راحت شوم، جواب آن حضرت این گونه آمد که: بر تو بشارت باد به فرجی سریع، مالی هم از منطقه فارس به تو خواهد رسید. من در سرزمین فارس پسر عمویی داشتم که تاجر بود و غیر از من وارثی نداشت. وی پس از چند روز مرد و مال او به من رسید.

راوی گوید: نامه ای از حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) به دستم رسید که در آن چنین مرقوم فرموده بودند: به درگاه خداوند متعال استغفار کن و از آنچه بدان تکلّم کرده ای توبه کن. این، بدین خاطر بود که من روزی با گروهی از ناصبیان نشسته بودم و آن ها سخن از ابوطالب به میان آوردند تا این که دامنه کلام را به مولای من رساندند، و من نیز با آن ها در تضعیف امر آن حضرت همراه شدم، اما پس از این نامه نشست و برخاست با آن گروه را ترك كردم و دانستم که مراد آن حضرت از این نامه همین بوده است[۲۵۹].

محمّد بن هارون بن موسی تلعکبری گفت: محمد بن هارون بر ما روایت کرد: پدرم مرا به همراه یکی از اصحاب ابوالقلا صاعد نصرانی فرستاد تا آنچه را از حدیث مولای

---

۲۵۸. مناقب ۲ / ۴۷۰.

۲۵۹. بحارالانوار ۵۰ / ۲۷۳.

ما حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) از پدرش روایت کرده است، از وی بشنوم. وی مرا به نزد ابوالقلا رسانید. هنگامی که به مجلس او درآمدم وی را مردی بزرگوار یافتم. سبب رفتن خود به دیدنش را برای او توضیح دادم. وی مرا به نزدیك خود فرا خواند و گفت: پدرم مرا روایت کرده است که با برادرانش و گروهی از اهل بصره به سامرا رفته بود تا از حاکم بصره در نزد خلیفه شکایت کند، پدرم گوید: در یکی از روزهایی که در شهر سامرا بودیم، ناگاه حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) را سوار بر قاطری یافتم که عرقچینی بر سر و طیلسانی بر دوش داشت، من در دل گفتم این همان مردی است که گروهی از مسلمانان ادّعا می کنند وی علم غیب می داند. در دل گفتم اگر چنین باشد اکنون جلوی عرقچین خود را به سمت پشت بر خواهد گرداند. ناگاه دیدم که آن حضرت همین کار را انجام دادند.

در دل گفتم شاید این امری اتفاقی بوده است. اما اکنون اگر این خبر راست باشد وی طیلسان خود را از سمت راست به سمت چپ خواهد انداخت و سمت چپ آن را به سمت راست خواهد آورد. ناگاه با کمال تعجّب دیدم که آن حضرت همین کار را انجام دادند، و همین طور که قاطر حرکت می کرد به نزدیك من رسیده و به من گفتند: ای صاعد، چرا از کاری که هیچ فایده یا ضرری برای تو ندارد دست نمی کشی و به خوردن ماهی های خود نمی پردازی؟ و غذای ما در آن زمان ماهی بود.

صاعد بن مخلّد که این قضیه را دید مسلمان شد و بعدها به سمت وزارت معتمد عبّاسی نیز رسید(٢٦٠).

و از محمّد بن عبیدالله روایت است که گفت: روزی نامه ای به امام حسن عسکری(علیه السلام) نوشته به آن حضرت خبر دادم که موالی در مسأله امامت اختلاف کرده اند و از آن حضرت تقاضا کردم تا برای این مطلب دلیلی ظاهر فرمایند، آن حضرت در پاسخ نوشتند:

همانا خداوند متعال همواره صاحبان عقل سلیم را مورد خطاب قرار داده است، و هیچ کس نشانه ای از جانب خداوند نیاورده و یا دلیلی بر دین خداوند اظهار ننموده که از آیات و دلایل خاتم پیامبران و سرور مرسلین حضرت محمّد(صلی الله علیه وآله)بیشتر باشد، اما مردم در برابر این دلایل و براهین گفتند: وی کاهن و ساحر و دروغگو می باشد. پس خداوند هر کس را که لیاقت هدایت داشت هدایت نمود. اما نمی توان منکر این مطلب شد که ادلّه و براهین، بسیاری از مردم را آرامش می بخشد. به همین دلیل است که هر گاه خداوند متعال به ما اجازه سخن گفتن دهد سخن می گوییم و هر گاه ما را از سخن منع نماید سکوت می کنیم. و اگر

---

٢٦٠. بحارالانوار ٥٠ / ٢٨١.

خداوند متعال اراده اظهار حق را نداشت پیامبران را به عنوان بشارت دهنده و بیم دهنده مبعوث نمی کرد تا رسالت خود را در حالت ضعف و قوّت، گاه با بانگی رسا و گاه به صورت سخنان عادی، ابراز دارند تا بدین وسیله خداوند امر خود را کامل نماید و مردم نیز در سطوح مختلف، حکم خداوند را به مرحله اجرا گذارند. پس گروهی که حق را یافته و راه نجات یافته، به دستاویز حق متمسّك شده، شاخه ریشه دار و اصیل را دستاویز قرار داده، شك و شبهه ای در ایشان راه ندارد، پناهگاهی جز ما نخواهد یافت.

اما طبقه ای که حق را از اهل آن نگرفته باشند بسان کسانی هستند که سوار بر کشتی شده اند و هنگامی که دریا موج می زند آنان نیز به تلاطم در می آیند و چون ساکن می شود آنان نیز آرامش می یابند. اما طبقه دیگری هستند که شیطان بر آنان مسلط شده است. همه همّت آنان این است که از روی حسدی که در وجودشان لانه کرده، اهل حق و حقیقت را، از ایمان به کفر باز گردانند، پس آنان را که به راه چپ و راست می روند واگذارید، چرا که اگر چوپان بخواهد گلّه گوسفند خود را جمع کند این کار را با آسانترین روش به انجام خواهد رساند.

در نامه خود اختلاف موالیان ما را ذکر کرده بودی. پس اگر امر امامت به وصیت و نوشتن نامه انجام می شود شکی نیست که هر کس در جایگاه حکم نشسته نسبت به آن، از دیگران سزاوارتر است. از پخش کردن اسرار و طلب ریاست بپرهیز که این دو تو را به سمت نابودی و هلاکت می خوانند. سپس آن حضرت ادامه دادند: در نامه ات نوشته بودی که قصد داری به سمت فارس بروی. برو، خداوند در این سفر تو را خیر دهد و ان شاءاللّه در امن و آسایش به مصر داخل خواهی شد. به هر کس از دوستان ما که به او اعتماد داری سلام مرا برسان و آن ها را به تقوای خداوند عظیم و پرهیز از او دستور بده. آنان را به امانت فرا بخوان و آنان را آگاه کن که هر کس اسرار ما را فاش کند با ما در جنگ می باشد.

راوی گوید: هنگامی که این عبارت را در نامه امام خواندم که من به مصر داخل خواهم شد، معنی آن را نفهمیدم. هنگامی که به بغداد رفته و عزم خروج به سرزمین فارس را داشتم این کار برایم امکانپذیر نگردید و ناچار به مصر رفتم.

وی گوید: هنگامی که مستعین درباره حضرت امام عسکری(علیه السلام)تصمیم بدی و به سعید حاجب دستور داد تا آن حضرت را به کوفه ببرد و چنین نقشه کشید که در راه حادثه ای اتفاق بیفتد و آن حضرت، از بین برود، این خبر در میان شیعیان منتشر شد و آنان را سخت نگران ساخت. این قضیه چهار سال و اندی پس از شهادت حضرت امام هادی(علیه السلام) رخ داد.

محمّد بن عبداللّه و هیثم بن سبّابه به آن حضرت نامه ای نوشته در آن آوردند: خداوند ما را فدای شما گرداند. خبری به من رسیده است که ما را به شدت غمگین و نگران کرده است، آن حضرت(علیه السلام) در پاسخ آنان چنین نوشتند: بعد از سه روز در کار

شما گشایش ایجاد خواهد شد. راوی گوید: در سوّمین روز از نوشته شدن نامه مستعین از خلافت خلع گردیده و معتزّ به جای او نشست و پیشگویی حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام)درست از آب درآمد[۲۶۱].

و از علی بن محمّد بن حسن روایت است که گفت: روزی خلیفه به قصد رفتن به بصره از شهر خارج شد و حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) نیز در میان همراهان او خارج گردید. ما که خود نیز گروهی از شیعیان آن حضرت بودیم آن حضرت را در حال رفتن دیدیم. ما در بین دو دیوار نشسته، منتظر برگشتن آن حضرت بودیم. هنگامی که آن حضرت بازگشت و روبروی ما قرار گرفت، در مقابل ما ایستاد. سپس دست برد و کلاه از سر برداشت و به دست گرفت.

سپس دست دیگر را بر سر کشید و به روی یکی از افرادی که در نزد ما نشسته بودند تبسم کرد، آن مرد ناگاه گفت: شهادت می دهم که تو حجّت و برگزیده خدا هستی. ما از آن مرد سؤال کردیم: تو را چه می شود؟ وی گفت: من در امامت او شك داشتم. در دل گفتم اگر باز گردد و کلاه از سر بردارد به امامت او معتقد خواهم شد[۲۶۲].

گروهی از صیمریان از فرزندان اسماعیل بن صالح روایت کنند که حسن بن اسماعیل بن صالح در اوّلین باری که برای دیدار حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام)به سامرا رفته بود دو نفر از شیعیان نیز همراه او بودند و رسیدن او به سامرا با حرکت حضرت امام عسکری(علیه السلام)برای رفتن به جایی همزمان شد، حسن بن اسماعیل گوید: ما سه نفر هرکدام در راهی منتظر شده و گفتیم: از هر کدام از این سه راه باز گردد یکی از ما وی را خواهد دید و ما به انتظار آن حضرت نشستیم. آن حضرت از راهی که حسن بن اسماعیل در آن بود باز گشتند. حسن گوید: هنگامی که به نزدیك من رسیدند در دل گفتم: خداوندا، اگر این شخص حجّت بر حق تو و امام ما می باشد دست به کلاه خود ببرد. هنوز این فکر از دل من نگذشته بود که آن حضرت دست به کلاه برده و آن را بر سر خود حرکت دادند. من باز در دل گفتم خداوندا اگر او حجّت توست دوباره دست به کلاه ببرد. آن حضرت دوباره دست به کلاه برده آن را از سر برداشته دوباره بر سر نهادند، مردم بسیاری برای عرض سلام دور آن حضرت جمع شده و توقف آن حضرت در نزد مردم، ایشان را به راه دیگر کشانید.

---

۲۶۱. بحار الانوار ۵۰ / ۲۹۶.

۲۶۲. اثبات الوصیّه/ ۲۴۵.

من نزد دو رفیق خود رفته، و آنچه بر من گذشت و آنچه در دل از خدا خواستم و آن حضرت انجام داده بود را برای آن ها شرح دادم. آن ها گفتند: بیایید همه باهم خود را به سر راه او برسانیم و برای سوّمین بار همین را از خدا بخواهیم. آن حضرت دوباره از نزدیك ما عبور کرد. هنگامی که به نزدیك ما رسید توقف نموده به ما نگاه کرده، سپس دست برده و کلاه از سر برداشت و به دست گرفت و دست دیگر را بر سر کشیده به صورت ما تبسم کرد و فرمود: چقدر شك دارید؟ حسن گوید: من برخاسته گفتم: شهادت می دهم که خدایی جز الله نیست و تو حجّت و برگزیده خدا هستی، وی گوید: سپس آن حضرت را در خانه اش ملاقات نموده و آنچه از نامه و چیزهای دیگر در نزد ما بود به دست وی رساندیم(٢٦٣).

در مورد دیگری می بینیم، حضرت امام عسکری(علیه السلام) از همین شرایط بهره برداری نموده و حجّت را بر جوانی که به خاطر اختلافی که در امامت امام حسن عسکری(علیه السلام) در میان یارانش در مدینه به وجود آمده بود از مدینه به سامرا آمده بود تمام می کند. آن حضرت ابتدا از او سؤال می کنند: «آیا تو غفاری هستی؟» جوان پاسخ داد: آری. سپس آن حضرت از آن جوان درباره مادرش سؤال کرده و نام مادرش را بازگو نموده فرمودند: «مادرت، حمدویه چگونه است؟» جوان پاسخ داد: زن صالحی است. این جوان از نوادگان صحابی جلیل القدر ابوذر غفاری بوده است. جوان پس از این ماجرا و در حالی که دلش به امامت امام حسن عسکری(علیه السلام) مطمئن گردیده بود به مدینه نزد یاران خود بازگشت(٢٦٤).

مبحث هفتم: پاره ای از سفارشات و راهنمایی های امام عسکری(علیه السلام) **به شیعیان**

سفارشات و نامه های حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) به شیعیان، متضمّن بیان احکام شرعی، مسائل حرام و حلال و خط مشی های برخورد شیعیان با سایر مردم بود که این خود به مثابه یك دستورالعمل رفتاری بود که شیعیان بر اساس آن، زندگی کرده، روابط خود را با سایر افراد جامعه ای که در آن می زیسته اند بنا می نموده اند; اگر چه از نظر مذهب و اعتقاد با آن ها اختلاف داشته باشند. از جمله این سفارشات است:

---

٢٦٣ اثبات الوصیه/ ٢٤٦.

٢٦٤. الخرائج و الجرائح ١ / ٤٣٩/ ٢٠ و به نقل از آن بحارالانوار ٥٠ / ٢٦٩.

۱ـ **کلام امام عسکری**(علیه السلام): شما را به تقوای الهی و رعایت ورع در دین و کوشش برای خداوند سفارش می کنم. شما را سفارش می کنم به راستگویی و ادای امانت به کسی که شما را امین قرار داده است، چه صاحب آن امانت نیکوکار باشد یا فاجر و گناهکار، همچنین شما را سفارش می کنم به سجده های طولانی و حسن معاشرت با مردم که پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)همین مطالب را به عنوان دستور زندگی برای همه مسلمانان آورده است.

با اهل جامعه و در عشیره های آنان نماز بگذارید. اگر از دنیا رفتند در تشییع جنازه آن ها شرکت کنید. اگر مریض شدند از آن ها عیادت نموده و حقوق آن ها را ادا نمایید که در این صورت اگر مردی از شما در دین خود باورع و پرهیزکار بوده، راستگو باشد، امانت را ادا نموده، با مردم با اخلاق خوش برخورد نماید می گویند این شخص شیعه است و من از این مطلب خوشحال خواهم شد.

از خدا پروا کنید و مایه آبرو و افتخار ما باشید و مایه ننگ و عار نباشید، همه محبّت ها و دوستی ها را به سوی ما جلب کرده و هر چه بدی و ناروایی و زشتی است از ما دور کنید چرا که هر خوبی که درباره ما خاندان بیان شود ما اهل آن خوبی و سزاوار آنیم و اما هر چه از سوء و بدی درباره ما گفته شود ما چنین نخواهیم بود.

برای ما به جهت نزدیکی و خویشاوندی با رسول خدا، در کتاب خدا حقی است و خداوند متعال ما را چنان پاکیزه ساخته که هیچ کس غیر از ما ادّعای چنین مقام و مرتبه ای را نمی کند مگر کذّاب و دروغگو باشد.

بسیار به یاد خدا باشید و بسیار از مردن یاد کنید. بسیار قرآن بخوانید و بسیار بر پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)درود بفرستید، چرا که برای درود فرستادن بر پیامبر پاداشی معادل ده حسنه است، آنچه را که من به شما سفارش کردم حفظ نمایید. شما را به خدا سپرده و از شما خداحافظی می کنم(۲۶۵).

۲. **آن حضرت همچنین فرموده اند:** آنگاه که ما اهل بیت در میان شما بودیم به شما دستور داده بودیم تا انگشتر در دست راست کنید، اما اکنون به خاطر غیبت ما از شما، دستور می دهیم تا روزی که خداوند امر ما و شما را ظاهر گرداند انگشتر در دست چپ نمایید که این اوّلین دلیل برای پیروی شما از ولایت ما اهل بیت می باشد.

و **فرمودند:** این مطلب را به گوش شیعیان ما برسانید(۲۶۶).

۳. امام حسن عسکری(علیه السلام) این وصیّت را به یکی از بزرگان اصحاب خود که علی بن حسین بن بابویه قمی باشد نوشته اند که بخشی از آن چنین است:

۲۶۵. تحف العقول/ ۴۸۷ ـ ۴۸۸.
۲۶۶. تحف العقول/ ۴۸۷ ـ ۴۸۸.

تو را به پرهیزگاری از خدا، اقامه نماز و دادن زکات سفارش می کنم که نماز، از مانع زکات (کسی که زکات نمی دهد) پذیرفته نمی شود.

و تو را به درگذشتن از گناه دیگران و فرو خوردن خشم، صله رحم و یاری کردن به برادران، تلاش در راه برآوردن نیازهای آنان در حالت سختی و آسانی، همچنین بردباری در نزد مواجه شدن با نادانی نادانان، تفقه در دین و ملاحظه کاری در کارها، پیمان بستن به عمل به قرآن، اخلاق خوش و امر به معروف و نهی از منکر سفارش می کنم که خداوند متعال فرموده است:(در بسیاری از رازگویی های ایشان خیری نیست، مگر کسی که [بدین وسیله] به صدقه یا کار پسندیده یا سازشی میان مردم، فرمان دهد)**.**

همچنین تو را به اجتناب کردن از همه گناهان و بدی ها سفارش می کنم، بر تو باد به نماز شب، چرا که پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) به حضرت علی(علیه السلام) چنین سفارش کردند که: ای علی، بر تو باد به خواندن نماز شب، بر تو باد به خواندن نماز شب، بر تو باد به خواندن نماز شب، هر کس نماز شب را سبك بشمارد از ما نیست.

به وصیّت من عمل کن و همه شیعیان مرا به آنچه تو را به آن امر کردم، امر کن تا به آن عمل کنند، بر تو باد به صبر و انتظار فرج که پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) فرموده است: برترین اعمال امت من انتظار فرج می باشد...[٢٦٧].

حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) با این بیانات خط سیر روشنی برای پیروان و شیعیان خود رسم نموده اند که متضمّن اصول و احکام شریعت اسلام و دستورات آن در رابطه با اخلاق والا و برخورد خوب با مردم است که دین اسلام تأکید فوق العاده ای بر آن دارد. حال مردم از نظر اصول با شیعیان موافق باشند یا مخالف، و این همان اخلاق اسلامی است که پیامبرِ انسانیت، حضرت محمّد بن عبداللّه(صلی الله علیه وآله) مردم را به آن فرا خوانده است.

٤. حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) در نامه ای که از آن حضرت برای بعضی از موالیانش صادر شده است وضعیت جامعه خود و زمانه ای را که در آن می زیسته و شرایطی را که مردم و حتی موالیان اهل بیت در آن به اختلاف پرداخته بودند، توضیح داده اند. آنجا که وی از امام(علیه السلام) خواسته بود تا دلیلی برای امامت خود ظاهر نماید. حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) در قسمتی از این نامه آورده اند:

همانا خداوند متعال همواره صاحبان عقل سلیم را مورد خطاب قرار داده است، و هیچ کس نشانه ای از جانب خداوند نیاورده و یا دلیلی بر دین خداوند اظهار ننموده که از آیات و دلایل خاتم پیامبران و سرور

---

٢٦٧. شعب الایمان ٢ / ٤٣/ ح١١٢٤ و به نقل از آن، قمی، الانوار البهیه/ ٣١٩.

مرسلین حضرت محمّد(صلی الله علیه وآله)بیشتر باشد، اما مردم در برابر این دلایل و براهین گفتند: وی ساحر و کاهن و دروغگو است. پس خداوند هر کس را که لیاقت هدایت داشت هدایت نمود. اما نمی توان منکر این مطلب شد که ادله و براهین، بسیاری از مردم را آرامش می بخشد. به همین دلیل است که هر گاه خداوند متعال به ما اجازه سخن گفتن دهد سخن می گوییم و هر گاه ما را از سخن منع نماید سکوت می کنیم. و اگر خداوند متعال اراده اظهار حق را نداشت پیامبران را به عنوان بشارت دهنده و بیم دهنده مبعوث نمی کرد تا رسالت خود را در حالت ضعف و قوّت، گاه با بانگی رسا و گاه به صورت سخنان عادی، ابراز دارند تا بدین وسیله خداوند امر خود را کامل نماید حکم خداوند به مرحله اجرا در آید.

مردم در چند طبقه تقسیم می شوند، پس گروهی که حق را یافته و راه نجات یافته، به دستاویز حق متمسك شده، شاخه ریشه دار و اصیل را دستاویز قرار داده، شك و شبهه ای در ایشان راه ندارد، پناهگاهی جز او نخواهد یافت.اما طبقه ای که حق را از اهل آن نگرفته باشند بسان کسانی هستند که سوار بر کشتی شده اند و هنگامی که دریا موج می زند آنان نیز به تلاطم در می آیند و چون ساکن می شود آنان نیز آرامش می یابند. اما طبقه دیگری هستند که شیطان بر آنان مسلط شده است. همه همّت آنان این است که از روی حسدی که در وجودشان لانه کرده، اهل حق و حقیقت را رد کرده و حق را به باطل باز گردانند، پس آنان را که به راه چپ و راست می روند واگذار، که اگر چوپان بخواهد گلّه گوسفند خود را جمع کند این کار را با آسانترین روش به انجام خواهد رساند.

در نامه خود اختلاف موالیان ما را ذکر کرده بودی. پس اگر امر امامت به وصیت و بزرگی سنّ و سال محقق می گردد، شکی نیست که هر کس در جایگاه حکم نشسته نسبت به آن از دیگران سزاوارتر می باشد. از پخش کردن اسرار و طلب ریاست بپرهیز که این دو تو را به سمت نابودی و هلاکت می خوانند.

مبحث هشتم: امام عسکری(علیه السلام) **و رعایت مسائل امنیتی**

حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) برای محافظت از شیعیان و پیروان خود، که در جامعه اسلامی به عنوان گروه نخبگان صالح مطرح بودند راه و رویه پدران بزرگوار خود را در پیش گرفته بود، آن حضرت به شدت دعوت خود را در هاله ای از کتمان و بر اساس عدم انتشار و احتیاط در برخورد با دیگران، همچنین سخت گیری و احتیاط در نقل اخبار و سفارشات از آن حضرت یا انتقال دستورات آن حضرت به اصحاب و انتقال اخبار اصحاب، به ایشان قرار داده بود. در آن زمان که تشیّع پرچم مخالفت با حکومت برافراشته و دایره نفوذ آن تحت رهبری اهل بیت(علیهم السلام) گسترش یافته و پیروان حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) در زمان آن حضرت در اقصی نقاط مملکت اسلام پراکنده شده بودند، بسیار پیش می آمد که آن حضرت برای جلوگیری

از افتادن آنان در دام های حکومت و حفظ آنان از دسیسه های دستگاه حکومتی هشدارهای مهمی در رابطه با فتنه ها و ابتلائاتی که در آینده گریبانگیر آنان می شد به ایشان می دادند.

از محمّد بن عبدالعزیز بلخی روایت است که گفت: يك روز صبح در شارع الغنم (مکانی در سامرا) نشسته بودم. ناگاه دیدم که حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام)از منزل خود به سمت دارالخلافه می رود، در دل گفتم: آیا اگر الآن فریاد برآورم که آی مردم این حجّت خدا بر شماست، او را بشناسید، مرا خواهند کشت؟ هنگامی که آن حضرت به من نزديك شده بودند انگشت سبّابه خود را بر روی دهان گذاشتند که معنای آن سکوت است، در همان شب آن حضرت را دیدم که به من می فرمود:

شما دو راه بیشتر ندارید. یا کتمان و یا کشته شدن، پس بر جان خود بترس و از خداوند پرواکن[۲۶۸].

این روایت بر چند مسأله مهم دلالت دارد:

۱. حضرت امام عسکری(علیه السلام) آنچه را که در ذهن یکی از اصحابش می گذشته خوانده و او را از ابراز کاری که اراده کرده بود بر حذر داشته است. یعنی اظهار امر امامت حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام).

۲. شدت و سختی شرایطی که امام(علیه السلام) و اصحاب آن حضرت را احاطه نموده و میزان اقدامات حکومت در جهت شناسایی و محدود کردن فعالیت های آنان.

۳. این روایت بر ما آشکار می سازد که حضرت امام عسکری(علیه السلام) از مناسبت های مختلف برای بر حذر داشتن اصحاب از آشکار کردن مکنونات قلبی و اظهار علاقه به آن حضرت بهره برداری می نموده است. چنان که از روایت های آتی نیز این مطلب به خوبی آشکار خواهد شد.

ملاحظه می کنیم که یکی از روش های امام(علیه السلام) در فعالیت های منظم و به کلی سرّی، منع اصحاب از سلام کردن به آن حضرت یا اشاره کردن به آن حضرت با دست در ملأ عام می باشد.

علی بن جعفر از یکی از اصحاب امام حسن عسکری(علیه السلام) روایت کند که گفت: ما در سامرا جمع شدیم تا روزی که آن حضرت برای سواری بیرون می آید آن حضرت را ببینیم. اما نامه ای از آن حضرت به دست ما رسید که در آن آمده بود: هیچ يك از شما بر

---

۲۶۸. الخرائج و الجرائح ۱ / ٤٤٧/ ۳۲ و به نقل از آن کشف الغمّه ۳ / ۲۱۲، ۲۱۳.

من سلام نکند و با دست خود به من اشاره نکند و حتّی با نگاه کردن به من نیز جلب توجّه ننماید. چرا که با انجام دادن این کارها جان شما در امان نخواهدبود(۲۶۹).

همچنین ملاحظه می کنیم که حضرت امام عسکری(علیه السلام) به بکار بستن شیوه های جدید و ابتکاری در رساندن دستورات و سفارشات به وکیلان و افراد مورد اعتماد، مبادرت میورزیده اند. اینك به نمونه ای از این روش ها توجّه نمایید:

ابوهاشم جعفری از داود بن اسود روایت کند که گفت: مولایم ابومحمد امام حسن عسکری(علیه السلام) چوبی به من دادند که شبیه پایه در، گرد و بلندبود و قطر آن به اندازه کف دست بود. آن حضرت به من فرمودند: «این چوب را ببر و به عمری بده». من به راه افتادم. در میانه راه به سقایی برخوردم که قاطری با خود داشت، قاطر او راه را بر من بست. من با آن چوب به قاطر زدم. چوب شکست. آنگاه دیدم که در داخل چوب نامه هایی موجود است، من سریعاً چوب را برداشته و در آستین خود گذاشتم. سقا با عصبانیت به داد و فریاد پرداخته، مرا و مولایم را دشنام می داد. هنگامی که من در بازگشت به نزدیك درب خانه رسیدم کنار در دوّم عیسی خادم به استقبال من آمد و گفت:

مولایت می گوید: «چرا آن قاطر را زدی و پایه در را شکستی؟».

من عرضه داشتم: مولای من، من نمی دانستم که در داخل آن پایه چیست.

آن حضرت فرمودند: اما احتیاج هم نبود که به کاری مبادرت ورزی که بعد محتاج معذرت خواهی از آن شوی. دیگر چنین کاری انجام نده، و اگر شنیدی که درباره ما سخنی گفته شد، به راهی که به آن مأمور شده ای برو و بر حذر باش، به کسی که ما را دشنام می گوید جواب ندهی و اصلا خود را به او نشناسانی که چه کسی هستی. چرا که ما در شهر و منطقه ای بد زندگی می کنیم. تو به راه خود برو و بدان که اخبار و احوال تو به ما می رسد(۲۷۰).

در این روایت نکات بسیار و مهمی در عرصه عمل تشکیلاتی به چشم می خورد. هم چنان که این روایت به وضوح این مطلب را روشن می دارد که سرّی بودن و مخفی کاری کامل در همه فعالیت ها از ناحیه امام و اصحاب نزدیك آن حضرت، برای به سلامت گذشتن از مشکلاتی است که شرایط زمان و مکان در برابر آنان ایجاد می نموده است، لذا است که می بینیم امام(علیه السلام)فرستاده خود را از درگیر شدن با مسائلی که در اثر آن هویت او، یا ارتباطش با امام(علیه السلام) کشف شود بر حذر می دارد. حتّی اگر کسی وی، یا حتّی امام(علیه السلام) را در برابر او دشنام گوید. فرستاده امام باید از همه این مسائل صرف نظر نموده و چنان برخورد نماید که گویا او مورد نظر گوینده آن کلام

---

۲۶۹. راوندی، الخرائج و الجرائح ۱ / ۴۳۹/ ۲۰ و به نقل از آن، بحارالانوار ۵۰ / ۲۶۹.
۲۷۰. مناقب آل ابی طالب ٤ / ٤٦٠، ٤٦١.

نبوده و به سمت مأموریت خویش برود تا بدین وسیله مأموریت او کشف نشده و کسی از مأموران سلطنتی بر آنچه را که امام(علیه السلام)برای وکیلان و افراد مورد اعتماد خود می فرستد آگاهی و دست یابی پیدا نکند.

این روایات و روایات دیگری مانند آن ها بر این نکته تأکید دارند که این شرایط دشوار و سختی که امام(علیه السلام) و اصحاب آن حضرت در آن می زیسته اند بود که آن حضرت و یارانش را مجبور می نمود تا به این حدّ به مخفی کاری شدید در برخورد با پایگاه های مردمی امام(علیه السلام)دست بزنند و در نتیجه این بهترین راه برای پرورش شیعیان و دوستداران اهل بیت و زمینه سازی خوبی برای پایگاه های مردمی شیعه برای ورود به عصر غیبت صغری بود، عصری که در آن، ارتباط شیعه با حضرت امام مهدی(علیه السلام) تنها از طریق وکیل آن حضرت صورت می گرفت. چرا که در آن دوران ارتباط مستقیم با آن حضرت میسّر نبوده، دیدار با آن حضرت به هیچ وجه ممکن و عملی نبوده است، و این مطلب به خاطر فشار شدیدی بود که حکومت عبّاسی برای پیدا کردن محل اختفای امام مهدی(علیه السلام) بر شیعه وارد می نمود.

این ها مهمترین محورهایی بود که مجال بحث از آن ها نسبت به نیازهای گروه نخبگان صالح اصحاب امام حسن عسکری(علیه السلام) دست داد.

علاوه بر مطالبی که سابقاً در رابطه با مصون سازی سیاسی، امنیتی و اقتصادی در ضمن بیان مسئولیت هایی که بر گردن وکیلان و اصحاب مورد اعتماد امام(علیه السلام)نهاده شده بود از آن ها بحث کردیم، به زودی در آخرین بخش از کتاب با مهمترین روایات و نصوصی که در عرصه های مصون سازی علمی، عقیدتی، تربیتی و اخلاقی از امام عسکری(علیه السلام) صادر شده است آشنا خواهیم شد.

بخش سوم

میراث گرانسنگ امام عسکری (علیه السلام)

آنچه از حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) به دست ما رسیده، مجموعه ای از روایات است که می توان آن ها را در عناوین چندی دسته بندی نمود:

۱. تفسیر.

۲. رساله منقبت، که گفته شده: این رساله مشتمل بر بیان قسمت عمده مسائل حلال و حرام می باشد[۲۷۱].

۳. مکاتبات با رجال و شخصیت های مهم که از حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) و حضرت امام هادی(علیه السلام) صادر گردیده است[۲۷۲].

٤. مجموعه ای از سفارشات، نامه ها و توقیعاتی که از جانب آن حضرت به شیعیان صادر گردیده است.

٥. احادیث و کلمات درربازی که در عرصه های مختلف و به صورت پراکنده از آن حضرت صادر گردیده که خود مجموعه علمی بزرگی را تشکیل می دهد و جای بحث، تحقیق و تحلیل بسیاری دارد.

ما در این بخش هر کدام از این عناوین پنجگانه را جداگانه مورد بحث قرار خواهیم داد.

اول: تفسیر

از قرن چهارم هجری تا به امروز، فقیهان و محدّثان در میزان صحّت انتساب تفسیر منسوب به امام حسن عسکری(علیه السلام) اختلاف کرده اند.

آنچه که معلوم و یقینی است این است که حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام)در عرصه تفسیر قرآن کریم، مجموعه ای از روایات صحیحه را از خود به جا گذاشته اند

---

۲۷۱. عبدالهادی فضلی، تاریخ التّشریع الاسلامی/ ۱۹۸.

۲۷۲. باقر شریف قرشی، حیاة الامام الحسن العسکری دراسة و تحلیل/ ۹۱ - ۹۵.

و بخشی از این روایات در منابع و مصادری كه امروز در دست ما است یافت می شود[۲۷۳].

در این صورت اختلاف، تنها درباره كتابی است كه به آن حضرت نسبت داده شده اما در اصل پدیده تفسیر كه ویژگی زمانه حضرت امام حسن عسكری(علیه السلام)بوده و صدورش از آن حضرت مورد اتفاق است، تردیدی وجود ندارد.

حال اگر شرایطی كه امام حسن عسكری(علیه السلام) در آن می زیسته را از یك طرف در نظر گرفته و از سوی دیگر نسبت دادن این تفسیر به آن حضرت را در نظر بگیریم و از جهت سوّم، محتوای این تفسیر را نیز از نظر بگذرانیم و آن را با سایر روایاتی كه در منابع دیگر از آن حضرت نقل شده مطابقت نماییم به نقاطی، گاه واضح و گاه مشكوك می رسیم كه برای اثبات آن به دلایل قوی احتیاج داریم.

درباره شرایط زمانی حضرت امام عسكری(علیه السلام) از نقطه نظر اهتمام به قرآن كریم دانستیم كه كِنْدی (به عنوان یك فیلسوف حرفه ای) قصد داشت دست به كاری بزند كه اعتبار قرآن كریم را از بین برده و جنبه ای از جنبه های اعجاز آن را باطل نماید.

این اقدام كِنْدی، همچنین اقدام منطقی امام(علیه السلام) برای باز داشتن وی از به عمل درآوردن این نیت، دلیل بر شدت اهتمام آن حضرت به قرآن در آن شرایط و تأثیرگذاری آن حضرت در زندگی فكری و اجتماعی مردم آن جامعه می باشد. از همین ماجرا نیز می توان میزان اهمیت فعالیت های تفسیری دانشمندان را از طریق حمل علوم قرآن كریم در اظهار عظمت امت اسلام دریافت. پس طبیعی است كه حضرت امام عسكری(علیه السلام) این جنبه از دانش امت اسلام را با بهره مند كردن امت اسلام از دانشی كه تنها آن حضرت و پدران بزرگوارش از آن برخوردار بودند محكم نماید، چرا كه آنان بعد از رسول خدا در میان این امت و بلكه در همه عالم معدن علم و دانش بوده اند. آنان اهل بیت وحی می باشند، چرا كه قرآن در خاندانشان نازل شده است. پس آنان به آنچه در این خانه می گذرد از دیگران آگاهترند، همه دانشمندان، در شناخت و آشنایی با دانش قرآن، پیرو و ریزه خوار خوان بابركت ایشان اند، این حقیقتی است كه موافق و مخالف به آن اعتراف دارند و سیره و روش عملی آنان از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب(علیه السلام)گرفته تا حضرت امام حسن عسكری(علیه السلام)شاهد صادقی بر این مدّعا می باشد[۲۷۴].

---

۲۷۳. حیاة الامام الحسن العسكری/ ۹۵ ـ ۱۰۰، مسند الامام الحسن العسكری.

۲۷٤. ر.ك مقدّمه ابن ابی الحدید بر شرح نهج البلاغه، مطالب مربوط به امام علی(علیه السلام) و علوم قرآن كریم.

نمونه هایی از میراث تفسیری امام حسن عسکری(علیه السلام)

۱ـ راوی مورد اعتماد امین، ابوهاشم جعفری که از نخبگان اصحاب امام عسکری(علیه السلام) بوده است گوید: من در نزد آن حضرت بودم و در رابطه با این آیه قرآن مجید: (**ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتاب الَّذِينَ اصطفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظالِمٌ لّنَفْسِهِ وَ مِنهُم مُّقْتَصِدٌ وَ مِنهُمْ سابِقُ بِالْخَيراَتِ بِإِذْنِ اللَّه**)؛ سپس این کتاب را به آن بندگان خود که [آنان را] برگزیده بودیم، به میراث دادیم; پس برخی از آنان بر خود ستمکارند و برخی از ایشان میانه رو، و برخی از آنان در کارهای نيك به فرمان خدا پیشگامند[۲۷۵]. از آن حضرت سؤال کردم. با شنیدن این آیه اشك در چشمانم جمع شد و در ذهن خود در رابطه با آنچه خداوند متعال به آل محمّد(صلی الله علیه وآله) عطا کرده است فکر می کردم.

امام(علیه السلام) به من نگاهی کرده و فرمودند: به امری بس بزرگ فکر می کنی، که همان بلندی شأن آل محمّد است. پس شکر خداوند متعال را به جای آور که تو را متمسّك به دوستی آنان قرار داده است و در روز قیامت، آنگاه که هر انسانی را با پیشوایش فرا می خوانند تو را با آل محمد، فرا خواهند خواند، پس ای ابوهاشم بشارت باد بر تو که تو همواره خوب هستی[۲۷۶].

۲. محمّد بن صالح أرمنی از امام ابامحمّد در رابطه با کلام خداوند متعال: (**يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشاءُ وَ يُثْبِت وَ عِنِدَهُ أُمُّ الْكِتاب**)؛ خدا آنچه را بخواهد محو یا اثبات می کند، و اصل کتاب نزد اوست[۲۷۷]. سؤال کرد. امام عسکری(علیه السلام) در پاسخ او فرمودند: آیا خداوند جز آنچه را که قبلا موجود بوده محو می کند و آیا جز آنچه را که قبلا موجود نبوده اثبات می نماید؟

[داود در دل گفت: این سخن با کلام هشام که معتقد است خداوند به آنچه هنوز به وقوع نپیوسته دانا نیست مغایر است. در این هنگام امام رو به او کرده، فرمودند:]خداوند جبّار، برتر از چنین اعتقادی است; آن که قبل از آفرینش اشیا به آن ها دانا بوده و هنگامی که هیچ مخلوقی وجود نداشت خالق بوده است. همان کس که دین را به وجود آورد.

در اینجا محمّد بن صالح بی اختیار برخاست و گفت: شهادت می دهم که تو حجّت و ولی خدا هستی و تو بر راه حق بوده پیشوا و امیر مؤمنان هستی[۲۷۸].

۳. همان شخص، در رابطه با آیه قرآن که می فرماید: (**لِلَّهِ الأَمْرُ مِن قَبْلُ وَ مِن بَعْد**)[۲۷۹]؛ [**فرجام**] **کار در گذشته و آینده از آن خداست** از ایشان سؤال کرد.

---

۲۷۵. فاطر/ ۳۲.

۲۷٦. جرجانی، الثاقب فی المناقب/ ۳٤۱ ـ ۲٤۲.

۲۷۷. رعد/ ۳۹.

۲۷۸. الثاقب فی المناقب/ ۲٤۲، کشف الغمّه ۳ / ۲۰۹ به نقل از دلائل حمیری.

امام(علیه السلام)در پاسخ او فرمودند: خداوند متعال پیش از آن که به آنچه خواست امر کند و پس از آن که به آنچه خواست امر نمود، صاحب اختیار آن است.

من در دل گفتم: این کلام خداست که می فرماید: (**أَلا لَهُ الْخَلْقُ وَ الأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبّ الْعَالَمِين)**; آگاه باش که [عالم] خلق و امر از آن او خدا است. فرخنده خدایی است پروردگار جهانیان(۲۸۰).

امام(علیه السلام) به من نگریسته، تبسّم کرده و فرمودند: (**أَلا لَهُ الْخَلْقُ وَ الأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبّ الْعَالَمِين**)(۲۸۱).

۴. ابوهاشم گوید: در نزد حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) بودم که ابن صالح ارمنی از آن حضرت در رابطه با کلام خداوند متعال که می فرماید: (**وَإِذْ أَخَذَ رَبُّك مِن بَنی ءَادَمَ مِن ظهُورِهِمْ ذُرِّيَّتهُمْ وَ أَشهَدَهُمْ عَلی أَنفُسِهِمْ أَ لَست بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلی شهِدْنَا**).

و هنگامی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم، ذریه آنان را برگرفت و ایشان را بر خودشان گواه ساخت که آیا پروردگار شما نیستم؟ گفتند: چرا، گواهی دادیم(۲۸۲) سؤال کرد.

آن حضرت در جواب او فرمودند: «**ثبتت المعرفة ، ونسوا ذلك الموقف ، وسيذكرونه، ولولا ذلك لم يدر أحد مَن خالقه ، ولا مَن رازقه**»;

در این مرحله معرفت بر همه آدمیان اثبات شده است. اما آدمیان این مرحله را فراموش کرده اند. ولی به زودی آن را به یاد خواهند آورد. و اگر چنین نبود کسی خالق و روزی دهنده خود را نمی شناخت.

ابوهاشم گوید: من در دل از بسیاری آنچه خداوند متعال به ولی خود داده و سنگینی آنچه بر وی حمل نموده است تعجب می کردم که امام(علیه السلام) رو به من کرد و فرمود: ای ابوهاشم مسأله بسیار عجیب تر و بزرگتر از آن است که تو را به تعجّب واداشته است، چه گمان داری درباره گروهی که هر کس آن ها را بشناسد خدا را شناخته و هر کس آنان را انکار کند خدا را انکار کرده است؟ کسانی که مؤمنی نیست مگر این که آنان را تصدیق کند و به معرفت آنان یقین حاصل نماید(۲۸۳).

۵. سفیان بن محمّد بن صیفی روایت کند که: به حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام)نامه ای نوشته و در آن از معنای کلمه «ولیجه» در کلام خداوند متعال: (**...وَ لَمْ يَتَّخِذُوا مِن دُونِ اللَّهِ وَ لا رَسولِهِ وَ لا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً...)**; ...و غیر از خدا و فرستاده او و مؤمنان، محرم اسراری نگرفته اند... سؤال کردم و در دل گفتم: چه کسی مقام مؤمن را تا آن اندازه بالا می بیند که به آنجا راه پیدا کند (که هم ردیف خدا و پیغمبر بیاید)؟

---

۲۷۹. روم/ ۴.
۲۸۰. اعراف/ ۵۴.
۲۸۱. کشف الغمّه ۳ / ۲۱۰ به نقل از دلائل حمیری.
۲۸۲. اعراف/ ۱۷۲.
۲۸۳. کشف الغمّه ۳ / ۲۰۹، ۲۱۰ به نقل از دلائل حمیری.

جواب از آن حضرت این گونه بازگشت که:« ; ولیجه کسی است که مردم او را به جای ولی امر خود بگیرند، تو نیز در دل تعجب کردی که این مؤمنان چه کسانی هستند که در این مرتبه جای گرفته اند؟ بدان که آنان پیشوایانی هستند که به خداوند متعال ایمان دارند و آن پیشوایان ما هستیم[۲۸۴].

دوّم: رساله منقبت

علاّمه مجلسی این رساله را از حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام)نقل کرده و گفته است: در سال ۲۵۵ هـ ق نامه ای از حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) صادر شده است که ترجمه آن «رساله منقبت»است، این کتاب بیشتر حلال ها و حرام ها را در بر دارد[۲۸۵].

و این همان رساله ای است که ابن شهرآشوب در کتاب مناقب و بیاضی در کتاب الصّراط المستقیم نیز آن را نقل کرده اند[۲۸۶].

سوّم: مکاتبات شخصیت ها با عسکریین(علیهما السلام)

ابن شهرآشوب در کتاب مناقب به نقل از خیبر حمیری این مکاتبات را که در احکام دین صادر شده است از حضرت امام حسن عسکری و امام هادی(علیهما السلام)نقل نموده است[۲۸۷].

چهارم: مجموعه سفارشات و توقیعات حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام)

حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) پدیده صادر نمودن توقیع از جانب امام با مهر و امضا و خط خود آن حضرت خطاب به کسانی که مورد نظر آن حضرت بوده اند مانند وکلا یا پیروان خاص را وسیله ای برای آمادگی عمومی برای دوران غیبت قرار داده بودند. چنان که حضرت امام هادی و امام حسن عسکری(علیهما السلام) با دوری گزیدن از دیدار مردم همین قصد را داشته و مردم را برای غیبت حضرت امام مهدی(علیه السلام) آماده می کردند.

---

۲۸٤. اصول کافی ۱ / ۵۰۸ با اندکی اختلاف.

۲۸۵. بحارالانوار ۵۰ / ۳۱۰ به نقل از مناقب آل ابی طالب ٤ / ٤۵۷.

۲۸٦. تاریخ التّشریع الاسلامی/ ۱۹۸.

۲۸۷. تاریخ التّشریع الاسلامی/ ۱۹۸ به نقل از مناقب آل ابی طالب ٤ / ٤۵۷.

از همین جاست که می بینیم اصحاب و وکیلانی که با این پدیده انس گرفته بودند همواره درباره مشکلاتی که در آینده احتمال وقوع آن می رفت از امام(علیه السلام)سؤال کرده و از آن حضرت می خواستند تا آنان را به نوع خط مشیی که باید در آن زمان پیش بگیرند آگاه نماید. همچنین از آن حضرت می خواستند تا به آنان راهی بیاموزد تا بتوانند در هنگامی که احتمال تغییر خط و بروز شبهه در نامه و توقیع آن حضرت پیدا شد توقیع آن حضرت را از نامه های جعلی باز شناسند.

احمد بن اسحاق گوید: بر حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) داخل شده از آن حضرت خواستم تا جمله ای بر روی کاغذ بنویسند تا من به خط آن حضرت نگاه کرده خط آن حضرت را شناخته و هنگامی که نامه به نزد من می آید بتوانم نامه آن حضرت را تشخیص دهم. آن حضرت به من فرمودند: بله، سپس فرمودند: ای احمد بدان که خط همواره از حیث کلفتی و نازکی قلم بر تو مشتبه خواهد شد. پس به واسطه تغییر خط در نامه شك نكن.

سپس دستور داد تا دواتی به نزد آن حضرت آورده و شروع به نوشتن کرد. آن حضرت مرکّب را از انتهای دوات به سمت مجرا می کشید. من در حالی که آن حضرت مشغول نوشتن بود در دل گفتم: از آن حضرت خواهم خواست تا این قلم را که با آن نوشته است به من ببخشد.

هنگامی که آن حضرت از نوشتن فارغ گردید رو به من کرده مشغول صحبت شد و در همان حال با دستمالی مرکّب را از قلم پاك می کرد. سپس به من فرمود: **ای احمد این قلم را بگیر** و قلم را به من داد...[۲۸۸].

ما در گذشته به پاره ای از سفارشات و وصایای کلی که خط مشی های اوضاع آینده را برای شیعیان روشن می نمود اشاره کردیم. آینده ای که شیعیان به خاطر عدم امکان ارتباط مستقیم با امام، می بایست خود را برای آن آماده کرده و با آن وضع مأنوس شوند، از همین جهت بود که آنان از زمان حضرت امام هادی(علیه السلام) با دوری از امام معصوم و ندیدن او انس گرفته بودند.

نامه های حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) همچنین شرایط سیاسی، عقیدتی و فکری را که حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) و پیروان و شیعیان آن حضرت چه بیرون از دایره گروه یاران نخبه امام(علیه السلام) و یا داخل جمعیت شیعه اهل بیت با آن روبرو بودند، بر ما آشکار می نماید.

---

۲۸۸. مسند الامام الحسن العسکری/ ۸۷، به نقل از کافی ۱ / ۵۱۳/ ح۲۷.

اکنون به گوشه ای از نامه های امام حسن عسکری(علیه السلام) توجّه فرمایید:

۱. نامه آن حضرت به اسحاق نیشابوری: حضرت امام عسکری(علیه السلام) این نامه را به اسحاق بن اسماعیل نیشابوری فرستادند. این نامه از نامه های درخشان اهل بیت(علیهم السلام) بوده، با هدف موعظه و اصلاح فراگیر صادر شده است. متن نامه چنین است:

خداوند متعال پرده پوشش خود را بر ما و تو بپوشاند و همه کارهای تو را با صنع خود اصلاح نماید، نامه تو را خواندم. خداوند تو را رحمت کند. ما بحمداللّه و به نعمت خداوند متعال، خاندانی هستیم که همواره دلسوز و نگران دوستان خود هستیم و از احسان و رحمت پیاپی خدا و بخشش وی به آنان شادمان می گردیم و هر نعمتی را که خداوند تبارك و تعالی به آنان ارزانی می دارد، بزرگ می شماریم.

خداوند حق را بر تو و یارانت تمام نماید. آنان که به مانند تو مورد رحمت خداوند متعال واقع شده و خداوند آنان را همچون تو به حقیقت بینا کرده از باطل روی گردانند و در گمراهی طغیان غرق نمی شوند و تمام کردن نعمت نیز برای تو وارد شدن به بهشت است، و هیچ نعمتی از نعمت های خدا نیست مگر این که گفتن الحمدللّه و حمد کردن خدای متعال ـ که نام هایش مقدّس باد ـ باعث ادای شکر آن نعمت خواهد شد.

من نیز می گویم: الحمدللّه. سپاس خدای را بسان همه سپاس هایی که تا ابد سپاسگزاری برای خدا به جای آورده باشد در برابر منّتی که خدا بر تو نهاده و به نعمت خود تو را از هلاکت نجات داده، راه تو را در گذر از این گردنه همواره کرده است، و به خدا قسم که این گردنه راهی است پررنج و دشوار که گذر از آن سخت، بلایش بزرگ و عذاب آن طولانی است و در کتاب های نخستین از آن یاد شده است.

شما در دوران امام گذشته تا پایان عمر شریفش و در این مدت از دوران من کارهایی داشتید که در نزد من پسندیده و مطابق با توفیق نبوده است.

ای اسحاق یقین داشته باش که هر که از این دنیا کور بیرون رود در آخرت هم کور است و گمراهتر از امروز خواهد بود. ای پسر اسماعیل مقصود از این کوری نابینایی چشم نیست بلکه نابینایی دل هایی است که درون سینه ها است. و این است معنی قول خداوند متعال در کتاب محکم خود که از قول ستمگران می فرماید: (پروردگارا، چرا مرا نابینا محشور کردی با آن که بینا بودم؟) و خداوند عزّ و جلّ در پاسخ او فرماید: (همان طور که نشانه های ما بر تو آمد و آن را به فراموشی سپردی، امروز همان گونه فراموش می شوی)[۲۸۹].

ای اسحاق حال، کدام آیت و نشانه ای برای خدا بزرگتر از حجّت او بر خلق و امین او در شهرها و گواه او بر بندگانش می باشد. که از پس گذشتگان خویش، از پدران نخستین که پیغمبران اند و پدران دیگرش که اوصیا هستند آمده است. پس درود و رحمت و برکات خدا بر همه آن ها باد.

---

۲۸۹. طه/ ۱۲۵ و ۱۲۶.

شما را به كدامين گمراهى مى برند و همچون چهارپايان رو به كجا داريد؟ از حق روگردانيد و به باطل ايمان مى آوريد و نعمت خدا را ناسپاسى و كفران مى كنيد؟ يا چون آنانيد كه به قسمتى از كتاب خدا ايمان دارند و به قسمتى ديگر از آن كفر مى‌ورزند؟ پس هر كس از شما يا از ديگران چنين كند پاداش او جز رسوايى در دنياى فانى و عذاب طولانى در آخرتِ باقى، نخواهد بود و به خدا كه اين يك رسوايى بزرگ است.

خداوند متعال كه از سر منّت و رحمت، واجباتى بر شما مقرّر كرده نه براى اين بوده كه خود بدان ها نيازمند بوده است، بلكه اين، به سبب مهرورزى او با شماست - كه كسى جز او شايسته پرستش نيست - تا بد را از خوب جدا كند و آنچه در درون داريد بيازمايد و آنچه در دل داريد امتحان كند، تا به رحمت خدا الفت گيريد و درجات شما در بهشت متفاوت شود، خداوند بر شما مقرّر كرده است حجّ و عمره، به پا داشتن نماز، پرداخت زكات، روزه و ولايت را و اين بر شما كافى است تا درهاى واجبات را بگشاييد و كليد راه خداوند براى شما باشد.

به راستى اگر محمّد(صلى الله عليه وآله) و جانشينان پس از او نبودند بسان چهارپايان سرگردان بوديد و هيچ يك از واجبات را نمى دانستيد. آيا مى توان به هيچ آبادى جز از راه دروازه آن داخل شد، پس آن هنگام كه خداوند متعال پس از پيامبر بر شما منّت نهاد و براى شما پيشوايانى قرار داد، در كتاب خود فرمود: (امروز دين شما را برايتان كامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانيدم، و اسلام را براى شما [به عنوان] آيين برگزيدم)[۲۹۰] و حقوقى براى اولياى خود بر عهده شما مقرّر داشت و شما را به اداى آن حقوق فرمان داد تا آنچه از زن و مال و خوردنى و پوشيدنى داريد بر شما حلال شود و با اين كار رشد و بركت و ثروت به شما روى آورد و معلوم شود كه چه كسانى در نهان، خداوند متعال را اطاعت مى كنند، خداوند عزّ و جلّ فرمايد: (بگو: به ازاى آن [رسالت] پاداشى از شما خواستار نيستم، مگر دوستى در باره خويشاوندان)[۲۹۱].

و بدانيد هر كه بخل ورزد بر خود دريغ كرده است، خدا بى نياز است و شما نيازمنديد و هيچ كس جز او شايسته پرستش نيست. بارى سخن در باب آنچه به سود و زيان شما بود به درازا كشيد و اگر اتمام نعمت خداوندى بر شما، امرى واجب نبود پس از رحلت امام پيشين(عليه السلام) خطى از من نمى ديديد و حرفى از من نمى شنيديد، شما از سرانجام معاد خود در غفلت هستيد و مبادا كه بعد از دومين فرستاده اى كه براى شما فرستادم و پس از ناراحتى هايى كه از شما به او رسيد درباره امر خدا كوتاهى كنيد و از زيان كاران باشيد; در همان وقت كه خداوند متعال وى را گرامى داشته، توفيقش داد تابه سوى شما بيايد و پس از اين كه ابراهيم بن عبده - كه خداوند متعال در راه رضاى خود توفيقش دهد و در راه طاعت خود ياريش نمايد - را بر شما گماردم و نيز پس از نامه اى كه محمّد بن موسى نيشابورى از جانب من براى شما آورد و خداوند در همه كارها يارى كننده است.

---

۲۹۰. مائده/ ۳.

۲۹۱. شورى/ ۲۳.

دور و نابود باد کسی که از طاعت خدا رویگردان شود و پند اولیای خدا را نپذیرد. به تحقیق که خداوند شما را به طاعت خود و اطاعت کردن از رسول خدا و پیروی از اولوالامر فرمان داده است. پس خداوند بر ناتوانی و کم صبری شما در برابر مسؤولیتی که دارید رحم کند. وای که انسان در مقابل پروردگار کریمش چه مغرور است. اما خداوند دعای مرا درباره شما مستجاب نموده، امور شما را به دست من اصلاح کرد که خود فرموده است: ([یاد کن] روزی را که هر گروهی را با پیشوایشان فرا می خوانیم)[۲۹۲] و همچنین فرموده است: (بدین گونه شما را امتی میانه قرار دادیم، تا بر مردم گواه باشید; و پیامبر بر شما گواه باشد)[۲۹۳]همچنین فرموده است: (شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده اید: به کار پسندیده فرمان می دهید، و از کار ناپسند باز می دارید)[۲۹٤].

من خوش ندارم که جز مطابق آنچه دلسوزانه برای شما می خواهم که همان رسیدن شما به سعادت دنیا و آخرت و بودن شما در کنار ما در دنیا و آخرت است به نام من و اشخاصی که در زمان من زندگی می کنند خداوند متعال پرستش شود. پس ای اسحاق - که خدا تو و اطرافیانت را رحمت کند - اکنون منطقی را بر تو القا نمودم و تفسیری از واقعیات به تو ارائه کردم و با تو بسان کسی برخورد کردم که هرگز این مطلب را نفهمیده و هیچگاه در آن داخل نشده است، و اگر سنگ های سخت و بی رخنه بخشی از آنچه در این نامه است را بفهمند، از ترس خدا از هم بپاشند و به طاعت خدا باز گردند، پس هر کاری که می خواهید بکنید که خدا و رسول و مؤمنان اعمال شما را خواهند دید. آنگاه به سوی آنکس که دانای بر هر دیدنی و نادیدنی است باز خواهید گشت و وی شما را از آنچه کرده اید آگاه خواهد نمود و دار آخرت از آن پرهیزکاران است و سپاس بسیار خداوند عالمیان راست[۲۹۵].

حال باید نگاه کوتاهی به ابعاد این رساله شریف انداخته و به بیان محتوای آن بپردازیم، از آن جمله می توان به این نکات اشاره نمود:

۱. از این نامه به خوبی برمی آید که ائمّه اطهار(علیهم السلام) از نعمت ها و الطافی که خداوند متعال به شیعیانشان عطا می فرماید بسیار خوشحال و شادمان می گردند.

۲. نکته دیگر این که از دیدگاه ائمّه(علیهم السلام) از بزرگترین نعمت ها که حضرت امام عسکری(علیه السلام) آن را برای شیعیان خود آرزو می کرده اند رسیدن به بهشت و نجات از آتش دوزخ می باشد. چرا که هر کس به این درجه نایل آید به نیکویی بس گسترده دست یافته است.

---

۲۹۲. اسرا/ ۷۱.

۲۹۳. بقره/ ۱٤۳.

۲۹٤. آل عمران/ ۱۱۰.

۲۹۵. بحارالانوار ۵۰ / ۳۱۹ - ۳۲۲ البته دو عبارتی که در قلاب قرار گرفته است از جلد ۷۵ بحار ص ۳۷۵ که این نامه را از تحف العقول نقل کرده گرفته شده است.

۳. امام حسن عسکری(علیه السلام) در این نامه به نحوی از ایجاد شدن فاصله میان آن حضرت و اسحاق و گروهش اشاره می کند که این امر نیز در زمان آن حضرت به وقوع نپیوسته بلکه از زمان پدر بزرگوارش حضرت امام هادی(علیه السلام)ایجاد شده بود. چرا که روابط میان آن حضرت و آن گروه تیره شده بود. مصادر تاریخی و حدیثی که در دسترس ما است اسباب و علل این مسأله را ذکر نمی کنند اما آنچه که بیشتر به گمان می آید این موارد می باشد:

الف ـ نفوذ فریبکاران، خرابکاران و طمعورزان در میان صفوف قوم و فاسد کردن عقاید آنان یکی از مسائلی است که می تواند از اسباب این تیرگی روابط باشد. چرا که تشکیك در امر ائمّه اطهار(علیهم السلام)یا ردّ آن بزرگواران از این مسأله سرچشمه می گیرد.

ب ـ وادار کردن ائمّه(علیهم السلام) به عزلت و گوشه گیری اجباری از جانب عبّاسیان و قطع نمودن هر گونه ارتباطی میان آنان و پیروانشان; کاری که منجر به اشاعه بعضی از افکار منحرف در میان صفوف بعضی از پیروان اهل بیت(علیهم السلام)گردید که اگر آنان با ائمّه(علیهم السلام) اتّصال و ارتباط دائم داشتند چنین واقعه ای روی نمی داد.

ج ـ حکومت عبّاسی نیز بعضی از مزدوران خود را با هدف متفرّق ساختن صفوف پیروان اهل بیت(علیهم السلام) و بازی با سرنوشت فکری و اجتماعی آنان به درون این گروه نفوذ داده بود; این مسأله نیز باعث پایین آمدن مقام و مرتبه و از کار انداختن نیروی آنان می گردید.

د ـ عامل دیگری که باعث شیوع اضطراب عقیدتی در میان صفوف بعضی از شیعیان گردیده بود حسادت بعضی از وکیلان امام حسن عسکری(علیه السلام) و امام هادی(علیه السلام) بود که وظیفه گرفتن حقوق شرعی، مالی و مصرف کردن آن در جهت فقرا و محرومان و سایر جهات خیر به آنان واگذار شده و این مطلب نشانه تأیید مطلق و اطمینان کامل از سوی این دو امام بزرگوار به آنان بوده است، این مطلب بر بسیاری از شخصیت های بارزی که به این مقام دست نیافته بودند گران آمده باعث حسادت آنان شده و چنان که می دانید حسد بیماری خطرناکی است که مردم را در شرّ و مصیبت های بزرگ می اندازد. این بیماری مردم را از جهان نور خارج کرده به دنیای ظلمات وارد می کند، این دسته از افراد فساد را در میان صفوف شیعه گسترش داده، عقاید آنان را فاسد می نمودند.

چهارم: نكته ديگرى كه در اين رساله شريف مى توان به آن اشاره كرد اين است كه حضرت امام حسن عسكرى(عليه السلام) منحرفان از جادّه حق و حقيقت را به خاطر رفتن در بيراهه ها و راه هاى پيچ در پيچ و دور شدن آن ها از طريق حق و راه هاى واضحى كه سلامت و نجات آن ها را تضمين مى نمود سرزنش مى نمايد. و اين كه دور شدن از جادّه حق و حقيقت باعث گمراه شدن عقل ها و نابينايى چشم ها مى گردد و اين كه آن ها در روز محشر همان گونه كه در دنيا بودند به صورت افراد نابينا محشور خواهند گرديد.

پنجم: حضرت امام حسن عسكرى(عليه السلام) در اين نامه به اين مطلب اشاره نموده اند كه خداوند متعال با بعثت پيامبران و مرسلين و همچنين برگزيدن اوصيا حجّت را بر بندگان خود تمام نموده است. چرا كه اين رسولان و اوصيا اوامر و نواهى الهى را ابلاغ نموده، احكام خداوند را در ميان بندگان منتشر كرده اند و در اين صورت بندگان خدا در كوتاهى و عدم پيروى از آنان عذرى ندارند.

ششم: نكته ديگرى كه امام(عليه السلام) به آن اشاره كرده اند اين است كه خداوند متعال هيچ نيازى به وضع واجبات بر بندگان نداشته و اين امر تنها براى اين بوده است كه بندگان خود را به اين مسأله امتحان كرده، زشت را از زيبا و بد را از خوب مشخّص نمايد. پس هر كس از واجبات و امر و نهى خداوند اطاعت نمود نجات يافته و هر كس مخالفت ورزيد به تحقيق غرق شده و گمراه گرديده است.

هفتم: از بندهاى ديگر اين رساله اين است كه خداوند متعال با فرستادن حضرت محمّد(صلى الله عليه وآله) به عنوان پيامبر و اوصياى پس از او به خصوص بر اين امت منت گذاشته، آنان را هدايت نموده است، و اگر اينان نبودند اين امت در بيابان هاى گمراهى اين زندگى دنيا سرگردان مى شد كه نه واجبى را بشناسد و نه سنّت و مستحبّى را دريابد، پس چه زياد است بركات آنان بر اين امت و بلكه بر همه بشريت.

هشتم: خداوند متعال بر همه مسلمانان فريضه اى مالى براى آل پيغمبر(صلى الله عليه وآله)واجب نموده است كه خمس نام دارد، و اين يك قانون اقتصادى مناسب است كه زندگى فكرى و دينى جامعه اسلامى به وسيله آن شكوفا مى شود، و اگر اين قانون مالى وجود نمى داشت مرجعيت عامه استمرار و دوام پيدا نمى كرد; مرجعيتى كه در نزد طايفه اماميه امتداد نور رسالت ائمّه طاهرين(عليهم السلام) مى باشد. كتاب هاى فقه اماميه به تفصيل درباره خمس و كيفيت وجوب آن به بحث پرداخته اند، اما ذكر اين نكته لازم است كه حضرت امام عسكرى(عليه السلام) در اين نامه به اين نكته اشاره دارند كه ازدواج،

اموال، خوردنی ها و آشامیدنی ها بدون خارج کردن خمس و دادن آن به مراجع دارای صلاحیت، حلال نبوده و تصرّف در آن ها حرام می باشد، گویا قومی که در این نامه مخاطب امام(علیه السلام)بوده اند این حق واجب را که باعث محکم شدن روابط میان آنان و امام(علیه السلام)می باشد ادا نمی کرده اند[۲۹۶].

۲ـ نامه امام حسن عسکری(علیه السلام) **به اهالی قم و آبه:** حضرت امام عسکری(علیه السلام)نامه ای به شیعیان خود از اهالی قم و آبه[۲۹۷] ارسال فرموده اند که در آن چنین آمده است:

خداوند متعال از سر جود و کرم و رأفت و مهربانی خویش بر بندگان خود منت گذاشته، پیامبرش حضرت محمّد(صلی الله علیه وآله) را بشارت بخش و بیم دهنده به سوی آنان فرستاد و شما را موفق ساخت تا دین او را بپذیرید. پس شما را با هدایت خویش گرامی داشت و در دل پیشینیان شما ـ که رحمت خدا بر آنان باد ـ و آیندگانی که از شما باقی خواهند ماند ـ که خداوند متعال عمرشان را کفایت کند و به آنان عمر طولانی در طاعت خود عطا فرماید ـ محبت عترت هادیه را کاشت. پس آنان که از شما دار دنیا را وداع کردند بر راه ثواب و درستی و طریقه راستی و راه رشد و هدایت بوده در جایگاه سعادتمندان وارد شده، میوه آنچه در دنیا کاشته بودند را چیده و عاقبت آنچه را که از پیش فرستاده بودند دریافتند...

در قسمت دیگری از این نامه آمده است:

پس همواره نیت ما در رابطه با شما محکم بوده، از دل و جان به خوبی اعتقاد شما اطمینان داشته. میان ما و شما نزدیکی پایدار بوده است. این وصیتی است که گذشتگان ما و شما به آن سفارش نموده و عهدی است که با جوانان ما و پیران شما بسته شده است، شما همواره بر اعتقادات کامل پایدار بوده اید، چرا که خداوند متعال ما و شما را در حالتی نزدیك جمع کرده و بین ما پیوند خویشاوندی قرار داده است. چرا که «عالِم» حضرت امام رضا ـ سلام الله علیه ـ فرموده است: مؤمن نسبت به مؤمن مانند برادر تنی است... .

این نامه به صورت کامل به دست ما نرسیده و تنها همین قطعات از آن به دست ما رسیده است که حکایت از میزان لطف و محبت حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) با این مؤمنان نیك دارد که سخت دیندار بودند، حضرت امام(علیه السلام)بر پدران و گذشتگان این مردم رحمت فرستادند. آنان که به ریسمان استوار دین خود چنگ زده بودند; آنان که به اسلام ایمان آورده و از اوامر خداوند متعال پیروی کرده و آنگاه به درجه رضوان و مغفرت الهی نایل آمدند.

---

۲۹۶. باقر شریف القرشی، حیاة الامام الحسن العسکری/ ۷٦ ـ ۷۸.

۲۹۷. آبه آنچنان که یاقوت در معجم ذکر نموده است شهر کوچکی در نزدیکی های ساوه است که در میان عامه به آوه هم مشهور شده است.

حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) در این نامه همچنین به روابط استواری که از قدیم بین آن مردم و ائمّه اهل بیت(علیهم السلام) پابرجا بوده و مبتنی بر ایمان آنان به رسالت اهل بیت و اهداف بلند آنان می باشد اشاره دارند. روابطی که هرگز بر اساس هوی و هوس و عواطف برقرار نگردیده است. امام(علیه السلام) با تأکید بر این نکته این روح و این درك پربار را در آن مردم بیشتر و بیشتر می فرمودند[۲۹۸].

۳. نامه آن حضرت به عبدالله بیهقی: امام(علیه السلام) به عبدالله بن حمدویه بیهقی چنین نامه ای نوشتند:

اما بعد، همانا که من ابراهیم بن عبده را به سمت شما فرستادم تا تمام مناطق از جمله اهل منطقه تو حقوقی که بر آن ها واجب است به او بپردازند، من وی را مورد اعتماد دانسته و در نزد دوستانم در آن منطقه، امین خود قرار دادم، پس باید از خداوند متعال پرهیز کرده، مراقب اعمال خود بوده، حقوقی که بر آن ها واجب است بپردازند که هیچ عذری در ترك این عمل و یا تأخیر آن در نزد خداوند نخواهند داشت، و اگر از اولیای خدا نافرمانی کنند خداوند متعال آنان را به بدبختی و تیره روزی مبتلا خواهد نمود، خداوند تو را با آن ها به واسطه رحمتی که من بر آنان فرستادم رحمت کند که خداوند متعال گشایشگر بزرگوار است[۲۹۹].

حضرت امام عسکری(علیه السلام) در تمام مناطقی که به امامت آن حضرت ایمان و اعتقاد داشتند وکیلانی از دانشمندان و نیکان قرار داده و دریافت حقوق شرعی و رساندن آن به دست آن حضرت یا مصرف کردن آن در راه های خیر و صلاح را به عهده آنان می گذاشتند.

٤. نامه آن حضرت درباره ابراهیم: حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام)ابراهیم بن عبده را به عنوان وکیل خود در گرفتن حقوق شرعی و مصرف آن در راه برپا داشتن شعائر دینی و کمك به نیازمندان وکیل خود قرار داده بود. آن حضرت نامه ای به ابراهیم داده بود که در آن نامه از مقام و منزلت بلند ابراهیم و مورد اعتماد بودن وی در نزد آن حضرت اشاره نموده بود، در همین رابطه کسانی از آن حضرت سؤال کردند که آیا آن نامه که با ابراهیم است به خط خود آن حضرت است؟ آن حضرت پاسخ دادند:

و نامه ام که بر ابراهیم بن عبده وارد شده و مضمون آن انتخاب او به وکالت از جانب من برای دریافت حقوق من از دوستانم در آن منطقه است، بله، این نامه ای است که من به خط خود نوشته و به او دادم و او را به عنوان وکیل خود در آن شهر قرار دادم و این مطلبی حق است و باطل نیست، پس آنان شیعیان باید نهایت

---

۲۹۸. باقر شریف القرشی، حیاة الامام الحسن العسکری/ ۷۹.
۲۹۹. کشّی/ ۵۸۰/ ۱۰۸۹.

پرهیزکاری از خداوند متعال را انجام داده و حقوقی که مربوط به من است از مال خود خارج کرده و به او بدهند، من وی را مجاز کرده ام که آن را به هر مصرف که خواهد برساند و خداوند او را بر این کار موفق داشته، بر وی منت نهاده و او را از کوتاهی در امور به سلامت دارد...[۳۰۰].

امام(علیه السلام) به صراحت وکالت ابراهیم را از جانب خود اعلام کرده، وی را به تقوای الهی و اطاعت از اوامر پروردگار سفارش نموده و شیعیان را ملزم نمودند تا حقوق واجبه را به او بپردازند.

۵. نامه آن حضرت به دوستان: حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) این نامه را به گروهی از دوستان خود فرستاده، در آن آنان را به خاطر اختلاف و تفرقه ای که پیدا کرده و انحرافی که از دین به هم رسانده بودند سرزنش کرده است. در این نامه پس از ذکر نام خداوند متعال چنین فرموده است:

خداوند شما را پارسایی در دنیا عطا کرده، به آنچه می پسندد موفق بدارد و بر طاعت خود یاری کند و از معصیتش باز دارد و شما را از هر گونه گمراهی هدایت نموده کفایت کند، که در این صورت برای ما و اولیای ما خیر دو جهان را جمع نموده است.

اما بعد، خبر اختلاف دل ها و پراکندگی امیال و وسوسه گری شیطان در میان شما به من رسیده است; تفرقه ای که به الحاد در دین و سعی در ویران نمودن بنایی منجر شده است که پیشینیان شما برای استوار نمودن دین خدا و اثبات حق اولیای او بنا نموده بودند. شیطان شما را به راه گمراهی کشیده و از اراده کردن حق باز داشته است، چنین است بیشتر شما بر گذشته های دور خود بازگشت نموده و چنان پیمان شکن شده اید که گویا هرگز کتاب خداوند عزّ و جلّ را نخوانده و از امر و نهی او چیزی نشنیده اید. به جان خودم سوگند که اگر کار به دست نادانان شما افتد و آنان با تکیه بر اساطیر برای خود تصمیم گیری کرده، احادیث و روایات دروغین بسازند به تحقیق، عذاب خداوند بر آنان مسجل خواهد شد و اگر شما هم به کار آنان رضایت داده و با دست و زبان و دل و فکر انکارشان نکنید شما نیز در کار ناپسند آنان و گناه سنگین دروغ بستن به خداوند متعال، پیامبر و اولیای الهی پس از او شریك خواهیدبود.

و اگر کار بدین منوال شود دیگر چرا زیدیه و مغیریه و کیسانیه و دیگران، ـ از دوستان ما یا منحرفان از راه ما ـ را در اعتقاد به معتقداتشان تکذیب کنیم؟ که شما از آن ها هم قدری بدتر هستید، تنها یك چیز مانع از این می شود که بر شما مهر باطل زنم و به گونه ای رسوایتان سازم که همواره بدخواه اهل حقیقت گردید و آن مانع، توقع بازگشت گروهی از شما به راه مستقیم است و می دانم که به زودی بیشتر آنان به راه حق باز خواهند گشت. مگر گروهی که شیطان بر آن ها چیره گشته و یاد خدا را از دل هایشان برده است و اگر

---

۳۰۰. کشی/ ۵۸۰/ ۱۰۸۹، معجم رجال الحدیث ۱۰ / ۲۳۲.

بخواهم می توانم آنان را به نام و نسب معرفی نمایم و هركس كه ياد خداوند را از دل برد خداوند نيز از او بيزار است و او را به زودى در آتش جهنم خواهد انداخت كه سرانجامى به غايت ناگوار است.

و اين نامه من حجّتى بر آن هاست و حجّتى است براى غايب شما بر حاضر شما مگر كسى كه اين نامه به او رسيد و اداى امانت نمود، و من از خدا می خواهم كه دل هاى شما را بر هدايت جمع نمايد و شما را با پرهيزگارى از گناهان باز دارد و به شما توفيق دهد تا به آنچه خداوند به آن رضايت دارد ايمان آوريد. و عليكم السّلام و رحمة اللّه و بركاته[۳۰۱].

امام(عليه السلام) اين گونه درد دل خود را از اختلاف، تفرقه و انحراف از دين كه گريبانگير بعضى از دوستان و مواليان آن حضرت گرديده بود بيان می دارد. سرّ اين مطلب نيز در اين نكته نهفته است كه اين گروه اسلام و اعتقادات دينى را از روى آگاهى عميق همراه با دلايل محكم نپذيرفته بودند بلكه آنان اسلام را به صورت تقليدى از پدران خود گرفته بودند و با كوچكترين شبهه اى كه بر آنان عارض می گردد اعتقادات دينى خود را رها كرده و به گذشته هاى دور خود باز می گشتند.

دشمنان اسلام و نيروهايى كه قصد تهاجم به دين مبين اسلام را داشتند نيز به اين مسأله واقف بوده به فاسد كردن شيعيان امام و گمراه كردن آنان روى آورده بودند. آنان در اين راه روايات دروغينى ساخته و پرداخته بودند كه افكار فاسد آن ها را تأييد نمايد، اين در حالتى بود كه شيعيان راهى براى ديدار با امام نداشتند تا به ردّ آن شبهات قيام نموده و افكار آنان را به نور حق روشن نمايد. و اين مطلب نيز چنان كه دانستيد به سبب مجبور كردن آن حضرت به اقامت در سامرا از جانب حكومت عبّاسى بوده است كه اين خود از بزرگترين محنت هايى بوده كه آن حضرت در طول زندگى مباركش با آن روبرو بوده است[۳۰۲].

۶. نامه آن حضرت به يكى از شيعيان: حضرت امام عسكرى(عليه السلام) اين نامه را به يكى از شيعيان نوشته كه در آن بعد از ذكر خداوند متعال آمده است:

هر چه در حيطه قدرت درآيد از كائنات است، پس بر خداوند متعال توكّل كن كه تو را كفايت كند، و به او اعتماد كن كه تو را نااميد نمی كند، از برادر خود شكايت كرده بودى. بدان كه خداوند عزّ و جلّ به يقين كسى را بر قطع رحم كمك نمی كند و خداوند كه ستايشش بلند باد در كمين ظلم هر ظالمى بوده و هر كس مورد ظلم و ستم واقع شود نيز خداوند متعال وى را يارى خواهد كرد كه خداوند متعال عزيز و نيرومند است، از من خواسته بودى كه تو را دعا كنم. خداوند عزّ و جلّ حافظ و ناصر تو باشد و عيب هاى تو را بپوشاند.

---

۳۰۱. الدّرّ النظيم/ ۷۴۸.

۳۰۲. حياة الامام الحسن العسكرى/ ۸۶ ـ ۸۷.

امیدوارم خداوند کریمی که حق خود و اولیایش را که دیگران از دیدن آن نابینا شده اند به تو شناساند این نعمت را که به تو داده است از تو نگیرد که او پروردگار ستوده است...[۳۰۳].

حضرت امام عسکری(علیه السلام) شیعیان خود را به توکّل بر خدا و اطمینان به او دعوت می کند، چرا که خداوند کسی را که به او پناه آورد و توکّل نماید ناامید نمی کند، امام(علیه السلام) این شیعه و پیرو خود را بر شکایتی که از برادرش داشته سرزنش می کند، چرا که خداوند متعال کسی را بر قطع رحم کمك نمی نماید. سپس آن حضرت وی را چنین دعا می کنند که خداوند متعال نعمت و الطاف خود را از او نگیرد و آن نعمت ها را نسبت به او استمرار بخشد.

۷. **نامه آن حضرت به یکی دیگر از شیعیان:** یکی از شیعیان نامه ای به امام(علیه السلام)نوشته و در آن از ظالمی که نسبت به وی ستم روا داشته بود شکایت کرده است. حضرت در جواب او می فرمایند:

ما در این روز از شر هر ستمگر و تجاوزکار و حسودی تنها از خداوند عزّ و جلّ طلب کفایت می کنیم، و وای بر کسی که گمان کند خداوند عزّ و جلّ از کار او غافل است، چه می داند که از خداوندی که حاکم مطلق روز جزاست چه خواهد دید؟ خداوند عزّ و جلّ یاور و پشتیبان مظلومان است، پس به او ـ که ستایشش بلند باد ـ اطمینان کن و ازا و مدد بجو که محنت تو را زایل کرده، شرّ هر صاحب شرّی را از تو باز می دارد، خداوند متعال این کار را برای تو انجام بدهد و درباره تو بر ما منت گذارد که او بر هر کاری قادر و تواناست، هم اکنون از خداوند متعال دفع شرّ هر ظالمی را بخواه. هیچ کس به ظلم و ستم دست نیالود که رستگار گردد. پس وای بر ستمگر [روزی] که به چنگال مظلومان درآید. پس نگران نباش و به خداوند متعال اطمینان داشته باش و بر او توکّل کن که گشایشت نزدیك است، و خداوند عزّ و جلّ با کسانی است که صبر پیشه می کنند و نیکوکاری می‌ورزند...[۳۰۴].

امام(علیه السلام) در این رساله ستم و تجاوز و حسادت را محکوم کرده و از هر ستمگر و متجاوز و حسودی به خداوند متعال پناه برده است. چرا که خداوند متعال یاور مظلومان و پشتیبان آنان است و اوست که بر رفع ظلم و فرود آوردن بدترین کیفرها بر سر تجاوزکاران و ستمگران توانا است[۳۰۵].

---

۳۰۳. حیاة الامام الحسن العسکری/ ۸۷.

۳۰٤. به نقل از الدّرّ النظیم/ ۲۲۵.

۳۰۵. ر.ك باقر شریف قرشی، حیاة الامام الحسن العسکری/ ۷۳ ـ ۸۸.

پنجم: فعالیت فکری و علمی امام حسن عسکری(علیه السلام)

از ملاحظه روایاتی که از امام حسن عسکری(علیه السلام) به ما رسیده است می توانیم گستردگی و فراگیری فعالیت های آن حضرت را دریابیم. آن حضرت به قرآن کریم به عنوان سند و مصدر اساسی شریعت اسلامی سخت اهتمام میورزیده است. چنان که آن حضرت اهتمام شدیدی نسبت به حفظ سنّت نبوی و سنّت و تاریخ اهل بیت(علیهم السلام)داشته است. آن حضرت همچنین به نقد و بررسی شخصیت هایی می پرداخت که مردم برای کسب دانش و احکام به آن ها مراجعه کرده و یا برای ارتباط با امام(علیه السلام) و حتّی رساندن حقوق شرعیه به دست امام آنان را وکیل قرار می دادند. آن حضرت وکلای خود را به مردم معرفی کرده و به مردم اطمینان می داده اند که آنان نیز مورد اعتماد آن حضرت می باشند. آن حضرت هر کسی که از تبعیت این وکیلان منحرف شود را لعن کرده، در عین حال شیعیان را بر حذر می داشتند که مبادا از پیگیری احوال و کارهای آنان در حال استقامت یا انحراف غفلت ورزند.

همچنین اهتمام زیادی از آن حضرت نسبت به علم فقه و احکام شرعی دیده شده است. چنان که در دعا، طب، مسائل عقیدتی و به طور کلی، معارف نیز فعالیت چشم گیری از آن حضرت به ظهور رسیده است.

از میراث معارفی امام حسن عسکری(علیه السلام)

۱. از ابومنصور طبرسی با سند روایت شده است که گفت: ابومحمّد حسن بن علی عسکری(علیهما السلام) فرموده است:

«**حدثني أبي عن آبائه** (عليهم السلام) **عن رسول الله** (صلى الله عليه وآله)**انه قال : أشد من يتم اليتيم الذي انقطع من اُمّه وأبيه يتم يتيم انقطع عن إمامه ولا يقدر على الوصول إليه ولا يدري كيف حكمه فيما يبتلي به من شرائع دينه ، ألا فمن كان من شيعتنا عالماً بعلومنا ، وهذا الجاهل بشريعتنا المنقطع عن مشاهدتنا يتيم في حجره ، ألا فمن هداه وأرشده وعلمه شريعتنا كان معنا في الرّفيق الأعلى**»

پدرم از پدرش از پدرانش(علیهم السلام) از رسول خدا(صلی الله علیه وآله)روایت کرده است که آن حضرت فرمودند: سخت تر از یتیمی یتیمی که از پدر و مادر محروم شده باشد، یتیمی یتیمی شیعه ای است که از امام و پیشوای خود جدا گردیده و به او دسترسی نداشته و حکم او را در باره آنچه از شرایع دین به آن مبتلا می گردد نداند. آگاه باشید که این دور افتاده از دیدار ما که جاهل به شریعت ما است، همچون یتیمی در دامان آن دسته از شیعیان ما است که آشنای به دانش های ما

باشند، بدانید هر که چنین جاهلی را هدایت کرده، او را ارشاد نموده، شریعت ما را به او تعلیم نماید در رفیق اعلی به همراه ما خواهد بود[۳۰۶].

۲. و همچنین از آن حضرت(علیه السلام) روایت است که فرمود:

«قال جعفر بن محمّد الصادق(علیهما السلام) **: علماء شیعتنا مرابطون في الثغر الذي يلي إبليس وعفاريته ، يمنعوهم عن الخروج على ضعفاء شيعتنا وعن أن يتسلط عليهم إبليس وشيعته والنواصب . ألا فمن انتصب لذلك من شيعتنا كان أفضل ممن جاهد الروم والترك والخزر ألف ألف مرة لأنه يدفع عن أديان محبينا وذلك يدفع عن أبدانهم»**

جعفر بن محمّد صادق(علیهما السلام) فرمود: دانشمندان شیعه ما سنگربانانی هستند که در مرزی مستقر شده اند که ابلیس و اعوان و انصار و بچّه هایش از آن سو حمله می آورند و از حمله آنان به شیعیان ضعیف ما جلوگیری می نمایند. آنان مانع از این می شوند که ابلیس و پیروان او و نواصب بر شیعیان ما مسلط شوند. بدانید که هر کس از شیعیان ما به این امر قیام نماید کارش برتر از کسی است که با روم و ترك و خزر هزار هزار بار جهاد کرده باشد. چرا که چنین شخصی از دین دوستداران ما دفاع می نماید اما آن که با کافران جنگ می کند از جسم شیعیان ما دفاع می نماید[۳۰۷].

۳. همچنین از آن حضرت با همان سند روایت است که فرمودند:

«قال موسى بن جعفر(علیه السلام) **: فقيه واحد ينقذ يتيماً من أيتامنا المنقطعين عنا وعن مشاهدتنا بتعليم ما هو محتاج إليه أشد على إبليس من ألف عابد ، لأن العابد همّه ذات نفسه فقط وهذا همه مع ذات نفسه ذوات عباد الله وامائه لينقذهم من يد إبليس ومردته ، فلذلك هو أفضل عند الله من ألف عابد وألف ألف عابدة»**

موسی بن جعفر(علیهما السلام)می فرمایند: یك فقیه که یکی از یتیمان شیعه ما را که از ما جدا افتاده است با آموزش آنچه بدان محتاج است نجات دهد برای ابلیس از هزار عابد سخت تر و گرانتر می نماید، چرا که همه همّت عابد فقط نجات دادن نفس خود است، اما فقیه به همراه نجات دادن نفس خود به نجات دادن بندگان خدا نیز می اندیشد تا آنان را از دست شیطان و اتباع او رهایی بخشد. به همین جهت است که وی در نزد خداوند از هزار مرد عابد و هزار زن عابد بافضیلت تر است[۳۰۸].

۴. همچنین از امام عسکری(علیه السلام) روایت شده است که فرمود:

---

۳۰۶. احتجاج ۱ / ٦.
۳۰۷. احتجاج ۱ / ۸.
۳۰۸. احتجاج ۱ / ۸.

علی بن موسی الرّضا فرمودند: در روز قیامت به شخص عابد گفته می شود: تو مرد خوبی بودی، برای اصلاح نفس خود همّت کردی و آنچه را که برای امروز لازم داشتی مهیا ساختی، پس به بهشت داخل شو، اما بدانید، فقیه، آن کسی است که خیرش به مردم می رسد و آنان را از دست دشمنان نجات داده، نعمت های بهشت خداوند متعال را برای آنان تهیه کرده و رضوان خداوند را برای آنان حاصل می نماید. به همین جهت است که به فقیه ندا می شود: ای کسی که ایتام آل محمّد را سرپرستی نمودی و دوستان و موالیان ناتوان آنان را هدایت نمودی، بایست تا برای هر کس که از تو علمی آموخته یا روایتی از تو دریافت نموده است شفاعت کنی، آن فقیه می ایستد و فوج ها و فوج ها و... ده بار این کلمه را تکرار فرمودند از کسانی که از علوم او استفاده کرده و کسانی که از شاگردان او درس آموخته و کسانی که تا روز قیامت از شاگردان شاگردان او درس آموخته باشند را وارد بهشت می کند. حال ببینید چه تفاوتی میان این دو جایگاه است[۳۰۹].

۵. و با همان سند از حضرت امام عسکری(علیه السلام) نقل شده است که فرمودند:

حضرت محمّد بن علی، امام جواد(علیهما السلام)فرموده اند: هر کس ایتام آل محمّد را که از امام خود جدا افتاده، در نادانی خود متحیر مانده، در دست شیاطین و نواصب و دشمنان ما اسیر شده اند سرپرستی نموده، آنان را از این بندها نجات داده، از وادی حیرت رهانیده، شیاطین را با ردّ وسوسه هایشان هزیمت داده، ناصبیان را با حجّت ها و دلایل پروردگار و ائمّه به شکست بکشاند، به تحقیق در نزد خداوند متعال دارای بالاترین درجات بوده و برتری او نسبت به سایر بندگان خدا بیشتر از برتری آسمان بر زمین، عرش و کرسی و حُجُب بر آسمان و ماه شب چهارده بر کم سوترین ستاره آسمان است[۳۱۰].

٦. و با همان سند از آن حضرت(علیه السلام) نقل است که فرمودند:

لولا مَن یبقی بعد غیبة قائمکم (علیه السلام) **من العلماء الداعین إلیه والدالّین علیه ، والذابّین عن دینه بحجج الله ، والمنقذین لضعفاء عباد الله من شباك إبلیس ومردته ، ومن فخاخ النواصب ، لما بقي أحد إلاّ ارتدّ عن دین الله ، ولکنهم الذین یمسکون أزمّة قلوب ضعفاء شیعتنا کما یمسك صاحب السفینة سکّانها، أولئك هم الأفضلون عند الله عزوجل»؛**

اگر بعد از غیبت قائم شما(علیه السلام)دانشمندانی نبودند که مردم را به سوی او دعوت نموده، به سوی او راهنمایی کرده، با حجج و براهین خداوند از دین او دفاع نموده، بندگان ضعیف خداوند را از دام شیطان و پیروان گردن کش او نجات داده، آنان را از دام های نواصب برهانند، هر آینه کسی باقی نمی ماند مگر این که از دین خدا مرتدّ می شد، اما آنانند که همچون ناخدایی که سکّان کشتی را

۳۰۹. احتجاج ۱ / ۹.
۳۱۰. بحار الانوار ٦ / ۲ به نقل از تفسیر منسوب به امام عسکری و احتجاج.

در دست می گیرد زمام دل های شیعیان ضعیف را در دست دارند. آنان کسانی هستند که در نزد خدا از برترین افراد می باشند[۳۱۱].

از میراث کلامی حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام)

۱. توحید در روایات امام عسکری(علیه السلام)

۱. کلینی با سند خود از یعقوب بن اسحاق روایت کند که گفت: به حضرت امام عسکری(علیه السلام) نامه ای نوشتم که در آن سؤال کرده بودم: بنده در حالی که خداوند را نمی بیند چگونه او را عبادت کند؟

آن حضرت در پاسخ مرقوم داشتند:

ای ابو یوسف، سیّد و مولای ما که ولی نعمت من و پدران من است، برتر از آن است که دیده شود.

ابو یوسف گوید: از آن حضرت سؤال کردم: آیا رسول خدا(صلی الله علیه وآله)پروردگارش را دیده بود؟

آن حضرت در پاسخ مرقوم داشتند:

خداوند تبارك و تعالی به هر مقدار از نور عظمتش را که خواست در قلب رسول خود نشان داد[۳۱۲].

۲. از سهل روایت شده است که گفت: در سال ۲۵۵ هـ ق نامه ای به حضرت امام عسکری(علیه السلام) نوشتم که در آن آمده بود: ای سرور من، یاران ما در توحید اختلاف کرده اند. بعضی از آن ها می گویند که خداوند متعال جسم است و بعضی از آنان می گویند صورت است. پس ای سرورم اگر صلاح می دانید در این زمینه مرا چیزی بیاموزید که به فرموده شما معتقد گشته و از آن، پا فراتر نگذارم. در این صورت بر بنده خود منّتی گذاشته اید.

آن حضرت به خط شریف خود پاسخ دادند: از توحید سؤال کرده ای در حالی که این مسأله در اندازه فکر و عقل شما نیست، خداوند یکتای یگانه است، کسی را نزاده و زاییده نشده است و هیچ کس همتای او نیست، او خالق است و مخلوق نیست. خداوند تبارك و تعالی آنچه را که بخواهد از جسم و غیر جسم خلق می کند اما خود جسم نیست و آنچه را که بخواهد صورت می بخشد اما خود صورت ندارد. ستایشش برتر و نام هایش مقدستر از آن است که برای او شبیهی باشد. اوست و غیر از او چیزی نیست، چیزی مانند او نیست و او شنوای بینا است[۳۱۳].

---

۳۱۱. احتجاج ۱ / ۹.

۳۱۲. کافی ۱ / ۹۵، توحید/ ۱۰۸.

۳۱۳. کافی ۱ / ۱۰۳، توحید/ ۱۰۸.

۲. اهل بیت(علیهم السلام) **و مسأله امامت از دیدگاه حضرت امام عسکری**(علیه السلام)

حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) همواره در کلمات خود فضیلت و برتری اهل بیت را که سرچشمه بیداری و ایمان در دنیای اسلام بودند ستوده و از آنان تجلیل کرده است; آنجا که گوید:

ما خاندان با گام های نبوّت و ولایت از درجات حقیقت بالا رفته و با پرچم های جوانمردی راه های هفتگانه را نورانی نموده ایم، پس ما شیران صحنه کارزار و ابرهای سخاوتیم و در این دنیا شمشیر و قلم در دست ماست و در آن دنیا پرچم حمد و علم در کف ما خواهد بود. پسران ما خلفای دین و هم پیمانان یقین، چراغ راه امت ها و کلید دروازه بزرگواری و کرم می باشند. هر کریمی در جهان لباس برگزیدگی بر تن کرده است به خاطر عهدی است که با ما در وفای آن پیمان بسته است، و روح القدس در آسمان سوّم بهشت از میوه های نوبرانه باغ های ما خورده است و شیعیان ما گروه پیروز و نجات یافته و فرقه پاك و پاكیزه اند كه یار و یاور و پشتیبان ما و نیروی درهم کوبنده ستمگران اند، و به زودی پس از حرارت آتش فتنه سرچشمه های زندگانی بر آنان جوشیدن خواهد گرفت ...[۳۱٤].

۲. احمد بن اسحاق گوید: بر مولای ما حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام)وارد شدم. آن حضرت به من فرمودند: ای احمد، در این زمانه که مردم در شك و شبهه افتاده اند حال شما چگونه است؟

به آن حضرت عرضه داشتم: مولای من، هنگامی که نامه شما به دست ما رسید مرد، زن و حتی كودك مميّزی باقی نماند مگر این که به اعتقادات حقّه عقیده مند گردید.

آن حضرت فرمودند: خداوند را بر این مطلب شكر می گویم. ای احمد، آیا نمی دانی که زمین خدا از حجّت خالی نمی ماند و من آن حجّت هستم ـ یا فرمود: من حجّت هستمـ[۳۱۵].

۳. احمد بن اسحاق گوید: از ناحیه حضرت امام عسکری(علیه السلام)کلامی برای یکی از اصحابش صادر گردید که در ضمن آن آمده بود:

هیچ یك از پدران من: به مانند من گرفتار شك این مردان در باره امامتش نشده است. اگر این امر [امامت] مسأله ای گذرا و زود گذر بود که شما به آن معتقد شده و آن را به عنوان دین پذیرفته بودید و هنگام اتمام آن مشخّص بود موردی برای شك موجود بود اما اگر این امامت امری است که تا کارهای خداوند عزوجل در جریان است پیوسته است این شك را چه معنایی است[۳۱٦].

---

۳۱٤. بحارالانوار ۷۵ / ۳۷۸.
۳۱۵. كمال الدّين/ ۲۲۲.
۳۱٦. كمال الدّين/ ۲۲۲.

امام مهدی(علیه السلام) **در میراث امام حسن عسکری**(علیه السلام)

از حسن بن ظریف روایت شده است که گفت: دو مسأله در دل من ایجاد شد که قصد کردم آن دو را در نامه ای نوشته و به سوی حضرت امام حسن عسکری بفرستم و از آن حضرت پاسخ بخواهم. نامه را نوشته و از آن حضرت درباره قائم پرسیدم که آن هنگام که قیام کند بر چه اساس قضاوت خواهد کرد؟ و مکانی که آن حضرت برای قضاوت در میان مردم در آنجا می نشیند کجاست؟ و می خواستم که از آن حضرت چیزی هم درباره درمان تب نوبه (تبی که هر چهار روز یك بار عود می کند) بپرسم اما فراموش کردم که چیزی در این رابطه بنویسم. جواب از آن حضرت بدین گونه آمد که:

از این مسأله سؤال کردی که چون قائم در میان مردم قیام نماید بر چه اساس قضاوت می کند. او در میان مردم مانند داود پیامبر(علیه السلام) به علم خود قضاوت می کند و از بیّنه سؤال نمی کند. و می خواستی درباره تب نوبه سؤال کنی و فراموش کردی. ورقه ای بردار و در آن بنویس **(یَانَارُ کُونی بَرْداً وَ سلاماً عَلی إبْراهِیم);** ای آتش، برای ابراهیم سرد و بی آسیب باش و آن را به گردن شخص تبدار بیاویز که به اذن خداوند متعال إن شاء الله سالم می شود.

من نیز چنین کاغذی را نوشته و بر گردن شخص تبدار آویختم، این مداوا افاقه نموده و بیمار از بیماری رهایی یافت(۳۱۷).

حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) شیعیان خاص خود را در ضمن مکاتباتی که با آنان داشته و یا هنگامی که آنان به محضر آن حضرت شرفیاب می شده اند به ولادت حجّت منتظر، حضرت امام مهدی(علیه السلام)بشارت می داده اند.

در بخش دوم از قسمت چهارم همین کتاب در بحث از نیازهای گروه شیعه در عصر امام عسکری(علیه السلام) مجموعه ای از این روایات ذکر شده است(۳۱۸).

سیره نبوی در میراث امام عسکری(علیه السلام)

مجموعه روایاتی از حضرت امام عسکری(علیه السلام) در رابطه با سیره و روش پیامبر اکرم، همچنین سیره و روش اهل بیت پیامبر(علیهم السلام) ذکر شده است که نشان از اهمیت فوق العاده پرداختن به این جنبه در عصر آن حضرت دارد.

---

۳۱۷. کافی ۱ / ۵۰۹.

۳۱۸. روایاتی که از حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) در رابطه با حضرت امام مهدی(علیه السلام) نقل شده است به حدود چهل روایت می رسد. ر.ك احادیث الامام المهدی(علیه السلام) جلد چهارم.

حال به بعضی از این روایات توجّه کنید:

۱. طبرسی از حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) روایت کند که آن حضرت فرمودند:

به پدرم حضرت علی بن محمّد(علیهما السلام) عرضه داشتم: آیا رسول خدا(صلی الله علیه وآله) هنگامی که یهود و مشرکان آن حضرت را مورد سرزنش و محاجّه قرار می دادند با آنان بحث و مناظره می کرده اند؟ آن حضرت پاسخ دادند: بله، این عمل به دفعات زیاد انجام شده است، از آن جمله است جریانی که خداوند متعال در قرآن از قول آنان نقل می نماید که: (و گفتند: این چه پیامبری است که غذا می خورد و در بازارها راه می رود؟ چرا فرشته ای به سوی او نازل نشده تا همراه وی هشدار دهنده باشد؟ * یا گنجی به طرف او افکنده نشده یا باغی ندارد که از [بار و بَر] آن بخورد؟ و ستمکاران گفتند: جز مردی افسون شده را دنبال نمی کنید) و همچنین گفتند: (چرا این قرآن بر مردی بزرگ از [آن] دو شهر مکه و مدینه فرود نیامده است؟)**و** خداوند عزّ و جلّ فرموده است: (و گفتند: تا از زمین چشمه ای برای ما نجوشانی، هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد. * یا [باید] برای تو باغی از درختان خرما و انگور باشد و آشکارا از میان آن ها جویبارها روان سازی * یا چنانکه ادعا می کنی، آسمان را پاره پاره بر [سر] ما فرو اندازی، یا خدا و فرشتگان را در برابر [ما حاضر]آوری * یا برای تو خانه ای از طلا باشد، یا به آسمان بالا روی، و به بالا رفتن تو [هم] اطمینان نخواهیم داشت، تا بر ما کتابی نازل کنی که آن را بخوانیم) .

و در انتهای کار به آن حضرت گفتند: اگر تو همچون موسی پیامبر هستی پاره ای از آسمان را بر سر ما می افکندی و یا صاعقه ای بر سر ما نازل می کردی. چرا که آنچه ما از تو خواسته ایم بسیار سخت تر از چیزی است که قوم موسی از او خواستند.

آن حضرت ادامه دادند: تفصیل این مطلب بدین صورت بود که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) روزی در مکّه و در کنار خانه کعبه نشسته بود و گروهی از رؤسای قریش از جمله ولید بن مغیره مخزومی، ابوالبختری، ابن هشام و ابوجهل و عاص بن وائل سهمی و عبداللّه بن ابی امیّه مخزومی و گروهی از اتباع و پیروانشان در کنار خانه کعبه جمع شده بودند، رسول خدا(صلی الله علیه وآله) نیز در میان تعدادی از اصحاب خود نشسته بود و کتاب خدا را بر آنان خوانده، امر و نهی الهی را به آنان گوشزد می فرمود.

بعضی از مشرکان به یکدیگر گفتند: امر محمّد بالا گرفته و مقامش بلند شده است. پس بیایید شروع به کوبیدن و توبیخ او نموده بر او احتجاج کرده، آنچه را که آورده است باطل نماییم تا سخن او در نزد اصحابش سبك شود و قدر و منزلتش در نزد آنان کوچك گردد، باشد که با این کار از گمراهی و سخن باطلی که می گوید و تمرّد و طغیانی که

نسبت به ما دارد باز گردد. پس اگر به این وسیله بازگشت که چه بهتر وگرنه با شمشیر برّان با او مبارزه می کنیم.

ابوجهل گفت: حال چه کسی با او همکلام شده و به مجادله برخیزد؟ عبداللّه بن ابی امیّه مخزومی گفت: من برای این کار مناسب هستم. آیا مرا به عنوان هماوردی با حسب و نسب و مجادله کننده ای با کفایت می پسندی؟ ابوجهل گفت: آری، پس همه با هم به نزد پیامبر اکرم آمدند و عبداللّه بن ابی امیّه مخزومی شروع به سخن کرده گفت: ای محمّد، تو ادّعای بزرگی کرده ای و کلام ترسناکی بر زبان آورده ای، گمان داری که تو فرستاده اللّه پروردگار جهانیان هستی، در حالی که برای پروردگار جهانیان و خالق همه خلایق سزاوار نیست که شخصی مانند تو، که بشری چون ما هستی، همچون ما می خوری و همچون ما می آشامی و همچون ما در بازارها راه می روی فرستاده او باشد.

بنگر این پادشاه روم و این پادشاه ایران است که به جز اشخاصی دارای مال بسیار و منزلت بالا و دارای قصرها و خانه ها و خیمه ها و بندگان و خادمان، فرستاده ای نمی فرستند و پروردگار جهانیان از پادشاه ایران و روم بالاتر است و همه آن ها بندگان او هستند. پس اگر تو فرستاده خدا هستی باید فرشته ای همراه تو باشد تا تو را تصدیق کند و ما او را ببینیم، بلکه اگر خداوند اراده کرده است تا برای ما فرستاده ای بفرستد شایسته بود که ملکی را به سوی ما بفرستد; نه بشری مانند خود ما. ای محمّد، تو فرستاده خدا نیستی بلکه مردی سحر شده می باشی.

پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) به او فرمودند: آیا از سخن تو چیزی باقی مانده است؟ وی پاسخ داد: بلی، اگر خداوند متعال می‌خواست فرستاده‌ای به سوی ما بفرستد سزاوار بود که آن فرستاده بزرگوارترین شخص در میان ما باشد. کسی که مال و اموال بیشتری داشته و از بهترین رتبه اجتماعی برخوردار باشد، پس چرا این قرآنی که گمان می‌کنی خداوند آن را بر تو نازل کرده و تو را به واسطه آن مبعوث به رسالت کرده است بر مردی بزرگ از یکی از دو شهر مکّه یا طائف نازل نشد مانند ولید بن مغیره در مکّه و یا عروة بن مسعود ثقفی در طائف؟

پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) به او فرمودند: ای عبداللّه آیا باز هم چیزی از سخنان تو باقی مانده است؟ وی گفت: آری، ما هرگز به تو ایمان نمی آوریم مگر این که در این شهر مکّه چشمه بزرگی از زمین بجوشانی، چرا که این شهر دارای سنگ های سخت و کوه های بلند بوده و زمین آن کم آب است تا آن چشمه جوشان زمین مکّه را بروبد و حفر

نماید و جوی های آب در آن روان سازد که ما بسیار نیازمند به این امریم، یا این که از برای تو باغی از درختان خرما و انگور باشد که از آن بخوری و ما را بخورانی و نهرها و چشمه ها در میان آن باغ جاری باشد و یا آنچنان که گمان می کنی پاره ای از آسمان را بر ما فرود آوری، که [در قرآن] گفته ای (و اگر پاره سنگی را در حال سقوط از آسمان ببینند می گویند: ابری متراکم است)، شاید ما نیز همین را بگوییم.

سپس گفت: یا این که خدا و ملائکه را از روبرو به نزد ما آوری تا ما و آن ها در مقابل یکدیگر قرار گیریم، یا این که خانه ای از طلا داشته باشی که از آن به ما بدهی و ما را بی نیاز کنی، شاید که ما نیز سر به طغیان برداریم، چرا که خود در قرآنت گفته ای: (حقا که انسان سرکشی می کند * همین که خود را بی نیاز پندارد).

سپس گفت: یا این که به آسمان پرواز کنی و ما به آسمان رفتن تو را باور نخواهیم کرد مگر این که از آسمان نامه ای بر ما بیاوری که ما در آن این جملات را بخوانیم: از خداوند عزیز حکیم به عبدالله بن ابی امیّه مخزومی و هر کس که در نزد اوست و مضمون این نامه این باشد که به محمّد بن عبدالله بن عبدالمطّلب ایمان بیاورید که او فرستاده من است و او را در گفتارش تصدیق کنید که هر چه گفته است از جانب من آورده است. پس ای محمّد، نمی دانم اگر همه این کارها را انجام بدهی آیا به تو ایمان خواهم آورد یا نه، بلکه اگر ما را با خود برداشته به آسمان برده، درهای آسمان را باز کرده و ما را در آن داخل کنی خواهیم گفت: که مورد چشم بندی واقع شده ایم و تو ما را افسون کرده ای.

رسول خدا(صلی الله علیه وآله) فرمودند: ای عبدالله، آیا از سخنان تو چیزی باقی مانده است؟ وی در پاسخ گفت: ای محمّد، آیا آنچه که گفتم به اندازه کافی در ردّ سخنان تو رسا و موجب اتمام حجّت نبوده است؟! چیزی باقی نمانده. اکنون تو آنچه داری بگو و اگر دلیل و جوابی برای آنچه من گفته ام داری بیاور.

پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) فرمودند: خداوندا، تو شنونده هر صدا و دانای به هر چیز هستی و آنچه را که بندگانت می گویند، می دانی و می شنوی، در این هنگام خداوند متعال این آیات شریف را بر پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) نازل کرد که: (و گفتند: این چه پیامبری است که غذا می خورد و در بازارها راه می رود؟ چرا فرشته ای به سوی او نازل نشده تا همراه وی هشدار دهنده باشد؟ * یا گنجی به طرف او افکنده نشده یا باغی ندارد که از [بار و بَر] آن بخورد؟ و ستمکاران گفتند: جز مردی افسون شده را دنبال نمی کنید).

سپس خداوند متعال فرمود: (ببين چگونه براى تو مَثَل ها زدند و گمراه شدند، در نتيجه راه به جايى نمى توانند ببرند).

سپس فرمود: اى محمّد (بزرگ [و خجسته] است كسى كه اگر بخواهد بهتر از اين را براى تو قرار مى دهد: باغ هايى كه جويبارها از زير [درختان] آن روان خواهد بود، و براى تو كاخ ها پديد مى آورد) و آنگاه اين آيات را نازل فرمود كه: اى محمّد (و مبادا تو برخى از آنچه را كه به سويت وحى مى شود ترك گويى و سينه ات بدان تنگ گردد كه مى گويند: «چرا گنجى بر او فرو فرستاده نشده يا فرشته اى با او نيامده است؟» تو فقط هشدار دهنده اى، و خدا بر هر چيزى نگهبان است)، و همچنين خداوند متعال نازل فرمود كه: اى محمّد(و گفتند: «چرا فرشته اى بر او نازل نشده است؟» و اگر فرشته اى فرود مى آورديم، قطعاً كار تمام شده بود; سپس مهلت نمى يافتند * و اگر او را فرشته اى قرار مى داديم، حتماً وى را [به صورت] مردى در مى آورديم، و امر را همچنان بر آنان مشتبه مى ساختيم).

آنگاه پيامبر اكرم(صلى الله عليه وآله) خطاب به او فرمودند: اى عبداللّه، اما درباره اين كه گفتى من همچون شما غذا مى خورم و گمان داشتى كه به اين دليل جايز نيست فرستاده خدا باشم، پس جواب تو اين است كه اين گونه كارها منوط به اراده خداوند متعال است، اوست كه هر كار بخواهد مى كند و به آنچه اراده كند حكم مى راند و كارش در هر صورت پسنديده و مورد ستايش است و تو را و هيچ كس را نرسد كه به او اعتراض كند و در كارش چون و چرا كند، آيا نديده اى كه خداوند متعال چگونه بعضى از مردم را فقير و بعضى را غنى، بعضى را عزيز و بعضى را ذليل، بعضى را سالم و بعضى را مريض و بعضى از مردم را شريف و بعضى ديگر را پست مى كند و همه از كسانى هستند كه غذا مى خورند.

سپس فقرا را نرسد كه بگويند چرا ما را فقير و آنان را غنى كردى، و آنان كه پست شدند را نرسد كه بگويند خدايا چرا ما را پست و آنان را شريف كردى، همچنين بيماران و ضعفا را نرسد كه به خداوند بگويند چرا ما را مريض و ضعيف نموده، گروه ديگر را سالم و تندرست نمودى، و به همين منوال آنان كه ذليل و خوار شدند را نرسد كه بگويند خدايا چرا ما را ذليل نموده و دسته ديگر را عزيز نمودى، همچنين زشت چهرگان را نرسد كه به خداوند بگويند چرا صورت ما را زشت آفريدى و آن ديگران را زيبا، بلكه اگر آنان چنين چيزى به خداوند متعال بگويند، او را ردّ كرده و در احكام او منازعه و جدال نموده و به او كافر شده اند و هر آينه جواب خداوند به آنان اين خواهد بود كه: من

پادشاهی هستم پست کننده و بالا برنده، بی نیاز کننده و فقیرکننده، عزیزکننده و ذلیل کننده، تندرستی بخش و بیمار کننده، و شما بندگانی بیش نیستید که از شما جز تسلیم در مقابل من و انقیاد در مقابل حکومت من کار دیگری ساخته نیست. پس اگر به آنچه را که من بر شما حکم کرده ام تسلیم شوید بندگان من خواهید بود، و اگر تسلیم نشده راه اِبا در پیش گیرید به من کافر شده و مستحقّ عقوبت من گردیده و به این ترتیب از هلاك شدگان خواهید بود.

سپس خداوند متعال بر آن حضرت وحی فرستاد که: ای محمّد (بگو: «من هم مِثل شما بشری هستم) یعنی، غذا می خورم و (به من وحی می شود که خدای شما خدایی یگانه است) یعنی به آن ها بگو که من در بشریت مانند شما هستم، اما خداوند متعال مرا به نبوّت برگزیده و شما را بر نگزیده است، هم چنان که بعضی از ابنای بشر را به بی نیازی و تندرستی و زیبایی برمی گزیند و بعضی دیگر را برنمی گزیند. پس این مطلب، که او مرا به نبوّت برگزیده و شما را بر نگزیده است را نیز انکار نکنید.

سپس پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) به او فرمودند: و اما این که گفته ای فرستادگانی را پادشاه روم و پادشاه فارس می فرستند از نظر مال و وجهه اجتماعی دارای عظمت بوده، صاحبان قصرها، خانه ها، خیمه ها و بندگان و خادمان هستند و پروردگار عالمیان از پادشاه ایران و روم بالاتر است و این ها همه بندگان او هستند، آری. اما تدبیر حکم به دست خداوند است و خداوند بر اساس ظن و گمان و حسابگری تو کار نکرده و فرستاده خود را بر اساس پیشنهاد تو نمی فرستد، بلکه خداوند آنچه بخواهد می کند و به آنچه اراده کند حکم می کند و در هر صورت حکم و فرمان خداوند متعال پسندیده و مورد ستایش است.

ای عبدالله، خداوند متعال پیامبرش را برای این فرستاده تا دین را به مردم آموخته و آن ها را به سوی پروردگارشان دعوت کند و خود را شب و روز در این راه، به زحمت بیندازد. پس اگر فرستاده خدا صاحب قصرهایی باشد که در آن قصرها از دیده مردم مخفی بوده، دارای بندگان و خادمانی باشد که او را از چشم مردم بپوشانند، آیا رسالت خداوند ضایع نشده و کارها به کندی نمی گراید؟، آیا پادشاهان را ندیده ای که چون از مردم رو بپوشانند چگونه فساد و زشتی ها از راه هایی که آن ها نمی دانند و به فکرشان هم نمی رسد جامعه آنان را در بر می گیرد؟.

ای عبدالله، خداوند متعال مرا به این جهت بدون مال مبعوث به رسالت کرد تا قدرت و قوّت خود را به شما بنمایاند که این اوست که یار و یاور فرستاده خویش است و شما

نمی توانید فرستاده او را بکشید یا از تبلیغ رسالت او جلوگیری نمایید. پس این دلیل بر قدرت خداوند و ناتوانی شماست و به زودی خداوند متعال مرا بر شما پیروز می گرداند و دست مرا در کشتن و اسیر کردن شما باز خواهد گذاشت، خداوند متعال به زودی شهرهای شما را به دست من خواهد گشود و مؤمنان را به جای شما هم آیینان شما بر آن شهرها مستولی خواهد نمود.

سپس رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) فرمودند: و اما این که گفته ای اگر تو پیامبر هستی باید که فرشته ای همراه تو بیاید و تو را تصدیق کند و ما او را ببینیم، بلکه اگر خداوند متعال می خواست که فرستاده ای به سمت ما بفرستد می بایست این فرستاده از جنس فرشته باشد نه بشری مانند ما، پاسخش این است که حواسّ شما از مشاهده فرشته عاجز است، زیرا او عین و جسمانیتی ندارد و از جنس هواست حتی اگر خداوند متعال نور چشم شما را زیاد کند تا آن ملك را ببینید می گفتید: این ملك نیست بلکه بشر است، چرا که آن ملك هم به صورت بشری که شما با قیافه و صورت او انس گرفته اید ظاهر می شد تا کلام او را بفهمید و خطاب و مرادش را دریابید.

در غیر این صورت چگونه می توانستید راستی گفتار آن فرشته را اثبات نمایید، اما خداوند متعال پیامبر خود را به صورت بشر مبعوث کرده و به دست او معجزاتی ظاهر نموده که طبایع بشر قدرت انجام آن را ندارد شما هم اگر به نهانگاه دل خود مراجعه کنید می یابید که از انجام آنچه را که این پیامبر انجام می دهد عاجزید و این خود معجزه و شهادتی از خدا بر صدق گفتار این رسول است. اما اگر فرشته ای برای شما ظاهر می شد و به دست او کاری انجام می شد که همه بشر از انجام آن عاجز بودند دلالتی بر راستی گفتار او نداشت، چرا که شما نمی دانستید آیا این عمل از سایر فرشتگان هم ساخته است یا از آنان ساخته نیست تا این که آن عمل برای آن فرشته معجزه محسوب شود.

آیا نمی بینید که پرندگانی که پرواز می کنند عمل آن ها معجزه نیست، چرا که از نوع آن پرندگان همه مانند آن پرنده پرواز می کنند. اما اگر انسانی مانند پرنده پرواز کند این معجزه است. پس خداوند عزّ و جلّ بر شما آسان گرفته و کار را آنچنان قرار داده که به واسطه آن، حجّت بر شما تمام شود اما شما پیشنهاد کار سختی را می دهید که در آن هیچ دلیل و برهانی هم برای شما نیست.

سپس پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)فرمودند: و اما این که گفته ای تو مردی سحر شده هستی، چگونه ممکن است چنین باشم در حالی که شما خود می دانید من از نظر درستی

عقل و تمیز از شما برترم. آیا از روزی که در میان این شهر به دنیا آمدم تا اکنون که به سنّ چهل سالگی رسیده ام بی آبرویی، لغزش، دروغ، خیانت یا خطایی در گفتار یا رأیی سفیهانه سراغ دارد؟ آیا می پندارید این مرد در طول این مدت به حول و قوّه خود از چنین مسائلی در امان مانده است یا به حول خداوند متعال؟

و این همان است که خداوند فرموده: (ببین چگونه برای تو مَثَل ها زدند و گمراه شدند، در نتیجه نمی توانند راه به جایی برند) تا با دلایلی بیشتر از همین دعاوی باطل که بطلان آن ها بر تو ثابت شده، به گمراهی متهمت سازند.

سپس پیامبر اکرم فرمودند: و اما این که گفتی: «چرا این قرآن بر مرد بزرگی از این دو شهر چون ولید بن مغیره در مکّه یا عروة [بن مسعود ثقفی] در طائف نازل نشده است؟» پاسخش این است که همانا خداوند متعال آنچنان که تو مال دنیا را بزرگ می شماری آن را بزرگ نمی شمارد و مال دنیا در نزد خداوند متعال دارای چنان جایگاهی نیست که در نزد تو دارد، بلکه اگر کل دنیا در نزد خداوند به اندازه بال پشه ای ارزش داشت هرگز کافران و مخالفانش را جرعه ای آب نمی داد. تقسیم خدا هم به دست تو نیست، بلکه این خداوند است که رحمت خود را در میان بندگان تقسیم می کند و آنچه را که بخواهد در میان بندگان خود به انجام می رساند.

و خداوند عزّ و جلّ هم کسی نیست که هراسی از کسی داشته باشد بدانگونه که تو به خاطر مال و جاه و جلال اشخاص از آن ها می ترسی و به همین خاطر مقام نبوّت را به آنان نسبت می دهی، و خداوند از کسانی نیست که در مال یا جاه و مقام کسی طمع داشته باشد چنان که تو در مال و جاه و جلال آنان طمع کرده ای و نبوّت را به این خاطر به آنان اختصاص می دهی، و خداوند متعال از کسانی نیست که کسی را به خاطر هوی و هوس دوست داشته باشد چنان که تو به خاطر محبت به آنان، کسانی را که مستحق پیش افتادن نیستند پیش انداخته ای در حالی که تنها و تنها خداوند متعال بر اساس عدالت رفتار می کند و جز بر اساس برتری در مراتب دینی و اطاعت و فرمانبرداری کسی را مقدم نداشته و جز به جهت سستی در مراتب دینی و فرمانبرداری کسی را از مقام و منزلتی محروم نمی دارد.

حال که خداوند چنین است، به مال و حال کسی توجّه نمی کند، بلکه این مال و حال و جایگاه خود تفضّل خدا به آنان است و احدی از بندگان خدا را ادعایی نیست، پس هرگز نمی توان به خداوند متعال گفت: اکنون از نظر مال بر فلان بنده تفضّل کرده ای پس باید ناچار نبوّت را نیز به او تفضّل کنی، زیرا کسی را نرسد که خداوند متعال را بر

خلاف مرادش مجبور نماید و او را به این دلیل که قبلا نعمت دیگری را تفضّل کرده است ملزم به تفضّلی دیگر نماید.

ای عبداللّه، آیا نمی بینی که خداوند متعال چگونه یکی را بی نیاز کرده اما صورتش را زشت می گرداند، و چگونه کسی را زیبا می کند اما در عوض، او را فقیر می سازد، چگونه کسی را شرافت می دهد اما از نظر مالی او را فقیر می کند و چگونه کسی را پولدار می نماید اما از نظر حیثیت اجتماعی او را پست قرار می دهد، اما در عین حال، آن غنی را نرسد که بگوید: «خداوندا چرا به دارایی من زیبایی فلانی را اضافه نکرده ای؟» و یا زیبا را نرسد که بگوید: «چرا به زیبایی من مال فلانی را اضافه نکرده ای؟» و شریف را نرسد که به خداوند بگوید: «چرا به شرافت من مال فلانی را اضافه نکرده ای؟»، و یا پست را نرسد که به درگاه خداوند عرضه دارد: «خداوندا چرا به پستی من شرف فلانی را اضافه نکرده ای؟»، چرا که حکومت به دست خداوند است و خداست که آن گونه که بخواهد رحمت خود را تقسیم می نماید و به هر صورت که بخواهد عمل می کند و خداوند متعال در آنچه می کند حکیم است و در آنچه انجام می دهد مورد ستایش واقع می شود، و این کلام اوست که فرماید: (و گفتند: چرا این قرآن بر مردی بزرگ از [آن] دو شهر فرود نیامده است؟) و فرموده است: (آیا آنانند که رحمت پروردگارت را تقسیم می کنند؟) ای محمّد (ما [وسایل] معاش آنان را در زندگی دنیا میانشان تقسیم کرده ایم).

پس خداوند متعال بدین وسیله یکایك ما را به هم نیازمند کرده است. یکی را به مال دیگری و آن دیگری را به کالا یا خدمات این محتاج می کند، در نتیجه می بینی که بالاترین پادشاهان و بی نیازترین بی نیازان به گونه ای، نیازمند به فقیرترین فقرا می شوند; یا این کالایی دارد که آن ندارد و یا مثلا کاری است که آن پادشاه از آن بی نیاز نیست اما تنها از دست این شخص برمی آید، یا بابی از ابواب دانش و حکمت است که پادشاه برای استفاده کردن آن به این فقیر محتاج است، در نتیجه، این فقیر محتاج مالِ آن پادشاهِ بی نیاز و آن پادشاهِ بی نیاز محتاج دانش و معرفت این فقیر است.

سپس پادشاه را نسزد که بگوید: «چرا علم این فقیر با مال من جمع نشده است؟» و فقیر را نسزد که بگوید: «چرا به رأی و علم من و آنچه از حکمت به آن آشنایی دارم، اموال این پادشاهِ بی نیاز ضمیمه نگردیده است؟»، سپس خداوند متعال می فرماید: (و برخی از آنان را از [نظر] درجات، بالاتر از بعضی [دیگر] قرار داده ایم تا بعضی از آن ها بعضی [دیگر] را در خدمت گیرند) و سپس فرماید: ای محمّد به آن ها بگو: (و

رحمت پروردگار تو از آنچه آنان می اندوزند بهتر است)، یعنی از اموالی که اینان از مال دنیا جمع می کنند.

ثم قال رسول الله(صلی الله علیه وآله): وأما قولك (لَن نُّؤْمِنَ لَك حَتى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الأَرْضِ يَنبُوعا...) سپس پیامبر اکرم فرمودند: و اما این که گفته ای (تا از زمین چشمه ای برای ما نجوشانی، هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد...) تا آخر کلامت، پاسخش این است که تو در این سخنان به فرستاده خدا محمّد، چند پیشنهاد داده ای: از جمله آن ها پیشنهادی است که اگر وی آن را برای تو به اجرا در آورد دلیل و برهانی برای نبوّت او نخواهد بود و رسول خدا بالاتر از آن است که از نادانی نادانان سوء استفاده کرده و برای آن ها دلیلی بیاورد که حجّیت ندارد و از میان پیشنهادهایت، پیشنهادی بود که اگر رسول خدا آن را برای تو به موقع اجرا در آورد هلاك خواهی شد[۳۱۹] در حالی که حجّت و برهان را بدین سبب می آورند که بندگان خدا به وسیله آن به ایمان به خدا ملزم گردند نه این که به وسیله آوردن آن حجّت و برهان هلاك شوند. پس تو هلاکت خود را پیشنهاد کرده ای و پروردگار عالمیان به بندگان خود از این، مهربانتر بوده و مصلحت آنان را از تو که پیشنهاد هلاك آن ها را داده ای، بهتر می داند.

و یکی از پیشنهادات تو طلب امر محالی بود که نه صحیح است و نه وقوعش جایز، و فرستاده پروردگار عالمیان تو را به حقیقت آن آگاه می کند و بهانه های تو را قطع کرده راه مخالفت را بر تو می بندد و با ادلّه و براهین الهی تو را مجبور می کند که او را تصدیق کنی آن گونه که هیچ حیله و راه فراری نداشته باشی، و از جمله پیشنهادات تو چیزی بود که خود در خلال آن اعتراف کردی که اهل عناد و لجبازی بوده، متمرّد هستی و حجّت و برهان خدا را قبول نکرده، به آن گوش نمی سپاری و کسی که چنین باشد تنها چاره او عذاب پروردگار که در دوزخ از آسمان خدا نازل می شود، یا شمشیر اولیای او نخواهد بود.

اما ای عبدالله در رابطه با این که گفتی: (تا [در این مکّه که دارای سنگ ها و صخره ها و کوه هاست]از زمین چشمه ای برای ما نجوشانی، هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد) تا آن چشمه آن زمین را بروبد و حفر نماید و در آن، چشمه ها و جوی هایی جاری کند که ما به آن نیازمند هستیم، تو این را خواستی اما از فهم اسرار

---

۳۱۹. مراد پیشنهاد آمدن سنگ از آسمان بر سر او است.

الهی جاهل و نادانی، ای عبدالله، آیا می پنداری که اگر من این کار را انجام بدهم به این خاطر پیامبر خواهم بود؟ عبدالله پاسخ داد:نه.

پیامبر اکرم فرمودند: آیا تو در طائف باغ هایی نداری و آیا در آن باغ ها جاهایی نبوده که از نظر زمین سخت و صعب و مشکل بوده تو آن را درست کرده، زمینش را نرم کرده، جوی های آن را روفتی و در آن ها چشمه ها جاری نموده و آن باغ ها را به ثمر رسانده ای؟ عبدالله پاسخ داد: آری چنین است. آن حضرت فرمودند: آیا کسان دیگری نیز مانند تو دست به این کار نزده اند؟ عبدالله پاسخ داد: چرا، آن حضرت فرمودند: آیا تو و آنان به خاطر این عمل، پیغمبر شدید؟ وی پاسخ داد: نه.

آن حضرت فرمودند: پس به همین دلیل چنین کاری حجّت و برهانی برای نبوّت محمد نخواهد بود، این کلام تو مانند این است که بگویی ما به تو ایمان نخواهیم آورد مگر این که برخیزی و همچون مردم بر روی زمین راه بروی یا به تو ایمان نمی آوریم مگر این که مانند مردم غذا بخوری.

و اما در باره این که گفتی: «[باید] برای تو باغی از درختان خرما و انگور باشد که از آن بخوری و به ما نیز بخورانی و آشکارا از میان آن ها جویبارها روان سازی»، آیا تو و یارانت باغ هایی از درختان خرما و انگور در طائف ندارید که از آن می خورید و به دیگران می خورانید و در میان آن باغ ها نهرها و چشمه ها جاری می کنید؟ آیا شما با این کارها پیامبر شده اید؟ وی پاسخ داد: نه.

پیامبر اکرم فرمودند: شما را چه می شود که به رسول خدا کارهایی پیشنهاد می کنید که اگر مطابق آن ها عمل کند دلیلی بر صدق مدّعای او نخواهد بود، بلکه اگر پیامبر، این کارها را انجام بدهد، دلیل بر کذب و دروغگویی او خواهد بود، چرا که او به برهانی استدلال کرده که در واقع دلیل و برهان نبوده، برای گول زدن مردمان نادان و کم خرد به کار می آید، البته فرستاده پروردگار عالمیان بسیار بالاتر و برتر از این است که دست به چنین کاری بزند.

سپس پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) فرمودند: ای عبدالله، و اما این که گفته ای «یا چنانکه ادعا می کنی، آسمان را پاره پاره بر [سر] ما فرو اندازی» که خود گفته ای: «و اگر پاره سنگی را در حال سقوط از آسمان ببینند می گویند: ابری متراکم است»، پس اگر آسمان بر تو نازل شود هلاك خواهید شد و خواهید مرد و تو با این کلام می خواهی که فرستاده خدا تو را هلاك نماید و بکشد و رسول و فرستاده پروردگار عالمیان مهربانتر از این است. او تو را هلاك نمی کند بلکه حجّت و برهان خدا را بر تو اقامه

می نماید و دلیل و برهان خداوند تنها در اختیار پیامبر او بوده و بر حسب پیشنهاد بندگان نخواهد بود، چرا که بندگان به آنچه صلاح آن ها در آن بوده و جایز است یا آنچه را که از آن فساد برمی خیزد و جایز نیست آگاهی ندارند و گاه می شود که پیشنهادات آنان، با یکدیگر اختلاف پیدا کرده و تضاد می یابد تا آنجا که وقوع بعضی از آن پیشنهادات محال می باشد، و خداوند عزّ و جلّ طبیب شماست که تدبیر او بر آنچه از آن محال لازم بیاید جاری نمی گردد.

سپس پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) فرمودند: ای عبداللّه، آیا تاکنون پزشکی دیده ای که بر حسب پیشنهاد مریض به او دارو بدهد؟ پزشك دارو را بر حسب آنچه صلاح مریض در آن است به او می دهد، چه بیمار آن دوا را دوست داشته باشد یا دوست نداشته باشد. شما به مانند بیماران هستید و خداوند طبیب شماست. پس اگر به دوایی که بر شما فرستاده است گردن نهید شما را شفا دهد و اگر تمرّد جویید شما را بیمار می کند.

دیگر این که ای عبداللّه، کجا دیده ای کسی که ادّعای حقی بر دیگری دارد نزد حاکمی از حکّام و قاضیانی که تاکنون آمده اند برود و قاضی حکم کند تا شاهد را بر حسب پیشنهاد مدّعی علیه بیاورد. در این صورت هیچگاه حقی یا ادعایی برای کسی بر دیگری ثابت نمی شود و صحّت ادّعای هیچ کس در حق دیگری معلوم نمی گردد و در این صورت میان ظالم و مظلوم و صادق و کاذب فرقی نخواهد بود.

سپس پیامبر اکرم فرمودند: ای عبداللّه، و اما این که گفته ای: «یا آن که خدا را با فرشتگانش مقابل ما حاضر آری تا ما آن ها را به چشم ببینیم و تو را تصدیق کنیم»، از محالات آشکار است، چرا که پروردگار ما عزّ و جلّ مانند مخلوقات نیست که بیاید و برود و حرکت داشته باشد یا با چیزی رودررو شود تا این که بتوان او را به جایی آورد، پس شما با این پیشنهاد چیز محالی از من خواسته اید، این که شما خواسته اید صفت بت های ضعیف و ناقص شماست که نه می بینند و نه می شنوند و نه می دانند و نه به شما یا هیچ کس دیگری ضرر یا نفعی می رسانند.

ای عبداللّه، آیا تو دارای زمین های زراعی و باغ هایی در طائف و املاك و مستغلاّتی در مکّه نیستی، و آیا کسانی از جانب تو به امر نگهداری آن باغ ها و زراعت ها و مستقلاّت گمارده نشده اند؟

عبداللّه پاسخ داد: چرا.

آن حضرت فرمودند: آیا تو خود شخصاً به همه امور آن ها رسیدگی نموده و همه دستورات را خود به آن ها می دهی یا فرستادگانی بین تو و آنان وجود دارد؟

وی پاسخ داد: بلی، فرستادگانی هستند.

پیامبر اکرم فرمودند: آیا اگر کسانی که در باغ و بستان و املاك تو کار می کنند به فرستادگان تو بگویند: «ما شما را در ادعای نمایندگی عبدالله بن ابی امیة تصدیق نمی کنیم مگر این که خود عبداللّه بن ابی امیّه را بیاورید تا ما او را ببینیم و آنچه را که شما از قول او می گویید شفاهاً از خود او بشنویم»، تو این عمل آنان را صحیح می دانی و به آنان جواز چنین کاری را می دهی؟

عبداللّه پاسخ داد: نه.

آن حضرت فرمودند: در این صورت چه کاری بر فرستادگان تو واجب است ؟ آیا بر آنان لازم نمی آید که برای کارگران باغ علامت صحیحی از جانب تو بیاورند که آن ها را به صدق گفتار فرستادگان رهنمون گشته و آنان را وادار به تصدیق نماید ؟

عبداللّه پاسخ داد: آری.

آن حضرت فرمودند: آیا اگر فرستاده تو هنگامی که این سخن را از آنان بشنود به سوی تو باز گردد و بگوید: «برخیز و با من بیا که آنان پیشنهاد کردند من تو را با خود به نزد آنان ببرم»، کار او به معنی مخالفت با تو نخواهد بود و تو به او نخواهی گفت تو تنها یك فرستاده هستی و حق نداری به من مشورت داده یا به من دستور بدهی؟

عبداللّه پاسخ داد: آری.

پیامبر اکرم فرمودند: پس چگونه است که اکنون به فرستاده پروردگار عالمیان پیشنهادی می دهی که دادن آن را بر کارگران و باغبانان خود جایز نمی دانی که کارگرانت مثل این پیشنهاد را به فرستاده تو بدهند؟! و چگونه از فرستاده پروردگار عالمیان می خواهی که در نزد پروردگار خود نکوهیده گشته وی را امر و نهی نماید در حالی که تو چنین کاری را برای فرستاده خود به سوی اجاره نشینان و اداره کنندگان باغ های خود جایز نمی دانی؟!

ای عبداللّه، این دلیلی قاطع برای بطلان آنچه بود که ذکر کرده و پیشنهاد داده بودی.

گفته بودی: «باید برایت خانه ای از طلا باشد»، آیا خبردار نشده ای که پادشاه مصر خانه هایی از طلا دارد؟

عبداللّه پاسخ داد: آری، خبردار شده ام.

پیامبر اکرم فرمودند: آیا او با داشتن چنین خانه هایی پیامبر شده است؟ عبداللّه پاسخ داد: نه. پیامبر اکرم فرمودند: پس به همین جهت داشتن خانه هایی از طلا بر محمّد(صلی

الله عليه وآله) نیز اثبات نبوّت نمی نماید و محمّد نیز هیچگاه از نادانی تو برای اثبات حجّت ها و براهین خداوند متعال سوء استفاده نمی کند.

دیگر این که گفته بودی: «یا به آسمان بالا روی» و سپس گفته بودی: «و به بالا رفتن تو [هم] اطمینان نخواهیم داشت، تا بر ما کتابی نازل کنی که آن را بخوانیم» ای عبداللّه، بالا رفتن به سمت آسمان سخت تر از پایین آمدن از آن است. پس هنگامی که خود اعتراف کرده ای که اگر به آسمان بروی ایمان نمی آوری پس حکم پایین آمدن از آسمان نیز معلوم است.

سپس گفته ای: «تا بر ما کتابی نازل کنی که آن را بخوانیم و نمی دانم که آیا پس از این کار، به تو ایمان می آورم یا نه»، پس تو ای عبداللّه اقرار داری که با حجّت خدا بر خود عناد داشته، لجاجت می کنی، پس دارویی برای تو به جز تأدیب به دست اولیای خدا، از بشر یا ملائکه ربّانی وجود ندارد بدین ترتیب، حکمتی رسا از جانب پروردگار بر من نازل شده است که بطلان همه پیشنهادات تو را در بر دارد.

چرا که خداوند عزّ و جلّ فرموده است: ای محمّد، (بگو: پاك است پروردگار من، آیا [من] جز بشری فرستاده هستم؟)، چه دور است از پروردگار من که کارها را مطابق با پیشنهادات روا یا ناروای نادانان و جاهلان به انجام برساند، و آیا من جز بشری فرستاده از جانب خدا می باشم، پس جز اقامه حجّت خدا که به من عطا کرده است چیز دیگری بر من لازم نیست و مرا نشاید که پروردگار خود را امر و نهی نموده و یا او را مشورت دهم و مانند فرستاده ای باشم که پادشاه روم به سمت گروهی از مخالفانش فرستاد اما فرستاده به سمت او برگشت و به او دستور می داد که به حسب پیشنهادات آن قوم پادشاه با آنان برخورد نماید.

در این هنگام ابوجهل به سخن آمده گفت: ای محمّد، در اینجا یك نكته باقی مانده است. آیا تو گمان نداری که قوم موسی هنگامی که از وی خواستند تا خدا را آشکارا به آن ها بنماید به وسیله صاعقه سوختند؟ پیامبر اکرم پاسخ دادند: آری. ابوجهل گفت: پس اگر تو پیامبر باشی ما هم باید آتش بگیریم و بسوزیم، چرا که ما چیزی سخت تر از آنچه قوم موسی از او خواسته بودند، خواسته ایم، چرا که آنان مطابق گمان تو گفتند: خدا را آشکارا به ما بنمایان و ما می گوییم تا خدا و فرشتگان را در برابر [ما حاضر] نیاوری تا با چشم خود آنان را ببینیم ایمان نخواهیم آورد.

پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) فرمودند: ای ابوجهل، آیا تو داستان ابراهیم خلیل را نشنیده ای که چون به ملکوت اعلی بالا رفت چه پیش آمد، این کلام پروردگار من است

كه فرمايد: (و اين گونه، ملكوت آسمان ها و زمين را به ابراهيم نمايانديم تا از جمله يقين كنندگان باشد)[۳۲۰] هنگامى كه خداوند او را تا آسمان بالا برد چشم او را چنان تيز بين كرد كه توانست هركه در روى زمين يا در دل زمين پنهان شده است را ببيند. ناگاه، ابراهيم مرد و زنى را در حال عمل زشت مشاهده كرد، پس آن ها را نفرين كرد تا هلاك شوند و آن دو هلاك شدند. سپس دو تن ديگر را ديد و آن ها را نيز نفرين كرده آن دو نيز هلاك شدند، سپس دو نفر ديگر را ديد و آن ها را نيز با نفرين هلاك كرد، اما وقتى كه براى بار چهارم دو نفر را در اين كار ديد و بر آن ها نفرين كرد، خداوند متعال بر او وحى كرد كه: اى ابراهيم، از نفرين كردن بر بندگان و كنيزان من دست بردار كه من آمرزنده مهربان و جبّار بردبار هستم، گناهان بندگانم آسيبى به من نمى رساند، چنانكه عبادت و اطاعت آن ها سودى به من نمى رساند، و من به مانند تو آن ها را به خاطر فرونشاندن خشم، سياست و مجازات نمى كنم.

پس از نفرين كردن بر بندگان و كنيزان من دست بدار كه همانا تو بنده اى بيم دهنده اى و در ملك من شريك نيستى و بر من و بندگانم تسلّط ندارى. روابط بندگان من با من از سه حالت خارج نيست، يا توبه مى كنند و من توبه آن ها را مى پذيرم، از گناهان آن ها مى گذرم و عيب هايشان را مى پوشانم، يا عذاب خود را به اين جهت از آنان باز مى دارم كه مى دانم از نسل آن ها فرزندانى مؤمن به دنيا خواهند آمد كه با پدران كافر خود فرق خواهند داشت پس با مادران كافر مدارا مى كنم و عذاب خود را از آن ها برمى دارم تا آن مؤمن از اين نسل به دنيا بيايد.

پس آن هنگامى كه مؤمنان از كافران جدا و مجزّا گشتند عذاب من بر آنان فرو خواهد باريد و بلاى من آنان را احاطه خواهد كرد و اگر از اين دو دسته نباشند عذابى كه من براى آن ها تدارك ديده ام بزرگتر از عذابى است كه تو براى آن ها تدارك ديده اى، چرا كه عذاب من بر حسب جلال و كبرياى من مى باشد. اى ابراهيم، ميان من و بندگانم را واگذار، من به آنان مهربانتر از تو هستم. ميان من و بندگانم را واگذار كه من جبّار بردبار و داناى حكيم هستم. با دانش و علم خود امور آن ها را تدبير مى كنم و قضا و قدر خود را بر آنان نافذ مى دارم[۳۲۱].

۲. حضرت امام حسن عسكرى(عليه السلام) فرموده اند:

---

۳۲۰. سوره بقره آيه ۱۰۸.

۳۲۱. مسند الامام الحسن العسكرى/ ۱۸۹ - ۲۰۰ به نقل از تفسير منسوب به آن حضرت(عليه السلام).

هنگامی كه رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در مكّه بودند خداوند متعال به آن حضرت امر فرمود تا در هنگام نماز، رو به سوی بیت المقدّس نمایند و تا آنجا كه ممكن باشد كعبه را میان خود و بیت المقدّس قرار دهند و اگر ممكن نشد فقط رو به بیت المقدّس نماز بخوانند، پیامبر اكرم(صلی الله علیه وآله) نیز در طول مدت سیزده سالی كه در مكّه بودند به همین دستور عمل می كردند، هنگامی كه آن حضرت به مدینه مهاجرت فرموده و به مدت هفده یا شانزده ماه به دستور خداوند متعال همچنان رو به بیت المقدّس، و منحرف از كعبه نماز می خواندند، گروهی از گمراهان یهود گفتند: به خدا سوگند كه محمّد كیفیت نماز خواندن را نمی دانست تا این كه به قبله ما رو كرد و در نماز خود به عبادت و هدایت روی آورد، این سخن بسیار بر رسول خدا(صلی الله علیه وآله) گران آمد، چرا كه آن حضرت آزار بسیاری از این قوم دیده و قبله آنان را هم ناخوش داشته، كعبه را دوست می داشت، چنین بود كه چون جبرئیل(علیه السلام) نازل شد، رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به او فرمودند: ای جبرئیل، دوست می دارم كه خداوند متعال مرا از نماز خواندن به سمت بیت المقدّس به سمت كعبه باز گرداند، چرا كه به خاطر طعنه هایی كه از جانب یهود به من می رسد بسیار ناراحت شده و از متابعت قبله آنان دلگیرم.

جبرئیل(علیه السلام) گفت: من از پروردگارت خواهم خواست كه تو را به آن سمت باز گرداند، چرا كه خداوند متعال هرگز حاجتت را ردّ نكرده و امیدت را نااميد نمی سازد. جبرئیل چون این دعا را كرد به آسمان صعود كرده، در همان ساعت بازگشت و گفت: ای محمّد بخوان: (ما [به هر سو] گردانیدنِ رویت در آسمان را نیك می بینیم. پس [باش تا] تو را به قبله ای كه بدان خشنود شوی برگردانیم; پس روی خود را به سوی مسجدالحرام كن; و هر جا بودید، روی خود را به سوی آن بگردانید).

در این هنگام یهودیان گفتند: (چه چیز آنان را از قبله ای كه بر آن بودند رویگردان كرد)؟ خداوند متعال به بهترین وجهی جواب آنان را داد و فرمود: (بگو: مشرق و مغرب از آن خداست) و اوست كه مالك شرق و غرب است و دستوری كه در رابطه با تغییر جهت صادر می كند مانند تغییر جهت شماست از جانبی به جانب دیگر، (هر كه را خواهد به راه راست هدایت می كند) و او به مصلحت آنان آگاهتر است و اطاعت كردن آنان از امر خداوند به سوی بهشت جاودان رهنمونشان می سازد.

۳. امام عسكری(علیه السلام) فرموده اند:گروهی از یهود به نزد رسول خدا(صلی الله علیه وآله) آمده و به آن حضرت عرضه داشتند: ای محمّد، این قبله بیت المقدّس است كه چهارده سال به سمت آن نماز خواندی و اكنون آن را ترك كردی، اگر آن كار كه

می کردی بر حق و صواب بوده است اکنون که آن را ترك کردی به راه باطل رفته ای، چرا که هر چه مخالف حق باشد باطل است و یا آن کار که در آن چهارده سال می کردی باطل بوده است، پس تو در طول این مدت مبتلای به باطل بوده ای، حال ما چه اطمینانی داریم که تو در حالتی باطل و بر اعتقاد باطل نباشی؟

پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) فرمودند: بلکه هم آن حالت و هم این حالت هر دو حق هستند و هیچ کدام باطل نبوده اند. خداوند متعال فرماید: (بگو: مشرق و مغرب از آن خداست) پس اگر خداوند متعال صلاح بداند که بندگانش رو به مشرق کنند به شما امر می کند که رو به مشرق کنید و اگر مصلحت شما را در رو کردن به مغرب دانست شما را به آن امر می کند، و اگر مصلحت شما را در غیر این دو جهت دید نیز شما را به همان فرمان خواهد داد پس هیچگاه تدبیر خدا در امر بندگان و رعایت مصلحت شما توسط ذات مقدس خداوند را انکار ننمایید.

سپس پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) فرمودند: شما نیز عمل [صید ماهی را] در روز شنبه ترك نموده در دیگر روزهای هفته به آن پرداختید، سپس عمل آن روزها را ترك نموده در روز شنبه به آن عمل پرداختید. آیا شما حق را به خاطر باطل ترك نمودید یا باطل را به خاطر حق ترك نمودید یا باطل را به خاطر باطل ترك نمودید و یا حق به خاطر حق ترك کردید؟ هر چه می خواهید بگویید. این جواب محمّد است به شما، آنان گفتند: آری، ترك عمل در روز شنبه حق بوده و عمل بعد از آن نیز حق بوده است. پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) فرمودند: همچنین قبله بیت المقدّس در وقت خود حق بوده و سپس قبله کعبه نیز در زمان خویش حق است.

آنان گفتند: ای محمّد، آیا برای خداوندگار تو در فرمانی که به گمان تو برایت صادر کرد تا تو نماز را به بیت المقدّس می خواندی به سمت کعبه بخوانی، بداء و پشیمانی حاصل شده است؟

پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) فرمودند: برای او بداء تغییر رأی حاصل نشده است. چرا که او دانای به عاقبت کارها و قادر به همه مصالح است; هیچگاه خطایی نمی کند تا بخواهد آن را جبران کند و هیچگاه رأی خلافی از او صادر نمی شود که با رأی سابقش فرق داشته باشد، که خداوند متعال برتر و فراتر از این است. بر سر راه او نیز مانعی ایجاد نمی شود که او را از آنچه می خواهد باز دارد. پشیمانی و تغییر رأی در کسانی ایجاد می شود که دارای چنین صفاتی باشند و خداوند عزّ و جلّ بسی والاتر از آن است که دارای چنین صفاتی باشد.

سپس پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) به آن ها فرمودند: ای یهودیان، بگویید هنگامی که خداوند کسی را بیمار می کند و سپس او را سلامتی می بخشد یا کسی را سلامتی بخشیده سپس او را بیمار می‌کند آیا در این مسأله، برای خداوند بداء حاصل شده است؟ آیا خداوند نیست که می میراند و زنده می‌گرداند؟ آیا در میراندن و زنده گردانیدن افراد برای او بدائی حاصل می‌شود؟ آنان پاسخ دادند: نه. آن حضرت فرمودند: پس چنین است که خداوند متعال به پیامبر خود محمّد دستور داد تا به سمت کعبه نماز بخواند پس از آن‌که او را دستور داده بود تا به بیت المقدّس نماز بخواند و بدائی در این مسأله حاصل نشده است.

سپس آن حضرت فرمودند: آیا خداوند متعال زمستان را در پشت تابستان و تابستان را در پشت زمستان نمی آورد؟ آیا در هرکدام از این فصول که می آورد از فصل دیگر برایش بداء حاصل شده است؟ آنان عرض کردند: نه. پیامبر اکرم فرمودند: همچنین درباره امر قبله نیز بدائی برای خداوند متعال حاصل نشده است. آن حضرت ادامه دادند: آیا در زمستان بر شما لازم نمی آید که خود را با لباس های ضخیم از سرما باز دارید و در تابستان بر شما لازم نمی آید که خود را از حرارت آفتاب حفظ نمایید؟ آیا در تابستان که خداوند به شما امری به خلاف آنچه در زمستان امرتان کرده بود امر می کند بدائی برای خدا در این امر حاصل می شود؟ آنان پاسخ دادند: نه.

پس پیامبر خدا فرمودند: همچنین است حال شما. خداوند متعال شما را در یك زمان برای مصلحتی که خود بهتر می‌دانست به چیزی متعبّد کرد و در وقت دیگری که صلاح و مصلحت دیگری در کار بود شما را به کار دیگری متعبّد ساخت. پس اگر در هر دو حالت خداوند را اطاعت کنید مستحق ثواب خداوند متعال می گردید. در اینجا بود که خداوند متعال این آیه را نازل فرمود که: (شرق و غرب از آن خداوند است پس به هر سو که روی بگردانید همانجا [رو به] روی خداست و خدا گشایشگر دانا است) یعنی اگر شما به امر خداوند متعال رو آورید و متوجّه آن شوید همان جلوه ای از خداست که شما از آن راه، قصد رسیدن به خدا و ثواب او را دارید.

سپس پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) ادامه دادند: ای بندگان خدا، شما همچون بیمارانید و پروردگار عالمیان مانند طبیب می باشد. پس صلاح و مصلحت بیماران در آن است که طبیب می‌داند و تدبیر می‌کند نه در آنچه مورد اشتهای مریض و پیشنهاد او می باشد. ای مردم، تسلیم امر خدا باشید که در این صورت از سعادتمندان خواهید بود.

به حضرت امام حسن عسكری(علیه السلام) عرض شد: ای فرزند رسول خدا، چرا خداوند به قبله اوّل امر نموده بود؟ آن حضرت در پاسخ فرمودند:

هنگامی كه خداوند متعال فرمود (و قبله ای را كه [چندی] بر آن بودی)كه آن بیت المقدّس بود (مقرر نكردیم جز برای آن كه كسی را كه از پیامبر پیروی می كند، از آن كس كه از عقیده خود برمی گردد بازشناسیم) یعنی پس از آن كه دانستیم چنین حادثه ای روی خواهد داد [خواستیم] آن را در خارج نیز ببینیم چرا كه میل قلبی مردم مكّه، قبله بودن كعبه بود. و خداوند می خواست ببیند در میان پیروان حضرت محمّد(صلی الله علیه وآله) چه كسی با این قبله بیت المقدس مخالفت می كند. چرا كه مردم مكّه از قبله شدن بیت المقدّس كراهت داشتند و حضرت پیامبر اكرم(صلی الله علیه وآله)نیز مردم را [بر خلاف هوای نفسشان] به آن امر می فرمود. اما هنگامی كه آن حضرت به مدینه هجرت كردند، دل اهل مدینه به سوی بیت المقدّس گرایش داشت. بدین گونه بود كه خداوند متعال دستور داد تا از آن باز گشته و به سمت كعبه متوجّه شوند تا مشخص شود چه كسانی از اهل مدینه در آنچه بدان اكراه دارند با حضرت پیامبر اكرم موافقت كرده و آن حضرت را تصدیق می نمایند.

سپس فرمود: (هر چند [این كار] جز بر كسانی كه خدا هدایت[شان] كرده، سخت گران بود) یعنی در مكّه، قبله قرار دادن بیت المقدّس بسیار كار سختی بود مگر برای كسانی كه خداوند آن ها را هدایت كرده و دانسته بودند كه خداوند متعال بندگان را به خلاف آنچه میل و هوای نفس آن ها هست دستور می دهد تا آن ها را از نظر فرمانبرداری در مخالفت با هوای نفس امتحان نماید.

٤. حضرت امام حسن عسكری(علیه السلام) فرمودند: جابر بن عبداللّه انصاری گفت: عبداللّه بن صوریا كه غلام مردی یهودی و یك چشم بود و یهودیان گمان داشتند كه وی داناترین یهودیان به كتاب خدا و دانش های پیامبران خداست درباره مسائل بسیاری كه قصد به زحمت انداختن پیامبر اكرم را از طرح آن مسائل داشت سؤال كرد و پیامبر اكرم جواب همه آن سؤال ها را به گونه ای دادند كه وی نتوانست راهی برای انكار هیچ یك از آن جواب ها بیابد.

پس به پیامبر اكرم(صلی الله علیه وآله) عرض كرد: ای محمّد، این خبرها را چه كسی از جانب خدا برای تو می آورد؟

آن حضرت پاسخ دادند: جبرئیل.

وی گفت: اگر کس دیگری این اخبار را برای تو می‌آورد من به تو ایمان می آوردم. اما جبرئیل در میان فرشتگان دشمن ماست. پس اگر به جای جبرئیل، میکائیل برای تو این اخبار را می آورد به تو ایمان می آوردم.

پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)فرمودند: چرا جبرئیل را دشمن خود قرار داده اید؟

وی پاسخ داد: به خاطر این که او بلا و شدت را بر بنی اسرائیل نازل کرده و دانیال را از کشتن بخت النّصر باز داشت تا آنجا که کار بخت النّصر بالا گرفت و بنی اسرائیل را هلاك نمود و هر سختی و شدت‌ی که به بنی اسرائیل رسیده است جز جبرئیل آورنده آن نبوده اما میکائیل همواره رحمت را بر ما نازل کرده است.

پیامبر اکرم فرمودند: وای بر تو، آیا امر خدا را ندانسته ای، گناه جبرئیل جز این که اطاعت خدا را در آنچه بر شما ارائه کرده نموده است چیست؟ آیا ملك الموت را هم دشمن خود می دانید که خداوند او را به گرفتن جان همه خلایق مأمور کرده است؟ آیا فرزندان باید پدران و مادرانی را که برای مصلحت فرزندانشان به آن ها داروهای تلخ می خورانند، به خاطر این کار دشمن خود بدانند؟ نه. البته شما خدا را نمی شناسید و از حکم خدا غافل شده اید.

من شهادت می دهم که جبرئیل و میکائیل به امر خدا عمل می کنند و هر دو مطیع امر خداوند هستند و کسی با یکی از این دو دشمن نمی شود مگر این که با دیگری نیز دشمن شده باشد و هر کس گمان بدارد که یکی از آن دو را دوست می دارد و دیگری را دشمن می دارد دروغ گفته و کافر شده است. هم چنین محمّد فرستاده خدا و علی هر دو برادرند، همچنان که جبرئیل و میکائیل برادرند. پس هر کس این دو را [محمّد و علی] دوست بدارد از اولیای خداست و هر کس آنان را دشمن بدارد از دشمنان خداست، و هر کس بغض و کینه یکی از آن دو را در دل داشته باشد و گمان دارد که دیگری را دوست می دارد دروغ گفته و آن دو باهم از وی بیزارند و خداوند متعال و ملائکه و نیکان خلق خدا از چنین کسی بیزاری می جویند.

حضرت امام عسکری(علیه السلام) در روایتی دیگر در بیان سبب نزول آیه (قل من کان عدواً لجبریل) فرموده اند:

سبب نزول این آیه شریف این است که یهود به خاطر بدگویی درباره جبرئیل و میکائیل از دشمنان خدا شدند و ناصبیان دشمن خدا عقیده ای بدتر و ناگوارتر از این، درباره خدا و جبرئیل و میکائیل و سایر ملائکه خدا دارند.

و اما عقیده ناصبیان بدین گونه است که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) چون همواره حضرت علی(علیه السلام) و فضایل و مناقبی را که خداوند متعال وی را بدان مخصوص کرده و شرافت و بزرگواری که خداوند متعال به آن حضرت بخشیده است، بر زبان می آورد و در همه این موارد می فرمود خبر این فضیلت و منزلت حضرت علی(علیه السلام) را جبرئیل(علیه السلام) از جانب خدا به من رسانیده و در بعضی از این روایات می فرمود: جبرئیل در سمت راست و میکائیل در سمت چپ حضرت علی قرار دارند و جبرئیل بر میکائیل فخر می فروشد که در سمت راست علی(علیه السلام)واقع شده است و راست از چپ بالاتر است، چنان که ندیمان پادشاهان بزرگ دنیا که در سمت راست پادشاه می نشینند از ندیمانی که در سمت چپ می نشینند بالاترند و جبرئیل و میکائیل بر اسرافیل که در پشت سر حضرت علی(علیه السلام) به خدمت ایستاده بود و ملك الموت که در مقابل آن حضرت به خدمت ایستاده است فخر می فروشند که چپ و راست از پشت سر با افتخارتر است چونان کسانی که از حاشیه نشینان دربار پادشاه هستند و بر کسانی که این افتخار را ندارند مباهات می کنند.

و حضرت رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) در بعضی از احادیث خود می فرمودند: اگرچه فرشتگان در میان خود تقسیماتی دارند، گرامیترین آنان در نزد خدا آنانند که علی ابن ابی طالب(علیه السلام) را بیشتر دوست بدارند; وخداوند علی(علیه السلام) را بعد از محمد مصطفی(صلی الله علیه وآله) اشرف از جمیع خلایق فرموده است. و گاه می فرمود:

ملائکه آسمانها و ملائکه حُجُب بسیار مشتاق دیدار علی ابن ابی طالب هستند بسان مادر دلسوزی که مشتاق دیدن فرزند نیکوکار و مهربان خود می باشد خصوصاً که بعد از ده پسر که از دست داده و دفن کرده باشد، تنها این یك پسر برای آن مادر باقی مانده باشد. ناصبیان [باشنیدن این سخنان] همواره می گفتند محمد تا کی می خواهد این کلمات را از قول جبرئیل و میکائیل و ملائکه نقل کند که همه آن ها بزرگداشت علی و تعظیم شأن او می باشند؟ و خداوند متعال تا کی درباره علی چنین خصوصیاتی را بیان می نماید که هیچ یك از خلایق، آن ها را ندارند؟ ما از چنین خدا و چنین ملائکه و از چنین جبرئیل و میکائیل که بعد از محمد، علی را برترین خلایق میدانند بیزاریم و از همه پیامبرانی که بعد از محمد علی را بر سایر خلایق برتر می دانند نیز بیزاری می جوییم.

و اما درباره آن چه یهود گفتند باید گفت که یهودیان دشمنان خدا هستند، چرا که چون پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) به مدینه آمد عبدالله بن صوریا را [برای بحث و مناقشه] به نزد آن حضرت فرستادند، وی به آن حضرت عرضه داشت:

ای محمد، توضیح بده که خوابیدن تو به چه کیفیتی است؟ چرا که ما از نحوه خوابیدن پیامبری که در آخر الزمان می آید آگاهی داریم ؟

آن حضرت فرمودند چشمان من می خوابد اما قلب من بیدار است.

عبدالله بن صوریا گفت ای محمد راست گفتی .

سپس گفت: ای محمد مرا خبر بده که آیا فرزند از مرد است یا زن؟

پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله): استخوان و عصب و رگ ها از مرد است و گوشت و خون و مو از زن. ابن صوریا گفت: ای محمد راست گفتی.

سپس گفت: ای محمد چگونه است که دسته ای از فرزندان شبیه عموهای خود می شوند و هیچ شباهتی به دایی های خود ندارند و بعضی از فرزندان شبیه دایی های خود می شوند و هیچ شباهتی به عموهای خود ندارند؟

پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) فرمودند هر کدام از آن ها که آب او بالاتر از آب دیگری قرار گیرد شباهت به او تعلق می گیرد. ابن صوریا گفت: ای محمد راست گفتی پس مرا خبر بده از کسی که دارای فرزند نمی شود و کسی که دارای فرزند می شود؟ آن حضرت در پاسخ فرمودند اگر نطفه به سرخی گرایید فرزند از او بوجود نمی آید اما اگر صاف و شفاف بود از آن فرزند به وجود می آید.

ابن صوریا گفت مرا از پروردگار خود خبر بده که چگونه است؟ در این هنگام سوره توحید: (**قُلْ هُوَ الله أحد**) نازل شد.

ابن صوریا گفت: راست گفتی، اکنون یك مسئله دیگر باقی مانده است که اگر آن را نیز بیان کنی به تو ایمان آورده و تابع تو می شوم. کدام یك از ملائکه و فرشتگان است که آن چه از جانب خدا بیان می داری بر تو نازل می کند؟

پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) فرمودند: جبرئیل.

ابن صوریا گفت: این فرشته از میان فرشتگان دشمن ماست که سختی و جنگ را بر ما بنی اسرائیل نازل می کند و رسول ما میکائیل است که سرور و آسایش را بر ما نازل می نماید پس اگر میکائیل فرشته ای بود که به نزد تو می آمد ما به تو ایمان می آوردیم چرا که میکائیل مستحکم کننده پادشاهی ماست و جبرئیل ویران کننده پادشاهی ما و بدین خاطر او دشمن ماست.

سلمان، فارسی رضی الله عنه به ابن صوریا گفت: دشمنی شما با جبرئیل از کجا آغاز شد؟

ابن صوریا گفت آری ای سلمان، او در دفعات مختلف با ما دشمنی کرده است و شدیدترین آن موارد هنگامی بود که خداوند متعال بر پیغمبران خود وحی نمود که بیت المقدس به دست مردی بنام بخت النصر و در زمان او ویران می شود و ما از زمانی که بیت المقدس در آن خراب می شود آگاهی داشتیم و خداوند متعال نیز کارها را مرحله به مرحله به انجام می رساند و کارها به دست خداوند متعال است که اگر بخواهد بعضی از آن ها را محو نموده و بعضی دیگر را اثبات می نماید.

به همین دلیل، هنگامی که این خبر به ما رسید که حاکی از ویران شدن بیت المقدس بود خاندان های ما مردی از افراد فاضل و قدرتمند که از پیامبران بنی اسرائیل محسوب می شد و به او دانیال می گفتند فرستادند تا بخت النصر را بیابد و او را بکشد. دانیال پول بسیاری با خود برداشت تا آن که در این راه به مصرف برساند. دانیال بخت النصر را که پسر بچه ای ضعیف و مسکین بوده، هیچ قوت و توانایی نداشت در بابل یافت، فرستاده ما او را گرفت تا بکشد، اما جبرئیل از او دفاع کرد و به فرستاده ما گفت: اگر پروردگارتان به هلاکت شما و ویرانی بیت المقدس فرمان داده است هرگز تو را بر این پسر مسلط نخواهد کرد و اگر این چنین نمی باشد برای چه او را می کشی؟ فرستاده ما حرف جبرئیل را تصدیق کرد و کودك را ترك نموده به سوی ما بازگشت و این خبر را به ما داد. بخت النصر نیز بزرگ شده، به پادشاهی رسید و به جنگ ما آمد و بیت المقدس را خراب کرد و ما به همین سبب جبرئیل را دشمن خود می دانیم، میکائیل هم دشمن جبرئیل است.

سلمان گفت: ای ابن صوریا آیا با همین عقلِ به بیراه رفته، گمراه شده اید؟ چرا نیاکان شما در حالی که خداوند متعال در کتاب های آسمانی و بر زبان رسولان خود خبر داده بود که او بخت النصر به حکومت می رسد و بیت المقدس را خراب می کند کسی را فرستاده اند تا بخت النصر را بکشد؟ آیا آنان می خواستند انبیای خدا را در این خبری که از خداوند متعال رسیده تکذیب کرده آن ها را در اخبارشان متهم [به دروغگویی] نمایند؟ یا صدق گفتار و خبر دادن آن ها از کلام خداوند متعال را می دانستند و در عین حال می خواستند خداوند متعال را شکست بدهند؟ آیا کسانی که آن شخص را برای کشتن او [بخت النصر] فرستادند به خدا کافر نشدند؟ چگونه می توان به دشمنی جبرئیل معتقد شد

در حالی که وی دانیال را از مبارزه با خداوند عز و وجل باز داشته و از تکذیب خبر خداوند متعال نهی نموده است؟

ابن صوریا گفت: خداوند متعال این خبر را از زبان پیامبرانش بیان فرموده بود، اما خداوند هرچه را بخواهد محو می کند و هرچه را بخواهد اثبات می نماید.

سلمان گفت: پس در این صورت نباید به هیچ یك از چیزهایی که در تورات آمده مانند اخبار کسانی که گذشته اند و می آیند اعتماد کنید چرا که خداوند متعال آن چه را که بخواهد محو می کند و آن چرا که بخواهد اثبات می کند و در این صورت شاید خداوند موسی و هارون را از نبوت عزل نموده و دعوای آن ها را برای پیامبری باطل کرده باشد، چرا که خداوند متعال آن چرا که بخواهد محو می کند و آن چرا که بخواهد اثبات می کند و شاید همه خبرهایی که موسی و هارون به شما از جانب خدا داده اند که اتفاق خواهد افتاد اتفاق نیفتد و آن چه را که به شما خبر داده اند اتفاق نمی افتد شاید اتفاق بیفتد.

همچنین آن چه خداوند متعال بر آن وعده ثواب داده شاید آن را محو کند و آن چه را که بر آن تهدید به عقاب کرده شاید آن را نیز محو نماید، چرا که خداوند متعال هر چه را بخواهد محو می نماید و هر چه را بخواهد اثبات می کند. شما معنی این جمله که می فرماید (خدا آنچه را بخواهد محو یا اثبات می کند) را نفهمیده اید. به همین جهت است که شما به خداوند متعال کافر شده اید، و خبرهای غیبی خداوند متعال را تکذیب می کنید و از دین خدا بیرون می روید .

سپس سلمان گفت: من شهادت می دهم که هر کس دشمن جبرئیل باشد دشمن میکائیل است و هر دوی این فرشتگان دشمن کسانی هستند که با [هرکدام] از آنان دشمنی ورزد و دوست کسانی هستند که با آنان دوستی کند پس در این هنگام خداوند متعال در موافقت با قول سلمان این آیه شریف را نازل کرد که: (بگو: «کسی که [به جهت یاری کردن جبرئیل به اولیای خدا در برابر دشمنان خدا و نازل کردن فضایل و مناقب علی ولی خدا از جانب پروردگار] دشمن جبرئیل است [در واقع دشمن خداست] چرا که او جبرئیل، به فرمان خدا، قرآن را بر قلبت نازل کرده است، در حالی که مؤید [کتاب های آسمانی] پیش از آن، و هدایت و بشارتی [به نبوت محمد و ولایت علی و پیشوایان [دوازده گانه] بعد از او] برای مؤمنان است) که اگر با ولایت محمد و علی و اهل بیت پاکشان از دار دنیا بروند به حق از اولیای خدا خواهند بود.

سپس رسول خدا(صلی الله علیه وآله) فرمودند: ای سلمان، خداوند متعال کلام تو را تصدیق نمود و مطابق با رأی تو آیه ای نازل فرمود و جبرئیل از جانب خداوند متعال

گوید: ای محمّد، سلمان و مقداد دو برادرند که در دوستی تو و دوستی برادر و وصیّ یکدل تو علی همچون دو برادر صاف و یکدل می باشند، و آن ها در میان اصحاب تو همچون جبرئیل و میکائیل در میان فرشتگان اند، دو دشمن بر هر کس که محمّد و علی را دشمن بدارد، و دو دوست بر کسی که یکی از آن دو را دوست بدارد، و دو دشمن برای کسی که محمّد و علی و اولیای آنان را دشمن بدارد.

و اگر اهل زمین و آسمان سلمان و مقداد را آنچنانکه ملائکه آسمان ها و حُجُب و عرش و کرسی آن ها را تنها به خاطر دوستی محمّد و علی و موالات آن ها با اولیایشان و دشمنی آن دو با دشمنان آن ها دوست می دارند، دوست بدارد البته خداوند متعال احدی از آن ها را عذاب نخواهد کرد[۳۲۲].

نمونه هایی از میراث فقهی امام حسن عسکری(علیه السلام)

از امام حسن عسکری(علیه السلام) روایت های فقهی که در ابواب مختلف فقه می باشد صادر شده که مطابق آنچه نویسنده مسند الامام الحسن العسکری(علیه السلام)آن ها را شمارش نموده است به حدود هفتاد و پنج روایت می رسد. حال به نمونه هایی انتخاب شده از این روایات توجّه نمایید:

باب طهارت

۱. از محمّد بن ریّان روایت شده است که گفت: به حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) نامه ای نوشتم و در آن از آن حضرت سؤال کردم: آیا خون ساس حکم خون كك را دارد و آیا کسی می تواند خون كك را با خون ساس قیاس نماید و در لباسی که آغشته به آن خون است نماز بخواند و کلا چنین قیاس هایی و عمل به آن جایز است؟

آن حضرت در پاسخ نوشتند:

نماز در آن لباس جایز است، اما تطهیر آن بهتر است[۳۲۳].

از حسن بن راشد روایت است که گفت: فقیه عسکری(علیه السلام) فرموده است: در غسل و وضو مزمزه و استنشاق واجب نیست[۳۲٤].

---

۳۲۲. مسند الامام الحسن العسکری/ ۲۰۹ ـ ۲۱٤.
۳۲۳. کافی ۳ / ٦۰.

باب نماز

۱. از محمّد بن عبدالجبّار روایت است که گفت: به حضرت امام عسکری(علیه السلام)نامه ای نوشته و در آن سؤال کردم: آیا می توان با کلاهی که از جنس حریر خالص یا دیبا می باشد نماز خواند؟

آن حضرت در پاسخ مرقوم داشتند:

نماز در حریر خالص جایز نیست[۳۲۵].

۲. از اسماعیل بن سعد اشعری روایت است که گفت: از آن حضرت در رابطه با لباس ابریشمی سؤال کردم که آیا مرد می تواند در آن نماز بخواند؟ آن حضرت فرمودند: نه[۳۲۶].

۳. از محمّد بن عبدالجبّار روایت است که گفت: به حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) نامه ای نوشته و در آن سؤال کردم: آیا می شود با کلاهی که در آن از خز حیوانی که گوشتش خوردنی نیست یا با کمربندی که در آن حریر خالص یا خز خرگوش به کار رفته است نماز خواند؟

آن حضرت در پاسخ نوشتند: نماز در حریر خالص جایز نیست و خز اگر از حیوانی باشد که ذبح شرعی شده باشد خواندن نماز در آن جایز است ان شاء الله[۳۲۷].

٤. از سلیمان بن حفص مروزی روایت است که: حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) فرمودند:

وهو وقت صلاة الليل، ثم تظلم قبل الفجر ، ثم يطلع الفجر الصادق من قبل المشرق ;

هنگامی که نیمه شب فرا رسید، سفیدی مانند عصایی از آهن در وسط آسمان ظاهر می شود که همه دنیا از آن نورانی می گردد. این نور لحظه ای می آید و می رود و سپس تاریك می شود و هنگامی که ثلث آخری از شب باقی ماند از جانب مشرق سپیدی ای ظاهر می شود و لحظه ای دنیا را روشن می کند و می رود که آن موقع وقت نماز شب است، سپس هوا قبل از طلوع فجر تاریك می شود و آنگاه فجر صادق از جانب مشرق طلوع می کند»، آن حضرت فرمودند: فذلك له ; هر کس که می خواهد در نیمه شب نماز بگذارد و نماز خود را طولانی کند این زمان فرصت مناسبی برای او می باشد[۳۲۸].

---

۳۲٤. استبصار ۱ / ۱۱۸، ب ۷۱/ ح٤.
۳۲٥. کافی ۳ / ۳۹۹ / ح۱۰، استبصار ۱ / ۳۸٥ / ب ۲٥٥ / ۱.
۳۲٦. استبصار ۱ / ۳۸٥ /ب ۲٥٥/ ح۲.
۳۲۷. استبصار ۱ / ۳۸۳ /ب ۲۲۳ /ح ۱۱.
۳۲۸. تهذیب ۲ / ۱۱۸/ ح٤٤٥.

۵. از عبدالله بن جعفر روایت است که گفت: به امام حسن عسکری(علیه السلام)نامه ای نوشتم و در آن آورده بودم: آیا برای مرد جایز است در حالی که به همراه او نافه آهو (مشك) وجود دارد نماز بگذارد؟ آن حضرت در پاسخ نوشتند: اگر از حیوانی باشد که ذبح شرعی شده، اشکالی ندارد[۳۲۹].

٦. علی بن محمّد از محمّد بن احمد بن مطهّر روایت کند که نامه ای به حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) نوشته و به آن حضرت در رابطه با نقل روایتی از پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) اطلاع داد، با این مضمون که: پیامبر اکرم در شب های ماه رمضان و غیر آن سیزده رکعت نماز می خواندند که از جمله آن ها نماز وتر و دو رکعت فجر بود.

امام(علیه السلام) در پاسخ او مرقوم فرمودند: هر کس این روایت را نقل کرده است خداوند دهانش را بشکند. پیامبر اکرم در بیست شب از ماه رمضان در هر شب بیست رکعت نماز می خواندند. هشت رکعت بعد از مغرب، دوازده رکعت بعد از عشاء، و در شب نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سوّم غسل نموده و در دو شب اوّل سی رکعت نماز می خواندند. دوازده رکعت بعد از مغرب و هجده رکعت بعد از عشاء و در شب بیست و سوّم صد رکعت نماز می خواندند که در هر رکعت سوره فاتحة الکتاب و ده مرتبه قل هو الله خوانده و از آن پس تا آخر ماه رمضان در هر شب سی رکعت به همان ترتیب که گفتم نماز می گذاردند[۳۳۰].

باب روزه

۱. محمّد بن یحیی از محمّد نقل می کند که گفت: به امام عسکری(علیه السلام)نامه ای نوشته در آن چنین پرسیدم: مردی مرده است و بر او قضای ده روز از ماه رمضان باقی است و دارای دو ولی (فرزندی که قضای نماز و روزه پدر بر عهده او است) می باشد. آیا بر آن دو ولی جایز است که هر دو باهم قضای روزه او را بگیرند، یعنی پنج روز را یکی از دو ولی و پنج روز رادیگری؟

آن حضرت نوشتند: هرکدام از نظر سنّ از دیگری بزرگتر است هر ده روز را به خاطر ولاء روزه بگیرد ان شاءالله[۳۳۱].

۲. و حمزة بن محمّد به حضرت امام عسکری(علیه السلام) نامه ای نوشته سؤال کرد که خداوند متعال چرا روزه را بر مردم واجب کرده است؟

---

۳۲۹. تهذیب ۲ / ۳٦۲/ ب ۱۷/ ح۳۲.
۳۳۰. کافی ٤ / ۱۵۵/ ح٦، استبصار ۱ / ٤٦۳، ب ۲۸۷/ ح۱۲.
۳۳۱. کافی ٤ / ۱۲٤/ ح۵، استبصار ۲ / ۱۰۸، ب ۵۷/ ح٤.

آن حضرت در جواب وی مرقوم داشتند: تا بی نیازان گرسنگی را احساس نموده، بر فقرا ترحّم آورند[۳۳۲].

۳. صدوق از ابوالحسن علی بن حسن بن فرج مؤذّن روایت کند که گفت: محمّد بن حسن کرخی بر من روایت کرده است که: از حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام)شنیدم که در خانه خود به مردی می فرمود: ای ابوهارون، هر کس ده رمضان پشت سر هم روزه بگیرد وارد بهشت می شود[۳۳۳].

٤. محمّد بن عیسی از علی بن بلال روایت کرده است که گفت: نامه ای به حضرت طیب عسکری(علیه السلام) نوشتم که در آن آمده بود: آیا می توان زکات فطره خانواده ده نفری یا کمتر یا بیشتر را به یك مرد محتاج شیعه داد؟

آن حضرت مرقوم داشتند: آری، این کار را انجام بده[۳۳٤].

باب خمس و زکات

۱. کلینی از علی بن محمّد از سهل بن زیاد از محمّد بن عیسی از محمّد بن ریّان روایت کند که گفت: نامه ای به حضرت امام حسن عسکری با این مضمون نوشتم: خداوند مرا فدای شما کند. بر ما روایت شده است که حضرت رسول خدا(صلی الله علیه وآله) جز خمس از مال دنیا چیزی نداشت، جواب از آن حضرت بدین گونه صادر شد که: دنیا و آنچه در آن است از آن رسول خدا(صلی الله علیه وآله) بود[۳۳٥].

۲. شیخ طوسی گوید: ریّان بن صلت روایت کند: به حضرت امام عسکری(علیه السلام)نامه ای نوشته، در آن آورده بودم مولای من، زمینی از اموال عمومی از طرف حکومت در اختیار (تیول) من قرار داده شده است. در غلّه آسیاب شده آن زمین و پولی که از فروش ماهی، پاپیروس و نی که در بیشه های همان زمین به دست می آید، چه حقوق مالی بر من واجب می شود؟

آن حضرت در پاسخ مرقوم داشتند: بر تو در همه این ها خمس واجب است ان شاءالله تعالی[۳۳٦].

باب حج

---

۳۳۲. کلینی این روایت را در کافی ٤ / ۱۸۱/ ح٦ با اندکی تفاوت نقل کرده است، من لا یحضره الفقیه ۳ / ٤۳، ب ۲۱/ ح۳.

۳۳۳. خصال/ ٥۹، ابواب العشره.

۳۳٤. من لا یحضره الفقیه ۲ / ۱۱۷.

۳۳٥. کافی ۱ / ٤۰۹، ص ٦.

۳۳٦. تهذیب ٤ / ۱۳۹ /ح ۱٦.

۱. علی بن محمّد حضینی به امام عسکری(علیه السلام) نوشت: پسرعموی من وصیّت کرده است تا هر سال در ازای مبلغ پانزده دینار از جانب او حج به جای آورده شود. این مبلغ برای حج کفایت نمی کند. شما چه دستوری در این زمینه صادر می فرمایید؟

آن حضرت در پاسخ نوشتند: مبلغ دو حج را برای يك حج به مصرف برسانید، خداوند به این امر داناست[۳۳۷].

باب ازدواج و طلاق

۱. کلینی از محمّد بن یحیی از عبداللّه بن جعفر روایت کند که گفت: نامه ای به حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) نوشتم که در آن آمده بود: زنی پسر مردی را شیر داده است. آیا بر آن مرد جایز است که با دختر این زن (دهنده شیر) ازدواج نماید، یا خیر؟ آن حضرت در پاسخ نوشتند: «نه، برای او جایز نیست»[۳۳۸].

۲. محمّد بن حسن صفّار نامه ای به حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام)نوشته درباره حکم زنی سؤال کرد که شوهر او مرده و وی در حال عدّه است. این زن محتاج بوده و کسی که مخارج زندگی او را تأمین کند ندارد. وی از راه کار کردن برای مردم امرار معاش می کند. آیا بر وی جایز است که در زمان عدّه از منزل خود خارج شده و کار کند و حتّی شب ها به منزل نیاید؟

وی گوید: امام(علیه السلام) در پاسخ من نوشتند: «ان شاءاللّه اشکالی ندارد»[۳۳۹].

باب قضاء و شهادات

۱. [محمد بن حسن صفار] نامه ای به آن حضرت نوشته درباره مردی پرسید که به دو مرد گفته است: شاهد باشید که تمام خانه ای که در فلان مکان وجود دارد با حدود مشخص، به همراه تمام اثاثیه ای که در آن خانه موجود است و متعلق به او است، تماماً از آن فلان بن فلان است، همه اموال او نیز در میان خانه است و شهود نمی دانند که متاعی که در خانه است چیست. آیا شهود می توانند چنین شهادتی بدهند؟

آن حضرت در پاسخ نوشتند: اگر معامله همه موارد را شامل شود شهادت شهود اشکالی ندارد ان شاء اللّه[۳۴۰].

---

۳۳۷. کافی ٤ / ۳۱۰/ ۲، من لا یحضره الفقیه ۲ / ۲۷۲، ب ١٦٦/ ح۳.
۳۳۸. کافی ٤٤٧/٥/ ح۱۸، من لا یحضره الفقیه ۳ / ۳۰٦، ب ١٤٦/ ح۹.
۳۳۹. من لا یحضره الفقیه ۳ / ۳۲۸، ب ۱۵۹/ ح۱۲.
۳٤۰. من لا یحضره الفقیه ۳ / ۱۵۳/ ب ۷۳ /ح ۱۰، کافی ۷ / ٤۰۲ ذیل حدیث چهارم با اندکی تفاوت.

۲. محمّد بن حسن صفّار(رضي الله عنه) نامه ای به امام عسکری(علیه السلام) نوشته درباره مردی پرسید که می خواهد در دادگاه علیه زنی شهادت بدهد که بر او محرم نیست. آیا می تواند از پشت پرده و بدون دیدن آن زن با شنیدن صدایش یا با شهادت دو نفر عادل که این زن فلان کس دختر فلانی است علیه او شهادت بدهد یا این که تا آن زن روی خود را به شاهد ننماید و بر او ثابت نشود که این همان زن مورد نظر است، شهادت او جایز نیست؟ آن حضرت در پاسخ نوشتند: زن نقاب به چهره بزند و خود را به شهود بنماید ان شاءالله[۳٤۱].

۳. محمّد بن حسن صفّار(رضي الله عنه) نامه ای به آن حضرت نوشته سؤال کرد: آیا اگر وصیّ میّت شهادت بدهد که وی به کسی بدهکار است، شهادت او به همراه شهادت یك عادل دیگر پذیرفته می شود؟

آن حضرت مرقوم فرمودند: اگر یك عادل دیگر به همراه او شهادت بدهد مدّعی باید قسم بخورد.

٤. و هم چنین به آن حضرت نوشت: آیا وصیّ می تواند برای وارث صغیر میّت و یا وارث کبیر او شهادت بدهد که او حقّی بر میّت یا بر دیگری دارد با این تفاوت که برای صغیر، خود وارث آن حق را قبض می کند اما برای کبیر نمی تواند آن حق را قبض نماید؟

آن حضرت مرقوم فرمودند: آری; اما سزاوار است وصی شهادت به حق بدهد و شهادت خود را کتمان نکند»

٥. همچنین به آن حضرت نوشت: آیا در رابطه با دِین میّت، شهادت وصی بر میّت به همراه شاهد عادل دیگر پذیرفته است؟

آن حضرت نوشتند: «آری، پس از قسم»[۳٤۲].

باب وصیّت

۱. محمّد بن حسن صفّار(رضي الله عنه) نامه ای به حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام)نوشته درباره مردی سؤال کرد که وصیت کرده است تا ثلث مال او را به غلامان و کنیزانش ببخشند. آیا مرد و زن در این تقسیم سهم مساوی می برند یا مرد دو برابر زن از این وصیّت سهم می برد؟

---

۳٤۱. من لا یحضره الفقیه ۳ / ٤۰ /ب ۲۹ /ح ۲، استبصار ۳ / ۱۹/ ب ۱۳/ ۲.
۳٤۲. کافی ۷ / ۳۹٤/ ۳، من لا یحضره الفقیه ۳ / ٤۳/ ب ۳۳/ ۱.

آن حضرت در پاسخ مرقوم فرمودند:

بر میّت جایز است که به هر گونه که می خواهد وصیّت کند ان شاءالله[۳۴۳].

۲. روایتی است که محمّد بن احمد بن یحیی از محمّد بن عبدالجبّار روایت کند که گفت: نامه ای به حضرت امام عسکری(علیه السلام)نوشتم و درباره زنی پرسیدم که مردی را وصی خود قرار داده و اقرار نموده که هشتاد هزار درهم [نقد]، و هر چه در خانه او از لوازم منزل مانند پشم و مو و فلزات از قبیل برنج و روی و مس و... موجود است و بالجمله همه مال خود را به او بدهکار است بر وصیّت خود شاهد هم گرفت. سپس وصیّت کرد که همین وصی از همین میراث، از جانب او دو بار حج به جا آورد و به کنیز او چهارصد درهم بدهد. آن زن از دنیا رفت و شوهر (وارث) نیز دارد و ما نمی دانیم چگونه این مسأله را حل کنیم و امر بر ما مشتبه شده است. نویسنده نامه نیز نوشت که این زن هنگام وصیّت با او مشورت کرده است که راهی پیدا کند تا بتواند این مال را برای این شخص طرف وصیت ثابت نماید و وی به آن زن گفته است: میراث گذاشتن تو برای این شخص درست نمی شود مگر این که برای وصی اقرار به دین نمایی و بر این دین شهودی بگیری و سپس او را دستور بدهی که وصیّت های تو را به انجام برساند، آن زن هم به این صورت وصیّت نوشته و برای وصی به این دین اقرار کرده است. (یعنی ظاهراً این زن برای محروم کردن شوهر خود از ارث به چنین بدهی صوری اقرار کرده است.)

آن حضرت به خط خود مرقوم فرمودند: اگر آن بدهکاری صحیح، شناخته شده و مورد قبول باشد، دین از اصل مال قبل از تقسیم خارج می شود ان شاءالله، و اگر این بدهکاری حقیقت نداشته [صوری] باشد، آن مقداری که به آن وصیت کرده است از ثلث او خارج می شود و به آن دو نفر پرداخت می گردد. کافی باشد یا کافی نباشد[۳۴۴].

۳. محمّد بن حسن صفّار(رضي الله عنه) به حضرت امام عسکری(علیه السلام) نوشت: مردی به دو نفر مرد وصیت نموده است. آیا یکی از آن دو می تواند نصف ماترك را گرفته و دیگری نصف دیگر آن را؟

---

۳۴۳. کافی ۷ / ۴۵/ ح۲، من لا یحضره الفقیه ٤ / ۱۵۵، ب ۱۰۳/ ح۳.
۳٤٤. استبصار ٤ / ۱۱۳، ب ٦۸/ ح۹.

آن حضرت مرقوم فرمودند: جایز نیست که آن دو تن با میّت مخالفت کنند و باید بر حسب آنچه او دستور داده عمل کنند، ان شاءالله[٣٤٥].

باب وقف

۱. محمّد بن حسن صفّار گوید: نامه ای به حضرت امام عسکری نوشتم و از کیفیت صحّت وقف از آن حضرت سؤال کردم و نوشتم: بر ما روایت شده است که اگر وقف مقید به زمان نباشد باطل بوده به ورثه باز می گردد و اگر مقید به زمان باشد صحیح است و به آن عمل می شود، گروهی نیز می گویند که وقف موقّت وقفی است که در آن ذکر شود که این مال را بر فلان کس و فرزندان او وقف نموده است و هنگامی که سلسله نسب آنان منقرض شود این مال برای فقرا و مساکین باشد تا آنجا که خداوند متعال زمین را و آنچه بر آن است به میراث بگیرد و گروهی دیگر گفته اند وقف موقّت این گونه است که وقف کننده بگوید این مال برای فلان و نسل او است مادام که باقی باشند و در پایان، قضیه نیازمندان و فقرا را تا وقتی که خداوند زمین را و آنچه بر آن است به میراث بگیرد را ذکر نکند و وقف غیر موقّت آن است که فقط بگوید این وقف است و نام کسی را ذکر نکند. حال از این چند صورت کدام يك صحیح و کدام يك باطل است؟

آن حضرت مرقوم فرمودند: همه وقف ها به حسب آنچه واقفان، آن ها را وقف می کنند صحیح است. ان شاءالله[٣٤٦].

باب ارث

فهفکی از حضرت امام عسکری(علیه السلام) سؤال نمود: چگونه است که زن ضعیف و ناتوان يك سهم از ارث می برد و مرد دو سهم؟

امام عسکری(علیه السلام)در پاسخ فرمودند: بر زن جهاد و خرج خانواده واجب نیست، و عاقله قتل غیر عمد هم واقع نمی شود و همه این ها فقط بر عهده مردان است.

راوی گوید: من در دل گفتم: به من نیز گفته شده بود که ابن ابی العوجاء از حضرت امام صادق(علیه السلام) همین مسأله را پرسیده و آن حضرت نیز همین جواب را به او داده

---

٣٤٥. کافی ٧ / ٤٦/ ح١ با تفاوت و در آن آمده است: مردی مرده و وصیّت نموده است، من لا یحضره الفقیه ٤ / ١٥١/ ب ٩٩/ ح١، استبصار ٤ / ١١٨، ب ٧٣/ ح١.

٣٤٦. کلینی در کافی ٧ / ٣٧/ ٣٤، صدوق نیز در فقیه این روایت را ذکر نموده ٤ / ١٧٦/ ب ١٢٨/ح١ به اختصار و در آن آمده است: «... آن حضرت(علیه السلام) مرقوم داشتند: الوقوف تکون بحسب ما یوقفها أهلها إن شاء الله، که در آن کلمه «تکون» نیز آمده است، استبصار ٤ / ١٠٠/ ب ٢/٦٢.

بودند، در این هنگام حضرت امام عسکری(علیه السلام) رو به من کرده فرمودند: آری، این مسأله همان مسأله ابن ابی العوجاء می باشد و جواب ما نیز واحد است. چرا که مسأله واحد بوده است. هر آنچه بر اولین ما خاندان جریان دارد برای آخرین ما نیز جاری می شود و اوّلین و آخرین ما در دانش مساوی هستند. اما رسول خدا(صلی الله علیه وآله)و امیرالمؤمنین(علیه السلام) برتری خود را دارند»[٣٤٧].

باب معیشت

۱. محمّد بن علی بن محبوب روایت کند: مردی به فقیه (حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام)) نامه ای نوشته درباره مردی پرسید که بر نهر یك روستا آسیابی داشته و مالکیت روستا از آن یك یا دو مرد می باشد، مالك روستا تصمیم گرفته است که آب را از طریق نهری دیگر به روستایی دیگر ببرد و با این کار این آسیاب تعطیل می شود. آیا او می تواند چنین کاری انجام بدهد یانه؟

آن حضرت در پاسخ مرقوم فرمودند: باید که از خدا بپرهیزد و در این زمینه رفتاری نیکو در پیش گیرد و به برادر مؤمن خود ضرر نرساند.

۲. همچنین از آن حضرت درباره مردی سؤال شد که در روستایی قناتی دارد و مرد دیگر می خواهد در همان روستا و بالای قنات او قنات دیگری حفر نماید و فاصله بین دو قنات با توجّه به سختی زمین به اندازه ای است که هیچ یك از دو قنات به دیگری آسیب نمی رساند.

آن حضرت در پاسخ مرقوم فرمودند: ملاك این است که هیچ یك از آن ها به دیگری ضرر نرساند، ان شاءالله[٣٤٨].

۳. محمّد بن حسن صفّار(رضي الله عنه) نامه ای به امام حسن عسکری(علیه السلام)نوشته در آن از مردی پرسید که بدون دستور حکومت و به صورت شخصی در جاهای خطرناك کاروان ها را بدرقه و نگهبانی می کند و آن ها نیز طبق قراردادی که با او می بندند مبلغ معیّنی به او می پردازند. آیا وی می تواند این پول را از آنان بگیرد یا نه؟

آن حضرت در پاسخ نوشتند: اگر خود را با کرایه ای متعارف به اجاره آنان درآورده است، حق خود را بگیرد ان شاءالله[٣٤٩].

---

٣٤٧. کافی ٧ / ٨٥/ ٢، کشف الغمّه ٣ / ٢١٠.

٣٤٨. من لا یحضره الفقیه ٣ / ١٥٠/ ب ٧١/ ١٠، کلینی هم در فروع ٥ / ٢٩٣/ ٥ این روایت را از محمّد بن یحیی از محمّد بن حسین روایت کرده که گفت: به حضرت امام عسکری(علیه السلام) نامه ای نوشتم... با تفاوت.

٣٤٩. من لا یحضره الفقیه ٣ / ١٠٦/ ب ٥٨/ ٨٨.

٤. محمّد بن یحیی از عبدالله بن جعفر روایت کند که گفت: به آن مرد (حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام)) نامه ای نوشتم و درباره مردی سؤال کردم که شتر یا گاوی برای قربانی کردن می خرد. هنگامی که آن حیوان را ذبح می کند در شکم آن حیوان کیسه ای از درهم یا دینار یا جواهر پیدا می کند. این اموال متعلق به چه کسی است؟

آن حضرت مرقوم فرمودند: آن مال را به فروشنده حیوان نشان بده. اگر او اموال را نشناخت آن ها از آن تو و روزی ای است که خداوند متعال به تو عنایت کرده است[٣٥٠].

٥. محمّد بن حسن گوید: به آن حضرت نامه ای نوشتم درباره مردی که باغی را فروخته است که در آن هم درختان متنوعی از انگور و غیره وجود دارد، اما یك درخت از آن باغ را از فروش استثنا کرده است. آیا وی در آن باغ به اندازه راهی که به درخت خود برسد حق دارد؟ و این درخت استثنا شده از فروش چه مقدار از زمینی که اطراف آن است را به خود اختصاص می دهد؟ آیا به اندازه زمینی که شاخ و برگ آن درخت بر آن سایه می اندازد یا به اندازه جایی که تنه درخت در آن روییده است؟

آن حضرت در پاسخ این گونه نوشتند: وی تنها به مقداری که عرفاً از چنین استثنایی برداشت می شود حق استفاده از زمین را دارد پس نباید که از حق خود تجاوز نماید[٣٥١].

٦. محمّد بن حسن صفّار به حضرت امام عسکری(علیه السلام) نامه ای نوشته در آن نامه از حکم مردی پرسید که از مردی زمینی با حدود چهارگانه مشخّص خریده است که در آن زمین زراعت و درخت خرما و درختان دیگر موجود است. وی در هنگام خرید و فروش از درخت خرما و زراعت و سایر درختان نامی نبرده و در فروش نامه نیز آن ها را ننوشته است، بلکه در آن نوشته است: وی این زمین را با همه حقوق داخل در آن و خارج از آن خریده است، آیا آن زراعت و خرما و درختان دیگر جزء حقوق زمین هستند؟

آن حضرت در پاسخ مرقوم فرمودند: اگر زمین را با حدود چهارگانه آن و هرچه درب آن زمین بر آن بسته می شود خریده است، هر چه در آن زمین موجود است مال اوست ان شاءالله[٣٥٢].

٧. محمّد بن یحیی از محمّد بن حسین روایت کند که گفت: نامه ای به حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) نوشتم که در آن آمده بود: مردی چیزی را به نزد دیگری به

---

٣٥٠. کافی فروع ٥ / ١٣٩/ ٩.

٣٥١. تهذیب ٧ / ٩٠/ ٢٤، در توضیح این جواب می توان گفت: از این جواب استفاده می شود که فروشنده زمین با فروش آن، از نظر ملکیت ـ در همه فرض های سؤال ـ هیچ حقی در زمین ندارد و تنها مالك درخت بوده به آن مقدار که برای دست یابی او به درختش لازم است می تواند در زمین تصرف کند.

٣٥٢. تهذیب ٧ / ١٣٨/ ٨٤.

ودیعه و امانت می گذارد. او نیز آن را در منزل همسایه خود قرار می دهد اما آن چیز گم می شود. آیا بر این شخص واجب است که از مال خود آن را بپردازد؟

آن حضرت در پاسخ مرقوم فرمودند: «ضامن است ان شاءاللّه»[۳۵۳].

۸. محمّد بن علی بن محبوب گوید: مردی به فقیه(علیه السلام) درباره مردی نامه نوشت که لباسی را به شوینده لباس داده است تا آن را بشوید. وی آن لباس را به شوینده دیگری برای شستن واگذار کرده، لباس ضایع و گم شد، آیا بر این شوینده لباس واجب است که آنچه را به غیر خود واگذار کرده است برگرداند اگرچه شخصی مورد اعتماد باشد؟

آن حضرت در پاسخ فرمودند: او ضامن آن لباس است مگر این که راستگو و مورد اعتماد باشد، ان شاءاللّه[۳۵۴].

باب اولاد

عبداللّه بن جعفر حمیری به حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام)نامه ای نوشت روایتی به این مضمون که از ائمّه(علیهم السلام) وارد شده است که:

پسران خود را در روز هفتم ولادت ختنه کنید تا پاك و مطهّر شوند، چرا که زمین از رسیدن بول انسان ختنه نشده به آن به سمت خداوند عزّ و جلّ ضجّه و ناله می کند.

خداوند مرا فدای شما گرداند. حجامتگران شهر ما مهارت لازم را برای ختنه ندارند و در روز هفتم نیز ختنه نمی کنند. اما در شهر ما حجامتگری یهودی است. آیا جایز است که یهودیان فرزندان مسلمانان را ختنه کنند یا نه؟

آن حضرت در پاسخ نوشتند: روز هفتم سنّت است. پس با سنّت ها مخالفت نکنید ان شاءاللّه[۳۵۵].

گوشه هایی از میراث حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) در دعا

۱. ابن فهد از امام حسن عسکری(علیه السلام) روایت کرده که آن حضرت فرموده اند:
هر کس با خداوند انس بگیرد از مردم می هراسد و علامت انس و الفت با خدا وحشت از مردم است[۳۵۶].

۲. و از آن حضرت روایت است که فرمود: تا جایی که می توانی بر نیاز خود صبر و تحمّل کنی از درخواست کردن بپرهیز، چرا که برای هر روز، روزی جدیدی موجوداست.

---

۳۵۳. کافی ۵ / ۲۳۹/ ۹، فقیه ۳ / ۱۹٤/ ب ۹٤/ ۳، با تفاوت.
۳۵٤. من لا یحضره الفقیه ۳ / ۱٦۳/ ب ۷٦/ ۱٤
۳۵۵. من لا یحضره الفقیه ۳ / ۳۱٤/ ب ۱٤۹/ ۱۷ ، کافی ٦ / ۳۵/ ۳ با تفاوت.
۳۵٦. عدّة الدّاعی/ ۱۹٤.

و بدان كه التماس و پافشارى، در خواستن چيزى قدر و منزلت انسان را از او گرفته و باعث سختى و رنج و مشقت مى شود، پس صبر كن تا خداوند بر تو درى بگشايد كه داخل شدن در آن آسان باشد، پس چه نزديك است كه خير و خوشى به شخص نگران و اندوهناك برسد و امنيّت، فرارى هراسان را شامل گردد، و چه بسا كه سختى هاى زمانه گونه اى از تأديب خداوند نسبت به بندگان باشد، و [بدان كه] بهره مردمان از دنيا داراى مراتبى است. پس براى دست يافتن به ميوه اى كه هنوز نرسيده شتاب نكن، چرا كه در هنگام رسيدن آن ميوه، به آن دست خواهى يافت.

و بدان، آن كس كه امر تو را تدبير مى كند، در دانستن مناسب ترين زمان براى مصلحت حال تو از تو داناتر است، پس به آنچه او در همه امور و به مقتضاى مصلحت حال تو برايت انتخاب مى كند اطمينان داشته باش.

و در به دست آوردن نيازهايت قبل از رسيدن وقت آن عجله نكن كه اين باعث تنگى دل و سينه تو شده و پرده اى از نااميدى تو را فرا خواهد گرفت.

و بدان كه حيا و خجالت نيز حدّى دارد كه اگر از حدّ خود گذشت، زياده روى است و دور انديشى نيز ميزانى دارد كه اگر از ميزان خود تجاوز كرد، تبديل به تهوّر و بى باكى مى شود. و از افراد باهوش و بى سر و صدا برحذر باش كه اگر همه مردم دنيا از افراد زرنگ و باهوش بودند دنيا ويران مى گشت[٣٥٧].

٣. ابومحمّد عبداللّه بن محمّد عابد در سال ٢٥٥ هـ ق در منزل حضرت امام حسن عسكرى(عليه السلام)[٣٥٨] از آن حضرت درخواست كرد كه صلواتى بر پيامبر و اوصياى آن حضرت - كه بر او و بر اوصيايش درود و سلام باد - بر او املا نمايد و كاغذ بزرگى آماده كرد. آن حضرت بدون اين كه از روى نوشته اى نگاه كنند اين صلوات را بر او املا نمودند:

١. «اللّهمّ صلّ على محمّد كما حمل وحيك وبلّغ رسالاتك .
وصلـّ على محمّد كما احل حلالك وحرّم حرامك وعلّم كتابك .
وصلـّ على محمّد كما اقام الصّلاة وآتى الزّكاة ودعَا الى دينك .
وصلـّ على محمّد كما صدّق بوعدك واشفق من وعيدك .

---

٣٥٧. عدّة الدّاعى/ ١٢٤.

٣٥٨. در متن عربى روايت پس از ذكر نام عبدالله بن محمد عابد كلمه «بالدالية» آمده كه در آن دو احتمال مى رود يكى اين كه املاى عابد با دال است كه در عدة الداعى و بعضى نسخ ديگر كلمه لفظاً را نيز بعد از بالداليه آورده اند و ديگر اين كه سؤال و جواب او با امام در مكانى به نام داليه صورت گرفته باشد كه سيد بن طاووس(رضي الله عنه) در جمال الاسبوع اين احتمال را داده است، و داليه جايى در نزديكى «تكريت» در عراق است.

وصلّ على محمد كما غفرت به الذُّنوب وسترت به العيوب وفرّجت به الكروب وصلّ على محمد كما دفعت به الشقاء وكشفت به الغماء وأجبت به الدُّعاء ونجّيت به من البلاء .

وصلّ على محمّد كما رحمت به العباد واحييت به البلاد وقصمت به الجبابرة واهلكت به الفراعنة»;

٢. «وصلّ على محمّد كما اضعفت به الأموال واحرزت به من الأهوال وكسرت به الأصنام ورحمت به الأنام .

وصلّ على محمّد كما بعثته بخير الأديان واعززت به الايمان وتبّرْت به الأوثان وعظّمت به البيت الحرام .

وصلّ على محمّد واهل بيته الطّاهرين الأخيار وسلّم تسليما» ;

۱. خداوندا، چنان که محمّد وحی تو را حمل نموده و رسالت تو را به بندگان ابلاغ نمود بر او درود فرست.

و بر او درود فرست، بدان سان که حلال تو را حلال کرد و حرام تو را حرام نمود و کتاب تو را به مردم تعلیم کرد.

و بر محمّد درود فرست، بدان سان که نماز و زکات را به پا داشت و همگان را به دین تو فرا خواند.

و بر محمّد درود فرست، بدان گونه که وعده تو را تصدیق کرد و [مردم را] از تهدید تو بیم داد. و بر محمّد درود فرست، همچنان که گناهان را به وسیله او آمرزیده، عیب ها را به وسیله او پوشانده و هر سختی و ناراحتی را به واسطه او رفع و آسان نمودی.

و بر او درود فرست، همچنان که بدبختی ها را به وسیله او از بین برده ناراحتی ها و غصّه ها را به واسطه او برطرف نموده، دعاها را به واسطه او استجابت نموده و همگان را به واسطه او از بلا نجات دادی.

۲. و بر محمّد درود فرست همان گونه که به وسیله او رحمت را بر بندگان نازل کرده، شهرها را به وسیله او زنده، ستمگران را نابود و فرعون ها را به واسطه او هلاك نمودی.

و بر محمّد درود فرست، بدان سان که به واسطه او اموال را زیاد کرده، ترس را برطرف ساخته، بت ها را شکسته و رحمت خود را به وسیله او بر همه مردمان نازل نمودی.

و بر محمّد درود فرست چنان که او را با بهترین دین ها مبعوث نمودی و ایمان را به وسیله او عزّت بخشیدی، بت ها را از میان برده، خانه محترم خود کعبه را به وسیله او باعظمت و بزرگ داشتی.

و بر محمّد و اهل بیت پاك نیکوکار او درود و سلام فرست.

۳. «اللّهمّ صلّـ على امير المؤمنين عليّـ بن ابي طالب اخي نبيّـك ووصيّه ووليّـه وصفيّـه ووزيره ومستودع علمه وموضع سرّه وباب حكمته والنّاطق بحجّته والدّاعي الى شريعته وخليفته في امّته ومفرّج الكرب عن وجهه قاصم الكفرة ومرغم الفجرة الّذي جعلته من نبيّـك بمنزلة هرون من موسى .

اللّهمّ وال مَن ولاه وعاد مَن عاداه وانصر مَن نصره واخذل مَن خذله والعن مَن نصب له من الاوّلين والآخرين وصلّ عليه أفضل ما صلّيت على أحد من أوصيآء أنبيائك ياربّ العالمين» ;

٤. «اللّهمّ صلّ على الصّدّيقة فاطمة الزّكيّة حبيبة حبيبك ونبيّك وأمّـ أحبّائك وأصفيائك الّتي انتجبتها وفضّلتها واخترتها على نساء العالمين اللّهمّ كن الطّالب لها ممّن ظلمها واستخفّ بحقّـها وكن الثّائر اللّهمّ بدم اولادها اللّهمّ وكما جعلتها اُمّ أئمّة الهدى وحليلة صاحب اللّواء والكريمة عند الملأ الأعلى فصلّ عليها وعلى أمّـها خديجة الكبرى صلاةً تكرم بها وجه أبيها محمّد صلّى اللّه عليه وآله وتقرُّ بها أعين ذرّيّتها وأبلغهم عنّـي في هذه السّاعة افضل التّحيّة والسّلام» ;

٥. «اللّهمّ صلّـ على الحسن والحسين عبديك ووليّيك وابني رسولك وسبطي الرّحمة وسيّـدي شباب أهل الجنّة افضل ما صلّيت على احد من اولاد النّبيّين والمرسلين» ;

۳. خداوندا، بر اميرالمؤمنين على بن ابى طالب، برادر، وصى، ولى، برگزيده، وزير، امانتدار دانش، محرم اسرار و درب شهر حكمت پيامبرت; همو كه حجّت و برهان پيامبرت را بر زبان آورده و همگان را به سوى شريعت و دين او دعوت نمود و جانشين او در ميان امتش بود، درود فرست; همان كه غم و ناراحتى را از چهره پيامبرت مى زدود; او كه كافران را در هم مى كوبيد و فاسقان و فاجران را به اطاعت خداوند وادار مى نمود; همو كه وى را براى پيامبر خود به مانند هارون براى موسى قرار دادى.

خداوندا، هر كس او را دوست مى دارد دوست بدار و هر كس با او دشمنى مى‌ورزد دشمنش باش. خدايا هر كس او را يارى مى رساند يارى كن و هر كس او را وا مى نهد واگذارش. هر كس از ميان خلق اوّلين و

آخرین با او دشمنی می‌ورزد لعنت خود را بر او فرو فرست و بر او بهترین درودی را بفرست که بر یکی از اوصیای پیامبرانت فرستادی. ای پروردگار عالمیان.

٤. خداوندا، بر فاطمه صدّیقه زکیّه که حبیبه حبیب و پیامبر تو و مادر دوستان و برگزیدگانت بود درود فرست; همان زن پاکیزه ای که وی را برگزیده و بر همه زنان دنیا شرافت بخشیدی، خداوندا تو خود حقش را از هرکه بر او ستم روا داشت و قدرش را کوچك شمرد بگیر، و خود از خون به ناحق ریخته شده فرزندان او خونخواهی کن.

خداوندا بدان سان که او را مادر پیشوایان هدایت و همسر پرچمدار اسلام قرار داده و در نزد آسمانیان بزرگش داشتی، بر او و مادرش خدیجه کبری درود فرست، درودی که موجب آبروی پدرش محمّد(صلی الله علیه وآله) گردد و چشمان نسل و ذرّیه او را روشن گرداند و در همین ساعت بافضیلت ترین تحیّت و سلام را از جانب من به آنان ابلاغ فرما.

٥. خداوندا، بر حسن و حسین درود فرست که دو بنده و دو ولیّ تو و دو پسر رسول تو، دو فرزندزاده رحمت و دو سرور جوانان اهل بهشت هستند; برترین درودی که بر کسی از اولاد پیامبران و مرسلین فرستاده ای.

٦. «اللّهمّ صلّ على الحسن بن سيّد الوصيّين ووصيّ أمير المؤمنين (عليه السلام) **السّلام عليك يابن رسول اللّه السّلام عليك يابن سيّد الوصيّين أشهد انّك يابن امير المؤمنين امين اللّه وابن امينه عشت مظلوماً ومضيت شهيداً واشهد انّك الأمام الزّكيُّ الهادي المهديُّ اللّهمّ صلّ عليه وبلّغ روحه وجسده عنّي في هذه السّاعة افضل التّحيّة والسّلام» ;**

٧. «اللّهمّ صلّ على الحسين بن عليّ المظلوم الشّهيد قتيل الكفرة وطريح الفجرة السّلام عليك ياأبا عبد اللّه السّلام عليك يابن رسول اللّه السلام عليك يابن امير المؤمنين اشهد موقناً انّك امين اللّه وابن امينه قتلت مظلوماً ومضيت شهيداً واشهد انّ اللّه تعالى الطّالب بثارك ومنجزٌ ما وعدك من النّصر والتّأييد في هلاك عدوّك واظهار دعوتك واشهد انّك وفيت بعهد اللّه وجاهدت في سبيل اللّه وعبدت اللّه مخلصاً حتّى أتاك اليقين لعن اللّه أُمّة قتلتك ولعن اللّه أُمّة خذلتك ولعن اللّه أُمّة ألّبت عليك وأبرء الى اللّه تعالى ممن أكذبك واستخف بحقّك واستحل دمك بأبي أنت وأُمّي ياأبا عبد الله لعن الله قاتلك ولعن الله خاذلك ولعن اللّه من سمع واعيتك فلم يجبك ولم ينصرك ولعن اللّه مَن سبا نساءك أنا الى اللّه منهم بريء وممّن ولاّهم ومالاهم

وأعانهم عليه أشهد انّك والأئمّة من ولدك كلمة التقوى وباب الهدى والعروة الوثقى والحجّة على اهل الدُّنيا وأشهد أنّي بكم مؤمن وبمنزلتكم موقن ولكم تابع بذات نفسي وشرايع ديني وخواتيم عملي ومنقلبي في دنياي وآخرتي»;

٦. خداوندا، بر حسن بن على، پسر سرور جانشينان و وصىّ اميرالمؤمنين(عليه السلام)درود فرست. سلام بر تو اى پسر رسول خدا، سلام بر تو اى پسر سرور اوصياى پيامبران، شهادت مى دهم كه تو ـ فرزند اميرالمؤمنين، امين خدا و پسر امين خدا ـ مظلومانه زيستى و به شهادت رسيدى، و شهادت مى دهم كه تو امامى پاك، هدايتگر و هدايت شده هستى. خدايا بر او درود فرست و در همين ساعت برترين تحيّت و سلام را از جانب من به روح و جسم او واصل نما.

٧. خداوندا، بر حسين بن على مظلوم شهيد درود فرست; همو كه به دست كافران كشته شده و به دست فاسقان و فاجران نقش زمين گرديد.

سلام بر تو اى اباعبدالله، سلام بر تو اى پسر رسول خدا، سلام بر تو اى پسر اميرالمؤمنين، من به يقين شهادت مى دهم كه تو كه امين خدا و فرزند امين خدايى مظلومانه كشته شدى و به حالت شهادت به نزد خداوند رفتى، و شهادت مى دهم كه خداوند تعالى خونخواه تو بوده و وعده پيروزى كه تو را داده به حقيقت خواهد پيوست و خداوند با هلاك كردن دشمنانت، تو را پيروز خواهد كرد و دعوت تو را آشكار خواهد نمود، و شهادت مى دهم كه تو به عهد و پيمان خدا وفا كردى و در راه خدا جهاد نمودى و خدا را خالصانه عبادت كردى تا اين كه به سرمنزل يقين رسيدى، خداوند گروهى كه تو را كشتند لعنت كند. خداوند گروهى كه تو را وانهاده، يارىت نكردند لعنت كند. خداوند گروهى را كه در دشمنى با تو همداستان گشتند لعنت كند، من به سوى خداوند متعال از كسانى كه تو را تكذيب نموده، حق تو را خوار شمرده، خون تو را مباح دانستند بيزارى مى جويم.

پدر و مادرم فداى تو باد اى اباعبدالله، خداوند قاتل تو را لعنت كند و خداوند آن را كه از يارى تو دست برداشت لعنت كند و خداوند آن كسى كه صداى كمك خواهى تو را شنيد و تو را اجابت نكرده به نصرت تو برنخواست لعنت كند، خداوند آن را كه زنان خاندان تو را به اسارت برد لعنت كند. من به سوى خداوند متعال از همه آنان و از هر كس كه آنان را دوست داشت و به سمت آنان گرايش پيدا كرد و آنان را بر اين كار يارى رساند، تبرّى و بيزارى مى جويم. شهادت مى دهم كه تو و امامان از فرزندان تو مظهر پرهيزكارى، درهاى هدايت، ريسمان محكم الهى و حجّت بر اهل دنيا هستى. شهادت مى دهم كه من به شما ايمان دارم و بلندى جايگاه شما را باور داشته، و از جان و دين و عمل و بازگشت گاه دنيا و آخرتم تابع و پيرو شما مى باشم.

٨ . «اللّهمّ صلّ على عليّ بن الحسين سيّد العابدين الّذي استخلصته لنفسك وجعلت منه أئمّة الهدى الّذين يهدون بالحقّ وبه يعدلون اخترته لنفسك وطهّرته من الرّجس واصطفيته وجعلته هادياً مهديّاً اللّهمّ فصلّ عليه أفضل ما صلّيت على أحد من ذرّيّة أنبيائك حتّى يبلغ به ما تقرُّ به عينه في الدُّنيا والآخرة إنّك عزيز كريم» ;

۹. «اللّهمّ صلّـ على محمّد بن عليّـ باقر العلم وامام الهدى وقائد اهل التّقوى والمنتجب من عبادك اللّهمّ وكما جعلته علماً لعبادك ومناراً لبلادك ومستودعاً لحكمتك ومترجماً لوحيك وامرت بطاعته وحذّرت من معصيته فصلّـ عليه ياربّـ افضل ما صلّيت على احد من ذرّيّة انبيائك واصفيائك ورسلك وامنائك ياربّ العالمين» ;

۱۰. «اللّهمّ صلّـ على جعفر بن محمّد الصّادق خازن العلم الداعي اليك بالحقّـ النُّور المبين اللّهمّ وكما جعلته معدن كلامك ووحيك وخازن علمك ولسان توحيدك ووليّـ امرك ومستحفظ دينك فصلّـ عليه افضل ما صلّيت على احد من اصفيائك وحججك انّك حميد مجيد» ;

۱۱. «اللّهمّ صلّـ على الأمين المؤتمن موسى بن جعفر البرّـ الوفيّـ الطّاهر الزّكيّـ النُّور المبين المجتهد المحتسب الصّابر على الأذى فيك اللّهمّ وكما بلّغ عن آبائه ما استودع من امرك ونـهيك وحمل على المحجّة وكابد اهل العزّة والشّـدّة فيما كان يلقى من جهّال قومه ربّـ فصلّـ عليه افضل واكمل ما صلّيت على احد ممّن اطاعك ونصح لعبادك انّك غفور رحيم»;

۸. خداوندا، بر علی بن الحسین سرور عبادت کنندگان که او را برای خود برگزیده، خالص کرده و ائمّه هدی که مردم را به سوی حق هدایت می کنند و به حق و عدالت حکم می کنند از وی و نسل او قرار دادی درود فرست. همان کس که او را برای خود برگزیده و از هر گونه پلیدی پاکش نموده، انتخابش کرده، او را هدایتگر هدایت شده قرار دادی. خدایا، پس بر او بهترین درودی را بفرست که بر یکی از ذرّیه پیامبرانت فرستادی، تا آنجا که درود تو در دنیا و آخرت چشم او را روشن کند که تو عزیز و بزرگواری.

۹. خداوندا، بر محمّد بن علی باقر، شکافنده دانش، امام هدایت، پیشوای اهل تقوا و برگزیده از میان بندگانت درود فرست. خداوندا، همان گونه که وی را پرچم هدایت بندگان، منبع روشنایی شهرها، امانتدار حکمت و مفسّر وحی خود قرار داده، او را به طاعت و بندگی خود امر نموده، از معصیت و نافرمانی خود بازداشتی. پس ای خدا، بر او بهترین درودی را بفرست که بر یکی از ذرّیه پیامبران و برگزیدگان و رسولان و امینان خود فرستاده ای. ای بارپروردگار جهانیان.

۱۰. خداوندا، بر جعفر بن محمّد صادق درود فرست; همو که خزانه دار علم تو بود. آن که با [منطق]حق و نور آشکار همگان را به سوی تو دعوت می نمود. خداوندا، بدان سان که او را معدن کلام و وحی خود و خزانه دار علم و زبان توحید و ولیّ امر و حافظ دین خود قرار داده ای، بر او بهترین درودی را بفرست که بر یکی از برگزیدگان و حجّت هایت فرستاده ای که همانا تو همواره مورد ستایش و بزرگداشتی.

۱۱. خدایا، بر امانتدار مورد اعتماد موسی بن جعفر، نیکوکار وفادار، پاکیزه خالص، نور آشکار، کوشنده مخلص و صابر بر اذیت و آزار در راه تو، درود فرست. خداوندا، همچنان که وی آنچه را که از امر و نهی تو از پدرانش به ودیعت گرفته بود به همگان ابلاغ نمود و مردمان را بر راه مستقیم واداشت و در برابر آنچه از نادانان قوم خود می دید پایداری کرده، ستمدیدگان را نیز به پایداری واداشت، تو نیز بهترین و کاملترین درودهایت را بر او فرو فرست; برترین درودی که بر احدی از کسانی که تو را بندگی کرده و برای بندگان تو دلسوزی کرده اند فرو فرستاده ای که تو بخشنده مهربانی.

۱۲. «اللّهمّ صلّـ على عليّـ بن موسى الّذي ارتضيته ورضيت به من شئت من خلقك اللّهمّ وكما جعلته حجّة على خلقك وقائماً بامرك وناصراً لدينك وشاهداً على عبادك وكما نصح لهم في السّرّـ والعلانية ودعا الى سبيلك بالحكمة والموعظة الحسنة فصلّـ عليه افضل ما صلّيت على احد من اوليائك وخيرتك من خلقك انّك جواد كريم»;

۱۳. «اللّهمّ صلّـ على محمّد بن عليّـ بن موسى التقي ونور التقى ومعدن الهدى وفرع الأزكياء وخليفة الأوصياء وامينك على وحيك اللّهمّ فكما هديت به من الضّلالة واستنقذت به من الحيرة وارشدت به مَن اهتدى وزكّيت به مَن تزكّى فصلّـ عليه افضل ما صلّيت على احد من اوليائك وبقيّة اوليائك انّك عزيز حكيم»;

۱٤. «اللّهمّ صلّـ على عليّـ بن محمّد وصيّـ الأوصياء وامام الأتقياء وخلف ائمّة الدّين والحجّة على الخلائق اجمعين اللّهمّ كما جعلته نوراً يستضيء به المؤمنون فبشّر بالجزيل من ثوابك وانذر بالأليم من عقابك وحذّر بأسك وذكّر بأيّامك واحل حلالك وحرّم حرامك وبيّن شرائعك وفرائضك وحضّ على عبادتك وامر بطاعتك ونهى عن معصيتك فصلّـ عليه افضل ما صلّيت على احد من اوليائك وذرّيّة انبيائك ياإله العالمين»;

۱۵. «اللّهمّ صلّـ على الحسن بن عليّـ بن محمّد البرّـ التّقيّـ الصّادق الوفيّـ النُّور المضيء خازن علمك والمذكّر بتوحيدك ووليّـ امرك وخلف ائمّة الدّين الهداة الرّاشدين والحجّة على اهل الدُّنيا فصلّـ عليه ياربّـ افضل ما صلّيت على احد من اصفيائك وحججك واولاد رسلك ياإله العالمين» ;

۱۲. خداوندا، بر علی بن موسی درود فرست; همان که از او راضی شده و به واسطه او از هر کدام از بندگانت که خواستی راضی گشتی. خداوندا، چنان که او را حجّت بر خلق خود قرار داده، او را قائم به امر،

یاری کننده دین و شاهد بر بندگانت ساختی و چنانکه وی مردم و در پنهان و آشکار برای بندگانت دلسوزی کرد و با حکمت و پند نیکو آنان را به راه تو دعوت کرد، پس تو نیز بهترین درودهایت را که بر کسی از اولیا و برگزیدگان خلقت می فرستی، بر او فرو فرست که تو بخشنده بزرگواری.

۱۳. خداوندا، بر محمّد بن علی بن موسی تقی، نور تقوا و معدن هدایت، شاخه درخت پاکان، جانشین اوصیا و امین تو بر وحیت درود فرست. خداوندا، بدان سان که به واسطه او خلق بسیاری را از گمراهی به هدایت کشاندی و از وادی حیرت نجات دادی و هدایت شدگان را به وسیله او راهنمایی کردی و پاکان را به وسیله او پاك نمودی، پس برترین درودی را که بر یکی از اولیا و جانشیان اولیای خود می فرستی بر او فرو فرست که تو عزیز و حکیمی.

۱٤. «خداوندا، بر علی بن محمّد وصیّ اوصیا، امام پرهیزگاران، جانشین پیشوایان دین و حجّت خود بر همه خلایق درود فرست. خدایا همچنان که او را نوری قرار دادی که مؤمنان از آن، روشنی جویند و او نیز بندگانت را به ثواب بزرگ تو بشارت داده، از عذاب دردناکت بیم داد و از انتقام تو بر حذر داشته، روزهای تو را به یاد آنان آورد، حلال تو را حلال و حرامت را حرام نمود و شریعت و واجباتت را برای مردم بیان داشت و آنان را به بندگی ات امر نموده، از نافرمانی ات بر حذر داشت، پس برترین درودی را که بر یکی از اولیای خود و ذرّیه پیامبرانت فرو فرستادی بر او فرو فرست. ای پروردگار جهانیان».

۱۵. خداوندا، بر حسن بن علی بن محمّد، پاك پرهیزگار، راستگوی وفادار، نور درخشان، خزانه دار دانش، به یاد آورنده توحید، ولی امر و جانشین پیشوایان دین و هدایتگران هدایت یافته و حجّت خدا بر اهل دنیا درود فرست. پس ای خدا برترین درودی را که بر یکی از برگزیدگان و حجّت ها و اولاد پیامبرانت نازل فرمودی بر او نیز فرو فرست. ای خداوند جهانیان.

١٦. «اللّهمّ صلـّ على وليّك وابن اوليائك الّذين فرضت طاعتهم واوجبت حقّهم واذهبت عنهم الرّجس وطهّرتهم تطهيراً اللّهمّ انصره وانتصر به لدينك وانصر به اولياءك واولياءه وشيعته وانصاره واجعلنا منهم اللّهمّ اعذه من شرّـ كلّـ باغ وطاغ ومن شرّـ جميع خلقك واحفظه من بين يديه ومن خلفه وعن يمينه وعن شماله واحرسه وامنعه ان يوصل اليه بسوء واحفظ فيه رسولك وآل رسولك واظهر به العدل وايّده بالنّصر وانصر ناصريه واخذل خاذليه واقصم به جبابرة الكفر واقتل به الكفّار والمنافقين وجميع الملحدين حيث كانوا من مشارق الأرض ومغاربها وبرّها وبحرها واملأ به الأرض عدلاً واظهر به دين نبيّك عليه وآله السّلام واجعلني اللّهمّ من انصاره واعوانه واتباعه وشيعته وارني في آل محمّد ما يأملون وفي عدوّهم ما يحذرون إله الحقّ آمين»;

۱٦. خداوندا، بر ولی خود و فرزند اولیای خود که طاعت و فرمانبرداری آنان را [بر همه] واجب نموده، حقّانیت آنان را بر همگان اثبات کرده، هر گونه بدی و پلیدی را از دامنشان دور کرده و آن ها را پاك و پاکیزه ساختی درود فرست.

خدایا، او را یاری کن و از او برای دین خود یاری بجوی، دوستانت و دوستانش و پیروان و یاورانش را به واسطه او، یاری کن و ما را از آنان قرار ده.

خداوندا، او را از شرّ هر ستمگر و طغیانگر و از شرّ همه بندگانت حفظ کن.

خداوندا، او را از پیش رو، پشت سر و از چپ و راستش محفوظ بدار و چنان پاسبانی اش کن که هیچ بد و گزندی به او راه نیابد.

خدایا، با محافظت از او، رسول خود و آل رسول خود را حفظ کن و عدالت را به دست او آشکار نموده و او را با نصرت خود تأیید فرما.

خداوندا، یاران او را یاری کن و آنان را که او را وا می گذارند، واگذار.

خداوندا، جبّاران کافر را به وسیله او در هم شکن و کفر پیشگان و منافقان و همه ملحدان را در هر کجای از زمین از شرق و غرب و خشکی و دریا که باشند به دست او نابود کن.

خداوندا، زمین را به دست او پر از عدل کن و دین نبیّ خود ـ علیه و آله السّلام ـ را به واسطه او آشکار فرما.

خداوندا مرا نیز از یاران و کمك کاران و پیروان و شیعیان او قرار ده و آرزوهای آل محمّد را به من بنمایان و آنچه آل محمّد از آن دوری می جویند را در دشمنانشان به من بنما. آمین ای خداوند حق و رحمت»[۳۵۹].

وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمين .

---

۳۵۹. مصباح المتهجّد/ ۲۸۰.

فهرست

قسمت سوم

قسمت چهارم